

حقوق بگیران انگلیس  
در ایران ؟

اسماعیل رائین





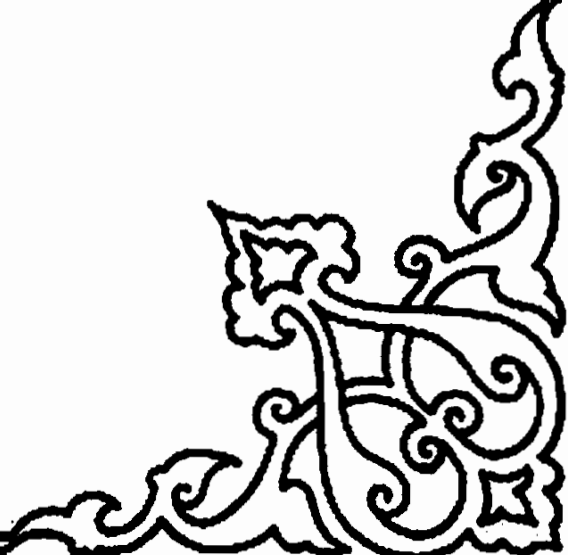
می خوران را شه اگر خواهد بردارزند  
گذر عارف و عامی همه بردارافند

وربه دژخیم کند حکم که شان گوش برد  
همه گوش است که در کوچه و بازارافند  
قآنی



# حقوق بگیران انگلیس در ایران

اسماعیل رائین







حقوق بگیران انگلیس در ایران  
نوشته: اسماعیل رائین

چاپ: چاپخانه علمی  
نوبت چاپ: نهم - ۱۳۷۳  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
کلیه حقوق محفوظ

## فهرست

- ۱ - پیش گفتار ۱۶
- ۲ - میرزا ابوالحسن خان ابلجی ۴۳ - ۱۷
- ۳ - میرزا ابوالقاسم قائم مقام ۶۸ - ۴۴
- ۴ - میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر امور خارجه ۷۹ - ۶۹
- ۵ - حاج محمدحسین صدر اصفهانی ۹۶ - ۸۰
- ۶ - موقوفه «اود» هندوستان ۱۱۲ - ۹۷
- ۷ - عباس میرزا ملک آرا ۱۲۹ - ۱۱۳
- ۸ - اللهیار خان آصف الدوله ۱۴۷ - ۱۳۰
- ۹ - پسران فرمانفرما ۱۶۱ - ۱۴۸
- ۱۰ - قتل گریبایدوف سفیر روس و نقش انگلیس و علماء در این حادثه ۱۸۵ - ۱۶۲
- ۱۱ - میرزا مسعود گرمرویدی انصاری ۱۹۹ - ۱۸۶
- ۱۲ - عبدالله خان امین الدوله ۲۱۷ - ۲۰۰
- ۱۳ - سرهنگ بارنلمی سمینو ۲۲۷ - ۲۱۸
- ۱۴ - سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیرکبیر و جاسوسان سفارتخانه ها ۲۴۷ - ۲۲۸
- ۱۵ - میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) ۲۸۰ - ۲۴۸
- ۱۶ - میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری ۳۰۸ - ۲۸۱
- ۱۷ - وکیل الدوله های انگلیس در فارس - کرمانشاهان و بنادر جنوب ۲۳۱ - ۳۰۹
- ۱۸ - آقاخان محلاتی ۳۵۰ - ۳۳۲
- ۱۹ - فرهاد میرزا معتمدالدوله ۲۶۶ - ۳۵۱
- ۲۰ - سید کاظم یزدی عالم جلیل القدر شیعیان ۳۷۹ - ۳۶۷
- ۲۱ - تحت الحمايه ها و مدعیان تابعیت انگلستان ۴۰۵ - ۳۸۰
- ۲۲ - خانواده شوشتری ۴۲۰ - ۴۰۶
- ۲۳ - تقی زاده و انگلیسها ۴۴۸ - ۴۲۱
- ۲۴ - انتقاد بر انتقاد حقوق بگیران ۴۶۱ - ۴۴۹
- ۲۵ - فهرست نام کسان ۴۷۷ - ۴۶۲



## پیشگفتار

قرن گذشته، دوران ناتوانی مملکت ما بود و مقدرات ایران در معرض زدوبندها و سازشهای دو دولت قوی روس و انگلیس قرار داشت. در تمام این مدت، دو کشور همسایه جز پیش بردن مطامع و نیات استعمارگرانه خود هیچ هدفی نداشتند و در این راه پای بند هیچ قانون مدنی و اخلاقی و بین المللی نبودند.

رقابستی پی گیر میان آنان حکمفرما بود و در عین حال در محو و نابود کردن حقوق حاکمیت ایران بر یکدیگر سبقت می جستند و جالبتر اینکه هرگاه منافع و مصالح بزرگتری ایجاب میکرد؛ میان آندو سازشی علیه میهن ما بعمل میآمد و باز، روس و انگلیس متفقاً کلاه ایران را بر میداشتند.

در کشاکش این ماجراهای سیاسی کارنامه بسیاری از زمامداران وقت ایران سیاه است. از چند نفر که بگذریم، اکثر کسانی که در آن روزگار بر مقدرات ایران حکومت داشتند صاحب شخصیت و کاردانی و پاکدامنی سیاسی نبودند. از گروه اول عباس میرزا، میرزا بزرگ قائم مقام، میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را باید نام ببریم که معروف روح وطنپرستی و فداکاری و دفاع از حقوق ملی و حاکمیت ایران بودند و همواره علیه استعمارگران مبارزه برخاستند و در برابر تعدیات پی در پی و زورگوئیهای روس و انگلیس ایستادگی نمودند. اینان آزاد مردانی بودند که رشوه، یا مقرری و حقوقی از کسی نمی گرفتند، و بهمین مناسبت حتی دشمنان شان آنانرا ستایش میکنند. چنانکه دکتر پلاک معروف درباره امیرکبیر می نویسد «... میرزا تقیخان مظهر وطنپرستی بود. یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است. آنچه میدادند و او نمی گرفت خرج معدوم کردن وی شد...» همچنین انگلیسی دیگری درباره امیرکبیر مینویسد:

«... نسل تازه ایران را نمیتوان بکنی سست و فرسوده شمرد، چه این نسل میتواند مردی چون میرزا تقیخان را بوجود آورد. او در میان رجال مشرق زمین که تاریخ جدید نام آنها را ثبت کرد، مقام بی همتائی را داراست. امیرنظام همان کسی است که «دیوژن» در روز روشن با چراغ در پی او مبالغشت. او سزاوار است که بنام انسان واقعی یعنی اشرف مخلوقات خداوندی بشمار آید...»

اما در گروه دوم با افرادی میرسیم که دارای حسن نیتی بودند، فساد و تباهی شان چندان زیاد نبود، اما کاری نیز از پیش نبردند. علت این امر آن بود که اولاً خود صاحب شخصیت و کفایت زیاد نبودند و ثانیاً گروه رجال فاسد و بیعلاقه به سرنوشت مملکت بر آنها چیره گشتند. واعضاء همین گروه دوم بودند که دفتر سیاه زندگی چند تنشان را تا آنجا که مداراک موجود اجازه میداد آفتابی کردیم و خواستیم هموطنان آن گروه را بشناسند.

اما گروه سوم — کسانی بودند که مستقیماً آلت فعل سیاست بیگانگان در ایران بشمار میرفتند. اینان یا مستقیم از اجانب پول میگرفتند و مستمری دریافت میداشتند و یا اینکه به پشتیبانی خارجی به مقامات عالیه مملکتی میرسیدند. و در ازای آن حقوق ملت ایران را در طبق اخلاص مینهادند و تسلیم سفارتخانه ها و مقامات خارجی میکردند. در میان ایندسته، میرزا ابوالحسن خان شیرازی و همشیره زاده اش میرزا محمدعلی شیرازی، میرزا آقاخان نوری و برادرش میرزا فضل الله وزیر نظام، الیهار خان آصف الدوله، میرزا مسعود گرمرویی، محمد حسینخان صدراصفهانی و پسرش عبدالله خان امین الدوله و دیگر جیره خواران و حقوق بگیران انگلیس را باید نام برد که در این کتاب بوضوح تمام از روی مداراک و اسناد متقن معرفی شده اند.

اینان در برابر بیگانگان زبونی و پستی را بعد کمال رسانیدند و چیزی که در ذهنشان نمیگذشت منافع مملکت و حقوق ملت ایران بود. و گاهی کار آنان بجائی میرسید که مثلاً هنگامیکه میرزا ابوالحسن خان ایلچی حقوق بگیر دولت انگلیس و حکومت هندوستان از دنیا رفت، مقامات خارجی در صدد تعیین جانشین برای او آمدند و از اینکه شخصی بجای وی انتخاب شود که حقوق بگیر آنها نباشد بوحشت افتادند. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در تهران در روز ۸ اوت ۱۸۴۶ به لرد «ابردین» وزیر خارجه وقت انگلیس نوشت: «متأسفم که مرگ میرزا ابوالحسن خان را باطلاع شما برسانیم. هنوز ترتیبی برای انتخاب جانشین او داده نشده. ممکن است میرزا نبی خان امین الدوله باین مقام برسد. وزیر

اشاعه تشیع و کمک بطلاب شیعه و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بود که چون درآمد آن بدست عمال امپراتوری انگلیس در هندوستان افتاد، آنان درآمد موقوفه را در راه فاسد کردن طلاب و روحانیون و بسط نفوذ خود در بین النهرین بکار بردند. و در چنان هنگامه‌ای در صف روحانیون کمتر کسی بود که شهادت و تقوای اخلاقی وی مانع گرفتن وجوه موقوفه گردد. بدین جهت نام بزرگوارانی چون شیخ مرتضی انصاری را یکبار دیگر باید ذکر کرد و او را از مظاهر پاکدامنی و تقوای روحانیت شیعه درین عصر دانست.

بمعلی که فعلاً جای ذکر آن در اینجا نیست، کارنامه سیاه کسانی که در دوران بیست و پنجساله دوم سلطنت ناصرالدینشاه، مصدر خدمات دولتی و خیانت‌های بزرگی بمملکت شدند، بوقت دیگری واگذار میشود.

در میان رجال و مزدوران ایندوره حتی نمایندگان روشنفکران و ترقی طلبانی چون میرزا حسین خان سپهسالار نیز وجود داشتند. و نمونه کار آنها، قرارداد امتیاز ننگین «رویترا» بود، که حتی موجب اعتراض نمایندگان پارلمان انگلیس گردید و بقول لرد کرزن «یک چنین امتیاز عظیم و بی سابقه‌ای بمنزله بخشش نامه‌ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده میشد. و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد!» علاوه براین وقتی مفاد قرارداد در مجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات «فوق العاده و خطرناک» درباره آن بکار رفت و «رابرت لاو» وزیر دارائی انگلیس نتوانست از این «بخشش نامه» دفاع کند و در جواب اعتراضات نمایندگان گفت «ما در آن هیچ نفعی نداریم» حتی «لرد گرانویل» وزیر خارجه وقت انگلستان در مجلس اعیان کشور خود در جواب همین سؤال که آیا این امتیاز به نفع ایران و سیاست انگلیس است، اظهار داشت: «چنین امتیازنامه‌ای موجود است، ولی من نمیتوانم بیش از این درباره آن توضیحی بدهم».

این رسوائی بزرگ و غیر قابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه و پیشکشی از طرف «بارون رویترا» به شاه قاجار و میرزا حسین سپهسالار صورت گرفت، نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به قول «سرهنری راولینسون»: در وقتی که این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر گشت و دیده شد که دارای چه مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحی سرتاسر یک مملکت چگونه بدست انگلیسها

اشاعه تشیع و کمک بطلاب شیعه و بسط تحقیقات مربوط به مذهب جعفری بود که چون درآمد آن بدست عمال امپراتوری انگلیس در هندوستان افتاد، آنان درآمد موقوفه را در راه فاسد کردن طلاب و روحانیون و بسط نفوذ خود در بین النهرین بکار بردند. و در چنان هنگامه‌ای در صف روحانیون کمتر کسی بود که شهامت و تقوای اخلاقی وی مانع گرفتن وجوه موقوفه گردد. بدین جهت نام بزرگوارانی چون شیخ مرتضی انصاری را یکبار دیگر باید ذکر کرد و او را از مظاهر پاکدامنی و تقوای روحانیت شیعه درین عصر دانست.

بعللی که فعلاً جای ذکر آن در اینجا نیست، کارنامه سیاه کسانی که در دوران بیست و پنجساله دوم سلطنت ناصرالدینشاه، مصدر خدمات دولتی و خیانت‌های بزرگی بمملکت شدند، بوقت دیگری واگذار میشود.

در میان رجال و مزدوران ایندوره حتی نمایندگان روشنفکران و ترقی طلبانی چون میرزا حسین خان سپهسالار نیز وجود داشتند. و نمونه کار آنها، قرارداد و امتیازننگین «رویترا» بود، که حتی موجب اعتراض نمایندگان پارلمان انگلیس گردید و بقول لرد کرزن «یک چنین امتیاز عظیم و بی سابقه‌ای بمنزله بخشش نامه‌ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده میشد. و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد!» علاوه براین وقتی مفاد قرارداد در مجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات «فوق العاده و خطرناک» درباره آن بکار رفت و «رابرت لاو» وزیر دارائی انگلیس نتوانست از این «بخشش نامه» دفاع کند و در جواب اعتراضات نمایندگان گفت «ما در آن هیچ نفعی نداریم» حتی «لرد گرانویل» وزیر خارجه وقت انگلستان در مجلس اعیان کشور خود در جواب همین سؤال که آیا این امتیاز به نفع ایران و سیاست انگلیس است، اظهار داشت: «چنین امتیازنامه‌ای موجود است، ولی من نمیتوانم بیش از این درباره آن توضیحی بدهم».

این رسوائی بزرگ و غیر قابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه و پیشکشی از طرف «بارون رویترا» به شاه قاجار و میرزا حسین سپهسالار صورت گرفت، نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به قول «سرهنری راولینسون»: در وقتی که این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر گشت و دیده شد که دارای چه مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحی سرتاسریک مملکت چگونه بدست انگلیسها



افتاده است، هیچکس قادر نبود این موضوع را پیش بینی کند که روزی یک چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع دولت انگلیس بیفتد. علاوه بر تمام خطوط راه آهن ایران و تراموای که انحصار آن تا هفتاد سال به بارون روپتر واگذار شده بود، کلیه معادن ایران نیز باستانی معادن طلا و نقره و سنگهای قیمتی، در اختیار صاحب امتیاز قرار می گرفت. علاوه گمرکات و آبیاری اراضی واحداث قنوات و کانالها بروپتر واگذار گردیده بود. یک چنین خیانت بزرگی که از طرف نماینده روشنفکران و آزادیخواهان ایران صورت گرفت، در بین توده مردم هیجان و اضطراب شدیدی بوجود آورد، تا جائیکه ناصرالدینشاه مجبور شد، میرزا حسین خان را معزول کند. زیرا چنین خیانتی نه تنها در هیچ کشوری سابقه نداشت، بلکه اگر در سرزمین دیگری غیر از ایران اجراء شده بود، نسل خاندان خائن از بین برده میشد. در حالیکه در کشور ما بازماندگان چنین رجال خیانت پشه ای تا مدتها مصدر کار بودند و هر چه میخواستند میکردند، که گویی خیانت و بیگانه پرستی که در رگ و پوست آنان رسوخ یافته بود به عنوان میراث ببعضی از افراد نسل بعدی شان، نیز که دوران عمر آنان مصادف با عصر قاجار و حتی بعد از آن نیز سرایت کرده است مثلاً محمد حسین اصفهانی که از علافی و ذغال فروشی بصدارت خاقان مغفور فتحعلیشاه رسید مقام صدارت را از این بابت تحصیل کرده که سردسته عمال انگلیسی در بار فتحعلیشاه بشمار می رفت و کارش تخطئه کردن سیاست میرزا بزرگ و قائم مقام بود و پسرش عبدالله خان امین الدوله به راه رسم پدر بزرگوار خویش قدم برداشت تا آنجا که در زمان قائم مقام به بین النهرین فرار کرد و خانواده ای در آنجا تشکیل داد و نوه همین عبدالله خان صدر بود که در جریان اشغال بین النهرین بانگلیسها خدمت شایانی نمود و بعدها مقامات عالی پیدا کرد.

نکته ای که در خاتمه این مقال لازم بیاد آوریم، آنست که طبعاً هرگاه «حقوق بگیران خارجی» بخصوص «حقوق بگیران انگلیس» و خائنانی که نامشان در اوراق سیاه با یگانیها و اسناد دولتی ضبط شده است میدانستند که روزی مدارک خدمتشان به دستگاههای استعماری در بایگانیهای را کد دولتها جمع شده و با قرار گرفتن در دست مراجعین انتشار خواهد یافت، شاید راه و رسم دیگری پیش می گرفتند و نمی گذاشتند تاریخ نام آنانرا تا این اندازه بیدی و زشتی ببرد. اما تاریخ رحم ندارد و کار مورخ و محقق در درجه اول بیان واقعیات و حقایق است، چه شیرین و چه تلخ! بگفته یکی از دانشمندان «تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید

آنها پرکنند» و اکنون ما چنین کاری را کرده ایم و تا آنجا که مقدور بوده است، برخی از صفحات سفید زندگی سیاسی و اجتماعی بعضی از رجال عصر قاجار را نگاشته ایم. منتهی برای بعضی باشرف و افتخار و برای بعضی دیگر با ننگ و آلودگی. و این بیرحمی را که بزرگترین نمودار شهامت اخلاقی و شجاعت ملی و عشق به میهن است وظیفه ای راستین در قبال مردم کشور میدانیم. هنگام انتشار اولیه این اسناد و مدارک، واضح و طبیعی بود که بعضی از نوادگان و نبیرگان اشخاصی که از آنان نامبرده شده بود، از انتشار اسناد مربوط به یک یا چند تن از پیشینیان خود آشفته گردیدند و نویسنده را هدف تیر ملامت و اتهام یا، حتی هتاک قرار دادند. ولی از این بابت هراسی بخود راه ندادیم، آنچه گفتیم و نوشته شد مبتنی بر اسناد وزارت خارجه ایران و انگلیس و همچنین کتبی بود که بزبانهای مختلف نوشته شده و افسانه پردازی در آنها وجود ندارد. و این با خوانندگان بصیر و صاحب نظر و وطن دوست است که اهمیت آنها را بسنجند و نزد خویش نتیجه بگیرند و لااقل این نکته محرز گردد که در انتشار آنها جز روشن شدن فصولی از تاریخ که فاصله آنها خیلی دور نیست هدف دیگری نبوده است.

اگر بعضی از گذشتگان ما طریق شرافتمندانه ای طی نکرده اند و نوادگان و نبرگانشان در برابر دفتر سیاه نیاکان خود قرار گرفته و شرمنده گشته اند گناهشان به گردن هیچکس نیست. نسل جدید و آینده باید بداند که چه کسانی مسؤول سیه روزی اسلاف آنان در قرون گذشته بوده اند. شاید دیگران نیز تجربه آموزند و باین حقیقت آگاه گردند که واقعیات و حقایق را نمی توان از صفحه تاریخ نابود کرد و شاید باز این خود باعث گردد که کسان دیگر در پندار و کردار و فلسفه زندگی خود تجدیدنظر کنند و تأمل بیشتری نمایند، تا در آینده رسوا و میاهکارشان نخوانند.

## نکاتی در مورد این کتاب

کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران برای بار دیگر آماده چاپ شده لیکن برای روشن شدن بعضی وقایع تاریخی و به غلط نرفتن اذهان عمومی، می بایست توضیحاتی بر آن افزوده گردد تا نسل آینده از کم و کیف آنها باخبر شود و قضاوت‌های بدون سند تاریخی را از دیگر قضاوت‌ها متمایز سازد. چه مؤلف در این کتاب در بعضی موارد که سندی تاریخی و متقن بدست نیاورده دیدگاه خود را حقیقت پنداشته و یا در مواردی گفتار و پندار دیگران را واقعیت دانسته و با پیروی از چنین مقالی نتیجه گیری‌های نادرستی کرده است و در این رابطه حق و باطل را بهم آمیخته که باید خوانندگان و پژوهشگران خود توجه کنند و خوب و بد را از هم مجزا سازند.

فی المثل با وجود اینکه مؤلف در پیش گفتار خود در این کتاب روحانیون پا کدامن و متقی را از روحانی نمایان حقوق بگیر متمایز ساخته و صراحتاً نام بعضی از آنان را مانند شیخ مرتضی انصاری و سید کاظم یزدی بعنوان مظهر پرهیزکاری و وطن دوستی معرفی کرده و متذکر شده که «سرتسلیم فرود نیاوردند» متأسفانه در متن کتاب این موضوع را رعایت نکرده و همه روحانیون را در یک صف قرار داده است، در صورتیکه محضر اغلب آنان مثل آیه الله خراسانی مدت‌ها محل تجمع کسانی بود که در راه آزادی و آزادیخواهی مبارزه می کردند و از صرف مال و جان نیز دریغ ننمودند.

نکته دیگری که قابل ذکر می باشد و در همان پیش گفتار مؤلف در این کتاب چشمه می خورد راجع به موقوفات هندوستان است و مؤلف در صفحه ۱۱۰ این کتاب صراحتاً این موقوفات را برای ترویج و اشاعه مذهب تشیع و کمک به طلاب لازم دانسته ولی در متن کتاب بدون ارائه سندی متذکر شده که انگلیس ها با در دست گرفتن این موقوفات، قسمتی

از آنها را در اختیار بعضی روحانیان هندی گذارده بودند و جالب اینکه باز متذکر شده که هنوز اسنادی بدست نیاورده و پندار خود و یا گفتار دیگران را ملاک عمل قرار داده در صورتیکه چه بسا با پیدا شدن اسنادی تمام وهم و خیالات مؤلف خطا جلوه کند. در ضمن این پندار پیش می آید که چرا موضوع موقوفات، درست بعد از واقعه سال ۱۳۴۲ در این کتاب بچاپ رسیده و توهماتی خلاف جهت حق و حقیقت در اذهان عمومی ایجاد نموده است. و در همین رابطه است که قدرت نفوذ انگلیس ها مطرح شده و تمام سرنخ ها با آن ربط داده شده است.

همچنین مؤلف، در موضوع شرح احوال آقاخان محلاتی او را یک روحانی شباد خواننده در صورتی که اصولاً آقاخان روحانی بحساب نمی آید. همانطور که متذکر شدیم مؤلف گاهی دیدگاه خود و یا شایعات را مورد استناد قرار داده مثلاً در جایی در باره سید جمال که برای روشن شدن وضع و روش فراماسونرها یکی دودفعه در جلسات آنان شرکت کرده تا شاید آنانرا ارشاد کند و از این راه باز دارد، نظرش بخطا رفته و سید جمال را فراماسون معرفی کرده در صورتی که همه می دانند مرحوم سید جمال غیر از ترقی مسلمانان و وحدت آنان و خارج کردن مسلمین جهان از زیر بار ظلم و ستم استعمارگران هدف و منظور دیگری نداشته و در همین راه هم زندگی خود را وقف کرده است.

در پایان مقال آنچه را که باید گفت این است که مؤلف چگونه این مقدار اسناد را بدست آورده و کدام دولت استعمارگر برای مقابله با دولت مقابل خویش این اسناد را در اختیار مؤلف قرار داده است.

چرا که می دانیم در آن زمان حضور ابرقدرت ها در ایران باعث خط مشی سیاست های مختلفی می شد که در اغلب موارد با یکدیگر نیز اصطکاک پیدا می کردند امیدواریم زمانی برسد تا با پیدا شدن اسناد جدید، حقیقت مغلطه کاری استعمارگران روشن شود و شیطنت های آنان برملا گردد تا نسل های آتی این مرز و بوم آنان را بهتر بشناسند و بتوانند نوشته های دور از حقیقت غرض ورزان را از وقایع اصلی تاریخ تمیز دهند.

در همین رابطه است که کتاب حاضر را بدون کم و کاست بچاپ رسانده ایم.



فتحعلیشاه



## میرزا ابوالحسن خان ایلچی

نخستین وزیر ایرانی که از دولت انگلستان و حکومت هندوستان حقوق و مقرری مرتب گرفت ، میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی معروف به ( خان ایلچی ) بود . میرزا ابوالحسن خان که دومین وزیر امور خارجه ایران است ، مدت سی و پنج سال ماهی یک هزار روپیه از دولت انگلستان و حکومت هندوستان حقوق دریافت میداشت . اعمال دوران سیاه وزارت و سفارت این مرد آنقدر تنگین و بیشرمانه است که جا دارد نام او را در ردیف خائنان درجه اول مملکت و مروجین فساد و رشوه خواری و جاسوسی بنفع اجانب ذکر کنیم . در دوران وزارت خارجه او ، معاهدات تنگین ترکمانچای و گلستان بایران تحمیل شد و آنچه که خواست انگلستان ، برای تضعیف میهن ما در برابر هندوستان بود انجام گردید .

در سالهایی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی با گرفتن ماهی یک هزار روپیه مقرری ، وزیر امور خارجه ایران بود ، دولت انگلستان برای حفظ هندوستان احتیاج داشت که ایران را ضعیف ، تجزیه شده و حقیر به بیند تا این کشور قادر به حمله به هندوستان نباشد و میرزا ابوالحسن خان با گرفتن ماهی یک هزار روپیه این احتیاج انگلستان را بر آورد و سرانجام مأموریت او به تجزیه ایران منجر گردید .

میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۲۲۴ هـ - ۱۸۱۰ م یعنی در روزهاییکه عسکر خان

ارومی افشار اولین فراماسون ایرانی ، مورد غضب ویی اعتنائی فتحعلیشاه قرار گرفته و بایران احضار شده بود۔ در لندن بعضویت لژ فراماسونری انگلستان درآمد و آنچه را که این دومین فراماسون ایرانی در مدت ۳۵ سال انجام داد ، همه بزبان ایران و بسود سیاست بریتانیا بود .

برای آشنائی بیشتر با این پیشاهنگ ترویج فساد و رشوه خواری و نوکری اجانب ، اوراق زندگی و شجره نامه او را بررسی می کنیم :

میرزا ابوالحسن خان پسر دوم میرزا محمدعلی - یکی از منشیان حکومت نادر شاه افشار است . محمد علی در سال ۱۱۹۰ . هـ ۱۷۷۶ . م در شیراز متولد شده و در دستگاه پدرش پرورش یافته بود . در شبی که نادر شاه کشته شد ، میرزا محمد علی در زندان بسر میبرد و قرار بود روز بعد بجرم خیانت بنادر شاه ، او را زنده در آتش بسوزانند . پس از اینکه نادر بقتل رسید ، میرزا محمد علی هم از مرگ وحشتناک در شعله های آتش رهایی یافت ، و در عهد کریمخان زند نیز در خدمت او میزیست تا اینکه در اواخر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت .

خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی در عقد میرزا محمد علی بود و میرزا ابوالحسن خان نخستین حقوق بگیر مورد بحث ما پسر همین زن و خواهرزاده کلانتر شیرازی است . بعدها حاجی ابراهیم دختر خود را هم بزوجیت خواهرزاده خویش - یعنی میرزا ابوالحسن خان - درآورد . زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمدتقی میرزا حسام السلطنه (۱۲۰۶ - ۱۲۶۵) پسر فتحعلیشاه درآمد و دیگری همسر حاجی محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی شد که در ۱۲۳۴ . هـ ۱۸۱۸ . م بصدارت فتحعلی شاه رسید و تا ۱۲۳۹ . هـ ۱۸۲۳ . م که سال فوت اوست ، در همین مقام باقی بود .

در سال ۱۲۱۵ . هـ ۱۸۰۰ . م که فتحعلیشاه ، حاجی ابراهیم را از صدارت معزول و زندانی ساخت ، همه بستگان او یا اسیر و مقتول ، یا کورو متواری شدند . میرزا ابوالحسن خان نیز که حاکم شوشتر بود اسیر و بطهران اعزام شد . فتحعلیشاه قصد داشت او را بقتل برساند ، ولی با وساطت درباریان میرزا ابوالحسن خان از مرگ نجات یافت



و بصورت تبعید مجبور باقامت در شیراز شد. اما میرزا باكمك انگلیسها از راه بصره به هند رفت و در بمبئی اقامت گزید. در سال ۱۲۲۳ هـ. ۱۸۰۸ م پس از اینکه صدر اسفهانى وساطت او را کرد از بمبئی بتهران آمد و سال بعد بعنوان ایلچی مخصوص از تهران باتفاق «جیمز موریه» منشی سفارت انگلیس<sup>۱</sup> روانه لندن شد و از راه گرجستان، ارمنستان، آناتولی و قسطنطنیه باکشتی مخصوص نیروی دریائی انگلستان بنام Frigate به جزیره مالت و از آنجا از راه تنگه جبل الطارق بانگلستان رفت<sup>۲</sup>.

هنوز چند ماه از اقامت میرزا ابوالحسن خان در لندن نمیگذشت که مجله فراماسونری «ماسونیک»<sup>۳</sup> - ضمن چاپ عکس او شرح بسیار مفصلی در باره رفتار و حرکت «خان ایلچی» نگاشت و بالقب «عالیجناب» از او نام برد. ما اکنون متن این مقاله جالب را در دست داریم، مجله فراماسونری می نویسد: از وقتی که - عالیجناب - بانگلستان رسید نهایت کوشش از طرف وزرای دولت پادشاهی انگلستان بعمل آمد، تا به فرستاده پادشاه ایران بد نگذرد. دولت انگلیس سرگوراوزلی را که از همان تاریخ بعنوان سفیر پادشاهی انگلستان در تهران انتخاب شده بود با تعلیمات لازم بعنوان مهماندار<sup>۴</sup> تعیین کرد. میرزا ابوالحسن بکرات از نوع پذیرائی و احتراماتی که برایش معمول داشته بودند، قدردانی و اظهار رضایت نموده و از مهربانی مأموران پذیرائیش برای عموم حکایتها کرده است. عالیجناب با اینکه مسلمانی مکلف بود، ولی هرگز امتیاز مخصوص دین خود - که استفاده از تعدد زوجات باشد - بهره نگرفته و فقط يك زن انتخاب کرده است و از

۱ - نویسنده کتابهای معروف «حاجی بابای اصفهانی» و «حاجی بابا در لندن» که باطنری تند و اهانت بار نسبت بایرانیان نگاشته شده و گفته میشود رفتار میرزا الهام بخش او در نگارش این کتابها بوده است.

۲ - European Magazine

۳ - مجله فراماسونری لندن - جون ۱۸۱۰

۴ - مجله فراماسونری درباره کلمه مهماندار مینویسد: «Mehmandar» لغتی است که از اردو گرفته شده و به کسی میگویند که افسری عالیرتبه است و وظیفه اش پذیرائی و نگاهداری شاهزادگان و زعمای متشخص کشورهای بیگانه میباشد.

آن زن نیز تا آنجا که ما میدانیم بیش از یک فرزند ندارد. آنچه ما به اعجاب همگان شده، اینست که نامبرده ظرف چند هفته و یا بهتر بگوئیم یکی دو ماه بروانی زبان انگلیسی را یاد گرفته و با آن تکلم میکند. ایشان به زبانهای ترکی استانبولی و هندی نیز بخوبی تکلم میکند. سفیر ایران قندبلند، هیکلی تنومند و قهرمانانه دارد، چشمهایش نافذ و گویا و دندانهایش سفید و زیباست و در صورتش ریش انبوه سیاه رنگی دیده میشود...»<sup>۱</sup>.

مجله وزارت امور خارجه ایران بر خلاف مجله ماسونیک، میرزا را بعزت حرکات عجیب و غریبش سرزنش کرده و نوشته است: «از میرزا ابوالحسن خان در طی این مسافرت بعزت آشنا نبودن بآداب فرنگی بعضی حرکات و اطواری که پیش فرنگیان مضحك جلوه میکرد ناشی شده است که در آن تاریخ جالب نظر بوده و جیمز موریه که اغلب ایرانیان از بد نفسی و دست و زبان او در عذاب بودند، این حرکات سفیر ایران را بهانه قرارداده و کتاب مشهور خود یعنی «داستان حاجی بابا اصفهانی» و «حاجی بابا در لندن» را نوشته است. این دو کتاب سراپا غرض آلود و برای ایرانیان موهن است از نکات جالب دوران اقامت میرزا در لندن ماجرای عشق او به دختر لرد «کاستلری»، وزیر خارجه انگلیس است. کتاب «حیرت نامه» که در کتابخانه وزارت خارجه ضبط است درباره عشق خان ایلچی مینویسد: از عشق این دوشیزه انگلیسی میرزا مرتباً گریه میکرد و غزل حافظ میخوانده است و ضمناً در همین گیرودار حوادث عشقی می- خواسته است معضلات سیاسی مملکتی را نیز بوسیله این حرکات حل و فصل کند...»<sup>۲</sup>.

سرگور اوزلی بارت<sup>۳</sup> مهماندار میرزا ابوالحسن که خود از

عضویت در لژ

روسای فراماسونری بود، خیلی زود «ایلچی کبیر ایران» را

فراماسونری

شناخت و او را برای ورود به حلقه برادران فراماسون مناسب

ولازم تشخیص داد. زیرا ایلچی ایران هنگامیکه طفل خرد سالی بود، هم از خیانت

۱ - مجله فراماسونری لندن - جون ۱۸۱۰.

۲ - مجله وزارت خارجه - ص ۳۰ شماره ۲ سال اول ۱۳۲۸

۳ - Sirgore Ouseli Bart



میرزا ابوالحسن خسرو فیدائیچی

پدرش به نادرشاه مطلع شده و همه دقایق اضطراب آوری را که در انتظار مرگ فبیح و سوزانیدن پدرش بود با ناراحتی تحمل کرده و کینه شاه ایران را بدل گرفته بود. او هنگامیکه نخستین مقام دولتی را بدست آورد و در شوشتر بسر میبرد، باردیگر عفریت مرگ را بر فراز سر خود احساس کرده بود. این حوادث او را برای هرگونه خیانتی نسبت بایران و شاه ایران آماده کرده و بهمین جهت بسادگی در دامان « فراماسون » و « سازمان جاسوسی » انگلستان جای گرفت.

میرزا ابوالحسن خان مثل میرزا عسکرخان خیلی زود همه مراحل فراماسونری را طی کرده و در مدت بسیار کوتاهی مقام برادر بسیار ارجمند - Past Grand Master - را نیز بدست آورد. نشریات فراماسونری که همه جا با احترام و با ذکر لقب (عالیجناب) از او نام میبرند، درباره عضویتش در لژ فراماسونری انگلند که بزرگترین لژ این کشور است چنین مینویسند:

بنابر معتقدات و مراسم تاریخی فراماسونری روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰<sup>۱</sup> عالیجناب میرزا ابوالحسن خان بصورت لژ فراماسونری در آمد. روزیکه او فراماسون شد ۳۵ نفر از اعضاء اصلی لژ و ۵ مهمان عالیقدر از لژهای معروف انگلستان که لرد « مویرا »<sup>۲</sup> و دوک سوسکس<sup>۳</sup> نیز جزو آنها بودند با شکوه و جلال زیادی مراسم را انجام دادند.<sup>۴</sup>

تقسیم تحف و هدایا  
همینکه میرزا ابوالحسن خان حلقه برادری ماسونیک را بگردن نهاد و حاضر شد سرسپرده و مطیع اوامر انگلستان و رشوه  
در ایران شود، مقدمات سفر با طمطراق و پرزرق و برق او را بایران فراهم کردند. دولت انگلیس برای اینکه از این « غلام مطیع » خود حداکثر

۱- در همه تواریخ روز عضویت میرزا ۱۵ ژوئن نوشته شده ولی آقای مشیری از لندن در مجله خواندنیه این روز را ۱۴ ژوئن ۱۸۱۰ ثبت کرده است.

۲- Lord moiria

۳- The duke of Sussex

۴- نشریات فراماسونری که در آن جریان عضویت میرزا ابوالحسن خان را منعکس کرده اند عبارتند از: مجله فراماسونری - آینه ماسونیک - مجله اروپائی - تاریخ فراماسونری در جهان - دائرة المعارف فراماسونری.

استفاده را ببرد ، موافقت کرد که همراه میرزا ابوالحسن خان مقدار زیادی هدایا و تحفه و پول نقد برای تقسیم بین درباریان ارسال گردد . سرگوراوزلی بارت نیز با همکاری و همفکری میرزا ، امتیازات زیادی از دولت انگلستان گرفت و بدینترتیب با هدایا و تحفه فراوان از انگلستان بطرف ایران حرکت کردند .

يك قرن پس از این ماجرای تنگین که سر آغاز پرداخت رشوه بر جان ایرانی و ترویج فساد در دربار قاجاریه بوسیله انگلیسها بود ، ویلسن شرق شناس انگلیسی از میان اوراق و اسناد لرد ملویل<sup>۱</sup> نامه های سرگور اوزلی را که حاکی از پرداخت رشوه هدیه و تحفه بدرباریان و شخص میرزا ابوالحسن خان است بدست آورده و بصورت کتابچهای منتشر کرد .

این اسناد که بین اداره هند شرقی ، وزارت خارجه انگلستان ، نایب السلطنه هند و سرگوراوزلی رد و بدل شده است ، نشان میدهد که انگلیسها با کمک میرزا ابوالحسن خان وبا دادن رشوه و تحفه حتی به غلامان و نوکرهای درباری و شخص میرزا ، چگونه مقدمات نوکری و سرپرده گی همه درباریان فتحعلیشاه را فراهم ساختند . با نقل این اسناد شرم آور قسمت کوچکی از عملیات انگلیسها و عمال کثیف آنها فاش میشود ، باشد که موجب عبرت ما و آیندگان گردد و بدانند که اگر امروز خدای ناخواسته نسبت به مملکت خیانتی صورت بگیرد و در پشت پرده های اختفا و استتار پنهان می ماند ، فردا که سفیر مرد ، اسناد رسوائی خائنین بر ملا خواهد شد .

اینک نامه ها :

نمبر ۶ - اداره هند شرقی - ۳۰ مه ۱۸۱۰

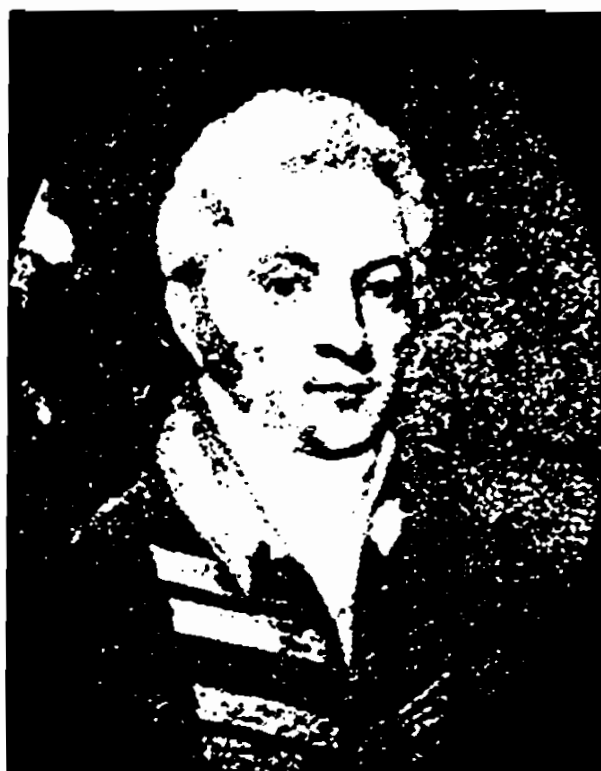
آقای محترم

« متخیریم که رو نوشت دو نامه خصوصی را که از طرف سرگوراوزلی بعنوان متصدی این اداره رسیده است ، برای اطلاع جناب عالی تقدیم داریم . یکی از نامه ها باملاحظه دستور جناب الی مبنی بر تصویب و پرداخت مخارج متفرقه که بعنوان انعام بنوکرهای میرزا و

۱- اسناد لرد ملویل در کتابی بنام « نامه های سیاسی سفیر بریتانیا در ایران » منتشر شده است .

دیگر درباریان ایران داده می‌شد بایشان نوشته شده و نامه دیگر بطوری که ملاحظه میشود نظر موافقت آمیز سرگور اوزلی است. بادر نظر گرفتن وضع فعلی که هرروز بعنوان مختلف اشخاص محترمی بایران اعزام شده و احتیاجات مالی افزوده میگردد ، وظیفه خود می‌دانیم که باطلاع برسانیم برای اجرای دستورات باوضع مشکلی مواجه شده‌ایم. چه وجوه اختصاصی کمپانی شرقی فقط وقتی قابل پرداخت است که ازطرف هیئت رئیسه امور هندوستان تصویب بشود ، زیرا این هیئت تنها مقام صلاحیتدار است که میتواند پرداخت مخارج سیاسی را دستور بدهد .

باید معلوم کرد که آیا لازم است در نظایر وامثال این موضوع هم موافقت هیئت مدیره را جلب نمود ؟ عقیده شخصی اینجانبان این است که وقتی شخصی ازطرف اعلیحضرت بعنوان سفارت در دربار تهران تعیین میشود باید بهای پیشکشهایی که همراه سفیر فرستاده میشود که در موقع معرفی خرد بدربار ایران تقدیم نماید از بودجه عمومی پرداخته شود.



سرگور اوزلی

درباره نوکرهای میرزا نیز میتوان همین رویه را اجراء نمود . البته تصمیم باجرای این عقیده شخصی نداشته ، منتظر اعلام نظر از طرف جنابعالی هستیم .

ضمناً معلوم فرمائید آیا بهتر نیست که هزینه افسران و مأمورین مخصوص که از این کشور بایران اعزام میشوند ، از بودجه کشور پرداخت شود ، زیرا میزان علاقه کمپانی شرقی نیز بهمان نسبت و اندازه علائق و منافع عمومی است . واضح است که این مؤسسه هر قدر عضو اداری و مأمور مخصوص که از هندوستان برای خدمت ایران لازم باشد تقبل کنند ...<sup>۱</sup>

مفتخریم آقا که خدمتگذار صمیمی شما هستیم . ویلیام استیل - زاکوب بونه انکت  
جناب جلالتمآب ربرت دنداس بالقابه .

بضمیمه این نامه ، نامه زیر نیز فرستاده شد:

نمره ۷ - رونوشت شماره ۱۵ کوچه پارك ۴۶ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

دریافت نامه ملاطفت آمیز مورخه بیست و چهارم باعث مسرت گردید ، خوشوقتم باطلاع جنابعالی برسانم ، میرزا و اینجانب بخوبی میدانیم که جلب توجه محبت آمیز جنابعالی متضمن تأخیر است ، ولی دلائل بسیار مهمی وادار میکند که توجه مخصوص را دراینموقع استدعا نمایم . کارهای مختصری هست که مرتب کردن آنها ( که تصور میکنم در يك هفته انجام شود ) مانع حرکت فوری خواهد بود ، مگر اینکه برای موافقت هیئت مدیره بادرخواستهای شاه ایران ناچار به تأخیر بیشتر باشیم ...<sup>۲</sup>

باکمال احترام طی یادداشتی صورت اشیاء مورد احتیاج را که تهیه و خرید آنها تحت نظر میرزا انجام خواهد شد پیوست مینمائیم که بعد از دریافت جواب موافقت -

۱ - سپس نویسنده نامه درباره ساختمان و بنای سفارت در تهران نظراتی ابراز میدارد

که تکرار آنها در این بحث زائد بنظر میرسد .

۲ - نویسنده نامه درباره استخدام افسران نظامی اطلاعاتی به ویلیام استیل داده است -

آمیز فوری اقدام بشود و همچنین صورتی از نام نوکرهاى ایرانى نیز که همگى در يك ردیف بوده و مبلغ مساوى دریافت میدارند ، تقدیم مى دارد.

اطمینان میدهم که در نهایت احترام صمیمى شما هستم - گوراوزلى  
به آقای ویلیام استیل بالقابه .

کلرد و جنگال مبلغ تخمینی ۶۰ پوند

انواع کاغذ - مداد و غیره ۲۰۰ د

جای لباس زنانه - لوازم التحریر و میز کار ۱۰۰ د

مطبوعات کتابها و نقشه ها جعبه اسباب نقشه کشی ۱۵۰ د

قوطی رنگ و قوطی عینک و غیره ۷۰ د

جمع در حدود ۵۸۰ د

مخارج نوکرهاى میرزا ابولحسن :

کربلائی حسن ۵۰ پوند

محمد علی بیك د

غلامحسین د

هاشم د

محمد رحیم د

حسین د

حاجى عبدالله د

صادق د

جمع ۴۰۰ پوند

نمره ۸ - شماره ۱۶ کوچه پارك

خصوصى دوشنبه ۲۸ ۴۰ ۱۸۹۰

آقای محترم

امیدوارم اقدامات و تذکراتى را که گاهى گاهى در نتیجه صحبت با میرزا پیشنهاد



میشود با حسن قبول تلقی خواهید فرمود . اطلاع حاصل کردیم که شاه ایران آئینه‌های بزرگ را بسیار دوست دارد . اکنون که سفیر او به کمپانی معرفی شده است ، بجا خواهد بود که دو زوج از بزرگترین آئینه‌هایی که تا کنون در شرق دیده شده ، برای او فرستاده شود .

پس از رسیدن آئینه‌ها بیوشهر ، شاه برای آوردن آنها دستور خواهد داد و این موضوع سبب صرفه‌جوئی مبلغ زیادی از هزینه خواهد شد . تصور میکنم دو وزیری که تنها مشاور شاه هستند و در صدد تهیه و ارسال نامه بعنوان آنها می‌باشید ، انتظار دارند نامه‌ها با تحف و هدایا همراه باشد . درخصوص جنس این هدایا صورتی تقدیم داشته‌ام . برخی از اشیائی که در صورت نامبرده شده با چند تکه زری و موسلین و غیره که تهیه آنها در بمبئی باسانی ممکن است ، کافی خواهد بود . مخصوصاً ماهوت ، رنگهای شنگرفی ، آبی ، سبز پر رنگ هدیه مناسبی است که مورد پسند خواهد بود . ولی نمی‌توان از پارچه‌ها زیاد تقسیم کرد . و پس از اینکه میرزا را با نبار پارچه هدایت کردم ، معلوم شد پارچه‌های ماهوت درجه يك از همان قسم که ما می‌پوشیم ، بهترین و شایسته‌ترین هدایا بوده و بهتر است که بجای يك تکه ، بقواره‌های ۲۱ یاردی تقسیم شود . اطمینان میدهم این مخارج که تحت نظر اینجانب میشود بیهوده و بی نتیجه نخواهد بود .

قبلاً بارها به سلف شما و خود شما متذکر بوده‌ام که باید بمیرزا ابوالحسن خان مبلغی بهمان میزان که به محمد نبی خان و سایرین پرداخت میشده داده شود ، زیرا این شخص در اینجا برای نزدیک شدن بشخص اول مملکت خطرات زیاد و اقدامات مشکوک نتیجه‌ای را متحمل شده . درحالی‌که مأمورین قبل از او فقط مأموریتشان نزد مأمورین شما در هندوستان بوده است . از این جهت معتقدم مبلغ مشابهی ( هزار روپیه در ماه ) باو باید داده شود و این مبلغ کافی خواهد بود که او را برای همیشه علاقمند و وابسته بعلائق کمپانی محترم بنماید و این وجه قلیلی است که کاملاً بجا خرج شده است . درعین حال توصیه میکنم که این وجه باید از طریق داده شود که همواره در اختیار سفیر باشد ، تا هر وقت که رفتار میرزا مخالف انتظار بود و آنچنانکه شایسته است سودمند و قابل استفاده

نبود مستمري قطع شود.

اطلايع دارم كه كمپاني پرداخت نظير اين مخارج را تعريب نمي كند ، ولي چنانكه نامه‌اي بفرماندار كل يفرماندار بمبئي بنويسد ، جواب كافي و موافق دريافت خواهيد فرمود . چه آنان همواره دستور شما و معاونان را با كمال افتخار اجابت مينمايند و اين مقرري برقرار خواهد گرديد و ميرزا انتظار دارد كه اين مقرري از روزي كه مأموريت يافته و يا لااقل از روز ورود بانگلستان در وجه او پرداخت شود . از اين مزاحمت خود معذرت مي خواهم اما منافع كمپاني محترم هند شرقي را هميشه وظيفه خود ميدانم .

سرگور اوزلي

فراماسون شدن  
درباريان

در اين دوران طراحان سياسي انگليس براي پي ريزي كامل و استوار سياست خود در ايران ، وجود سازمان فراماسونري و فراماسون شدن ايرانيها و اعزام فراماسونهاي انگليسي ب ايران را لازم مي دانستند .

از اين پس اغلب سفر اي انگليس كه ب ايران مي آمدند حلقه برادري فراماسونري را بگردد داشتند . آنها در ايران حلقه هاي برادري متعددي بگرددن رجال و بزرگان و درباريان ايران مي افكندند و آنان را بدام مي كشيدند . در مدت ۹ ماهي كه ميرزا ابوالحسن خان ايلجي در لندن بود ، سرگور اوزلي ، استاد اعظم فراماسونري مهماندارش بود و بعد هم خود او بجاي «سرهارد فور دجوتر» بعنوان سفير در ايران تعيين شد . در اين ۹ ماه ميرزا ابوالحسن خان عوض شده بود . او به حلقه برادران فراماسونري پيوسته ، و كسي نيز كه از لندن تا تهران همراهيش مي كرد ( استاد اعظم ماسوني ) بود .

«اوزلي - ايلجي» در ايران مأمور تشكيل لژ فراماسوني بودند ، ولي آنها تاجه اندازه موفق بانجام اين مأموريت شدند ، حتي خود سازمانهاي فراماسوني انگلستان و نويسندگان تواريخ فراماسونري نيز در اين مورد شك دارند . مهمترين تاريخ فراماسونري جهاني را «گاولد» انگليسي نوشته كه از ۱۸۷۵ تا كنون چندين بار در مجلدات مختلف بچاپ رسيده است . بعد از اين نويسنده انگليسي ، هريك از نويسندگان ماسوني جهاني ،

که تاریخ فراماسونری، دائرة المعارف فراماسونی، راهنمای فراماسونی و غیره را نوشته اند، بیشتر آنها مطالب خود را از نوشته های «رابرت فردریک گاولد» اقتباس کرده اند. درباره فراماسونری در ایران نیز این نظریه صادق است، زیرا در اکثر کتب ماسونی که بعد از گاولد نوشته شده، وقتی به کلمه «ایران» رسیده اند عین شرحی را که گاولد نوشته است نقل کرده اند.

«رابرت گاولد» درباره مأموریت ماسونی اوزلی در ایران و فراماسون شدن میرزا ابوالحسن خان چنین می نویسد: «بموجب اسناد مورخین فراماسونری در روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰ عالیجناب ابوالحسن خان بافتخار دریافت مقام Past grand master لژ بزرگ انگلستان نائل گردیده است. این شخص از طرف دربار ایران بعنوان وزیر مختار بدربار انگلیس اعزام گردیده بود. او برادری عالیقدر در هندوستان و عربستان میباشد، زیرا او در مکه نیز مراتب عبودیت را انجام داده بود. در طول مسافرتش از تهران وی از ارمنستان و آناتولی عبور کرده بود. در قسطنطنیه وی سوار ناو جنگی انگلیس شده و در ماه دسامبر ۱۸۰۹ به انگلستان وارد شده است.

سرگور اوزلی بارت بعنوان مهماندار برای پذیرائی از او انتخاب شده بود. وی افسر عالی رتبه ای بود که وظیفه اش پذیرائی شاهزادگان و سایر شخصیت های برجسته و بارز خارجی می بود.

در سال بعد (۱۸۱۰) وی موفق بدریافت مقام سفارت کبری در ایران گردید و نیز بافتخار دریافت مقام ریاست فراماسونری منطقه ای برای ایران (Provincial grand master) نائل گردید. ولی بهر حال لژ اعظم انگلستان و یا مقام دیگری تا آنجائی که شواهد و دلایل نشان می دهد اقدام به تأسیس لژ در ایران ننموده است.

میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۸۱۰ بوسیله لرد مویرا بعضویت فراماسونری درآمد. میزان خدمات این شخص به فراماسونری را باید مکتوم داشت، ولی ضمناً باید خاطر نشان ساخت که طبق مندرجات اخیر مجله فراماسونری و بنا به اظهار شخصیت نظامی که آنوقت در برلن مشغول تحصیل بوده تمام اعضای دربار سلطنتی در تهران برادران

جمعیت ما میباشند . بیک مسلمان نیز پس از آزمایش و امتحانات لازم اجازه داده شد در لژ برلن عضویت در آید ...<sup>۱</sup>

توجه به‌طور فوق این نکته را آشکار می‌کند که دو استاد اعظم ماسونی انگلستان (اوزلی - ایلچی) که مأموریت تشکیل لژ در ایران را به‌عهده داشته‌اند ، چندان توجهی باین مأموریت نشان نداده‌اند . زیرا این نویسندگان تاریخ فراماسونی جهانی که دسترسی با سند ماسونیک انگلستان داشته ، هیچگونه شواهدی در زمینه تأسیس لژ در تهران بدست نیاورده است . اما در عین حال این دو «ماسون» در فراماسون کردن درباریان ایران و انداختن حلقه برادری ماسونی بگردن «اعضای دربار سلطنتی در تهران» کوتاهی نکرده‌اند ، تا جایی که نویسندگان ماسونی مدعی هستند که «تمام اعضای دربار» فراماسون هستند . این یادآوری مورخان فراماسونری ، نشانه اینست که (اوزلی - ایلچی) برای بدام انداختن درباریان و دستگاه حاکمه ایران و برای فراماسون کردن آنها از هیچگونه تلاش و کوششی خودداری ننموده‌اند و بدینوسیله و در زیر نام فراماسونری ، حلقه اسارت دستگاه حاکمه ایران را مستحکم کرده و از آنها برای پیش بردن مقاصد خود بهره - برداری کرده‌اند .

تعیین مقرری و حقوق  
وقتی میرزا ابوالحسن از هر حیث آماده خدمتگذاری  
بانگلستان شد ، او را روانه ایران کردند . در دوران سفارت  
ماهانه

«جوئز» قرار شده بود ، دولت انگلستان سالیانه ۱۲۰ هزار تومان بعنوان کمک جنگی ایران و روسیه «وام بلاعوض» بایران بدهد . ولی (اوزلی ایلچی) یک حواله سالی ۲۰۰ هزار تومان برای کمک به شاه ایران و سازمان جنگی ایران به‌همراه داشتند . دولت انگلیس به فرمانفرمای هندوستان توصیه کرده بود ، تا برای خود ایلچی نیز مبلغی مقرری تعیین کنند<sup>۲</sup> و بطوریکه خواهد آمد ، این مقرری برای او تعیین گردید . دولت انگلیس برای اینکه ایلچی را بشاه نزدیک کند و در رأس

۱- ص ۳۳۸ جلد ششم چاپ ۱۸۸۷ تاریخ فراماسونری جهان .

۲- ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶

قدرت قرار دهد، به سرگوراوزلی دستور داد تا از هیچگونه همراهی بمیرزا ابوالحسن خود داری نکند. این دستور العمل سبب شد که اوزلی هنگام شرفیابی آنقدر از برادر ماسونش، ایلچی تعریف کند که امر را برفتحعلیشاه مشتبه سازد، تا آنجا که شاه قاجار در حضور او به ایلچی چنین گفت: «... آفرین، آفرین ابوالحسن! تورو مراد مملکت بیگانه سفید کردی، منم روی تو را سفید خواهم کرد. تو از نجیب ترین خانواده های مملکت من هستی. بحول الهی من تو را بمقام های بلند اجداد تو خواهم رسانید...»<sup>۱</sup> در این موقع ابوالحسن خان بخاک افتاد بطوریکه پیشانی او بخاک میرسید.

آمدن اوزلی بایران که فرمان تأسیس لژ ماسونیک در این کشور را به همراه داشت<sup>۲</sup> موفقیت شایانی نصیب دولت انگلیس کرد، تا آنجا که بر سر نوشت این کشور مسلط شدند، بدین ترتیب که دو فراماسون گراند لژانکلند (اوزلی - ایلچی) عهد نامه ای در ۱۲ ماده با یکدیگر امضاء کردند و طبق این معاهده شوم، ایران متعهد شد بر ضد افغانه یاغی که علیه قشون انگلیس طغیان و سرکشی کرده بودند وارد کارزار شود، تا جاده حکومت مستعمراتی انگلستان در هندوستان تسطیح شود و امید آزادیخواهان هندی از ایران قطع گردد.

سرگوراوزلی پس از امضاء این قرارداد، چون یقین حاصل کرد که میرزا ابوالحسن خان در خدمت بانگلستان صادق و وفادار است، برای اینکه او را همیشه در اختیار دولت متبوع خود قرار دهد، باردیگر مسئله پرداخت مقرری ماهانه را در باره او عنوان کرد و نامه هائی به وزارت هندوستان - وزارت خارجه انگلیس و «کمیته محرمانه» امور سیاسی هند که گویا در آن زمان نام سازمان جاسوسی انگلستان در مستعمرات را داشته در باره برقراری مقرری به میرزا ابوالحسن خان نوشته است. نخستین نامه ای که در این باره نوشته شده بتاريخ روز هفتم ژوئیه ۱۸۱۰ از طرف کمیته محرمانه اداره امور سیاسی حکومت بمبئی و خطاب بفرمانفرمای هندوستان میباشد:

۱ - ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶

۲ - ص ۳۳۸ تاریخ فراماسونری گاواد جلد ششم چاپ ۱۸۸۷

« بقرار اطلاع واصله محمد نبی خان سفیر فوق العاده ایران در کلکته که از طرف کمپانی هند شرقی یک هزار روپیه مقرری میگرفته ، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را بنفع فرانسویها در ایران بکار انداخته است . اگر این مطلب حقیقتاً صحت داشته باشد ، البته مقرر خواهید نمود که مقرری مزبور در حق وی قطع شود .

بر اثر خدمتی که از جناب میرزا ابوالحسن خان در خصوص توسعه اتحادیه بین ایران و انگلیس ، نسبت به کمپانی بظهور رسیده . به سرگوراوزلی اختیار داده شده است که وجه مذکور را در حق وی مقرر بدارد و این نظر ما را بمیرزا ابوالحسن خان ابلاغ نماید .

ضمناً این مطلب را بدانید یک هزار روپیه مقرری تا وقتی پرداخته میشود که سفیر انگلستان در تهران از رویه میرزا ابوالحسن خان رضایت داشته باشد .

نظر باینکه مخارج میرزا ابوالحسن خان در مدت اقامتش در لندن از خزانه دولت انگلستان تأدیه شده و مدتی هم که در بمبئی بود کمپانی هند مخارج او را تقبل نموده است ، لازم میشود یک هزار روپیه مزبور از وقتی در حق او منظور گردد که بمبئی را ترك نماید ،<sup>۱</sup>

پس از رسیدن این نامه به کمپانی هند شرقی ، رئیس شرکت مذکور شرح ذیل را در همان تاریخ بخود میرزا ابوالحسن خان مینویسد :

« ... ما مراتب رضامندی خود را از روشی که آنجناب اتخاذ نموده اید باستحضار فرمانفرمای کل هندوستان رسانیده از ایشان خواستیم بعنوان نشانه ای از علائق دوستی ما نسبت بجناب عالی ، ماهیانه یک هزار روپیه در حق آنجناب منظور دارند . این مقرری تا وقتی که جناب عالی از کمک بسفیر انگلیس در تهران نسبت بحفظ روابط دوستانه ایران و انگلستان مضایقه ننموده اید مرتباً پرداخت خواهد شد ،<sup>۲</sup>

مطالب این دو نامه آنقدر گویا و روشن است که جاسوسی و خیانت میرزا ابوالحسن دومین

فراماسون ایرانی را بکشورما و خدمات او را بدولت انگلستان مدلل و مسلم میسازد . نامه‌هاییکه بعداً نقل خواهد شد ، نشان میدهد که جناب ایلچی کبیر مدت سی و پنجسال (به سفرای انگلیس در تهران همه نوع کمک و همراهی میکرده) و هرگز از اوامر آنها سرپیچی نکرده است . در نتیجه هیچکدام از سفرای انگلیس در تهران مقرری او را قطع نکردند، زیرا او غلام حلقه بگوش سفارت انگلیس در تهران بود ، نه خدمتگزار دربار شاه ایران. ! پرداخت این مقرری ، به سرگوراوزلی فرصت داد تا هر عملی را که بنفع انگلستان بداند ، با دست این وزیر خارجه و سیاستمدار متبحر انجام دهد. این دو ماسون انگلیسی و ایرانی بعدها سبب انعقاد دو پیمان تنگین (ترکمانچای - گلستان) نیز شدند و بدین ترتیب روی همه برادران فراماسون خود را سفید کردند. اوزلی با وارد



میرزا ابوالحسن خان هنگام سفارت در لندن

کردن درباریان بحلقه فراماسونی، تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون کرد<sup>۱</sup>. این عملیات و اقدامات، نفوذ اوزلی را در دربار ایران آنقدر توسعه داد که فتحعلیشاه آشکارا همه مسائل مورد نظر و امور سیاسی را با او در میان مینهاد و صمیمیت فوق العاده‌ای بین او و پادشاه و درباریان بوجود آمده بود<sup>۲</sup>.

اوزلی فراماسون برای جدا کردن قفقاز از ایران و تضعیف و متلاشی کردن ایران بزرگ و بخاطر اینکه برای همیشه یارای حمله به هند و کمک به آزادیخواهان و شورشیان هندی را از ایران سلب کرده باشد، شاه و درباریان را مجبور کرد تا با قبول قرارداد صلح باروسید و انتزاع ۱۷ شهر قفقاز از ایران (که میرزا ابوالحسن خان آنرا امضاء کرد) هم روسیه را راضی کنند و هم بزرگترین و آبادترین استانهای شمالی کشور را از ایران جدا سازند. در این نیرنگ فراماسونهای انگلیسی و ایرانی همه درباریان و حتی شاه که تحت تأثیر (پول و پلتیک) قرار گرفته بود، با انتزاع و جدائی ۱۷ شهر قفقاز موافق بودند و تنها عباس میرزا نایب السلطنه در برابر این اقدام مقاومت کرد که کسی اعتنائی با فکار و عقاید او ننمود.

در آخرین شبیحولی نیز که قشون روس در روز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱ م (۲۳ محرم ۱۲۳۷ هـ) به «اصلاندوز» زدند و نیروی عباس میرزا را عقب راندند (اوزلی و ایلچی) دست داشتند. اعتماد السلطنه در ضمن وقایع سال ۱۲۲۷ مینویسد (اوزلی با نفاق ایلچی به تبریز رفتند تا ترتیب بعضی قراردادها داده شود)<sup>۳</sup>.

بالاخره فعالیت این دو فراماسون سبب شد که معاهده شوم گلستان در ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳ م) بین ایران و روس امضاء شود و میرزا ابوالحسن خان بدستور برادر فراماسونش قسمتی از خاک وطن ما را از ایران جدا کرد. لرد کرزن فراماسون که با کمک فراماسونهای ایرانی و فرانسوی و انگلیسی قسمتی از انقلاب مشروطیت ایران را

۱- ص ۳۳۸ تاریخ شش جلدی گاولد انگلیسی چاپ ۱۸۸۷ «در دربار برادران ماسون خیلی زیاد هستند».

۲- منتظم ناصری وقایع سال ۱۲۲۷

۳- ص ۱۱۱ جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود محمود



در روزهای واپسین پیروزی هدایت میکرد، درباره حوادث این ایام مینویسد «در این موقع سه نفر از مأمورین سیاسی انگلیس دخالت تامی، در سیاست انگلیس نسبت بایران داشتند. یکی سرگوراوزلی، دیگری جیمز موریه و سومی جیمز فریزر میباشند»<sup>۱</sup> این فراماسون های انگلیسی آنقدر نسبت بایران و ایرانی دشمنی داشتند که افکار عامه مردم انگلیس و نظر امنای آن دولت را نسبت بایران مشوب و بی اعتبار کردند و همین امر سبب شد تا بروسها آزادی عمل زیادی برای تجاوز بایران داده شود.

نتیجه عملیات این دو استاد اعظم ماسونی گراند لژ انگلند (اوزلی - ایلچی) آن شد که سیاست انگلستان در ۱۵ سال اول قرن نوزدهم و تا سال آخر سلطنت فتحعلیشاه به يك نوع سیاست بی اعتنائی تبدیل شده و روسها را در پیشروی و تجاوز بایران تشویق کند.

انگلیسها ایران را بکلی رها نمودند و با تحمیل قراردادهای تنگین گلستان و ترکمانچای این کشور را بلب پرتگاه زوال و فنا سوق دادند. از روزیکه فراماسونهای انگلیسی و ایرانی، کشورها را بدایره سیاست اروپائی کشانیدند دولت و ملت ایران تا مدتهای مدید روی خوشی و راحتی ندید و همیشه و مدام برای ایران گرفتاریهایی ایجاد میشد.

دانشمند محترم محمود محمود، ایران آن زمان را بمزرعهای که ملخ پر آفتی بدان هجوم کرده باشد تشبیه کرده و مینویسد: «... گوئی ملخ پر آفتی در مزرعه هستی ایران تخم فتنه و فساد ریخته که هر آن در حال رشد و نمو است و سرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم و خطرناک باشد. با اینکه بعدها در ایران سرپرستان مطلع و جدی و دلسوز پیدا شدند، ولی نه کوشش و نه فداکاری آنها هیچیک در برانداختن ریشه این تخم فتنه و فساد موثر نگشت...»<sup>۲</sup>.

میرزا ابوالحسن خان پس از مراجعت بایران، علاوه بر مأموریت هائی که طی

۱- ص ۲ جلد اول جهانگردی در ایران ترجمه جواهر کلام

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۲

آن عقد قرار دادهای گلستان و ترکمانچای را بایران تحمیل کرد ، یکبار نیز در ۱۲۲۸ . هـ - (۱۸۱۳ م) بعنوان سفیر فوق العاده به پترزبورگ رفت و نسخ عهدنامه گلستان را مبادله کرد . میرزا ابوالحسن خان سال بعد برای دومین بار مأمور لندن شد و پس از سه سال در ۱۲۳۵ . هـ - (۱۸۱۹ م) بطهران مراجعت نمود .

در ۱۲۳۹ . هـ (۱۸۲۳ م) فتحعلیشاه او را بعنوان وزیر خارجه انتخاب کرد . وی تا سال ۱۲۵۰ . هـ (۱۸۳۴ م) که فتحعلیشاه درگذشت ، در این سمت باقی بود . پس از فوت شاه چون از علیشاه ظل السلطان برای رسیدن بمقام سلطنت طرفداری میکرد ، همینکه محمد شاه بنخت سلطنت نشست و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بصدارت رسید ، میرزا در اثر وحشتی که از صدراعظم داشت بحضرت عبدالعظیم پناه برد و تا قائم مقام زنده بود جرأت نکرد از بست بیرون آید .

پس از قائم مقام حاجی میرزا آغاسی صدراعظم شد . او بمیرزا تأمین داد و او را (ایشك آقاسی باشی) کرد . در سال ۱۲۵۴ . هـ (۱۸۳۸ م) حاجی میرزا ابوالحسن خان باردیگر وزیر امور خارجه شد و تا ۱۲۶۲ . هـ (۱۸۴۵ م) که مرگ طومارزندگی ننگبارش را درهم نوردید در این سمت باقی بود .

در مدت سی و پنج سال که میرزا ابوالحسن خان یکه تاز میدان سیاست و عامل اجرای نظرات انگلیس در ایران و حقوق بگیر آنها بود ، تجربیات همه جانبه انگلیسها علیه ایران ادامه داشت . در اغتشاشات و فتنه های مختلفی که بمروور در ایران علیه نفوذ و اقتدار و مرکزیت ایران و علیه مذهب سکنه این کشور و برای از بین بردن مرکز ثقل مملکت روی میداد ، عموماً دست انگلیسها و عمال مخفی و برادران فراماسون و غلامان حلقه بگوش آنها زیده میشود . در فتنه اسماعیلیه یزد ، فتنه تراکمه ، فتنه امراء خراسان ، فتنه افغانستان ، فتنه ازبکها ، انگلیسها دست داشتند . وقتی خطر ناپلئون از سر انگلیس رفع شد و ایران ضعیف گشت و سرحدات هندوستان از تجاوز محفوظ ماند ، بنابه پیشنهاد سرگوراوزلی قرار شد ایران و عمال جیره خوارشان را در این کشور رها کنند و مردم را در حال بربریت باقی بگذارند . میرزا ابوالحسن خان که دو سال قبل از

مرگش متوجه سیاست - بندید انگلیس شده بود ، برای اینکه مقرری ماهی یکهزار روپیه اش که از سال ۱۲۲۵ ه . ( ۱۸۱۰ م ) برقرار شده بود ، قطع نشود ، از اولیاء دولت انگلیس خواست تا مقرری مذکور را پس از مرگش به پسرش بپردازند . ولی لرد - پالمرستون وزیر خارجه وقت انگلیس که دیگر بوجود او احتیاجی نداشت ، لزومی برای قبول این تقاضا نمی دید . مکاتباتی که در این باره صورت گرفته بسیار جالب و خواندنی است که فقط دو فقره از آنها را نقل میکنم :

اداره سیاسی حکومت بمبئی در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸ نامه ذیل را بهیأت مدیره کمپانی هند شرقی در لندن فرستاده است :

« .. بدینوسیله باستحضار میرساند - میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ایران در ۴ اوت ۱۸۴۶ درگذشت . از سال ۱۸۱۰ برای خاطر خدمات سیاسی او ، ماهی یک - هزار روپیه از طرف کمپانی بوی داده میشد . در ۱۸۴۳ وزیر خارجه ایران تقاضا نمود پس از مرگ او نصف مقرری مزبور را همچنان به پسرش بدهند . تقاضای وی برای مطالعه بهیأت مدیره کمپانی ارجاع شده است .

جوابی که بتاريخ ۱۳ مه رسیده حاکی از این است که موضوع تقاضای وزیر ایران در وزارت خارجه انگلستان که مسائل مربوط بایران حالا منحصرأ با آنجاست ، تحت مطالعه میباشد .

نظر باینکه میرزا ابوالحسن خان در چهارم اوت فوت کرده و مقرری او تا آخر همان ماه پرداخت شده و از طرفی هنوز تصمیم قطعی وزارت خارجه نرسیده دستور داده شد حقوقی درباره بازماندگان متوفی پرداخت نشود »<sup>۱</sup> .

پس از وصول این نامه به لندن مدتها بین وزارت خارجه و حکومت هندوستان مکاتبه شد و در باره پرداخت ۴۲۰ هزار روپیه ای که در مدت ۳۵ سال بوزیر خارجه ایران حقوق و مقرری پرداخت شده بود و همچنین نتایجی که از پرداخت این پول بنفع هندوستان و

علیه ایران صورت گرفته بود ، مطالعات و تجزیه و تحلیل‌هایی صورت گرفت و سرانجام مقرر شد که بتقاضای پرداخت مقرری به پسر وزیر خارجه ایران ترتیب‌آوری داده نشود . زیرا پرداخت رشوه مذکور برای این بود که وزیر خارجه ایران همه اطلاعات مورد لزوم را دربارهٔ دربار و دولت و وزارت خارجه ایران در اختیار دولت انگلیس می‌گذاشت و همه دستورات و اوامر صادره از لندن و دهلی را اطاعت می‌کرد . ولی پس از مرگ میرزا چون می‌بایستی مقرری به وزیر خارجه جدید پرداخت شود و از طرفی فرزند میرزا شغل حساسی در دستگاه حاکمه ایران نداشت ، لذا این جواب در تاریخ ۲۷ مارس ۱۸۴۸ از وزارت خارجه انگلیس به حکومت هندوستان و اداره سیاسی هند نوشته شد :

«نامه مورخ ۱۸ مارس، بضمیمه نامه حکومت بمبئی در باب منظور داشتن نصف مقرری میرزا ابوالحسن‌خان درباره فرزندش با اطلاع لرد پالمستون رسید ، بدین وسیله برای استحضار وزیر هندوستان اشعار می‌شود . لرد معظم دلیلی نمی‌بیند که قسمتی از مقرری مزبور به پسر میرزا ابوالحسن‌خان داده شود . بعلاوه لرد پالمستون تصور می‌نماید اگر قرار شود این نوع مواجب‌ها ارثی بشود مورد ایراد زیاد واقع خواهد شد»<sup>۱</sup> و بدین ترتیب زندگی خفت‌آور و سراسر ننگ و رسوائی اولین حقوق بگیران انگلیس در ایران و دومین فراماسون ایران که خیانت‌ها و جاسوسی‌های متعدد او علیه کشورش و بنفع انگلستان لطامات جبران ناپذیری بر مملکت ما و مردم نجیب و زحمتکش آن وارد آورد پایان می‌رسد، ولی دفتر خیانت‌ها و جاسوسیه‌ها در همین جا بسته نمی‌شود و در فصل‌های آینده با نمونه‌های دیگر از این سرسپردگان حقوق بگیر آشنا خواهیم شد .

اکنون که اسناد خیانت و همکاری‌های این سرسپرده بزرگ بریتانیا **اظهار نظر در باب** را بیان کردیم، بد نیست قسمتی از نظرات جیمز فریزر<sup>۲</sup> را که یکی از اربابان متعصب میرزا است و همه‌جا از این خادم با تنفر یاد

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۴۲-۶۰ .

۲- James Fraser .

می‌کند ، نقل کنیم<sup>۱</sup> .

« ... میرزا ابوالحسن خان از اعقاب خاندانی منحط و پوسیده است که گاهی ساکن شیراز و زمانی مقیم اصفهان بوده‌اند . در جوانی وضع معیشت و نحوه شغل او بسیار پست بود ، یعنی به‌قراری که معروف است خانواده‌اش او را در عنفوان شباب که بچه خوشگلی بوده است کاملاً بحال خود رها کرده بوده‌اند و مشتریان حسن‌وی در آن ایام بیشتر بزرگان شهر بوده‌اند که ابوالحسن حتی گاهی در لباس و آرایش دخترها برای آنها می‌رقصیده است .

این مرد پس از مدتی حرقه رقاصی را رها کرده وارد کسب و تجارت شد و در این پیشه موفقیتی بهم رساند و به تدریج مقام و اهمیتش به درجه‌ای رسید که موقعی که شاه دنبال کسی می‌گشت که او را برای سفارت و ایلچی‌گری به انگلستان بفرستد و این مأموریت از آنجا که مقصد نهائی آن ، دربار يك پادشاه کافر خارجی بود در نظر امرا و رجال محترم ایران چنان ناخوش آیند و حتی خوفناك جلوه می‌کرد که هیچکدام از آنها حاضر بقبول آن نمی‌شدند . پیشنهاد این مأموریت را به ابوالحسن خان کردند و او با در نظر گرفتن سود کلانی که از این رهگذر انتظار داشت فوراً آن را پذیرفت . معلوماتی که این شخص پس از این سفر درباره ملل خارجی و زبان و رسوم و آداب آنها کسب کرد اضافه بر اکراه رجال نامی کشور از پذیرفتن اینگونه مأموریتها باعث شد که در آتیه هر وقت شاه ایران به فرستادن سفیری به فرنگستان نیازمند گردد دوباره به سراغ ابوالحسن خان برود و به همین دلیل از وجود وی تا کنون بارها برای انجام مأموریت‌های خارجی استفاده شده است .

در میان رجال عالی‌رتبه درباری کسی بی‌شان‌تر و نامحترم‌تر از میرزا ابوالحسن-خان وجود ندارد ، و باید گفت که انصافاً کسی هم سزاوارتر از او برای این بی‌شانی

۱- انتشار نوشته فریزر دامرهون محقق ارژنده دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی میباشیم که در شماره ۴ سال ۱۰ مجله راهنمای کتاب مقاله (چارلز و . میلرد) را از مجله هنری آپولو بفارسی ترجمه کرده‌اند. در این مقاله پنج تصویر از میرزا ابوالحسن نیز برای نخستین بار در مطبوعات ایران چاپ و منتشر نموده‌اند .

نمی‌توان پیدا کرد .

این مرد در تمام کارها و معاملاتی که با مردم انجام می‌دهد به قدری پست و نادرست است که هیچیک از هموطنانش تا آنجا که بتواند به وی نزدیک نمی‌شود و از معاشرت و معاشرت با او اجتناب می‌ورزد .

تقلبش چنان ضرب‌المثل است که کسی کلمه‌ای از حرفهایش را باور نمی‌کند . اخلاق رذل و عادات فسق‌آمیز ایام جوانی را حتی امروز هم که به نیمه راه حیات رسیده است کماکان یعنی تا آن درجه حفظ کرده که چون نام این شخص برده می‌شود تمام رجال محترم درباری با تحقیر و اشمئزاز از او یاد می‌کنند . و تنها همین خصال و صفات وی نیست که این قدر سست و لک‌دار است ، بلکه آداب و حرکاتش نیز دست‌کمی از صفاتش ندارد درست است که ظاهری حق‌بجانب دارد و آن خنده‌هایی که هرگز از لبانش دور نمی‌شود ، او را در نظر شخصی که از باطنش بی‌خبر است مردی خوش‌مشراب نشان می‌دهد . ولی تمام این افسون‌ها که در معاشرت به کار می‌برد فقط در مورد کسانی است که تصمیم دارد آنها را اغفال و نسبت بخود معتقد کند . اما طرز تملق و خوش‌آیندگوئی او خشن است که هیچ‌راه و رسم آنرا هم رعایت نمی‌کند .

بی‌اطلاعی این مرد از خبرهایی که مربوط به کشور خود اوست ، بخصوص از تشریفات و الزامات شغلی که به عهده‌اش محول شده ، حقیقتاً عجیب و حیرت‌انگیز است و به همین دلیل نمی‌شود فهمید که چطور شد که این شخص با این عادات و خصوصیات که داشت تا این اندازه در اروپا مخصوصاً در انگلستان ، شهرت یافت و این همه مردم را مقنون و شیفته خود ساخت ، زیرا در کشور خودش به عقیده تمام آنهایی که او را دیدمانند يك صفت خوب و قابل ستایش در وجودش پیدا نمی‌شود . مکالمات او همیشه ممکن است طوری خشن و اشمئزاز‌آور باشد که برای جنس لطیف اروپائی گفتگو کردن یا تماس گرفتن با او خطرناك گردد . لااقل این نکته مسلم است که این مرد محبت‌ها و نزاکت‌هایی را که در انگلستان نسبت به وی ابراز شده بود به بدترین وجهی که قابل تصور است جبران کرد ...»

در نوشته فریزر نسبت بمیرزا ابوالحسن عناد و تنفر فراوانی مشاهده می شود که با آنچه دیگر نویسندگان و دیپلماتهای انگلیسی درباره اش می نویسند متضاد می باشد . مثلاً وقتی درباره مقرری گرفتن میرزا بحث میکنند می نویسند «... گرچه ابوالحسن خان در گذشته برای مدت زیادی مقرری کلانی از خزانه انگلستان دریافت می کرد، و تصور می کنم هنوز هم دریافت می دارد ، و صندوق اثاثیه اش موقع بازگشت به ایران از تحفه ها و اشیای گرانبها که انگلیسی ها به او داده بودند پر بود ، مع الوصف ، اکنون که بایش به ایران رسیده است سر هر فرصتی که پیش بیاید بامنافع کشور ما مخالفت می ورزد و نام انگلیسی ها را با تحقیر و تمسخر پیش هموطنانش می برد ...»

این اظهار نظر جیمز فریزر با آنچه در اسناد وزارت خارجه انگلستان و نامه های متبادل فوق الذکر نوشته شده مغایرت دارد . سرگور اوزلی خدعات میرزا ابوالحسن را به توسعه و اتحاد انگلستان ستایش می کند<sup>۱</sup> . بعلاوه در نامه دیگری که اوزلی به ویلیام استیل، می نویسد، پرداخت مقرری را مشروط بر این میداند که اگر رفتار میرزا مخالف انتظار ، باشد ، بلافاصله سفیر حق خواهد داشت مقرری پرداختی را قطع کند . اگر میرزا ابوالحسن بنا بادعای فریزر با منافع انگلستان مخالفت می نمود ، یقیناً سفیر انگلیس حقوق ماهانه او را قطع می کرد. در حالی که فریزر مینویسد «مقرری هنوز هم پرداخت میشود» بنابراین ادعای او با اسناد موجود در بایگانی انگلستان وفق نمی دهد و صحیح بنظر نمیرسد .

آنچه که سبب شده فریزر علیه خدمتگذار صدیق و وفادار انگلستان عشقبازی خان ایلچی نظراتی ابراز دارد، اطلاع از عشقبازی ها و هوسرانیهای سفیر اعزامی فتحعلیشاه با بانوان عالیمقام و صاحب نام و عنوان پایتخت بریتانیاست میرزا ابوالحسن خان خود در سفر نامه اش «حیرت السفراء» شرحی درباره عشق و علاقه اش به دختر لرد «کاستلری» می نویسد. بدنبال اعترافی که میرزا می کند، جیمز فریزر در این باره او را بیاد انتقاد گرفته درباره اش چنین می نویسد : «او موقعی که به انگلستان آمد مقداری

ناله‌های زربفت و طاقه‌های ترمه با خود همراه آورده بود که حالا در ایران پیوسته تفاخر می‌کند و می‌گوید که با هدیه کردن آنها به زنان متشخص و درجه اول انگلستان از وصال آنها بهره‌مند گردیده است. از این هم پافرا تر می‌گذارد و شریفه‌های انگلیسی را که بنا به ادعای خودش با آنها سر و سر عاشقانه داشته است - دوش‌ها و کتس‌ها و جز آنان - همه را آشکارا با اسم و رسم و عنوان نام می‌برد.

اضافه بر این عده، شماره کثیری از زنهای غیر اشرافی انگلستان را که با آنها آشنا بوده است نام می‌برد و نامه‌هایی را که این خانم‌ها برایش نوشته‌اند، در ضیافت‌های عمومی پیش هموطنانش می‌خواند تا بدینوسیله صحت اظهارات خود را با دلیل و مدرک مسلج سازد، و اگر شنوندگان او گفته‌هایش را باور نمی‌کنند بیشتر از لحاظ معروفیتی است که این مرد به دروغ گوئی و غلو در تظاهرات بی‌اساس دارد و گرنه طومار عصمت هموطنان لطیف ما در انگلستان بدبختانه آنچنان منزّه نیست که این گونه اتهامات را خود بخود نقض کند.

نیز این مرد عکس مینیاتور يك بانوی انگلیسی را - که متأسفم بگویم از بانوان بسیار محترم و والاتبار انگلستان است - در محافل انس و عشرت خود بهره‌محرّم و نامحرّمی نشان می‌دهد که سهل است نام او را هم فاش می‌سازد. این مینیاتور را حتی به فتحعلیشاه هم نشان داده و مدعی شده است که صاحبّه والاتبار آن از مترس‌های وی در انگلستان بوده است. امیدوارم که کارهای آمیخته به حق‌شناسی این مرد و تلافی ناجوانمردانه‌ای که او از لطف و محبت خانم‌های کشور ما می‌کند - گرچه اینان مسلماً از روی سادگی و غریب‌نوازی این همه لطف و محبت يك نفر خارجی نشان داده‌اند - برای همه آنها درس عبرتی باشد که در آئینه زیاد بایک‌انگان گرم نگیرند و این نکته را همیشه بخاطر داشته باشند که اینگونه الطاف و محبت‌ها موقعی که تار يك نفر خارجی که از صفات و سیر حقیقی او بی‌خبرند بشود ممکن است بعنوان حربه‌ای برای لکه‌دار کردن نام نیک آنها به کار رود. در نظر این گونه بانوان و الاتبار شاید کوچکترین اهمیتی نداشته باشد که در کشوری دور دست مثل ایران که سکنه آن متمدن نیستند مردم چگونه درباره آنها فکر میکنند



اما این گروه بی اعتنا باید در نظر داشته باشند که اینگونه حرفهای وهن آمیز موقعی که در حضور هموطنان معدودشان که وزش باد تقدیر آنها را بهمین کشورها افکنده است مطرح می شود تا چه اندازه اسباب خجلت و ناراحتی آنها می گردد ، زیرا بگوش خود می شنوند که پشت سر بانوان والاتباع انگلیسی ، که مردم عادی این همه شیفته مصاحبت آنها هستند ، اینگونه حرفها زده می شود .

## میرزا ابوالقاسم قائم مقام

صدراعظمی که از انگلیسها رشوه گرفت تا سرانجام  
او را کشتند

می گویند : تاریخ زمین باروری است که در آن هیچ تخمی اعم از مرغوب یا نامرغوب به هدر نمی رود ... آینه عبرتی است که خویها و بدیهارا یکسان منعکس می کند و در معرض قضاوت و دیدگاه نسلهای بعد قرار می - دهد . همانطور که صفحات تنگین زندگی مردی چون نخستین قهرمان کتاب ما را در بردارد ، حاوی اوراق زرین دیگری نیز هست که در آنها از سیمای درخشان مردمی سخن می گوید که در راه راستی و حقیقت گام برداشتند و در این راه حتی از بndl جان خویش در ریخ نورزیدند، سیماهای قهرمانی که آدمی با مشاهده آنها در صفحات تاریخ میهن خویش بی اختیار احساس غرور و افتخار می کند ... و این بخش از کتاب ما بسرگذشت یکی از همین چهره های درخشان اختصاص یافته است .



وزرای مختار انگلیس در تهران در مدت سی و پنج سالی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی وزیر خارجه بود، با دادن ماهی یک هزار روپیه مقرری باو، آنچه را که میخواستند

انجام دادند . ولی همینکه نوبت صدارت بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام رسید ، ناگهان در مقابل مردی قرار گرفتند که نتوانستند با «پول» و «زور» او را بخرند و مطیع و منقاد خود سازند .

از روزگاری که مرحوم قائم مقام در تبریز پیشکار عباس میرزا ولیعهد بود ، انگلیسها سعی داشتند او را با پرداخت پول و هدایای گوناگون مطیع خود کنند ، ولی قائم مقام هیچگاه حاضر بقبول رشوه و هدیه انگلیسها نشد .

نخستین گزارشی که از سرسختی میرزا ابوالقاسم قائم مقام به وزارت امور خارجه بریتانیا رسیده از طرف «جیمز موریه» دشمن ایران و ایرانی نویسنده کتابهای معروف حاجی باباست که در بخش پیشین بدو اشاره شد و اجمالاً معرفی اش کردیم .

جیمز موریه در گزارشی که درباره عباس میرزا ولیعهد و پیشکار او قائم مقام به وزیر خارجه انگلیس مینویسد با نفرت و عصبانیت از او یاد میکند و بعلت آنکه هدایای امپراطوری بریتانیا را نپذیرفته است ، او را مردی خود خواه و دشمن انگلیس معرفی مینماید .

جیمز موریه در گزارش خود مینویسد :

« از جمله هدایائی که برای درباریان و صاحبان مقام در تبریز برده بودم ، چند هدیه ارزنده نیز برای قائم مقام پیشکار عباس میرزا ولیعهد ایران بردم . هدایا را در حالیکه نوکرانم حمل میکردند ، بخانه میرزا بردم . او پس از دیدن هدایا و تعریف و تمجید فراوانی که از آنها کرد گفت :

« من از شما خواهش میکنم صمیمانه ترین تشکراتم را بمناسبت ارسال این همه هدایای گرانبها و پرارزش قبول کنید و از دولت متبوع خودتان بخاطر اینکه مرا مورد لطف قرار داده اند تشکر نمائید لیکن میخواهم از شما خواهش کنم که این هدایای گرانبها را به خود عباس میرزا تقدیم کنید تا نتیجتاً نسبت بشما نظر مساعدتری داشته باشد » .

جیمز موریه اضافه میکند : « هر چه بیشتر اصرار کردم ، انکار او شدیدتر شد تا

جائیکه با نصیبت خانده اورا ترك کردم .

علاوه بر جیمز موریه ، « سرجان کمبل » وزیر مختار انگلیس در ایران نیز در گزارشی که برای وزیر خارجه انگلیس فرستاده است در باره عدم قبول رشوه و پول از طرف قائم مقام مینویسد « ... یکنفر در ایران هست که با پول نمیشود اورا خرید و آن قائم مقام است . »<sup>۱</sup>

سرجان کمبل در جای دیگری از خاطراتش که برای حکومت هند فرستاده ر نسخه‌ای از آنرا نیز بوزارت خارجه انگلیس ارسال داشته است ، در باره قائم مقام چنین مینویسد :

« ... به سفیر روس گفتم: ازمدها پیش به استعداد و فراست قائم مقام احترام زیاد داشتم . و اتصاب اورا به صدارت آتقد ر ضروری میدانستم و بدان معتقد بودم که موضوع را در صحبت با شاه عنوان کردم و دیدم عقیده و نیت اعلیحضرت محمد شاه نیز با من یکی است ... » ولی همین وزیر مختار وقتی قائم مقام بصدارت رسید و دانست که نمیتواند مثل اسلافش اورا هم با پول و هدیه و مقام و نشان بخرد ، در صدد عزل او برآمد . در آن ایام محمد شاه ضعیف النفس بر تخت سلطنت ایران تکیه زده بود و سفارت انگلیس در تهران در دستگاه دربار و دولت ، سازمان جاسوسی وسیعی داشت - بطوری که حتی از ساعات خواب و استراحت و تمامی اعمال و رفتار درباریان آگاه بود - و متأسفانه اکثریت ملازمان و ندیمان محمد شاه جیره خوار و زیر مختار انگلیس بودند .

سرجان کمبل برای اینکه محمد شاه متلون المزاج و زود باور را علیه قائم مقام بشو راند ییکی از عوامل و حقوق بگیران سفارت دستور داد تا باشاه علیه قائم مقام صحبت کند و اورا عامل روس و برهم زدن اساس سلطنت او معرفی کند . سرجان کمبل در ضمن واقعه روز ۱۲ مه ۱۸۳۵ در باره اقدام خود چنین مینویسد :

« امروز یکی از درباریان شاه فرصت یافت که نظر مرا در باره سازشی که می - گویند میان قائم مقام و روسها وجود دارد ، در خلوت به گوش اعلیحضرت برساند . و نیز

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۳۵ - ۶۰ گزارش مورخ ۶ دسامبر ۱۸۳۴ .

شاه را از نظرات من مطلع سازد که قصد قائم مقام این است که با استفاده از نفوذ روسیه تمام قدرت صدارت را در دست خود و خویشاوندان متمرکز سازد. اما شاه از شنیدن آن بسیار متغیر شد و گفت به هیچکس اجازه نخواهد داد در انتخاب وزرایش دخالت کند و هر آینه دید قائم مقام چنین نیرنگی در سر دارد به همان آسانی که این گلها را در باغ



میرزا ابوالقاسم قائم مقام که بدستور سفیر انگلیس کشته شد

می‌چیند،<sup>۱</sup> اورا نیز معدوم خواهد ساخت.

در حالیکه عباس میرزا نایب السلطنه و میرزا ابوالقاسم فراهانی (قائم مقام) بنا به تجربه و دوراندیشی که داشتند با تعیین مأموران سیاسی انگلیس از جانب حکومت هندوستان در ایران مخالفت میکردند اینگونه مأموران را نمایندگان وزارت مستعمرات و دارای افکار مستعمراتی میدانستند و شاید به همین سبب بود که قائم مقام تا روزی که از صدارت معزول شد اصرار داشت که نماینده اعزامی انگلیس با ایران از لندن اعزام گردد و با سرجان کمبل کاپیتان ارتش انگلیس که از حکومت هند اعزام شده بود مخالفت میورزید بطوری که چندین بارین او و کمبل مشاجره در گرفت و حتی یکبار نیز قائم مقام اورا تهدید کرد که از رفتارش بدولت انگلیس شکایت خواهد کرد.

سرجان کمبل وقتی دید که نمیتواند این صدراعظم شرافتمند را مطیع خود و حقوق بگیر انگلستان سازد در روز ۱۶ ماه مه ۱۸۳۵ با او ملاقات کرد و در گزارشی که متعاقب این ملاقات بدولت انگلیس و حکومت هندوستان داد نوشت «باو گفتم: از بس که خواهش و التماس کردم و به فرجام کار تهدیدت نمودم، خسته شدم. دیگر چیزی نمی‌توانم بگویم اما قلب من برای یکبختی شاه و مملکت می‌سوزد» جان کمبل در دنباله این عقیده خود مینویسد: «احساسات عموم به اندازمائی علیه قائم مقام برانگیخته شده که هر کس و در هر کجا که باشد، میگوید «من آرزوی کشتن اورا دارم...».

آنگاه سرجان کمبل بطور ضمنی بوزارت خارجه انگلیس و حکومت هندوستان اطلاع داد که قصد نابود کردن قائم مقام را دارد. برای آنکه بیت شوم خود را عملی کند بودجه‌ای برای برانگیختن مردم علیه قائم مقام تعیین کرد، و از وزارت خارجه انگلیس در این باره کسب تکلیف نموده و بودجه پیشنهادی را خواست و در ضمن نوشت: «برای برانگیختن مردم و خرج کردن پول بین علماء و ملاها مبلغی در حدود ۵۰۰ لیره لازم دارم امام جمعه بمن قول داده است که این پول را در موقع مناسب و بطور صحیح خرج کند. از بودجه حکومت هندوستان مبلغی خرج کرده‌ام. اجازه می‌خواهم آنچه را

۱- در این هنگام شاه چند گل را از بوت‌های کند و با خشونت بگوشه‌ای پرتاب کرد.

که لازم دارم از این محل برداشت کنم و بمصرف امور سری برسانم . »  
 بالاخره دولت انگلیس بودجه و پول مورد نیاز را در اختیار وزیر مختار خود  
 گذارد و او پس از اینکه پولهای رسیده را بموقع و صحیح خرج کرد طی گزارش مورخ  
 ۷ ژوئن ۱۸۳۵ خود بدولت انگلیس چنین نوشت :

« ... احساسات مردم علیه قائم مقام روز بروز شدیدتر می شود در ظرف ده روز  
 اخیر چند نفر از ملایان بالای منبر علیه او به درشتی سخن گفته اند و هر کجا نام او و عمالش  
 برده میشود ، توأم با دشنام است . در اینکه افکار آتی قائم مقام چیست ؟ هیچکس  
 نمی تواند حدس بزند اما اودریست و چهار ساعت اخیر بر عده گاردشاهی افزوده و این  
 کاردستری مردم را به شاه و رسانیدن شکایت های آنان را به مقام سلطنت مشکلتر ساخته  
 است ... »

وزیر مختار انگلیس از اینکه نتوانسته بود جاسوسان و عوامل حقوق بگیر  
 سفارت را نزد محمد شاه بفرستد و شاه را علیه صدراعظم برانگیزد ، نگران و مضطرب  
 است و از اینکه شاه تصمیم فوری نمیکیرد وحشت دارد .

در گزارش مورخ ۷ ژوئن ۱۸۳۵ خود اضافه می کند :

« ... این خود باعث شگفتی است که هر کوششی برای آگاهانیدن شاه از وضع  
 امور و هشیار کردن او به کار رفته ، تاکنون به جایی نرسیده است و شاید شاه واقعاً ملتفت  
 نیست که باید کاری بکند و با اراده و تصمیم راسختری اوضاع فعلی را درمان بخشد .  
 شاه در جواب تعریض و سخنان ناصحان محرم اش ( یعنی جاسوسان و وزیر مختار )  
 پیوسته می گوید : « همه چیز را می دانم و به آنچه می گذرد واقف هستم ، کمی صبر کنید ،  
 حرف شاه این معنی را میدهد که او مصمم شده ، ولی در انتظار موقع مناسب است .  
 اما این نکته بر هر ناظر عادی روشن است که هر دقیقه ای بگذرد چاره جوئی  
 دشوارتر می گردد ... »

سرانجام آنچه که کمبل آرزو میکرد ، بحقیقت پیوست . جاسوسان انگلستان  
 شهرت دادند که قائم مقام در روز ۱۹ ژوئن قصد داشته است محمد شاه را بکشد و دیگری

را به تخت سلطنت بنشاند. در نتیجه این شهرت، شاه قائم مقام را معزول کرد و سرجان کمبل در گزارش روز ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ راجع باین حادثه نوشت :

« بامداد امروز سوار اسب شده ، به شهر رفتم . در راه کسی را دیدم که فرستاده بودند مرا از دستگیری قائم مقام و پسران و اعوان او که بامر اعلیحضرت صورت گرفته بود، آگاه گرداند . یکسره بکاخ سلطنتی رفتم ، ولی بملاقات شاه کامیاب نشدم چه با مستوفیان و منشیان دربار خلوت کرده بود . سواره از وسط شهر گذشتم ، خیابانها را بیشتر از آنچه تا حال دیده بودم ، جمعیت فرا گرفته بود . هر کس دوستی را میدید به عنوان ابراز مسرت و تهنیت - به عادت ایرانیان - او را در آغوش میگرفت . شنیدم که مساجد نیز پر از جمعیت است و مردم به دعا گوئی اعلیحضرت مشغولند که آنها را از چنین طاعونی نجات بخشید . چون بسفارتخانه رسیدم دیدم چندین نفر انتظار بازگشت مرا دارند تا مبارکباد و تهنیت گویند . از آن جمله بودند بعضی از خویشاوندان شاه ، رئیس دیوان - خانه (میرزا ابوالحسن خان ایلچی که او را در بخش پیش شناختم ) و چند تن از ریش سفیدان شهر . احساسات آنان چنان بود که همگی تمنی داشتند از اعلیحضرت استعفا کنم هر آینه این شهرت راست باشد ولی قائم مقام هنوز معدوم نشده باشد او را بکشند و جسدش را در میدان عمومی آویزان کنند ، چه او بقدری آدم بزه کاری است که اگر زنده بماند همه کس را خواهد فریفت و از نوزمام قدرت را بدست خواهد گرفت ،

این گزارش عبرت انگیز و رسوا کننده را قیاس کنید ، با مطالبی که همین دولت و دستگاه در باره نخستین حقوق بگیر خودشان و قهرمان اول کتاب مامنتش ساختند. دیدیم که چگونه با عنوان رسمی « عالیجناب » از این نوکر سر سپرده و بی شخصیت تجلیل میکردند و اینک در باره مردی که تنها گناهش میهن پرستی و خود داری از نوکری و خدمت با جانب است ، نحوه قضاوتشان چگونه است ؟ !

جالبترین گزارش سرجان کمبل به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۸۳۵ ارسال شد که در آن نوشته بود « امروز عصر شخصی از جانب امام جمعه بدیدنم آمد تا دستگیری قائم مقام را بمن تبریک گوید ، و همچنین مرانب شادمانی و خرسندی امام جمعه و تمام طبقات مردم را



ابراز دارد، این اشخاص همگی معتقدند که بر اثر کوشش های من بود که خوشبختانه توانستند از این آفت بدتر از طاعون رهائی یابند. چندین نفر دیگر نیز آمدند و همین سخنان را تکرار کردند. ضمناً امام جمعه و شاهزاده امام وردی میرزا ابراز علاقه نمودند که من بدیدن ایشان بروم»

در آن زمان میر محمد مهدی امام جمعه تهران بوده است. سر جان کمبل با پرداخت مبالغی پول بنوکران و جیره بگیران خویش در دربار و دولت و همچنین با تقسیم پول بین ملایان و ارباب عمایم سرانجام موفق شده بود بزرگترین دشمن خود را که گناه او حفظ منافع ایران در برابر خارجیان بود بقتل برساند. گناه بزرگ قائم مقام از روزی شروع شد که هدیه از سالی پادشاه انگلستان را از جیمز موریه و سپس حقوق و مقرری ماهانه ای را که از کمپانی هند شرقی و حکومت هندوستان برای خود او و وزیران خارجه ایران در نظر گرفته بودند نپذیرفت!

و نتیجه این ایستادگی در مقابل انگلیسها و حفظ منافع ایران را، در روز آخر صفر ۱۲۵۱- یعنی شش روز بعد از دستگیریش - دید، جلادان محمد شاه او را خفه کردند تا سیر وقت انگلیس موفق شود خود را پیادشاه قاجار نزدیک کند و قرارداد بازرگانی را که مثل قرارداد ترکمانچای ننگین بود بایران تحمیل نماید.

کمبل وزیر مختار انگلیس بدنبال اقداماتی که بوسیله میرزا علینقی فراهانی انجام گرفت و بعقد قرار داد انجامید در گزارش هایش از این «مأمور سری» بنام مستعار «خان» یاد میکند، درباره انعقاد قرار داد بازرگانی - بلافاصله بعد از عزل و قتل قائم مقام چنین مینویسد: «... روز ۲۵ ژوئن ۱۸۳۵ به امر شاه، رئیس تشریفات دربار و منشی خاص قائم مقام به ملاقات من آمدند... خان گفت: حالا که قائم مقام از کار برکنار شده امید میرود موضوع مورد اختلاف حل بشود، و نیز درباره عهد نامه سیاسی با من مذاکره شود. ترجمه متن ماده اول را که می خواستم در عهد نامه گنجائیده شود عرضه کردم و تقاضا نمودم آن را به نظر اعلیحضرت برسانند... پیشنهاد نمودم اعلیحضرت سه چهار نفر را معین کنند تا درباره مواد قرارداد مشورت نمایند... خان گفت در تمام

ایران کسی نیست که این مطلب را بفهمد و نمی‌خواهم شخص دیگری در این کار شرکت جوید، زیرا من از کسانی هستم که خود را وابسته به دولت انگلستان می‌دانم، و به این مسئله از نظر دیگری نگاه میکنم، حال آنکه دیگران مثل من فکر نمی‌کنند. من به دولت شما ارادت خاص دارم ...»

پس از عزل قائم مقام وزیر مختار انگلیس یکه تاز میدان سیاست ایران شد و فعالیت زیادی را آغاز کرد. او در خاطرات روز ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ خود مینویسد:

«... بعد از ظهر امروز باز به دربار رفتم. پس از سه ساعت صحبت با مأمورین درباری که تازه گماشته شده بودند، به حضور شاه رسیدم. نخست از اوضاع فارس صحبت کردم، سپس موضوعی را که تازه اتفاق افتاده بود به میان کشیدم. اعلیحضرت گفت: اتخاذ چنین تصمیمی ضرورت حتمی داشت. و نیز گفت آنچه من در ملاقات خصوصی سابق خود راجع به اوضاع امور و هیجان عمومی به عرض رسانده بودم، و تا آن وقت از آن بی اطلاع بود، اکنون بروی مکشوف گردیده است و خود با تحقیقات شخصی دانسته است که آنچه گفته بودم از روی خلوص نیت و برای خاطر خود شاه و سعادت مملکت بوده است. همچنین شاه خواهش کرد مثل گذشته در عالم «دلسوزی» هیچ چیزی را دریغ ندارم و اظهار امیدواری کرد که به توفیق الهی بعد از این جریان امور به نحو مطلوب و رضایت بخشی بگذرد. بعلاوه شاه خواست که در اوضاع و احوال کنونی نزدیک «درخانه»<sup>۱</sup> باشم. و درباره امور معوقه بین دو دولت چیزی به لندن ننویسم، زیرا میل دارد بیشتر خود را به انگلستان نزدیک کند. و نیز از مساعدتهای دولت انگلیس در برقراری نظم مملکت تشکر نمود. شاه همچنین گفت امید می‌رود بعد از این دلیلی بر شکوه و شکایت از به تعویق انداختن تقاضاهای من و یا بی اعتنائی نسبت باین تقاضاها پیش نیاید».

کمبل که پس از این گفتگو زمینه را برای یکسره کردن تکلیف قائم مقام مناسب

۱- در اصل گزارش کلمه «درخانه» بحروف لاتین نوشته شده که بمعنی دربار و دستگاه

حکومت به کار میرفته است.

میداند ، از فرصت استفاده می کند . و در دنباله یادداشت های فوق می نویسد :

«به اعلیحضرت گفتم: اکنون دیگر وجد و سروری که مردم در آغاز جلوس شاهنشاه به تخت سلطنت داشتند محسوس نیست . يك نکته است که مردم خیلی به آن علاقمندند و آن این است که می خواهند بدانند فرجام کلر قائم مقام چیست ؟ آیا او بکلی از کار و قدرت برکنار شده یا نه؟ زیرا فراموش نمی کنند که در زمان مرحوم عباس میرزا چندین بار قائم مقام معزول شد ، اما هر بار با خدعه توانست زمام کلر را از نو به دست گیرد . و از آنجا که چنین خاطره ای هنوز باقی است ، می ترسم کسانی که اینک از جانب اعلیحضرت به خدمت گماشته شده اند از بیم آنکه مبدا روزی قائم مقام باز به قدرت و حکومت برسد، در انجام امور مجاهدت نکنند . و البته اضافه کردم : اما تردید نیست که اکنون تمام طبقات از این که از دام قائم مقام خلاص شده اند دلشادند ، و به اراده و عزم ثابت اعلیحضرت آفرین می خوانند و وظیفه خود می دانم به عرض برسانم که تمام امید مردم به شخص شاهنشاه است ، و من بعنوان خیرخواه ایران صمیمانه آرزو مندم که دیگر اعلیحضرت نگذارند زمام حکومت از دستشان خارج شود . و نظرم این است که در تعیین «پیشکار»<sup>۱</sup> و صدراعظم شتاب نفرمایند. بلکه امور را به دست مستوفیان و منشیانی که هر کدام مقصدی شعبه ای از امور باشند ، بسپارند . با این تدبیر هر کدام از آنان بر دیگری هم چسبی و رقابت خواهد کرد و اموری که بر اثر سستی قائم مقام تا به حال در بوته اجمال مانده است انجام خواهد پذیرفت .»

«اعلیحضرت گفت : عقیده من نیز همین است و همین شیوه را پیش خواهم گرفت... قائم مقام دیگر هرگز به قدرت نخواهد رسید ، برای همیشه از غرور او خلاص شدیم و دیگر نمی تواند بکسی آزار برساند . برایش کنج دنجی بالای تپه یا در دشت فکر خواهم کرد . بعلاوه اعلیحضرت گفت : شما دستور دهید فوراً چادر تان را همین جا بزنند ، ببینید کارها بر چه روال خواهد گذشت . انشاء الله راضی خواهید بود ...»

۱- نویسنده کلمات: «دلسوزی»، «درخانه»، «پیشکار»، «انشاء الله»، «مردی و نامردی»

را در گزارش خود بفارسی و با حروف لاتین نوشته است .

«به اعلیحضرت گفتم: هرچند بنا بر آنچه خود دیدم و تحقیقی که کرده‌ام، بیم آشوبی نمی‌رود، اما از نظر تدابیر احتیاطی به کلنل «پاسمور» نوشتم به‌هنگام توپخانه دستور بدهد چند توپ و توپچی به حوالی کاخ سلطنتی بفرستد و نیز يك كارد نظامی قوی تحت حکم سرجوخه انگلیسی به‌قورخانه گسیل دارد...»

نکته بسیار جالبی که در یادداشت‌های کمبل بچشم می‌خورد اینست که: او در ضبط خاطراتش در روز ۲۰ فوریه ۱۸۳۵ ضمن ستایش از قائم‌مقام مینویسد «... به حکومت هندوستان نوشتم هرچند سستی قائم‌مقام مانع پیشرفت سریع کارها می‌شود، معیناً در اداره امور بسیار داناست. و به عقیده من تا آنجا که کاری را به‌گردن گرفته از عهده انجامش برمی‌آید...»

اما همین وزیر مختار انگلیس وقتی متوجه می‌شود که وی آلات دست تحریکات و نظرات او نمیشود، ذهن محمد شاه ضعیف‌النفس را نسبت به صدر اعظم مقتدرش مشوب می‌کند و در همین زمینه در یادداشت روز ۲۷ مه ۱۸۳۵ خویش می‌نویسد: «... امروز عصر سوار شدم و بیرون شهر رفتم. شاه را ملاقات کردم و باهم بشهر بازگشتیم. صحبت‌های خصوصی مفصلی داشتیم. اعلیحضرت به اندازه من نگران اوضاع نبود، و گفت می‌ترسد من (وزیر مختار) فریب شکایت‌های ناراضیان و فتنه‌جویان را خورده باشم. انکاری در این باب نکردم، زیرا همه مردم به يك اندازه ناخرسندند. شکایت عمومی همه طبقات این است که قائم‌مقام هیچ کاری برای آینده مملکت نکرده. و از وقتی که به پایتخت آمده گوشش به حرف هیچکس بدهکار نبوده و به عرض‌حال‌های مردم که از تمام نقاط کشور به تهران آمده‌اند رسیدگی نشده است. با دسترسی کمی که به حوزه دربار شاه دارم، می‌ترسم که حقایق امور به استحضار شاه نرسد، و واقعاً بیم آن را دارم که هرگاه قائم‌مقام تغییر روش ندهد، هياهو و آشوبی برپا گردد...»

### يك مبارزه دیگر

مبارزه سرسختانه و شرافتمندانه دیگری که قائم‌مقام مثل پدرش میرزا بزرگ

آنها را دنبال می‌کرد و می‌توان بدین جهت او را نماینده سیاست‌علی‌ایران در مقابل تجاوزات دو همسایه بزرگ دانست، این بود که وی همیشه سعی داشت که اقداماتش بهانه‌ای بدست هیچیک از دو همسایه استعمارطلب ندهد. او با جنگ ایران و روس بشدت مخالف بود. «کانینگ» وزیر خارجه انگلیس در نامه‌ای که به «مکدونالد» وزیر مختار مقیم تهران می‌نویسد، دستور می‌دهد که از هر گونه وساطت بین ایران و روس خودداری کند و در عوض روسها را تشویق به تجاوز به ایران نماید و ضمناً کمک‌هایی برای سقوط و شکست قشون ایران بعمل آورد. به همین جهت بود که انگلیسها، دست روس‌ها را در ایران برای اقداماتشان باز گذاردند.

در آن هنگام در لندن «پرنسس لیون» همسر زیبای سفیر روس، سیاست دولت متبوع شوهرش را اداره می‌کرد و با «لرد گری» نخست‌وزیر معاشره می‌کرد. هنگامی که ایران از روسیه شکست خورد، «لرد گری» نامه‌ای به معشوقه‌اش نوشت و پیروزی روسیه را تبریک گفت. قائم مقام که متوجه نیرنگ انگلیسها شده بود، بشدت با سیاست آنها و اعمالشان مبارزه می‌کرد و بدین سبب هم بود که سرانجام به خراسان تبعید شد.

پس از شکست قشون ایران در جنگ‌های دوم ایران و روس، فتحعلیشاه که به اشتباهات خود پی برده بود او را به تهران احضار کرد و به ترکمانچای فرستاد تا از تحمیل بیشتر آن قرارداد ننگین جلوگیری کند. شنیدنی است که از همین تاریخ به بعد وزیر مختار انگلیس برای انعقاد معاهده‌ای نظیر ترکمانچای با دولت ایران مشغول فعالیت شد و تلاش کرد تا امتیازاتی را که روسها بدست آورده بودند، آخر سر برای دولت متبوع خود دست و پا کند.

انگلیسها از زمان فتحعلیشاه قصد انعقاد این معاهده را با ایران داشتند و همیشه قائم مقام مخالف آن بود و میگفت: «روس‌ها در ترکمانچای بزور آن قرارداد را با ما بستند، شما بجهت طالب چنین قرارداد ننگینی با ایران هستید؟» ولی سرانجام بعد از قتل قائم مقام، حاجی میرزا آغاسی بلافاصله این (معاهده تجارتنی‌ننگین) را که صد درصد بضرر ایران بود با انگلیسها منعقد کرد.

گزارشها و نامه‌های سر جان کمبل وزیر مختار انگلیس در ایران در اسناد وزارت خارجه انگلیس و در بایگانی عمومی انگلستان در ردیف ۶۰ مجلدات ۳۵ تا ۳۸ ضبط است. این مکاتبات و گزارشها از اپریل ۱۸۳۴ آغاز میشود و در نوامبر ۱۸۳۵ (۱۲۴۹-۱۲۵۱) خاتمه مییابد. علاوه بر این از کمبل دوسری یادداشت و خاطرات باقی مانده است که قسمتی از آنها را برای حکومت انگلیس در هندی فرستاده که اکنون در (آرشیو راکد دولت‌هند) نگهداری می‌گردد. دو قسمت دیگر این یادداشتها جزو اسناد وزارت خارجه انگلیس و در بایگانی عمومی جلد‌های ۳۹ الی ۶۰ و جلد‌های ۲۱۵-۶۰ مییابد که دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدمیت از همه نسخ و یادداشت‌های آن عکسبرداری کرده و قسمتهائی از آنرا در اختیار نگارنده گذارده است.

آنچه از مجموع خاطرات، یادداشتها و مکاتبات و گزارشهای وزیر مختار وقت انگلیس استنباط میشود و مایه تأثر و تأسف است، اینست که انحطاط مطلق و تنزل اخلاقی طبقات عالیه مملکت در دوران سلطنت محمد شاه بطور وحشت‌آوری وجود داشته‌است. از امام جمعه شهر گرفته تا شاهزاده درباری و مستوفی و داروغه و یا بنا باقرار کمبل حتی ریش سفیدان شهر همه حقوق بگیر او بوده‌اند و برای عتبه بوسی و عرض تبریک دستگیری و قتل قائم مقام به سفارت انگلیس میرفتند، اینان که همه جیره خوار و حقوق بگیر انگلیس در ایران بودند به بیکانه پرستی افتخار می‌کردند و این شیوه ناپسند و شوم و کثیف در آنوقت بطور عجیبی در طبقه بالای مملکت رواج داشت.

سقوط قائم مقام، دستگیری و قتل او که همه به دستور وزیر مختار انگلیس و به تحریک اوصورت گرفت، سبب شد که از آن یبعد مردم ایران و بخصوص طبقه حاکمه مرعوب نفوذ انگلیسها بشوند. انگلیسها از روزی که بایران آمدند همیشه آرزو و کوشش داشتند رعب و وحشت آنان در دل ایرانیان جای بگیرد، تا جائی که تا اواخر سلطنت قاجاریه همیشه يك ضرب المثل را بین خود شایع کرده بودند که می‌گفت «اگر بر کوه دماوند برف نیاید، ایرانیها می‌گویند کار انگلیسهاست»، این افکار نه تنها مردم نادان را فریب می‌داد بلکه در ارکان دولتی و دربار قاجاریه نیز اعتقاد فراوانی به نفوذ

انگلیس و دهشت و وحشت از آنها بوجود آورده بود. حتی بعد از جنگهای جهانی اول و دوم هم که انگلیس از یک تازی میدان سیاست و کیاست و جهان‌داری سقوط کرد و بمحاق افتاد، هنوز این اوهام بجای مانده است.

در پایان این فصل از کتاب، لازم می‌دانم عین نظریه‌ای را که دانشمند محترم آقای دکتر فریدون آدمیت درباره قائم مقام و تحریکات انگلیسها علیه وی ابراز داشته‌اند برای استفاده محققان بنظر خوانندگان ارجمند برسانم:

### سرنوشت قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و پدرش میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ (قائم مقام اول) هر دو از وزرای بزرگ و کلردان دوره قاجارند. درباره زندگی سیاسی هیچ کدام تحقیق علمی ارزنده‌ای انتشار نیافته است. حتی باید گفت مقام ارجمند و افکار بلند میرزا بزرگ بدرستی شناخته نگردیده، و آنچه درباره قائم مقام ثانی نوشته شده بیشتر مربوط به مقام ادبی اوست که آن هم نارساست و نمی‌توان آن را نقد ادبی صحیحی نامید. خوشبختانه در آثار مؤلفان فرنگی که بایران آمده‌اند و با هر دو قائم مقام سروکار داشتند، و از آن مهتر در گزارش‌ها و خاطرات مأموران سیاسی اروپائی اطلاعات زیاد و گرانبهایی بجای مانده که از مهمترین مآخذ تحقیق زندگانی آن پدر بزرگ و فرزند برومند اوست. (اصل بعضی از نامه‌های میرزا ابوالقاسم نیز در آرشیوهای خارجی مضبوط است). البته هر کس اسلوب علمی تتبع تاریخ را به درستی در مدرسه آموخته راه استفاده از این اسناد و تطبیق آنها را بادیگرمدارك معتبر، و تحلیل حقایق و نتیجه‌گیری از آنها را می‌داند. چه منابع تاریخ حکم مصالح بنائی را دارد و مورخ معمار آن است. اگر تواناست و قواعد را می‌داند بنای موزون و استوار می‌سازد، و گرنه اثرش بی مقدار خواهد بود.

فعلا در این مقاله برای خوانندگان گرامی از سرانجام کار میرزا ابوالقاسم قائم مقام و کیفیاتی که به کشتن او منتهی شد بحث می‌کنیم. شرح ماجرا را «سرجان کمبل» وزیر

مختار وقت انگلیس به نظر خود در خاطرات روزانه‌اش نوشته که ترجمه آنرا می‌آوریم، و با توجه به دیگر مآخذ و اسناد رسمی، حرفهای درست و نادرست او را غربال می‌کنیم. کمبل از آوریل ۱۸۳۴ تا نوامبر ۱۸۳۵ (از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ قمری) از طرف حکومت انگلیسی هند در ایران وزیر مختار بود. پیش از آن جزو صاحب‌منصبان انگلیسی در قشون ایران خدمت می‌کرد، و درجه سروانی داشت. زبان فارسی را می‌دانست، و ایران را فی الجمله می‌شناخت. شیوه فکری و وجهه نظرش کاملاً مستعمراتی بود. این نکته نیز بسیار بامعنی است که عباس میرزا و قائم‌مقام از روی ینش و بنا بر تجربه همیشه باتعین مأموران سیاسی از جانب حکومت هند در ایران مخالف بودند. از این بابت صریحاً شکایت داشتند، و اصرار می‌ورزیدند که نمایندگان انگلیس از لندن اعزام گردند. بین قائم‌مقام و کمبل بارها مشاجره در گرفت، و حتی یک بار وزیر مختار انگلیس را تهدید کرده که از رفتارش بدولت انگلستان شکایت خواهد نوشت...

کمبل يك نسخه از خاطراتش را به حکومت انگلیس در هند فرستاده. قسمتی از آن نیز که مربوط به حوادث سرانجام قائم‌مقام است در آرشیو وزارت خارجه انگلیس بدست آمد<sup>۱</sup>. ترجمه مطالب اصلی آن به نظر می‌رسد، در این ترجمه نهایت دقت شده که سایه روشن‌های کلمات و عبارات بی‌کم و کاست منعکس گردد...

وزیر مختار انگلیس در خاطراتش موضوع‌های گوناگونی را عنوان کرده: مسائل معوقه بین ایران و انگلیس، توهم سازش قائم‌مقام با روسها، قصد قائم‌مقام در برانداختن محمد شاه، تمرکز قدرت دولت در دست صدراعظم، خصومت طبقات مختلف مردم با قائم‌مقام، و از همه جالب‌تر تلقینات و مذاکرات اوست با محمد شاه. در این نوشته‌ها مطالب درست و نادرست به هم آمیخته و آشکارا آکنده از دشمنی و کینه‌توزی است. ولی کوشش میشود تحلیل سنجیده و درستی از هر موضوعی به دست دهیم.

الف - جهت عمومی سیاست خارجی قائم‌مقام را در مناسبات با روسیه و انگلیس

۱- در اسناد وزارت خارجه انگلیس دو قسمت از خاطرات کمبل بدست آمده که مکمل

یکدیگر است. يك قسمت در جلد ۶۰ ر ۳۹ و قسمت دیگر در جلد ۲۱۵-۶۰ مضبوط است.



باید در مجموع مسائل سیاسی آن زمان مطالعه کرد. بطور بسیار خلاصه باید گفت از نظر روسیه مسئله اصلی اجرای عهدنامه ترکمانچای در تأمین آزادی تجارت و تأسیس قنسولگریهای روس در شهرهای ایران بود. انگلستان نیز در بستن قرارداد و تحصیل آزادی بازرگانی و همچنین احداث قنسولگریهای خود سخت دست و پایی کرد. در این باره بین روس و انگلیس نیز توافق حاصل شده بود. اما قائم مقام با هر دو به شدت مخالفت می ورزید. آنچه او سعی می کرد به دست آورد تأمین سیاسی و دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی خارجی بود. از این رو در تجدید مواد دفاعی عهدنامه ۱۸۱۴ که انگلستان باطل کرده بود (یعنی در واقع با پول خریداری کرده بود) اصرار داشت، و هر موافقت دیگری را با انگلستان منوط بدان می دانست. ولی انگلستان دیگر به بستن چنین قرار دادی که هدف اصلی آن علیه روسیه بود تن در نمی داد. مذاکرات قائم مقام که نقل خواهد شد نشان می دهد که مخالفت بسیار جدی او در تأسیس قنسولگریهای روس و انگلیس از این جهت بود که آنرا وسیله گسترش نفوذ آن دو کشور در ایران می دانست. و از روی بینش فهمیده بود که آزادی تجارت برای مملکتی چون ایران زیان آور است چه «زخائر طلای ایران را از کشور خارج می ساخت»<sup>۱</sup>. کمبل می نویسد: «هیچ استدلالی نبود که برای قانع کردن محمدشاه و وزیرش در اثبات منافع قرارداد بازرگانی به کار نرفته باشد»<sup>۲</sup>. اما تمام براهین در قیام مقام بی اثر مانده، جواب مارا هم نمی دهد. کمبل به دنبال خاطراتش می گوید «نظر شاه جوان با قائم مقام یکی نیست، و استنباط این است که هرگاه شاه در رأی و تصمیم خود آزاد بود پیشنهاد مارا می پذیرفت»<sup>۳</sup>.

«فریزر» نیز که از طرف پالمستون به ایران آمده بود با حضور وزیر مختار انگلیس با قائم مقام مذاکرات داشت. کمبل می نویسد: ما «احمقانه» تصور می کردیم که در «جنگ استدلال» بر قائم مقام فائق آئیم.<sup>۴</sup> سخنان قائم مقام حقیقتاً شنیدنی است. گفت: تا بحال

۱- History of Persia, RG. Watson, صفحه ۲۹۰

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس. جلد ۶۰۳۸، نامه مورخ ۱۲ مارس ۱۸۳۵.

۳- همان اسناد.

۴- اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۶۰۳۸ خلاصه مذاکرات با قائم مقام در ۲۵

فوریه ۱۸۳۵.

اجرای مواد عهد نامه ترکمانچای را در تأسیس قنصلخانه روس رد کرده‌ام و تا آخر نیز به هر طریقی باشد با «مردی یا نامردی» رد خواهم کرد. به همین جهت چنین حقی را به هیچ دولت دیگری نمی‌دهم چه برای ایران «زیان بخش» است. و انگلستان نباید در موضوعی که این قدر برای ما ضرر دارد پافشاری کند والا چه فرقی است با تعدی روسها که «بغزور سر نیزه» عهدنامه ترکمانچای را بر ما تحمیل کردند. تأسیس قنصلخانه روسیه در گیلان موجب «انهدام ایران به عنوان يك ملت» خواهد گردید. و هر کجا پای قنصل روس و انگلیس بازگردد سلطه ایران را از بین می‌برد. نتیجه اینکه «تجارت وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان میشود و عاقبتش این است که بین دوشیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده‌اند تقسیم خواهد شد... ایران به عنوان ملت واحدی در زیر دندان يك شیر جان به سلامت نمی‌برد چه رسد به اینکه دوشیر در میان باشند. ایران تاب آنها را نخواهد آورد، و تردید نیست که تحت استیلای قدرت آن دو از پا در می‌آید و جان خواهد داد.»<sup>۱</sup>

فریزر گفت: شرط عهدنامه ترکمانچای در اعطاء حق تأسیس قنصلگری به روسیه «زهر» است. اما اگر چنین حتی بدانگلستان داده شود حکم «پادزهر» را خواهد داشت. قائم مقام جواب دندان شکنی داد: آنقدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن حتمی خواهد بود، و هرگاه پادزهر تندی به آن برسد نه فقط از دردش نمی‌کاهد بلکه مرگ او را تسریع می‌کند. اگر واقعاً انگلستان خیرخواه ماست مواد عهدنامه سیاسی (۱۸۱۴) را مبنی بر حمایت ایران در صورت تعرض يك دولت خارجی تجدید کند. آنوقت خواهید دید نه فقط فصل مربوط به ترکمانچای را به هر تدبیری باشد باطل می‌کنیم بلکه حاضریم سرنوشت ایران را بدست انگلستان بسپریم و اداره قشون مملکت و حتی گارد سلطنتی را به عهده صاحب منصبان انگلیسی واگذاریم. «ما پول از انگلستان نمی‌خواهیم بلکه خواهان اعتماد یافتن به پشتیبانی حقیقی آن»<sup>۲</sup>

۱- خلاصه مذاکرات باقائم مقام در ۲۵ فوریه ۱۸۳۵.

۲- ایضاً.

هستیم.» وزیر مختار انگلیس می نویسد: وجه نظر قائم مقام این است که انگلستان به مدد ایران بیاید تا بتواند مواد عهدنامه ترکمانچای را در احداث قنصلگری روس باطل کند. در این صورت به عقیده او «ایران بهترین سدی بین روسیه و مستملکات انگلیس در شرق خواهد بود.»<sup>۱</sup>

قائم مقام شخصیتی بسیار قوی داشت و در بحث و استدلال سیاسی و نکته سنجی و حاضر جوابی فوق العاده توانا بود. دفاع او از منافع و حقوق «ملت ایران» سیمای مرد وطن پرستی را نشان می دهد که در برابر زد و بندهای سیاسی همسایگان سخت ایستادگی و مبارزه می کرد. نتیجه منطقی تاریخی که از گفتار و کردار او می گیریم اینکه اتهام وزیر مختار انگلیس مبنی بر سازش قائم مقام با روسیه و روس مآبی و بکلی باطل است. جهت افکار و اندیشه های او ملی و علیه بیگانگان بود.

ب - موضوع دوم اینکه وزیر مختار انگلیس قائم مقام را متهم می کند به اینکه نسبت به محمد شاه صدیق و وفادار نبود، و قصد برانداختن و حتی کشتن او را در سر داشت. در نامه رسمی دیگری نیز می نویسد: «بدگمانی من نسبت به قائم مقام از سه سال پیش یعنی از زمان ولایت عهدی محمد میرزا وجود داشت. پس از مرگ شاه تهیه وسایل حرکت محمد میرزا را از تبریز به تهران به تعویق می انداخت، با وزیر مختار روس ملاقاتهای پی در پی داشت، نسبت به انگلستان بی اعتنا بود، و به دلخواه روسها می خواست در مملکت آشفتگی و آشوب برپا کند...»، تا اینکه سرانجام «دست نیرومند عدالت جزای کردار و فسق طعنه های او را داد.»<sup>۲</sup>

در این تردید نیست که رفتار قائم مقام با محمد شاه چه در زمان ولیعهدی او و چه در زمان سلطنتش تند و بی مهابا بود ولی بنا بر مدارك تاریخ این بهتان محض است که نیت معزول یا معدوم کردن او یا ایجاد هرج و مرج در کشور را داشته است. «گرائت» مأمور سیاسی انگلیس در تبریز می نویسد: رقیب بزرگ محمد میرزا همان ظل السلطان است

۱ - جناب ۶۰۳۸، نامه مورخ ۱۲ مارس ۱۸۳۵

۲ - جلد ۳۷/۶۰، گزارش سری، ضمیمه نمره ۳.

ولی قائم مقام که «کاردان ترین وزیرانی است که ایران دارد نسبت به محمد میرزا صدیق است» و تمام جهد و کوشش خود را به کار می برد که اورنگ پادشاهی را بر سر او نهند.<sup>۱</sup> حوادث بعدی نیز این نظر را تأیید نمود. نویسنده احوال قائم مقام در کتاب صدرالتواریخ که خود مورخ درباری بود و آنرا تحت نظر اعتماد السلطنه مورخ درباری دیگر نوشت می گوید: او در «سلطنت شهنشاه غازی محمد شاه نهایت جد و جهد را داشتند و تهیه سفر را فراهم آوردند و تجهیز لشکر کردند و علما را دیدند تا اینکه به اهتمامات و افیه دست اعمام شاهنشاه غازی ... از سلطنت کوتاه شد.» و نیز «انصاف را نمی توان از دست داد که اولسناً جسارت کرده ولی هیچوقت خیانت بدولت نداشت و ابتدا تا انتها شاهنشاه غازی را در سلطنت سزاوار دید، دیگران را اعتنا نمی کرد.»<sup>۲</sup> در جای دیگر می گوید: مقصود این است که قائم مقام خیلی زحمات کشید و تدبیرات نموده و خود را با اکثر مردم دشمن ساخت تا این راه را هموار نمود، و جسوران و داعیه جویان را به جای خود نشاند ...»

این خود نیز نکته ای است بامعنی که وقتی محمد شاه شنید که وزیر مختار انگلیس برای دفع خطر احتمالی به فرمانده قشون انگلیسی دستور داده توپ و تفنگ به قصر سلطنتی بفرستد و قورخان را حفاظت کند به خنده افتاد و ضرورتی در آن «تدابیر احتیاطی» نمی دید. نتیجه اینکه حرف سرجان کمبل درباره سازش قائم مقام با روس ها علیه مخدوم خود محمد شاه نیز نامعتبر است.

ج - مطلب سوم اینکه نمایندگان سیاسی روس و انگلیس هر دو از تمرکز یافتن قدرت حکومت در دست صدراعظم نا خرسند بودند، و به قول خود از راه «دلسوزی» و «خیرخواهی» بطور مستقیم و غیر مستقیم در ذهن شاه تلقین می کردند که اولاً زمام امور را خود در دست بگیرد و در هر امری از رأی قائم مقام پیروی ننماید. و ثانیاً کارها را بعهد وزیران دیگر و مستوفیان و منشیان سپارد. البته از نظر کلی تمرکز قدرت در دست

۱- ایضاً، جلد ۳۵/۶۰، نامه «گران»، مورخ ۶ ژوئن ۱۸۳۴.

۲- صدرالتواریخ، نسخه خطی در تصرف نگارنده.

فرد آثار سوئی بار می آورد و به فساد می انجامد . اما باید دید محمد شاه و درباریان و مستوفیان از چه قماش مردمی بودند . محمد شاه خود نه تندرست بود و نه عقلدزین داشت . قائم مقام بامعز مدبر و روح عظمت طلبش اساساً به شهر یاری که به غیب گوئی و کرامات حاجی میرزا آقاسی آخوند ابروانی معتمد باشد اعتقادی نداشت . علت اصلی دلخوری قائم مقام از شاه نیز همیشه همین بود . کاردانی قائم مقام سبب شده بود اقتدار حکومت عملاً از شاه به صدراعظم تفویض گردد . مثل اینکه او خود نیز معتقد به لزوم تفکیک حکومت و سلطنت بود . در این باره مؤلف صدرالتواریخ می نویسد ، قائم مقام «درایام صدارت هم تند می رفت و چون خود را مؤسس این سلطنت می دانست پاره ای احکام را بدلخواه خود می گذرانید ... احترام تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت کرده ، ولی نصب و عزل و قطع و فصل کارها را و اجرای امور دولت ... را می خواست منحصر به تصویب خود نماید و در مجلس وزارت صورت بدهد .»

نمایندگان روس و انگلیس از آن جهت خواهان حکومت محمدشاه بودند که وی ضعیف بود و به آسانی تسلیم خواسته های ایشان می گردید . منطق «خیرخواهی» آنان در واقع درهم شکستن نفوذ و ایستادگی قائم مقام در برابر آنان بود والا هیچوقت دلشان برای ایران نسوخته بود چنانکه از هر فرومایه ای پشتیبانی کرده اند تا او را بصدارت برسانند .

اما درباره درباریان محمدشاه که داعیه وزارت داشتند جواب آن را وزیر مختار انگلیس خود می دهد . در «تذکره سری و محرمانه» ای که کمبل برای جانشین خود نوشته شرح جیره خواران خارجی دولت ایران آمده است . حقیقتاً مایه شرمساری است . می نویسد : از تجربه های سابق دستگیرتان شده که ایرانیان پولکی و پست و خود - فروشند ، بعد شرح می دهد که میرزا محمد علی شیرازی همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان مقرری سالیانه می گرفت و آنرا از اعتبار سفارت دریافت می داشت ، میرزا مسعود انصاری سالیانه دو هزار « دوکات » از روس ها حقوق داشت و در سفر هرات با سفارت

روسیه در مکاتبه بود.<sup>۱</sup> به چیزی که قائم مقام تا زنده بود پی نبرد اینک میرزا علینقی فراوانی منشی خاص او نیز از عمال انگلیس در دربار بود. وزیر مختار می نویسد او «بهترین جاسوسان ما در دربار است... اطلاعات و سواد اسناد رسمی را در اختیار ما می گذارد و کارهای دیگری هم انجام می دهد...»<sup>۲</sup> از سفارت حقوق سالیانه دریافت می داشت و گاهی وزیر مختار از جیب خود نیز پولی به وی می داد. میرزا ابوالحسنخان شیرازی نیز ماهی یک هزار روپیه از کمپانی هند شرقی مقرری می گرفت.<sup>۳</sup> میرزا آقا خان نوری نیز چنانکه می دانیم از سرسپردگان انگلیسها بود. قائم مقام به همه آنان (به استثناء منشی خود) سوء ظن داشت و در مورد میرزا علینقی نیز اشتباه می کرد. در اداره مملکت نه رأی آنان را می خواست و نه به طریق اولی حاضر بود شغل مهمی به آنان بسپارد. این خود عامل دیگری بود که قدرت دولت در دستگاه صدارت تمرکز یابد. البته این نقص مهم سیستم عمومی حکومت بود. اما اشتیاق نمایندگان روس و انگلیس به تقسیم کار از این جهت بود که در این مورد نیز کوشش داشتند از تسلط قائم مقام بکاهند و امور را بوسیله دوستداران و عمال جیره خوار خود به دلخواه خویش پیش ببرند.

د - اما درباره دشمنی طبقات مختلف مردم، با قائم مقام هر کس خاطرات وزیر مختار انگلیس و توصیف او را در جلوه دادن هیجان عمومی علیه او بخواند و ایران آن زمان را نشناسد چنین خواهد پنداشت که ایران جامعه ای بوده که از لحاظ رشد سیاسی به حد کمال رسیده، و افکار عمومی بصورت يك پدیده اجتماعی کشور مرفعی جدیدی وجود داشته است. اینطور نیست. نه افکار عمومی متشکلی وجود داشت و نه حتی مقدمات پیدائی آن فراهم گردیده بود. اساساً جمهور مردم دخالتی در تعیین مقدرات سیاسی خود نداشتند. تنها چیزی که بود اینک هر گاه نان و گوشت کمیاب می گردید

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۳۷/۶۰، «تذکاریه سری و محرمانه» راجع

به تشکیلات جاسوسی انگلیس در ایران، ضمیمه گزارش نمرة ۸.

۲- ایضاً

۳- ایضاً، جلد ۱۱۸/۶۰، نامه ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸.

قاطبه مردم ازدحام می کردند - و اگر احساسات دینی آنان جریحه دار می شد به هیجان می آمدند . (چنانکه در داستان فتوای جهاد علیه روس ها ، یا قضیه قتل گریبایدف رخ داد). غیر از این قاطبه مردم سهمی در گردش چرخ اداره مملکت نداشتند و مفهوم مسئولیت دولت را در برابر ملت نمی دانستند . قبل از قائم مقام ، میرزا شفیع و صدر اصفهانی قریب سی سال صدارت کردند ، و بعد از او میرزا آقاسی سیزده سال زمامدار بود و مستوفی - الممالک هم قریب نیم قرن وزارت و صدارت نمود . و هیچ کدام از آن بزرگواران قدمی در راه ترقی مملکت بر نداشتند و هیچ صدائی هم از مردم بر نخاست . عکس آن نیز صادق بود . امیر کبیر در مدت سه سال زمامداری خود کارهای بزرگ کرد و چون معزول شد هیچ کس در آن دوران ظلمت استبداد قدمی برای نجات وی بر نداشت .

سیاست قائم مقام اصولاً نسبت به مردم قاهرانه و ستمگرانه نبود . او فقط مدعیان سلطنت را برای خاطر مخدوم خود بر انداخت و حتی نسبت به آنان که تسلیم میگردیدند راه مدارا پیش گرفت . حرف وزیر مختار انگلیس که می نویسد شکایت عموم طبقات مردم بلند شد که قائم مقام در مدت نه ماه صدارت خود کاری برای آینده مملکت از پیش نبرده نامعتبر است و خلط مبحث می کند و عناد قلبی او را نسبت به قائم مقام می رساند . بر عکس اگر کسی از میان شاه و وزیر در فکر آینده ایران بود همان قائم مقام بود که در برابر تعدی های روس و انگلیس ایستادگی می کرد .

ه - اما قائم مقام دشمن فراوان داشت و دشمن تراشی هم می کرد ، ولی آن در میان طبقه حاکمه وقت بود . در هر نوع سیستم حکومتی قدرت زیاد ایجاد خصومت می کند خاصه در حکومت های فردی ، و به خصوص در مواردی که صاحب قدرت به خصائصی از دیگران ممتاز باشد . طبقه شاهزادگان تقریباً یکسره با قائم مقام سر دشمنی داشتند . سه تن از عموهای محمد شاه را که از مدعیان سلطنت بودند کور کرده بود که اصولاً آن کار زشتی بود . دیگران را نیز تحت انقیاد گرفت ، شدت خصومت شاهزادگان حتی در نوشته های علیقلی میرزا عموی دانشمند شاه منعکس است . در اکسیر التواریخ می نویسد قائم مقام دولت قاجاریه را قبیح و مذمت می نمود ، و پیوسته کوس سرکشی نواخت ، و

برای تهیه اسباب سلطنت برای خویش جمعی کثیر از اهل فراوان که :

به فعل چون حشرات زمانه نامضبوط به طبع چون حرکات سپهر ناموزون (بودند) امیر و وزیر کرد . و اوضاع ایران را حسب الخواش جمع کرد ...<sup>۱</sup> مؤلف صدرالتواریخ در جواب آن می نویسد علیقلی میرزا «در ذکر مقام قائم مقام خیلی توهین می کنند، عبارات زشت و دشنام سختی در حق اومی نگارند که ما از نقل آن انفعال داریم. از مورخ غرابت دارد که نسبت به مردم لعن و دشنام بنویسد خاصه مورخی که شاهزاده باشد و رتبه وزارت علوم یافته باشد باید با کمال بی غرضی مطلب بنگارد ... غرض شخصی ربطی به تاریخ نویسی ندارد».

قائم مقام به روحانیان نیز بی اعتنائی می کرد . و ملایان را از خود رنجانده بود. «به واسطه فضل و کمالی که داشت علما چندان در نظر او جلوه نداشتند و غالباً در مجلس به آنها تندی می نمود»<sup>۲</sup>. خاضه از امام جمعه بسیار بدش می آمد، و او تشنه خون قائم مقام بود . مستوفیان نیز دلبری از قائم مقام داشتند . او خود در نشر فارسی و انواع نگارش های رسمی و غیر رسمی فرید زمان بود ، و دیگر منشیان در نظرش بی مقدار بودند . بعلاوه جلو بذل و بخشش های شاهانه را نیز مطلقاً گرفته بود . این امر در ایران همیشه سبب دشمنی های سخت گردیده است. برای خرج جیب محمد شاه نیز مقرری معین کرده بود ، ویش از آن چیزی از خزانه به وی نمی داد . دشمنی میرزا آقاسی نیز سابقه قدیم داشت و قائم مقام او را هجومی کرد. شاید نوشته صدرالتواریخ به نقل بیرزد : «عمده معایب کلر او که او را به بلیت رسانید کثرت فضل و دانائی و شدت سواد بود . چون در کمالات و تدبیرات افراط کرده بود . و سزاوار هر گونه برتری هم داشت . لهذا خودبینی را به جائی رسانید که خود را خداوند مردم می شناخت ... از التقات سلطان اطمینان کلی داشت، و مغرور بود که با این همه خدمات و نفی دشمنان ، ملك هرگز مرا به این تقصیرات و جسارتها سیاست نمی رسانند» .

۱ - اکسیرالتواریخ . از نسخه خطی که سابقاً در تصرف مرحوم میرزا ابراهیم خان حکیم الملك بود ، استنساخ گردیده است.

۲ - صدرالتواریخ .



نتیجه اینکه کانون فساد و دسیسه علیه قائم مقام خود دربار قاجار بود. جمع آن علل و تحریکهای مستمر درباریان به اضافه تلقینهای منظم وزیر مختار انگلیس موجب نابود شدن قائم مقام گردید.

۹- اکنون می پردازیم بتحلیل مطلب آخر. اعترافات وزیر مختار انگلیس خود روشنگر نفرت و احساسات تند دشمنانه او نسبت به قائم مقام است. وی را آفت و «طاعون» می خواند و کشتن او را به این تعبیر می کند که دوست نیرومند عدالت جزای کردار و سفسطه های او را داد. نیز اعترافش را دیدیم که نخست به وسیله اعمال خود دربار چه مطالبی را به محمد شاه تلقین کرد. چون موضوع را با خود شاه به میان گذاشت. محمد شاه گفته بود که وزیر مختار تحت تأثیر تحریکهای «فتنه جویان» قرار گرفته است. شاه هنوز به عزل قائم مقام تن در نمی داد. این نکته بسیار جالب است. همین که قائم مقام دستگیر شد وزیر مختار در مذاکرات خود با محمد شاه خیلی ماهرانه و مکارانه می کوشد جلوروی کار آمدن مجدد قائم مقام را بگیرد، و دلوپسی خود را ابداً مکتوم نمی دارد. می گوید قائم مقام در گذشته چندین بار معزول گردید، اما با «خدعه» باز بکارگماشته شد. شامرا از این بابت سخت بر حذر می دارد. البته در کشتن قائم مقام به صراحت چیزی نمیگوید ولی تلقین مسمومانه می کند که تصور بر کشتن قائم مقام موجب تعطیل و اختلال امور می شود چه هیچکس جرأت نخواهد کرد مسئولیتی به عهده بگیرد. و آرزوی خود را در نابود کردن قائم مقام از زبان دیگران به صراحت بیان می کند، و نیز خود پندی محمد شاه را تحریک می کند که همه به عزم اعلیحضرت آفرین می خوانند و بشخص شهریار چشم امید دارند. ظاهراً در آن وقت هنوز شاه تصمیم به کشتن قائم مقام نداشت. قائم مقام هنوز زنده بود که وزیر مختار موضوع حل اختلافات مبوفه به ایران را مطرح می کند و پیشنهادهای خود را عرضه می دارد. او دیگر امیدی بیازگشت قائم مقام نداشت. (قائم مقام در ۲۵ صفر ۱۲۵۱ مطابق ۲۰ ژوئن ۱۸۳۵ دستگیر شد و روز آخر صفر خفه اش کردند).

اگر این حرف وزیر مختار انگلیس درست باشد که کسانی بودند که می گفتند وی

اندیشه قتل قائم مقام را در سر می‌پروراند ، نشان می‌دهد که در آن زمان هم مردمی مرعوب نفوذ انگلیسها بودند . اتفاقاً انگلیسها نیز همیشه می‌خواستند دهشت معنوی آنان در دلها جای گیرد . نه تنها مردم نادان بلکه ارکان دولت نیز اغلب اعتقاد بی‌حدی به نفوذ انگلیس داشتند . اعتقادات و اوهام به آسانی از مغزهای علیل ناتوان زدوده نمی‌گردد .

این خود خاصیت حکومت مطلقه است که نکذارد شخصیت افراد شکفته و بارور گردد و اندیشه بزرگ پرورده شود ، و در آن حکومتها کمتر دیده شد که سرانجام مردان کاردان به تباهی نکشد و جان بسلامت برند ، بزرگترین مسئولیتهای تاریخی شاهان قاجار همین است که در تیره شام استبداد آنان هر مرد استوار وطن خواهی که برخاست سرنوشت او بدست درخیمان بیدادگری سپرده شد .



میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز چنین سرنوشتی داشت . رادمردی ایران دوست و ترقی خواه که بهیچ قیمت زیر بار نوکری اجانب نرفت ، دفتر زندگیش بدست درخیمان بیدادگر بسته شد .

ما نیز در اینجا بیادداشت‌های دانشمند فرزانه دکتر فریدون آدمیت و شرح زندگی قائم مقام پایان می‌دهیم و بسراغ یکی دیگر از رجال آن عصر - یك حقوق بگیر دیگر و کسی که درست در نقطه مقابل قائم مقام قرار دارد، می‌رویم.

## میرزا محمد علی خان شیرازی وزیر امور خارجه و ایلچی کبیر

رسواترین وزیر محمد شاه که در گرفتن رشوه و حقوق و مستمری از خارجیان پیشقدم دیگران بود ، میرزا محمد علیخان شیرازی ، همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی است . او که در پایتخت زیر نظر ابوالحسن خان تربیت یافته بود ، در گرفتن مستمری و حقوق و رشوه از خارجیان از دای گرامی اش میرزا ابوالحسن نیز پیشی گرفت .

در تمام مدتی که میرزا ابوالحسن خان از سفارت انگلیس ماهانه یک هزار روپیه حقوق دریافت می داشت ، او نیز مبلغی از بودجه حکومت هند مستمری می گرفت . پس از وفات میرزا ابوالحسن خان چون وزیر خارجه وقت انگلیس حاضر پرداخت مقرری ماهانه وی در حق فرزندش نشد ، میرزا محمد علی که جانشین دای خود شده بود بوزیر مختار انگلیس پیشنهاد کرد که ماهانه مبلغی دریافت دارد و در قبال آن ، خدماتی را تقبل کند .

بموجب اسناد وزارت خارجه انگلیس ، در تمام دوران سفارت « جرج . م . مکدونالد » سفیر وقت انگلستان در ایران ، برای میرزا محمد علی سالی ۵۰ تومان مقرری معین و پرداخت شده است علاوه بر دریافت این مقرری وی هرگاه خبر مهمی کسب

می‌کرد و آن را بوزیر مختار انگلستان می‌داد مبلغی نیز بعنوان (خبر مهم) از بودجه محرمانه سفارت باو تعلق می‌گرفت .

سرجان کمبل سفیر کبیر انگلیس در ایران در تذکره سری و محرمانه‌ای که ضمیمه گزارش نمره هشت خود بوزارت خارجه دولت متبوع خویش فرستاده است به مطلب مهمی اشاره می‌کند. این گزارش که بشماره ۳۷ ر ۶۰ در بایگانی عمومی انگلستان ضبط است چنین حاکی است :

«... مکدونالد بمیرزا محمد علی که همشیره زاده میرزا ابوالحسن خان است سالی پنجاه تومان می‌داد و میرزا محمد علی کاملاً تحت نفوذ دائمی خودش (میرزا ابوالحسن خان) می‌باشد .

بعد از مکدونالد ، من رویه او را تعقیب کردم ، اما میرزا محمد علی به ندرت نزد من می‌آمد و در نتیجه بعلا اینکه مدت‌ها بود میدانستم وی در عداد طرفداران روسها درآمده و در مراحل بحرانی اخیر پشتیبانی کامل خود را از منافع آنان علنی کرده است منهم اصراری نکردم .»

میرزا محمد علی که در شیراز در خانواده میرزا ابراهیم خان کلاتر اعتمادالدوله پرورش یافته بود ، خط نستعلیق را بیایه استادان خوش نویس می‌نوشت و از علوم قدیمه و الهیات نیز بی‌بهره نبود . او بدعوت میرزا ابوالحسن خان تهران آمد و در وزارت امور خارجه نایب «عم‌اکرمش!» گردید .

پس از اینکه میرزا ابوالحسن وفات یافت ، سفارت انگلیس در تهران برای انتخاب او بوزارت امور خارجه ایران تلاش فراوانی کرد . گرچه شاه وقت قاجار او را لایق مقام (وزارت دول خارجه) نمی‌دید ، ولی وقتی روسها نیز با انتصاب او باین سمت موافقت کردند وی را بدین سمت منصوب کرد .

در تمام دورانی که میرزا محمد علی خان مصدر امور دولتی بود ، همه اسرار وزارت خارجه را در اختیار مکدونالد وزیر مختار انگلیس می‌گذاشت .

مکدونالد طی گزارشی که در مدت مأموریت خود در ایران بوزیر امور خارجه

انگلستان داده ، درباره همکاری نزدیک و مشاوره دائمی که فیما بین او و میرزا محمد علی خان وجود داشته است چنین می نویسد :

«... بدون تردید میرزا محمد علیخان آنچه را در قوه دارد برای من انجام می- دهد . هر تصمیمی که میخواهد بگیرد ، قبلاً با من مشورت می کند و چنانچه من بامقاصد و کارهای او مخالفت کنم او از انجام دادن آنها صرف نظر می نماید . حتی بارها پیش آمده که تقاضاها و فعالیت های وزیر مختار روس را بمن اطلاع داده است .

در مواقعی که ملاقات ما میسر نیست او میرزا یونس خان را که جوان زیرک و با هوشی است و گویا از خویشان وی میباشد بسفارت می فرستد و مراد جریان امور میگذارد. آنچه که من بنام مقرری و مستمری باو می پردازم در مقابل کاری که انجام می دهد ناچیز است . بهمین جهت سعی دارم از هدایا و پول های حکومت هند نیز هر چند گاه باو چیزی برسانم؛ در حال حاضر میرزا محمد علی تلاش می کند که شاید مقرری حکومت هند را به دایش میرزا ابوالحسن خان ، در حق او برقرار کنیم .

ولی من باو گفته ام که خواهش و تمنایش در این مورد بجائی نمی رسد ، زیرا فعلاً من مخارج سفارت را در تهران مستقیماً از بودجه دولت انگلیس تأمین مینمایم.<sup>۱</sup> میرزا محمد علی خان وقتی از برقراری ماهی یک هزار روپیه مقرری دائی خود ، بخویش مأیوس میشود ، سعی می کند برای فرزند خود میرزا عبدالوهاب که بعدها لقب (نایب الوزاره) گرفت مقرری مناسبی از جانب حکومت هند تعیین کند و بدین منظور مدتی با سرجان کمبل در این باره مذاکره کرد .

سرجان کمبل که سروان ارتش انگلیس در حکومت هند بود و پیش از رسیدن به مقام وزارت مختاری جزو صاحب منصبان انگلیسی در قشون ایران خدمت می کرد ، زبان فارسی را خوب می دانست و از آوریل ۱۸۳۳ تا نوامبر ۱۸۳۵ (از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ قمری) از طرف حکومت انگلیسی هند در ایران وزیر مختار بود و میرزا محمد علی که از مقام و منصب وی در حکومت هند و نفوذ کلام او در آنجا اطلاع داشت کوشید بکمک

وی مقرری مقصود را برای فرزند خود برقرار کند ، ولی این مساعی با دشواری بزرگی برخورد . سر جان کمبل در گزارشی که درین باره به حکومت هندوستان فرستاده است می نویسد : «... میرزا محمد علیخان که سابقاً خدمات فراوانی بسفارت تهران کرده و کمک های شایانی به مکدونالد سلف من نموده است اکنون سعی دارد تا برای فرزندش میرزا عبدالوهاب مقرری تعیین کند، ولی من باتقاضای وی موافق نیستم . زیرا ازوقتی که وی از پرداخت مقرری دایش به خود مأیوس شده است ، بطور خیلی پنهانی با روس ها تماس گرفته و وزیر مختار روس در تهران را در جریان کارهای این سفارت می گذارد .

من بعلت آنکه او اکنون دسترسی به اخبار مهم ندارد ودر اخذ تصمیمات صاحب اختیاری نیست باتقاضای او مخالفت می کنم . لیکن باوجود این چنانچه عالیجناب نظر داشته باشند ، در اجرای آن کوشا و مطیع خواهم بود ...<sup>۱</sup>» میرزا محمد علیخان وقتی از پرداخت مقرری در باره فرزندش میرزا عبدالوهاب خان و همچنین پرداخت مقرری بیشتر در باره خودش مأیوس شد بسفارت روس رو آورد واز آنها مستمری و مقرری طلبید ودر این کار موفق هم شد و جالب آنکه باوجودیکه کمبل وزیر مختار انگلیس از اعمال او باخبر بود ، مع هذا برای اینکه وی را بکلی مأیوس نکند بدون آنکه بامیرزا محمد علی تماس داشته باشد کماکن سالی پنجاه تومان را به او می پرداخت .

جالب ترین ماجرای زندگی میرزا محمد علی در دوران مأموریت وی بفرانسه پیش آمد . در سال ۱۲۶۲ دولت ایران تصمیم گرفت با دولت فرانسه نزدیک شود .

در آن زمان انگلیسها ایران را رها کرده بودند و فرانسه نیز در صدد بدست آوردن متحدینی در شرق بود و بهمین جهت کوشش داشت باکشور ایران که بعنوان دروازه هندوستان مورد نظر سیاستمداران فرانسه قرار گرفته بود رابطه دوستانه و نزدیکی برقرار کند، با توجه باین تمایل ، در ایران مدت ها بر سر انتخاب شخصی که بدین

۱- اسناد بایگانی عمومی انگلستان گزارش ۲۰ جولای ۱۸۳۳ سر جان کمبل بوزارت خارجه انگلیس .

مأموریت برود شور و مذاکره شد. سفارت انگلیس که متوجه همه افعال و اعمال دربار قاجار و دولت وقت ایران بود کوشید تا میرزا محمد علیخان بدین سمت گمارده شود و سرانجام نیز درین تلاش موفق شد. انگلیسها که بیست سال باو مقرری داده بودند، برای اینکه نگذارند ایران با فرانسه رابطه‌ای برقرار کند وی را بوسائل مختلف بشاه قاجار تحمیل کردند.

در نتیجه میرزا محمد علی خان در ربیع الثانی ۱۲۶۲ از اواجیق گذشته در راه قراکلیسا و ملاسلیمان با میرزا تقیخان وزیر نظام<sup>۱</sup> ملاقات کرد. و طی این ملاقات موفق شد اطلاعات جالبی از نظریات میرزا تقیخان درباره سرحدات ایران و عثمانی کسب کند. هنگامی که او از ارض روم وارد اسلامبول می شد بنا به توصیه سفیر انگلیس در عثمانی بارشید پاشا صدراعظم و رضا بیگ (باش کاتب) نیز ملاقات کرد و مذاکرانی بعمل آورد. رشید پاشا باو پیشنهاد کرد که با گرفتن مبلغی بخدمت دولت عثمانی درآید و میرزا محمد علی بغوریت قبول کرد. لیکن در آخرین روزی که می خواست به پاریس برود وزرای مختار روس و انگلیس در عثمانی از او خواستند که دوماه در اسلامبول بماند. غرض آنها از این تقاضا آن بود که قصد داشتند با تعویق انداختن مسافرت وی حکم تعلیق و مراجعت او را در تهران بدست آورند. آنها بدول متبوع خود گزارش داده بودند که تا سرحد امکان خواهند کوشید که از انعقاد قرارداد تجاری و سیاسی ایران و فرانسه جلوگیری کنند.

در نتیجه این تقاضا میرزا محمد علی به بهانه کسالت چند روزی در اسلامبول توقف کرد. ولی بمحض آنکه این خبر بگوش میرزا تقی خان وزیر نظام رسید وی نامه‌ای بمیرزا نوشت و او را در حرکت به فرانسه و انجام دادن مأموریت محوله تشویق کرد و ضمناً خطراتی را که از توقف بیجای وی در عثمانی ناشی می شد باو گوشزد کرد. میرزا محمد علی که در عین حال از صدراعظم عثمانی و سفرای روس و انگلیس پول گرفته بود،

۱- میرزا تقیخان امیر کبیر در آن زمان با عنوان ولقب وزیر نظام در آذربایجان عهد-دار تربیت و تعلیم ناصرالدین میرزا ولیمهد ایران بود.

بعد از چند جلسه ملاقات و گفتگو آمادگی خود را برای حرکت به فرانسه اعلام کرد و برای آنکه بهانه‌ای جهت سفر خود بتراشد بسفرای روس و انگلیس در عثمانی گفت که اگر از رفتن به فرانسه سرپیچی کند در مراجعت به تهران کشته خواهد شد و یقیناً شاه شخص



میرزا محمد علیخان شیرازی



دیگری را بجای وی تعیین و بفرانسه اعزام خواهد کرد .

میرزا محمد علی افزود:

« بنا بر این بهتر است که بدین مأموریت بروم تا آنچه را که شما می خواهید انجام دهم و ضمناً از کینه افکار و نیات فرانسویان نیز مطلع شوم و در مراجعت شما را در جریان این مقاصد بگذارم . سفرای دو دولت ناچار موافقت کردند و در نتیجه میرزا محمد علی بعد از سی و هفت روز توقف در عثمانی از راه بندر (تولون) بفرانسه عزیمت کرد . وی در مراجعت از فرانسه بار دیگر در اسلامبول توقف کرد و همه اسرار مأموریت خویش در فرانسه را به نمایندگان اربابان دوگانه خویش در عثمانی گزارش داد .

در این موقع محمد شاه قاجار بوسیله یک مخصوصی که میرزا جواد نام داشت و غلام پیشخدمت شاه بود ، عهد نامه ارض روم را که بتوشیح خود وی رسیده بود برای میرزا محمد علی در اسلامبول فرستاد ، تا آنرا با دولت عثمانی مبادله کند . این عهد نامه را میرزا تقیخان وزیر نظام تنظیم کرده بود . وقتی عهد نامه مذکور بدست میرزا محمد علی خان رسید ، کارداران دولت عثمانی با واسطت و زرای مختار دو دولت روس و انگلیس در صدد برآمدند تغییراتی در مواد آن بدهند . میرزا محمد علی از ترس حاجی میرزا آغاسی ابتدا حاضر نشد دست به چنین عملی بزند ، لیکن وزرای مختار دو دولت باو قول و اطمینان دادند که نگذارند مورد غضب حاجی واقع شود و بعلاوه رشید پاشا صدراعظم عثمانی نیز باو دویست هزار فروش که معادل چهار هزار تومان<sup>۱</sup> می شد رشوه داد و سرانجام میرزا با گرفتن این مبلغ راضی شد که تغییراتی در مواد عهد نامه بدهد . در تغییراتی که بدین ترتیب در عهد نامه بوجود آمد شهر محمره بدولت عثمانی واگذار می شد و قسمتی از اراضی مرزی ایران نیز که از نقطه مرزی (بطائنه) شروع و تا نهر خین ختم می گردید ، بدولت عثمانی واگذار می گشت .

با همین تغییرات کوچک ، این نوکر سرسپرده و رشوه خوار قسمتی از خاک میهن خود را به قیمت چهار هزار تومان به بیگانگان فروخت و زحمات و تلاشهای شبانه

روزی رادمردی ایران دوست و ترقیخواه چون امیرکبیر را نقش بر آب ساخت. برای اینکه خواننده گرامی بداند که تنظیم معاهده ارزنة الروم با چه دقت و مطالعه‌ای توسط میرزا تقیخان وزیر نظام (امیرکبیر) انجام شده بود، قسمتی از نظرات دکتر فریدون آدمیت را در این باره نقل می‌کنیم:

«... چنانکه گذشت سرحدات دولتی ایران و عثمانی را مواد دوم و سوم معاهده مشخص و معین می‌کند. بدین معنی که محمره و لنگرگاه و جزیره الخضر و اراضی طرف چپ شط العرب و همچنین اراضی شرقی جبالیه زهاب بحکم صریح جمعاً ملک ایران می‌باشد و ایران نیز از حقوق خود نسبت بسلیمانیه بکلی چشم می‌پوشد و دولتی تا تعیین خط سرحدی بموجب همان قرارداد باید «وضع موجود» (استاتوکو) را حفظ و رعایت نمایند.

در طی مذاکراتی که در خصوص فصول و مواد این قرارداد جریان داشته است، مدتها برای برداشتن و تغییر کلمه «موقوف» گفت و شنود بمیان آمد، تا عاقبت بجای آن کلمه «ترك» را گذاشتند تا هیچگونه ابهامی باقی نگذارد که موجب سوء تعبیر شود. و خود امیر در نامه‌ای که در جمادی الاول ۱۲۶۶ به مشیرالدوله می‌نویسد موضوع را چنین تشریح می‌کند:

«مدت پنج سال در ارزنة الروم نشستند و بتوسط مأمورین دودولت بزرگ واسطه فقرات تسعه را که فی الحقیقه ایضاحاتی برای عهدنامه مقرر بود در کمال توضیح و تصریح قرار دادند و از لفظی که جزئی ابهامی داشت بکلی اجتناب کردند چنانچه در باب لفظ «موقوف» عالیجاه قولونل و یلیمس استحضار دارد که دو سه ماه طرفین برای همین يك لحظه گفتگو داشتند که شاید معنی دیگر ببخشند تا لفظ موقوف را برداشتند و بجای آن لفظ ترك گذاشتند»

با وجود دقت و مراقبت شدیدی که عاقد قرارداد حتی روی الفاظ کرده بود، با اینحال میرزا محمد علی شیرازی با گرفتن دوست هزار فروش آنچه را که دولتی

انگلیس، روس و عثمانی خواستند ، بدون داشتن اجازه نامه و کسب تکلیف از تهران بدان افزود .

برای اینکه از خیانت این (وزیر دول خارجه) و (مصلحت گذار ایران!) و (سفیر فوق العاده ایران در فرانسه!) مطلع شویم ، عین مواد تغییر داده شده را که میرزا جعفر خان مشیرالدوله در رساله خطی ( تحقیقات سرحدیه ) نوشته و در کتابخانه وزارت خارجه ایران ضبط است نقل می کنم:

مواد استیضاح دولت عثمانیه و ایضاحات سفرای واسطه موافق قلمداد میرزا محمد علیخان :

سؤال اول : دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرار نامه تصور می کند که ترك کردن شهر و بندر و لنکر گاه و همچنین جزیره الخضرا بایران این ترتیب نمی تواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از محمره است ، نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجاها .

جواب سفرای متوسطین و مأمورین دولتین واسطه می گویند که لنکر گاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معین دیگر بدهد . مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن بایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر دولت و لنکر گاه محمره و جزیره الخضراست و بابعالی ترك نکرده است در این محل نه بندر دیگر که در آنجاها واقع شده باشد .

سؤال دوم : دولت عثمانی سؤال می کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی . در این حالت میتواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود .

جواب سفرای متوسطین : مأمورین دولت ایران بهیچ بهانه نمی تواند بدست بیاورد مملکتی را که در سمت یمن شط العرب است . نه زمینی را که در سمت یسار

است یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند.

سؤال سوم: دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال میکند اگر دولت ایران مطالبات خسارات دولتی را بتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالیکه ترك کرده است و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این ادعا نباید داخل بکند بتنهای مگر حق عادیه بیلاقیه و بعضی خسارات که فیما بین تبعه دولین ایرانی و عثمانی رسیده مثلاً بواسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این.

جواب سفرای متوسطین: معنی محقق اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران می تواند در این باب ادعا کند و هر طریقه که باشد ترك میشود باید ترك شود بناء علیه هیچکس نمیتواند در این باب حرفی بزند طلب اشخاص طرفین می تواند آن اشخاص را راضی ندارد. تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنانکه قبول شده است مأمورین بخصوصه که تعیین خواهد شد. خلاصه چیزیکه ملاحظه شده است در باب طلب اشخاص میتوان آن مأمور طی نماید.

سؤال چهارم: دولت عثمانی سؤال می کند اگر دولت ایران گفتگویی که در باب ملقه شده است قبول کرده است که علاوه شده بفقره دویم و همچنین فقره که از فصل هفتم که در سواد و کالای طرفین نوشته شده بود.

جواب سفرای متوسطین: مأمورین اعتقاد دارند. میتوانند جواب بدهند که دولت ایران قبول کرده اند، همراه خوشوقتی، که علاوه کنند در فقره هشتم در باب مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها در باب سؤال ملقه، مأمورین خیلی مایل هستند که بمأمورین دولین واسطه تأکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امید دارند بهره یاب شوند.

میرزا محمد علیخان با گرفتن رشوه از عثمانی و همچنین سفرای دو دولت انگلیس و روس برای اینکه خیانت خویش را به مملکت تکمیل کند شرح زیر را مبنی بر موافقت با ایضاحات مزبور به نمایندگان روس و انگلیس نکاشت:

«من اظهار می کنم بجناب شما که نظر بمأموریتی که از طرف دولت خود دارم

برای مبادله امضای عهدنامه ارزنة الروم قبول می‌کنم کاملاً محاورتی که شده است بدربار دولت عثمانی از جانب ایلچیان دولت متوسط در باب سه فقره اول موافق کتابچه که از آن جناب به دوستدار رسید و بعد از آن در باب فقره چهارم از همان کتابچه پیدا نمی‌کنم هیچ اختلافی در داخل کردن در فقره هفتم از عهدنامه در خصوص اجرای احترامات طرفین از طرف دو دولت نسبت به تبعه خودشان یعنی بحجاج و شهیندرها و در باب بنای ساختن استحکامات اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه فرموده‌اند تا اوقاتیکه دولت عثمانی در طرف راست شطالعرب که محاذی خاک دولت ایران است بنای ساختن استحکامات نگذارد. دولت ایران همچنین در سمت چپ که متعلق باوست نخواهد گذارد.

وقتی ایضاحات میرزا محمد علیخان پیاپی تخت رسید شاه آنرا پاره کرد و به دولت عثمانی و سفرای واسطه نوشت که مصلحت گزار ما شکر خورده است که چنین کاری کرده است! او حق هیچگونه تصرفی در عهدنامه ارزنة الروم را نداشته و فقط مأمور مبادله بوده است و شدت خشم و غضب علیه وی بقدری بود که بطوری که در بعضی رسالات نوشته شده هنگام مراجعت میرزا محمد علیخان بتهران حتی بهورت او آب دهان انداخته شد. این خیانت ورشوه خواری میرزا محمد علیخان تا سالها بعد اسباب زحمت و ناراحتی بود بطوریکه اغلب انگلیسها و عثمانیها بدان استناد می‌کردند. لیکن امضاء کردن مواد الحاقی مزبور برای مدتی این حقوق‌بگیرانگلیس را در ایران خانه نشین کرد، ولی او تا روزی که زنده بود ماهانه مقرری خویش را از سفارت ولینعمت خود در تهران دریافت میداشت.

## حاجی محمد حسین صدر اصفهانی

مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی ملقب به نظام الدوله ، یکی از مردان تاریخ قاجاریه است که آثار فراوانی از او در اصفهان باقی مانده است . حاجی محمد حسین خان که بمناسبت لقب صدر اعظمی به «صدر» و یا «صدر اصفهانی» معروف شده است بطوری که حاجی زین العابدین شروانی در سال ۱۲۳۷ که دو سال قبل از فوت او بوده در ریاض السیاحه می نویسد : او پسر حاجی محمد علی و نواده رحیم علاف بوده است . مردم و مورخین اصفهانی در باره آغاز زندگی او می گویند که وی در اصفهان به شاگردی علافبازی شهر اشتغال داشته و کاملاً مورد توجه و محبت استاد خود بوده است . ولی بطوری که مرحوم محمد صدر هاشمی می نویسد «... با همه مهر و محبتی که علاف باشی درباره او روا می داشته عاقبت این شاگرد جوان با استاد خود راه ستیزگی در پیش گرفته و بهمدستی عده ای از اشرار محلی به استاد خویش خیانت ورزیده و نقدینه و جواهرات و پولهای علاف را وی ربوده است .»<sup>۱</sup>

زین العابدین شروانی نیز مطالبی از این قبیل درباره مرحوم صدر دارد ، در یکی از تذکرة های شعرا نیز حکایتی درج شده که بموجب آن فتحعلیشاه به فتحعلیخان صبا ملك الشعراء دربار خویش دستور می دهد تا قصیده ای علیه صدر بسراید ، بطوریکه او نتواند از مضامینی که علیه او سروده میشود چیزی درك کند . در اجرای این دستور فتحعلی- خان يك مثنوی زشت و زیبا در هجو صدر اصفهانی میسراید که يك بیت آن اشاره بشاگرد علاف بودن اوست و میگوید :

از گاه‌کشی به کپکشان شد      بر تخت ز تخته دکان شد

و مرحوم صدر اصفهانی بدون این‌که متوجه هجو خویش در آن شده باشد از بابت این مثنوی مبلغ قابل ملاحظه‌ای صله به او می‌دهد.

این شاگرد علاف از همان دوران جوانی و عهد شباب آثار هوش و ذکاوت از حرکات و اعمالش نمایان بوده و پیوسته خیال ترقی و تعالی در دماغ می‌پرورانید و معلوم بود که آینده درخشانی دارد. صاحب کتاب مآثر سلطانیه در حوادث سال ۱۲۳۹ در باره او می‌نویسد: «... بسبب جوهر ذاتی و کردارانی و کارشناسی در امور ملک و مال از بدایت حال تا زمان ارتحال ترقیات عظیمه کرد...»

مرحوم صدر در لشکرکشی آقا محمد خان علیق اسبهای قشون او را تأمین کرد و همین امر هم سبب فزونی مال و منال وی گردید، بطوریکه در سال اول تاجگذاری آقا محمدخان (۱۲۱۰) بحکومت اصفهان منصوب گشت. در فرمانی که معتمدالدوله نشاط اصفهانی راجع به واگذاری (منصب استیفای مملکت) در زمان فتحعلیشاه به صدر نوشته چنین خوانده میشود که وی در دوران حکومت خویش در اصفهان با کفایت و لیاقت و کردارانی خاصی امور شهر را اداره می‌کرده و بهمین جهت بجهت موجب فرمان فوق‌الذکر بمنصب بیگلریگی اصفهان رسیده است. بعلمت همین ابراز لیاقت و کفایت بود که از سال ۱۲۱۱ قمری حکومت قم و کاشان نیز علاوه بر حکومت اصفهان باو واگذار گردیده است.

سرجان ملکم در نامه‌ای که به رئیس سازمان نظارت بر امور کمپانی هند شرقی نوشته پس از ستایش از حاج میرزا خلیل خان «جاسوس» مورد اعتماد خود در تأیید صحت اخباری که او داده است در باره مرحوم صدر اصفهانی چنین می‌نویسد:

«جناب جلال‌التماب هانری دندانس بالقاب».

رئیس سازمان نظارت کمپانی هند شرقی بمبئی

از شهر اصفهان - ۱۷ اکتبر ۱۸۰۰

آقای محترم مفتخرم که برای مزید اطلاع آن جناب عرض کنم که در شهر اصفهان

با استقبال و گرمی بی نظیر حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی روبرو شدیم از تحف و هدایائی که همراه داشتم آنچه که درخورشان و مقام حاکم اصفهان بود تقدیم داشتم. حاجی محمد حسینخان که خود ثروت کلانی دارد، اصرار داشت که بجای ماهوتهای سبز و يك آئینه كوچك که باو دادم، چند جواهر قیمتی و نفیس باو بدهم. او میگفت گرچه ماهوت شما حقیقتاً نفیس است ولی اگر جواهری بمن بدهید نفاستش بیشتر و بهتر خواهد بود.

باوجودی که او اصرار داشت که چند قطعه جواهر از من بگیرد، معیذاً فقط باو يك گل سینه زمرد نشان دادم. حاجی محمد حسینخان از من خواسته است تا از آن جناب خواهش کنم مقرری قابل ملاحظه‌ای از جانب شرکت محترم هند شرقی باو داده شود.

من بلافاصله با پیشنهاد او موافقت کردم، منتهی از او خواستم تا متعهد شود که در قبال برقراری مقرری دربارۀ او، متقابلاً تعهد نماید تا اخبار و اطلاعات مورد نیاز را بوسیله پیک‌های مخصوصی و از راه شیراز و بوشهر برای آنجناب به بمبئی بفرستد و علاوه همه‌گونه تسهیلات برای امور تجارنی و عبور قوافلی که مال‌التجاره انگلیسی را بتهران می‌برند و همچنین رفت و آمد مأموران انگلیسی قائل شود!

حاجی محمد حسینخان که مدت پنج سال است حکومت اصفهان را دارد و مردی بسیار لایق و کاردان است و یقیناً در آئینه ترقی بیشتری خواهد کرد، از هر حیث شایسته دریافت مقرری از کمپانی محترم میباشد من فعلاً سالی یک هزار و پانصد روپیه مقرری در حق او برقرار کرده‌ام و متعهد شده‌ام که چنانچه خدمات مهمی بکمپانی بنماید، مقرری سالانه او را اضافه کنم. من با راهنمایی او، با کشیش کانولیکي که مقیم اصفهان است ارتباط پیدا کردم و امیدوام خیلی زود بتوانم گزارشی را که این کشیش کانوليك برایم تهیه میکند، تقدیم دارم.

بدنبال این گزارش سرجان ملکم، ترجمه اخباری را که مبلغ کانوليك رومن ساکن اصفهان به زبان لاتین نوشته بود برای رئیس کمپانی هند شرقی فرستاد و آن گزارش



چنین است :

۲۳ اکتبر ۱۸۰۰ آقای محترم!

در اواخر اکتبر ۱۷۹۵ میلادی دو نفر فرانسوی که خود را گیاه شناس معرفی می کردند با مترجمشان وارد اصفهان شدند. آنها از راه حلب و بغداد بهمدان رفته و بعد از صعود بیالای کوه الوند و گرد آوردن انواع نباتات عازم تهران شدند و بالاخره باصفهان آمدند در اینجا من با آنها ملاقات کردم و منظورشان را از مسافرت به تهران پرسیدم ولی آنها که از پیروان مذهب جدید فرانسوی و دشمن کاتولیک بودند تمیل نداشتند که من براسرارشان واقف شوم و فقط نام خود را بمن گفتند یکی از ایشان بناپارت و دیگری دریفوس نام داشت و تصادفاً مترجم آنها که کاتولیک بود بمن گفت که آنها از آغامحمد خان درخواست کرده بودند که قشونی را از راه خشکی بقسطنطنیه بفرستد و فرانسویان نیز از سمت دیگری بامپراطوری عثمانی حمله کنند و همچنین تقاضا کرده بودند آغامحمد خان ۱۲ هزار سرباز بکمک تیپو سلطان بفرستد لیکن پادشاه قاجار با هیچیک از درخواستهای آنان موافقت نکرد و آنها ناچار بدون گرفتن نتیجه بازگشتند ، بعلاوه اطلاع یافتم که همین دو نفر اجازه خواسته بودند در بندر عباس یا جای دیگر برای تمرکز تأسیسات خود بناهایی بسازند اما آغامحمد خان باین پیشنهاد هم روی خوش نشان نداده بود و باین جهت دو نفر فرانسوی مزبور مدت پانزده روز در اصفهان مانده و سپس بیغداد بازگشتند. ترجمه از لاتین برابر اصل است .

ر . استراچی معاون

در سال ۱۲۲۱ هجری که فتحعلیشاه قاجار امور مملکت را بعهد چهار وزیر گذاشت . مرحوم صدر نیز یکی از این چهار تن بود و اسامی سه تن بقید بدین قرار است :

۱- میرزا محمد شفیع صدراعظم .

۲- میرزا رضاقلی نوانی ملقب بسلطانی که وزارت رسائل بعهد او بود .

۳- میرزا هدایت الله تفرشی وزیر لشکر.

سرجان ملکم در کتاب (شرح حال ایرانیان) خود درباره انتصاب محمد حسین خان صدر اصفهانی به وزارت چنین می نویسد :

«... در این سفردوم (۱۲۳۷هـ) چنین اطلاع یافتیم که مشاغل حاجی ابراهیم پس از مرگ او نصیب چندتن از وزراء شده است. رفیق قدیم من حاجی محمد حسین خان که در سفر اول سمت بیگلربیگی اصفهان را داشت و بما محبت بسیار کرده بود ، در این تاریخ لقب امین الدوله یافته و مستوفی الممالک شده بود .

حاجی محمد حسین خان نسب عالی نداشت بلکه فرزند یکی از دکانداران اصفهانی بود و مردم ایران که از نقل امور عجیبه لذت می برند درباره دارائی او غلومی کنند از جمله مدعی اند که اصل این ثروت که مایه آبروی او پیش شاه است و حاجی محمد حسین خان باب طمع او را با تقدیم پیشکش های گران قیمت سد میکند از ذخایر سلطنتی زنده است ، که جعفر خان در سال انقراض این سلسله بقدری پریشان احوال بود که نه تنها آنها را با همه مایملک خود بجای گذاشت ، بلکه تاج و علائم پادشاهی را نیز همراه نتوانست ببرد و در نتیجه همه این اموال بغارت مردم رفت . این حکایت ممکن است اصلی داشته باشد لیکن از آنچه من خود دیدم و تحقیق کردم ، مسلم شد که بیشتر دارائی این وزیر پرهیزکار از منابع حلال یعنی کسب و حسن اداره امور شخصی عاید او شده است . و بهترین شاهد این مدعی آنکه هر ولایتی که تحت حکومت او قرار یافته روبه ترفی و آبادی گذاشته است و اصفهان در ایام حکومت او دو برابر بیش از پیش دارای جمعیت شده و کارخانجات ابریشم و قلاب دوزی آن در ظرف آن بیست سال چهار مقابل بیشتر گردیده است...»<sup>۱</sup>

ولی باید دانست که مرحوم صدر بعثت آنکه در عین داشتن حکومت اصفهان در ردیف وزرا در آمده و نتوانسته بود به قلمرو حکومت خویش برود او ناچار پسر خود عبدالله خان را که بعداً لقب (امین الدوله) گرفت برای اداره امور اصفهان بآن ایالت

اعزام داشت و خود کماکان در تهران باقی ماند .

محمد حسین خان صدر تا سال ۱۲۳۴ قمری به سمت مستوفی الممالک دربار فتحعلی شاه قاجار انجام وظیفه میکرد و چون در این سال میرزا محمد شفیع صدراعظم فوت شد ، شاه قاجار او را به مقام صدارت عظمی گماشت و لقب ( امین الدوله ) را که متعلق پاد بود به پسرش عبدالله خان داد و خود وی را به لقب ( نظام الدوله ) مفتخر ساخت . از این تاریخ است که بلقب صدراعظم و یا بطور اختصار ( صدر ) ملقب گردید و لقب « وزیر اعظم » ماده تاریخ سال صدارت اوست .

صاحب کتاب روضة الصفاى ناصری مینویسد : « ... بعد از رحلت وزیر بی نظیر میرزا محمد شفیع مرحوم بصدارت عظمی مخصوص گردیده در بذل و کرم از حاتم و معین زاینده درگذشت ، در جواد و سماحت و بر و احسان ثانی قآن بود ، چاکرانش صاحب دولت و ثروت گشتند و هر يك بحکومت و خدمتی ممتاز آمدند ، در تربیت انام و اطفال و طلاب و تقویت علما و فضلا و سادات و عموم ارباب استحقاق دقیقه از دقایق بذل و جهد نامرعی نداشتی ، در بدو حال امین الدوله پس از آن نظام الدوله و از آن پس بصدراعظم ملقب شد و فرزندش بشرف مصاهرت مفاخرت یافت و فی الواقع رتق و فتق عراق و فارس و یزد و قم و کاشان خاصه او بود و در تمام ممالک محروسه خاقان مبسوط الیه و مختار مطلق گشت . شاهزادگان عظام بی استیذان او در امری دخالت نتوانستندی با وجود این مقام بلند شبها در لباس غیر معروف بگرد محلات گشتی و بعلماء و فقرا و اراذل و طلاب مرسومی معین و وظیفه و ملبوس مزینه بذل نمودی . در شرم حضور و حفظ الغیب کمال مروت و نهایت فتوت داشت و از بخشش یا نصد تومان و یک هزار تومان شرم داشت . کلر کرش بجائی رسید که مردم نادان او را صاحب اکسیر میشمردند و خود اکسیر او زراعت و فلاحات بود که در آن علم و عمل کمال فطانت و حذاقت تام داشت . صاحب منصبان دربار شاهنشاهی از او مستمری داشته اند و هنگام سفر و حضر بقدر امکان از نقد و جنس اخذ مینموده اند از یک هزار تومان تاده تومان بذل کردی و بمنّت نام نبردی »

نکته بسیار جالب دیگر که در زندگی سیاسی حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی

وجود دارد اینست که او میهماندار سرگور اوزلی بارت است که در سال ۱۲۲۶ باتفاق میرزا ابوالحسن خان ایلچی از انگلستان عازم ایران شده بود. قبل از اینکه از نظرات و گزارشهای اوزلی درباره وی ذکری بشود بدنیست حادثه‌ای را که برای اوزلی در این سفر تاریخی رویداد بیاد بیاوریم. در سفر مزبور اوزلی و میرزا ابوالحسن خان بابک کشتی تجارتی از انگلستان عازم ایران بودند. بطوریکه نویسنده منتظم ناصری می‌نویسد: اتفاقاً کشتی حامل دو سفیر انگلیس و ایران در دریا بر اثر طوفانی شدید بطرف آمریکا رفت او در یکی از سواحل برزیل متوقف شد در آن هنگام برزیل مستعمره پرتغال بود و پادشاه پرتغال از ترس ناپلئون بدانجا فرار کرده بود. وی وقتی از احوال دو سفیر مطلع گردید بآنها احترام فوق‌العاده‌ای گذاشت و یکروز اوزلی و ایلچی را برای صید ماهی بروید خاندای برد اتفاقاً در آنروز مار عظیمی که سیزده ذرع طول داشت صید شد. پادشاه پرتغال دستور داد پوست آنرا کنده لاشه آنرا پراز کاه کنند و آنگاه آنرا بوسیله سرگور اوزلی برای فتحعلیشاه پارس فرستاد.

سرگور اوزلی پس از ورود ببوشهر با همه تحف و هدایائی که همراه داشته و حتی با پرداخت مقرری بهمراهان ایلچی بطرف شیراز، اصفهان و تهران عزیمت میکند. در بوشهر حاج محمد حسینخان حاکم اصفهان از او استقبال مینماید و باتفاق به اصفهان میروند. سرگور اوزلی گزارشی درباره استقبال و حرکتش از بوشهر و همچنین پرداخت پول و هدیه به حاج محمد حسینخان برای رئیس کمپانی هند شرقی نوشته که بسیار جالبست. وی درین گزارش مینویسد:

«بجناب جلالتماب ربرت دندانس بالقابه.

بوشهر هیجدهم مارس ۱۸۱۱.

آقای محترم روز اول مارس در مقابل لنگرگاه داخلی شهر بوشهر لنگر انداختیم کاپیتان کشتی و سائل تخلیه کالا و همراهان را فراهم کرد ولی میرزا معتقد بود که بایستی ساعت فرود آمدن بساحل مناسب و میمون باشد و لذا او منجمین را واداشت که ساعت

رسیدگی کنند و سرانجام معلوم شد که روز پنجم مارس از هر حیث میمون و مبارک و روز خوبی است و ساعت ورود با حرکت سیارات موافق میباشد .

در آن ساعت میمون ، چهار روز از نوروز ایرانیان که هم در اول سال ، و هم در اول بهار و هم تصادف با جشن نوروزی و باستانی همه مردم ایران میباشد گذشته بود . هنگام ورود گوئی همه مردم شهر در کنار ساحل انتظار ورود ما را میکشیدند . حاکم شهر ، داروغه و افراد قشون که لباس های رنگارنگ و پاره بتن داشتند باستقبال ما آمدند گرچه میرزا کی خان مستوفی دیوان اعلا که بعنوان مهماندار بزرگ و سالار مهماندارها تعیین گردیده هنوز بیوشهر نیامده اما در عین حال ، حاجی محمد حسینخان حاکم و ییگر ییگی اصفهان که قبلا ویلیام استیل و ژاکب بوئرانکت او را بما معرفی کرده بودند با عده ای سوار و نوکر و جماعدار باستقبال ما آمده بود . حاجی محمد حسینخان قبلا با سر جان ملکم ارتباط داشت و از کمپانی هند شرقی نیز مقرری دریافت میداشت . او در مدت چند روزی که در هوای گرم بوشهر با انتظار خوان سالار و مستوفی دیوان اعلا با انتظار بودیم هر روز بدیدن ما میآمد و آنچه را که از اوضاع کشور از او میپرسیدیم همراه صمیمانه جواب میگفت . جیمز موریه همه گزارش ها و اظهارات او را درباره اوضاع ایران یادداشت کرده که جداگانه برای آن عالیجناب خواهد فرستاد بانظر میرزا (منظور میرزا ابوالحسن خان ایلچی است) مقداری هدیه باو دادم . بنوکرهای همراهش هم هریک ده پوند دادم و خود او هم مقرری سال ۱۸۱۱ خود را که کمپانی محترم هند شرقی حواله کرده بود دریافت داشت . حاجی مرد بسیار زیرک و با هوشی است که همه چیز میدانند و مارا راهنمایی میکند ..<sup>۱</sup>

نامه هایی که در فوق نقل شده قسمتی از بایگانی راکد هند و قسمت دیگر جزو اوراق و نامه های عالیجناب هانری دندانس است که بعداً ملقب به (ویسکونت ملویل<sup>۲</sup>)

(۱) جلد ۲۵۶ گزارشات و نامه های کمپانی هند شرقی - اندین افیس

(۲) اوراق لرد ملویل در شماره های مجله آسیای مرکزی در سال ۱۹۳۰ چاپ شد و سپس جداگانه چاپ شده است .

شد و سالها رئیس سازمان نظارت بر امور کمپانی هند شرقی بود .

بی مناسبت نیست اظهار نظری را که مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب ( اسرار انحطاط ایران - یا خواب نامد ) درباره حاجی محمد حسینخان صدر کرده است عیناً نقل کنیم :

... حاجی محمد حسینخان گفت من علافزاده بودم و در اول کار خود نیز همین کار مینمودم اولیای من بمن خط و سوادى نیاموختند و چراغ معرفتى در پیش پایم نیفروختند لیکن هوش ذاتی و ذکای فطری مرا در کسب و کار و کلیه امور زراعت و فلاحات صاحب بصیرت و مهارت ساخت و طالع ممد کرد معروف درگاه آقامحمد شاه و فتحعلیشاه شدم با آنکه عامی و بی سواد بودم توجه لطف شهر یاری مرا بصدارت رسانید چون از بی خطی و بی ربطی در آن مقام منیع که باقم خجالت و خفت داشتم اول کار من تربیت فرزندانم بود همه را بادیبان کامل و آزمودگان عاقل دادم و از تعلیم هر يك از اولادان سرموئی فرو گزار نکردم اگر چه آسمان فضل آنها برایشان و بسال گشت چه مردم این سرزمین دانا پسند نیستند اما من تکلیف خود را ادا نمودم و راهی که رهروان را پیمودنی است پیمودم از این گذشته ملك و مال و افری از ممر حلال نه از راه تظاول و روش جمال تحصیل کردم هر چه دارائی من بیشتر شد خوراندم و نهال مروت و مردمی فزون تر نشاندم و داد و دهش را دادم و پا برینخ حلق بخل و امساک فشردم چون در باب احسان و رعایت بندگان خدا جدی موفور داشتم سعی ام در پیشگاه محسن حقیقی مشكور شد برکت در عالم پدید آمد از بذل بسیار کم نگردید طریقتم خدا پرستی و خدمت شاه بود و طبیعتم از این شریعت تخلف نمینمود از آنچه امروز پولتیک میگویند خبری نداشتم و پا در انکار نمیگذاشتم عمده به آباد کردن املاك و اراضی و تخم کرى و زمین داری میپرداختم و هر طبقه از علماء یا عمال دیوان با نفاق و انعام تجلیل و اکرام می نواختم فقرا و غربای بلدان بل کافه درماندگان بوجود من مستظهر بودند و آنچه از من طلب مینمودند تمام بایشان میرسید عمری را بشرافت و افتخار گذراندم چون مرکب هستی از آنجهان بیرون

جهاندم خلق ایران جمله ماتم گرفتند.<sup>۱</sup>

حاجی محمد حسینخان صفات عالی و پسندیده‌ای داشت که رجال قاجاریه کمتر بدان‌ها توجه میکردند سر جان ملکم در این باره مینویسد «حاجی محمد حسینخان بسیار ساده و بی‌تکلف زندگی میکند و هیچوقت ادعا نداشته و ندارد که در تکلم تصنع کند یا عبارت پردازیهائی که معمول بیشتر ایرانیان است بزند، معاشرت اوچندان لطفی ندارد و چنین مینماید که پیوسته در کسب و کار غرقه است. یکی از دوستان من میگفت که روزی با او غذا میخوردم دیدم مرد بی بضاعتی يك جفت کفش سرپائی برای فروش پیش او آورد، حاجی محمد حسین خان او را پیش خود نشاند و گفت بنشین و غذای خود را بخور، بعد در باب قیمت کفش با هم صحبت بکنیم ..» بعد از سلاطین صفویه که عشق و علاقه زیادی بساختمان مساجد و کاروانسراها داشته‌اند، کمتر کسی یافته‌میشود که باندازه حاجی محمد حسینخان صدر مسجد و مدرسه و کاروانسرا بنا و یا تعمیر کرده باشد و هنوز هم پس از گذشت یکصد و هفتاد سال نام او بر روی ابنیه جالب و زیبای اصفهانی وجود دارد



مرحوم صدر علاوه بر آثار و ابنیه‌ای که در دوره حکومتش در  
**آثار و ابنیه** اصفهان باقی گذاشته، در ساختن بنای قلعه سلیمانیه در حوالی  
 رود کرج در سال ۱۲۲۷ که بدستور فتحعلیشاه و بنام سلیمان  
 میرزا بنا شد نیز نقش اساسی داشته است.

همانطوریکه گفتیم اگر از چندتن از سلاطین صفویه که عشق مفروطی بساختمان  
 مساجد و کاروانسراها داشته‌اند صرف نظر کنیم، شاید کمتر کسی در تاریخ ایران باندازه  
 حاج محمد حسینخان صدر مسجد و مدرسه بنایا تعمیر نموده باشد.

از جمله ابنیه باشکوه آن مرحوم سه مدرسه قدیمی است که در اصفهان برای

(۱) اسرار انحطاط ایران، صفحه ۱۶ و ۱۷ چاپ زوار مشهد

طلاب علوم دینی بنا نموده است . این سه مدرسه یکی در بازار بزرگ و دیگری در محله پاقلعه و سومی در خیابان جواهرست و هر سه نیز تا باامروز بنام « مدرسه صدر » معروفند. اینک شرح بعضی از ابنیه مرحوم صدر :

#### ۱- مدرسه صدر بازار بزرگ

این مدرسه از بدو ساختمان تاکنون همیشه مرکز تدریس علمای بزرگ و دانشمندان عالیمقام بوده است . بنای مدرسه در زمان مرحوم صدر شروع شد ولی مرگ مهلت اتمام آنرا نداد و بر حسب وصیت آن مرحوم قرار بود از محل درآمد اوقاف تکمیل شود . ولی با حیف و میل اولاد و احفادش بنای مدرسه تکمیل نشد . در حجرات متعدد این مدرسه همیشه طلاب علوم دینی سکونت میکردند .

در مدرسه مذکور غیر از علوم دینی ، بخصوص فقه شیعه که آخوند ملا محمد حسین فشارکی و سید ابوالقاسم دهکردی تدریس میکردند ، حکمت کلام و منطق را آخوندکاشی ، آقا شیخ محمد خراسانی ، جهانگیرخان و آقا شیخ علی یزدی تدریس می نمودند . این مدرسه موقوفات فراوانی دارد .

#### ۲- مدرسه صدر خواجه

این مدرسه در خیابان خواجه یعنی خیابان چهار باغ جدید و نزدیک به پل خواجه بنا شده است . این مدرسه بعثت اینکه در آن زمان در خارج از شهر اصفهان بنا شده بود ، مورد استقبال طلاب قرار نگرفت ، و هم اکنون نیز مخروبه است . چند سال قبل شهرداری اصفهان دیوانگان را در آن جای داده بود .

#### ۳- مدرسه و مسجد پای قلعه

پای قلعه یکی از محلات بسیار قدیمی و معروف اصفهان است که بمناسبت نزدیکی با قلعه (طبرک) که اکنون بکلی مخروبه است ، بنام « پا قلعه » نامیده میشود . در این محل مرحوم صدر مدرسه‌ای که ده حجره دارد ساخته است و این مدرسه در ۱۲۱۷ ساخته شده و کاشی‌های آن خشتی الوان زمان قاجاریه است .



#### ۴- دیوانخانه صدر

در نزدیکی محل استانداری فعلی اصفهان و در مشرق چهل ستون، بنائی معروف به (عمارت صدری) بوده که فعلاً بعضی از اطاق های آن ضمیمه استانداری است و درهایش بطرف چهل ستون باز می شود . این ساختمان را دیوانخانه صدر می گفتند که ظل السلطان دستور تخریب آنرا داد . در این محل تابلوئی بوده که در آن از صدر با جبه و شال کشیده بودند و تنها صورت باقی مانده از اوست که کلیشه آن در این قسمت نقل شده است .

#### ۵- مدرسه ملا عبدالله و مسجد جامع

در اول بازار بزرگ اصفهان مدرسه ایست که از بناهای شاه عباس کبیر است که ملا عبدالله ششتیری آنرا ساخته است و بنام او (مدرسه ملا عبدالله) می نامند . مرحوم صدر



حاج محمد حسینخان صدر اصفهانی

این مدرسه را تعمیر اساسی کرد و در سردر آن «نام فتحعلیشاه و سال تعمیر ۱۲۱۸» نوشته شده . همچنین مسجد جامع اصفهان را نیز تعمیر کرده است .

## ۶- چهار باغ خواجو یا چهار باغ نو

در اصفهان دو خیابان قدیمی و معروف ساخته شده . اولی را شاه عباس کبیر ساخته و بنام «چهار باغ» و دومی را صدر اصفهانی و بنام «چهار باغ خواجو» یا «چهار باغ نو» . «چهار باغ خواجو» بتقلید از چهار باغ قدیم ساخته شده . و تا قبل از حکومت صدر در اصفهان راه باریکی محله «حسن آباد» را به «پل خواجو» متصل میکرد . ولی مرحوم صدر اصفهانی با استفاده از مصالح ساختمانهای قدیمی که از دوران نادر و هجوم افغانه در این مسیر باقیمانده بود این خیابان را احداث کرد .

بطوریکه در اصفهان شایع است ، روزی صدر روی سکوی مدرسه چهار باغ نشسته بود و الاغهایی را که مصالح از خرابه ها می بردند ، تماشا میکرد . یکی از الاغدارها يك دستش را روی گلوله گچی که در خرابه ها پیدا کرده بود گذاشته و مانع از افتادن آن از بار الاغ بود . خر گچی وقتی چشمش به حاجی صدر افتاد دو دستش را بسینه گذاشته سلام غرائی به حاجی کرد . در همین وقت گلوله گچ در مقابل صدر بزمین می افتد و میشکند . ناگهان از میان گلوله مقداری طلا و جواهرات مختلف بیرون میریزد که حاجی صدر بلافاصله آنها را تصاحب میکند و معلوم میشود که در فتنه افغان یکی از سرمایه داران اصفهانی آنها را در میان گلوله گچی دفن کرده بود .

مرحوم صدر پس از ۲۹ سال حکومت و صدارت و مستوفی گری در ماه صفر سال ۱۲۳۹ ه . ق در دوران سلطنت فتحعلیشاه در تهران فوت کرد . بر حسب وصیت آن مرحوم جنازه او را با اعزاز و اکرام فراوان از تهران بقم بردند و پس از طواف در مرقد مطهر حضرت معصومه علیه السلام بر تخت روانی گذاشته بهمراهی چندین مرد سیاه پوش و قاریان قرآن به نجف اشرف حمل کردند و در آنجا نزدیک دروازه نجف دفن نمودند . مرحوم صدر در نجف قلعه ای ساخته که دارای برجهای متعدد است و زوار حضرت امیر علیه السلام سالها از بنای این قلعه استفاده میکردند .

از مرحوم صدر هشت فرزند ذکور باقی مانده که ارشد ایشان عبدالله خان معروف به (امین الدوله) است که بعد از پندر حکومت اصفهان با و تفویض شد.

### سایر فرزندان آن مرحوم

۱- عبدالحسین خان که در حکمت طبیعی و خط شکسته و نستعلیق، بی نظیر بود.  
۲- محمد ابراهیم ناظر الدوله، داماد فتحعلیشاه . وی مردی کریم، ادیب و خوش خلق بود .

۳- حیدرعلیخان مردی گوشه گیر و منزوی بود .  
چهار فرزند دیگر آن مرحوم مشهور نبودند .

## نامه آقای رکن الملک صدری

پس از انتشار توضیحات مختصری که درباره حاج محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی داده شده بود، آقای رکن الملک صدری که بزرگ خاندان و یکی از بازماندگان مرحوم حاج محمد حسین خان بود شرح زیر را برای درج در مجله تهران مصور فرستادند که عیناً نقل شد و اکنون نیز مجدداً نقل میگردد تا آیندگان در باره آن قضاوت کنند .:

«در یکی از صفحات شماره ۱۲۱۹ آن مجله مورخ جمعه ۲۳ دی ماه ۴۵ (در قسمت گوشه‌هایی از سیاست خارجی ایران در زمان قاجاریه) پاره‌ای از اسناد سری وزارت خارجه انگلستان درباره حقوق بگیران انگلیس در ایران بقلم آقای اسمعیل راین درج شده که شهداله تعالی دستگاه جاسوسی انگلستان در آن تاریخ بیعضی از رجال آن عصر نهمت و اقترای خیلی ناروا نسبت داده که بهیچوجه واقعیت نداشته است و از جمله شرحی راجع بمرحوم حاج محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی بوده که بانهایت تحقیر در آن ذکر شده است که ( میرزا محمد حسین صدر اصفهانی خودش علاف و پدرش ذغال فروش و

خواندن و نوشتن را مطلقاً نمی‌دانست و از کمپانی هند شرقی پول میگرفت و .  
 اینجانب عبدالحسین صدری (رکن الملک) که یکی از نواده های آن مرحوم هستم  
 و اطلاع کامل از تاریخ زندگانی شادروان جد اعلای خود از آغاز تا ایام رحلت دارم با  
 دلایل و شواهد قطعی که در زیر نگاشته میشود غرضرانی عمال دستگاه جاسوسی انگلیس  
 را ثابت خواهم نمود .

اگرچه برای مردان خود ساخته و بزرگ جهان علاف بودن عیب و عار نیست  
 لیکن بطوریکه نوشته خواهد شد نه خود آن مرحوم علاف بود و نه پدرش ذغال فروش  
 و بلکه پدر آن مرحوم حاج محمد علیخان در اوآن سلطنت کریمخان زند در فارس رئیس  
 انبار غله دولتی در اصفهان بود و شاید در ضمن دککین فروش غله هم داشته است بعلاوه  
 مرحوم حاج محمد حسین خان سالها از طرف آقا محمد خان و فتحعلیشاه قاجار بیکلریکی  
 اصفهان را داشته و از سیاست دور بوده است و در یکی از آن اوقات که در خارج محله  
 احمد آباد مشغول ساختن عمارتی برای سکونت خود بوده از قراریکه از بزرگان  
 خاتواده شنیده‌ام دفینه شامل جواهرات و سکه طلا پیدا کرده و قسمت عمده اموالک مزروعی  
 اطراف اصفهان را که در فتنه افاغنه از بین رفته بوده است خریداری و آباد نموده و  
 مرحوم حاج محمد حسین خان در ظرف مدت قلیلی دارای ثروت قابل ملاحظه شده  
 است .

در شهر اصفهان در باغ چهل ستون عمارت هفت دست مانند عمارت هفت  
 دست صفویه ساخته و تقدیم دولت کرده بود و همینطور در خیابان چهار باغ در  
 قسمت شرق شهر که منتهی به پل خواجو می‌شود مدرسه ساخته است و در همان  
 سنوات با تحمل هزینه زیادی دور شهر نجف اشرف قلعه از گچ و آجر بخته ساخته است  
 و صحن مطهر حضرت ابوالفضل (ع) نیز از ساخته های آن مرحوم است و در سایر مشاهد  
 هم آثاری از آن شادروان باقی است و با این حال در آن تاریخ که بعد از وفات میرزا  
 شفیع صدراعظم مرحوم حاج محمد حسینخان بهداریت ایران منصوب شد دارای مکنت  
 فراوان و ضیاع و عقار بوده و احتیاجی به جیره خواری از کمپانی هند شرقی نداشته است

ومن اینک علت اصلی عداوت مأمورین سیاسی دولت انگلیس را در آن تاریخ با آن مرحوم مینویسم تا اشخاصی که اطلاع کافی ندارند آگاه شوند :

هیچ شبهه‌ای نیست واکثر اهالی کشور ایران می‌دانند که یکی از عوامل بسیار مؤثر جنگ فیما بین دولتین ایران و روسیه در زمان سلطنت فتحعلیشاه دولت انگلستان بوده که بوسیله مأمورین سیاسی و نظامی خود در تلاش بوده است که نثره جنگ شعله‌ور شود تا هر دو دولت از حیث قوای نظامی ضعیف گردند و هجوم روسیه از طریق ایران به خلیج فارس که از وصایای بطرکبیر بوده و همچنین احتمال قشون کشی از ایران بطرف هندوستان از بین برود و مرحوم حاج محمد حسین خان صدراعظم در تمام مدت صدارت خود که قریب ده سال می‌شد و پس از آن مرحوم عبدالله خان امین‌الدوله فرزند اکبرش که وزیر اعظم شد با همه تلاش مأمورین انگلیس فتحعلی شاه را مانع از جنگ با روسیه شده و از فتاوی علمای عصر هم برای صدور حکم جهاد جلوگیری نمود تا این که با اسباب چینی عمال انگلیس امین‌الدوله از وزارت معزول و اللهیار خان آصف‌الدوله (پدر سالار معروف) که معروف بطرفداری با روسها بود بوزارت عظمی برگزیده شد و جنگ دولتین شروع گردید . به این دلایل معلوم می‌گردد که علت اصلی عداوت مأمورین انگلیسی در آن تاریخ با مرحوم صدراعظم اصفهانی چه بوده است .

و همین که نوشته‌اند آن مرحوم بکلی فاقد نوشتن و خواندن بوده صحیح نیست و اینک يك نامه بخط آن مرحوم خطاب به امین‌الدوله فرزند اکبر خود در نزد اینجانب موجود است که دلیل قاطع بداشتن خط و سواد آن شادروان است ولی البته سواد کافی مانند سایر صدور وقت ایران را نداشته و این همه آثار تاریخی که از آن مرحوم باقی مانده نام او را در کشور ایران به نیکی باقی خواهد گذاشت .

لازم است در خانمه تذکردهم که علاوه بر این که در تاریخ عضدی و ناسخ‌التواریخ جلد قاجاریه و روضه الصفاي ناصری شرح مفصلي از زندگانی مرحوم صدراعظم اصفهانی نوشته شده است مرحوم محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه هم در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه تاریخ زندگانی صدور عهد سلاطین قاجاریه را در کتاب خطی نوشته است و اینجانب

دراوان سلطنت اعلیٰ حضرت فقید رضا شاه کبیر نسخه‌ای از آنرا از کتابخانه سلطنتی بدست آورده و احوالات مرحوم صدراعظم اصفهانی را که خیلی مفصل و مشروح نوشته استنساخ نموده‌ام که موجود است و در نظر دارم با اطلاعات دیگری در کتابی تدوین و چاپ و انتشار دهم .

## موقفه «اود» هندوستان

« For these minor Ecclesiastical appointments' afforded opportunities for Influencing the leading Persian Ulama which I strove to utilize for the purpose of maintaining my own contact with the chiefs of that Powerful class . »

A Diplomatist in The East

By Sir. A. H. Harding, P. 324. 1928

« اختیار تقسیم وجوه موقفه

« اود » هند در دست من مانند اهرمی بود که با آن میتوانستم همه چیز را در بین النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم ،

از کتاب يك ديپلمات در شرق

صفحه ۳۲۴ بقلم: سر آر. نورهاردینگ

وزیر مختار انگلیس

حقوق بگیری و سرپرستی تنها منحصر بر جال و شخصیت‌های سیاسی و مملکتی که چند تن از آنان را شناختیم نبود . انگلیسها برای نفوذ و تسلط هر چه بیشتر بر کشور ما ، میکوشیدند گذشته از راه سیاست ، از راههای دیگری نیز وارد جوامع و محافل مختلف مملکتی ما بشوند .

یکی از آن راهها سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم ایران و تردید شدن به بعضی از ملایان و روساء مذهبی و گرویدن چند تن از افراد این طبقه به انگلیسهاست . در این بخش از کتاب ما با گروهی دیگر از حقوق بگیران انگلیس در ایران آشنا میشویم ، که متأسفانه هنوز پس از گذشت نیم قرن بردن نام آنان و همه افعال و اعمالی که انجام میدادند شایسته نیست . ولی از نظر آشنا شدن به حیل‌های سیاسی و روشهای

گوناگون تسلط بريك مملكت و ملت و همچنين بخاطر گروهی از روحانیون راستین و پاکباز که مردانه در برابر اجانب ایستادند و بسیار بجاست نام بزرگ آنها در این کتاب برده شود، این بخش را باین مبحث جالب اختصاص دادیم.

این فصل از کتاب حاوی چنان مطالب تکان دهنده‌ای است که اگر اسناد و مدارك معتبر تاریخی و گزارشهای رسمی خود «حقوق دهندگان» نبود، عقل سلیم قادر بپذیرفتن این حقایق عجیب نمی‌بود. آیا برآستی میتوان معتقدات مذهبی و روحانی ملتی را تا بدین حد بیازی گرفت و از این احساسات مقدس برای تسلط نفوذ استعماری بهره برداری کرد؟!

پرونده‌های بایگانی را که هند که گرانبهاترین اسناد سیاسی جهان در آن نگهداری میشود، این رسوائی را آشکار میکنند. از بدو تسلط انگلستان بر شبه قاره هند، ممالك مجاور این مستعمره زرخیز، جولانگاه استعمارگران انگلیسی بود. مأمورین بریتانیا در مستعمره هندوستان برای حفظ این گوهر گرانبها که بر تارك امپراتوری میدرخشید، همواره سعی داشتند کشورهای مجاور هند را در حال ضعف و ناتوانی و حتی توحش نگهدارند تا هیچگاه این کشورها خیال تصرف و یا نفوذ در هندو یا بیداری مردم زجر دیده آن نیابند. سرگوزاؤزلی بارت که میرزا ابوالحسن خان ایلچی را از لندن تا تهران همراهی کرد و برای نخستین بار دادن مقرری و حقوق را به برادر فراماسونش (خان ایلچی) تجویز کرد، عقیده خود را درباره ایرانیان در نامه‌ای که ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ از پترزبورگ بوزارت خارجه انگلستان مینویسد، چنین بیان میکند: «عقیده صریح و صادقانه من اینست که چون مقصود نهائی ما فقط صیانت هندوستان میباشد، در این صورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم»<sup>۱</sup>.

این نامه و دهها گزارش رسمی و عقاید و نظریاتی که از جانب سیاستمداران انگلیسی درباره ایران و ایرانیان بیان شده، با آنچه که دیپلماتها و مأموران انگلیسی در ایران



انجام دادند ، نموداری از اعمال شرم آور استعمارگران در سرزمین ما میباشد. متأسفانه بایستی اقرار کرد که عملیات شرم آور و نکبت بار انگلیسها در ایران بدست عده ای مزدور و خائن که بیشتر در طبقات عالیّه مملکتی و حتی در لباس مقدس روحانیت بودند انجام میگرفت. گرچه نشان دادن و بر ملا کردن همه افعال و اعمال حقوق بگیران انگلیس در ایران ، مایه شرمساری است ، با اینحال شمه ای از تاریخچه تقسیم موقوفه « اود » هندوستان را نقل میکنیم . باشد تا این مختصر نازیانه ای برای آیندگان باشد .



دیپلماسی انگلستان در ایران پس از مأموریت ها و سفارت های « سرجان ملکم » و « سر هارد فورد جونز » جان تازه ای گرفت . این دو دیپلمات انگلیسی که هم از جانب وزارت مستعمرات انگلستان و هم از جانب حکومت هندوستان و گاهی نیز از طرف وزارت امور خارجه بریتانیا در ایران مأموریت های داشتند ، با دادن تحف و هدایای فراوان و تقسیم پول و برقراری مقرری های گوناگون در ظرف مدت کوتاهی در پایتخت ایران نفوذ فوق العاده ای پیدا کردند و هنگامیکه مأمورینشان در کشور ما پایان یافت ، هر یک گزارش جامع و مفصّلی با ذکر خاطرات خویش برای حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلستان فرستادند .

در این گزارش ها و خاطرات هر دو دیپلمات انگلیسی اظهار نظر کردند : که غیر از درباریان و مأموران دولت قاجاری دسته متنفذ دیگری هم در ایران هستند که همیشه باید آنها را حفظ کرد . اینان علماء و روحانیون مذهبی عالم تشیع هستند که کمتر گرفتار انحراف و نادروستی میباشند .

موقوفات سرشار و فراوانی که مرکز تشیع ایران در اصفهان در اختیار دارد ، علماء و روحانیون و مدرسین و طلبه علوم دینی را از مال دنیا و گرفتن رشوه و مقرری بی نیاز کرده است و همه روحانیون و مدرسین و طلاب در سر تا سر ایران از درآمد این موقوفات و سهم امام و ندور مختلف بهره کافی دارند . وجود این همه موقوفات و انواع درآمد این

روحانیون مسبب شده است که افراد طبقه متنفذ مزبور از خارجیان و درآمدهای نامشروع آنها و افتادن در آغوش فساد در امان باشند و هیچ قدرتی نتواند با آنها مقابله نماید . « سر هارد فورد جونز » در یکی از گزارشهای خود مینویسد : « اگر ما بخواهیم در این طبقه از دستگاه حاکمه ایران نفوذ کنیم ، باید مرکز دینی اصفهان را متلاشی سازیم و سپس با اعزام عمدهای درویش ، سید و ملا از هندوستان بمراکز دینی و اماکن مقدس و متبرکه ، بتدریج دستگاه عالیه مذهبی این افراد را بر طبق دلخواه خود اداره نمائیم . نظرات سر جان ملکم و سر هارد فورد جونز در انگلستان خیلی زود مورد توجه واقع گردید .

در سال ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۶ هجری) شعبه اوقاف هندوستان ، در کنسولگری انگلیس در بغداد که زیر نظر سفارت انگلیس در تهران کار میکرد دائر شد . در این شعبه نو بنیاد چندین کارشناس امور دینی اسلامی عضو وزارت مستعمرات انگلستان که زبانهای عربی و فارسی را خوب می دانستند در آن مشغول کار شدند .

یکسال بعد از این ناگهان شهرت یافت که راجه (اود) فرمانروای هندوستان قسمتی از موقوفات خود و سایرین را در اختیار کنسولگری انگلیس در بغداد و سفارت آندولت در تهران گذاشته است که از درآمد آنها مخارج لازم تأمین گردد . انگلیسها در همان وقت شهرت دادند که (غازی الدین حیدر هندی پادشاه صوبه اود) و فرمانروای لکنهو نیز ، قسمتی از مایملک و دارائی خود را وقف مراکز دینی شیعیان کرده است ، که بالمناصفه در نجف و کربلا تقسیم شود .

دانشمند فقیده محمود محمود در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می نویسد : « انگلیسها از آغاز قرن نوزدهم یعنی پس از سفر اول سر جان ملکم بایران (۱۲۱۵ - ۱۸۰۰ م) چنین احساس کردند که غیر از هیئت حاکمه وقت در ایران ، نیروی دیگری هم در این کشور وجود دارد که اهمیت آن از لحاظ توسعه و بسط نفوذ اجانب کمتر از هیئت حاکمه نیست و این نیرو جامعه مذهبی نام دارد . بنابر این آنها کوشیدند با علماء و روحانیون مذهب تشیع که فوق العاده در عامه مردم ایران نفوذ داشتند تماس حاصل

کنند و روشی را درپیش بگیرند که از نفوذ آنان نیز به نفع خود استفاده نمایند و من غیر مستقیم اعضای برجسته این جامعه را در اختیار داشته باشند. این بود که چندین فقره اعتبار بعنوان موقوفات ترتیب دارند تا توجه علما و روحانیون ضعیف را جلب نمایند و ظهور این امر بقدری مشروع بود که اقدام آنها مورد استقبال و قبول علماء قرار گرفت،<sup>۱</sup>

اولین موقوفه‌ای که در اختیار شعبه اوقاف هند در بغداد برای تقسیم در ایران و بین النهرین قرارداد شد، قریب یکصد لك روپیه بود که بیول ایران در روزی که وقف گردید در حدود سیصد میلیون قران میشد.

نایب السلطنه هندوستان این موقوفه را که ظاهراً متعلق به (صوبه اود) فرمانروای لکنهو بود، ولی در حقیقت واقف آن که یکزن رقا صه شیرازی الاصل بشمار میرفت، بنام سپرده ثابت در بانک دولتی انگلستان در لندن بامانت گذارد، تا سود و ربح آن همه ساله به تهران منتقل شود و در اختیار شعبه اوقاف هند در کنسولگری بغداد قرار گیرد.

دانشمند فقید، شادروان خان ملك ساسانی در این باره مینویسد:

د... بطوریکه از طرف خود انگلیسها شهرت داده می‌شد، رقا صه زیبای عشوم- گری که از هفتاد و دو ملت در طول زمان دلربائی کرده و ثمول بسیار بچنگ آورده بود، چون در هندوستان بعنوان يك فرد شیعه و بلاعقب از دنیا رفت، دولت انگلستان را وصی قرارداد تا عایدات و دارائی هنگفت او را همه ساله در میان علماء و طلاب شیعه تقسیم نماید...<sup>۲</sup>.

از روزیکه تقسیم سود موقوفه (اود) در بین النهرین و ایران آغاز گردید، عده‌ای از علماء و روحانیون که از کینه افکار و سیاست (وصی) اطلاع داشتند، مقرری ماهانه پرداختی کنسولگری بغداد و سفارت تهران را قبول نکردند.

۱- صفحه ۱۷۴۳ جلد ششم

۲- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صفحه ۱۰۲ تا ۱۰۴

نخستین کسی که در عراق از قبول وجوه موقوفه « اود » هند امتناع کرد ، مرحوم شیخ مرتضی انصاری مرجع تقلید در نجف اشرف بود . بموجب اسناد بایگانی راکد هند آن مرحوم فقط دو ماه از مقرری پرداختی هند استفاده نمود . ولی همین که فهمید این وجه بوسیله کنسولگری تقسیم میشود از قبول آن عذر خواست . مرحوم محمود محمود می نویسد : « میگویند که ایشان بدون اینکه اطلاعی از قضیه داشته باشد پول هند را قبول کرد . ولیکن مدتش زیاد بطول نیا نجامید و پس از اینکه از موضوع مستحضر شد و فهمید که قضیه چندان ساده نبوده و ممکن است زیر کاسه نیم کاسه‌ئی باشد از قبول آن بکلی امتناع ورزید و آن را رد کرد ... »<sup>۱</sup> .

در تأیید اسناد راکد هند و کتاب محمود محمود ، دانشمند فقید خان ملک ساسانی در کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران که سه سال قبل از کتاب محمود محمود چاپ شده در این باره می افزاید « مرحوم حاجی محمد کپه (بروزن قبه) وکیل و پیشکار مرحوم شیخ الطایفه و حاجی شیخ مرتضی انصاری که خود نیز از نیکان و اختیار بود ، برای پدرم حکایت کرده بود که روزی قونسول انگلیس در بغداد به منزل شیخ انصاری در کاظمین در آمد و سلام ملکه ویکتوریا رسانیده و خواهش کرد که از وجوه اوقاف هند مبلغی قبول بفرمایند . عادت شیخ بر این بود که هر وقت می خواست تقاضائی را نپذیرد بدرون آستین دست راست خویش نگاه میکرد و جواب می داد .

همینکه شیخ بدرون آستینش نگاه کرد ما متوجه شدیم که او این هدیه را نخواهد پذیرفت پس از لحظه‌ای سر بر آورد و فرمود (تکلیفم نیست)<sup>۲</sup> .

علاوه بر مرحوم انصاری ، عده‌ای از علماء دیگر نیز از قبول موقوفه « اود » هند امتناع می کردند . چنانچه از مرحوم آقا حسین نجم آبادی که یکی از روحانیون عالی مقام ایران در عتبات عالیات مجاور بود نقل می کنند که شب در خواب دید که فاحشه‌ای از آسمان بر سرش ادرار کرده ، فردا صبح از طرف کنسولگری انگلیس در بغداد از وجوه

۱- تاریخ روابط ایران و انگلیس جلد ششم صفحه ۱۷۴۲

۲- دست پنهان سیاست انگلیس ص ۱۰۲

اوقاف هند مبلغی برای او آوردند. عالم روحانی به محض دیدن پول، خندید، ضمن گفتن خواب شب گذشته از قبول وجوه موقوفه امتناع ورزید<sup>۱</sup>.

در عین حال از سال ۱۸۵۰م (۱۲۶۶ هـ) تاکنون به موجب اسناد رسمی حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس در حدود ششصد نفر از علماء و روحانیون از وجوه موقوفه سفارت فخمیه در تهران و کنسولگری بغداد استفاده کرده و حتی عده‌ای از آنان رسیدگتی نیز داده‌اند. متأسفانه فعلاً انتشار اسامی همه این حقوق بگیران فوق‌الذکر شایسته نیست. بخصوص که پس از تقسیم هندوستان بدو کشور هند و پاکستان تقسیم این وجوه به‌عهده دولت هند، گذارده شد. با این حال برای اینکه خوانندگان گرامی از سر نوشت وجوه موقوفه هند در قرون نوزدهم و بیستم آگاه شوند، تاریخچه مختصر تقسیم وجوه را بدون ذکر نام همه حقوق بگیران نقل می‌کنم:

سفارت انگلیس در تهران وقتی از عدم قبول وجوه موقوفه از طرف مرحوم شیخ مرتضی انصاری مأیوس شد، دستور داد حق السهم آن مرحوم که پنج هزار روپیه در سال میشد بین سید بحر العلوم که مجتهد درجه دوم بود و میرزا علی نقی طباطبائی تقسیم شود. این دو مجتهد تا روزی که زنده بودند وجوه دریافتی را بین علماء و طلاب تقسیم میکردند و پس از درگذشت این دو نفر تا سالهای اخیر وجوه مذکور همچنان بین خانواده آنها تقسیم میشد<sup>۲</sup>.

تقسیم وجوه موقوفه هند در دوران يك صد ساله قرن گذشته بچهار مرحله تقسیم می‌گردد:

۱- بموجب گزارش‌ها و نامه‌های وزارت خارجه انگلیس وجوه موقوفه هند تا سال ۱۹۰۰ م - ۱۳۱۸ هـ. هر سه ماه یکبار سی هزار روپیه در بین النهرین و ایران بوسیله

۱- «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران»، صفحه ۱۰۳

۲- دانشمند محترم محمود محمود می‌نویسد: «این دو خانواده از خدمتگذاران صمیمی دولت انگلیس بوده و از سهمیه پول هند متمتع و برخوردار میشوند...» (ص ۱۷۴۳ جلد ششم)

(محمد حسن خان کابلی) که سالها کنسول انگلیس در کربلا بود تقسیم میشد .  
اما در سال ۱۳۱۸ هجری که کلنل « نیومارچ » انگلیسی به سمت ژنرال کنسول  
انگلیس در بغداد تعیین گردید، طرز تقسیم و پرداخت مقرری ها نیز تغییر کرد. کلنل نیومارچ  
با تفسیر وصیت نامه رقاصه شیرازی اعلام داشت : از این به بعد باید تقسیم وجوه  
موقوفه بموجب مقتضیات زمان و نظروسی انجام گردد ، نه طبق وصیت نامه موجود !!  
او در گزارشی که بوزیر مختار انگلیس در تهران داد نوشت :

« ... کلمه مجتهدان در متن وقف نامه ، تشبیه عربی نیست ، بلکه جمع فارسی  
است ، یعنی مجتهدها و بجای اینکه پول واقف بیک مجتهد در کربلا یا نجف پرداخت  
شود ، باید پول را بین ده نفر مجتهد مقیم کربلا و ده مجتهد مقیم نجف بعنوان مقسم  
وجوه تقسیم نمود بطوری که بهر يك از آنها ماهانه پانصد روپیه برسد » .

سفارت انگلیس در تهران نظر کلنل نیومارچ را درباره ترتیب جدید پرداخت  
وجوه موقوفه قبول کرد و دستور اجراء آنرا صادر نمود . ولی هنگامی که دستور پرداخت  
صادر گردید چون میرزا علینقی طباطبائی و برادرش ابوالقاسم طباطبائی مقسمین مقیم کربلا  
فوت کرده بودند، بتحریر يك حضرات انگلیسها ، بین دو پسر عموی یعنی میرزا جعفر و سید محمد باقر  
حجت که معمولا میبایستی وجوهات موروثی پدران خود را بین خود تقسیم کنند، اختلافی  
روی داد و این دو خانواده مدتها بر سر گرفتن پول همدیگر نزاع میکردند. سرانجام  
در اثر وساطت کنسول انگلیس در بغداد ، پسر عموها باهم از در صلح درآمدند و همه  
افراد دو خانواده مجدداً در زمره « دعاگویان » قرار گرفتند منتهی در پرداخت وجوه  
ترتیبات تازه ای که نظر کلنل نیومارچ را تأمین می کرد ، بوجود آمد !

سرانور هاردینگ وزیر مختار اسبق انگلیس در ایران ، برای اینکه از نزدیک  
از تقسیم وجوه موقوفه هند و نتایج آن در جنوب و غرب ایران و همچنین بین النهرین  
مطلع گردد و برنامه ای برای آتیه سیاست انگلیس تهیه نماید ، سفری نیز باین مناطق  
کرد. او در کتابی که نوشته است درباره موقوفات مذکور و برقراری مقرری چنین می نویسد:

«.. يك اهرم قوی که باعث شد بین من و روحانیون ایران روابط حسنه ایجاد کند ، وجوه اوقاف «اود» بود . این وجوه که حالیه باید میزان آن خیلی زیاد شده باشد ، توسط پادشاه «اود» وقف شده که به مرور صرف تحصیل محصلین شیعه بشود. البته محصلینی که در مدارس کربلا و نجف تحصیل کنند و بعدها به تحصیل علوم دینی شیعه بپردازند.

این وجوه سالها بود که توسط نماینده رسمی دولت انگلیس مقیم بغداد مصرف میشد و مبالغ آن در زمان من خیلی زیاد شده بود ، لیکن همیشه دوستان مذهبی من تقاضا داشتند جوانهای مستعد خانوادههای خودشان که روابط و بستگی با علمای برجسته مذهبی شیعه داشتند ، از این وجوه استفاده نمایند و عالم بشوند و بعدها مجتهد یا عالم در علوم دینی از کار در آیند .

من این موضوع را خیلی مهم دانستم و وجوه موقوفه را در اختیار کلنل نیومارچ گذاشتم، تا با توجه کامل و طرز مخصوصی آنرا اداره کند و دقت و توجه منصفانه‌ای که از طرف کلنل نیومارچ و خود من بدرخواست های قبول این محصلین ابراز میشد فرصت‌های مناسبی پیش آورد که با علمای بزرگ روحانی مربوط شوم و در آنها نفوذ پیدا کنم و من سعی داشتم که جهت تماس یافتن با رؤسای این طبقه متنفذ از آنها استفاده نمایم .<sup>۱</sup>

کلنل نیومارچ و هاردینگک تا سال ( ۱۹۰۶ م ۱۳۲۳ هـ ) با تقسیم این وجوه و برقراری حقوق در ایران و بین‌النهرین هر عملی را که خواستند انجام دادند . همانطور که به گفته هاردینگک در مقدمه این مقاله نقل شد وجوه مذکور در دست اومانند اهرمی بود که سفیر انگلیس در ایران و بین‌النهرین هر عملی را میتواند با آن انجام دهد ، و هر بار سنگینی را قادر بود بحرکت درآورد .

سرآرتور هاردینگک از سال ۱۹۰۱ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۰۶ در ایران مقام وزیر مختاری داشت و ظرف شش سال مأموریت خود در ایران و توسعه مبارزات پنهانی روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران بمناطق نفوذ ، حوادث گوناگونی را بوجود آورد که از

آنجمله می‌توان کوشش در راه استفاده اقتصادی و سیاسی از ایران، انعقاد قرارداد نفت جنوب، دامن زدن بلواها و انقلابات در سرتاسر ایران، تشویق به تشکیل انجمن‌های مخفی و داخل کردن عناصر گوناگون در مبارزه برای برقراری رژیم مشروطیت و حکومت قانون در کشور ما و از همه مهمتر ازین بردن نفوذ روسیه در دربار مظفرالدین شاه و جانشین کردن طرفداران، عمال و خبردهنده‌ها و جاسوسان انگلیس در سازمان‌های درباری و دولتی ایران را نام برد:

تا شش سال بعد از عزیمت هاردینگ از ایران، تقسیم جوهر موقوفه هند طبق تصمیم و نظر کلنل نیومارچ ادامه داشت، ولی از سال ۱۳۳۰ هـ (۱۹۱۲ م) که آخوند ملا محمد کاظم خراسانی فوت کرد، مجدداً در طرز تقسیم موقوفه هند تحولی رویداد. بموجب اسناد وزارت خارجه انگلیس و حکومت هندوستان از این به بعد جوهر مذکور در اختیار کمیته‌ای مرکب از دیپلمات‌های انگلیسی و چند تن از روحانیون قرار گرفت. ایندفعه باز هم کلمه (مجتهدان) در وصیت‌نامه تفسیر شد و کنسول انگلیس در بغداد اظهار عقیده کرد که نظر واقف اینست که موقوف علیهم باید (علماء مجاورین مقیم کربلا و نجف) باشند. روحانیون عضو کمیته در بین‌النهرین که از موقوفات «اود» استفاده می‌کردند، بلافاصله تفسیر و تغییر جدید را پذیرفتند و

---

۱ - دانشمند فقید محمود محمود علماء حقوق بگیر را باین شرح معرفی می‌کند:  
 ده نفر مجتهدی که در نجف ماهی پانصد روپیه از بابت پول‌هند از انگلیسها می‌گرفتند اسامی آنان بقرار زیر است:

آخوند ملا کاظم خراسانی - شیخ عبدالله مازندرانی - شیخ ابوالحسن شیخ راضی از خانواده حاج شیخ جعفر شوشتری - شریعت‌اصفهانی - شیخ محمد مهدی کشمیری - شیخ مهدی ابن شیخ اسداله - شیخ حسن پسر شیخ محمد حسن صاحب جواهر - سید محمد بحر العلوم پسر سید علی بحر العلوم - سید ابوتراب خوانساری - سید ابوالقاسم شکوری و اسامی ده نفر مجتهدی که در کربلا ماهی پانصد روپیه مقیم از انگلیسها از بابت پول‌هند می‌گرفتند:

شیخ حسین پسر شیخ زین‌المابدین مازندرانی - مولوی سید کلب باقر هندی - سید مرتضی هندی معروف به واحد العین - سید سبط حسین - سید محمد کاشی - سید محمد باقر طباطبائی پسر حجت - سید جعفر پسر سید علی نقی طباطبائی - شیخ هادی اصفهانی - سید محمد باقر بهبهانی - شیخ علی بفروئی یزدی.



چند سالی این موقوفه منحصر بآنها بود و مستمری همه حقوق بگیران ایرانی قطع گردید.

در این دوره، تقسیم وجوه مذکور فقط از نظر سیاسی عملی می‌گشت و هر يك از حقوق بگیران موظف بودند که دستورات مقسّمین را بدون درنگ اجراء کنند و هیچ مخالفتی علیه سیاست انگلیس ابراز ننمایند.

ولی کنسول انگلیس در بغداد باردیگر در صدد تفسیر وقف نامه برآمد و نظر داد که منظور واقف از کلمه مجتهدان: (علماء) و (مجاورین) می‌باشند نه (علمای مجاورین).

در این هنگام نفوذ آلمان و فرانسه در منطقه خاورمیانه و گسترش دامنه عملیات این دو کشور به بین‌النهرین و خلیج فارس ناگهان خطر بزرگی برای هندوستان بوجود آورد. وزیر مختار انگلیس در ایران برای آنکه از وجوه موقوفه هند برای کسب اطلاعات و ایجاد حوادث گوناگون و مبارزه علیه آلمان در درجه اول و سپس روس و فرانسه استفاده کند، دستور داد تا باردیگر دروقف نامه «داود» و سایر موقوفات تجدید نظر شود. این بار کنسول انگلیس در بغداد تفسیر جالب و شیرینی بروقف نامه کرد و گفت: منظور از جمله «استفاده فقرا و اهل علم» دروقف نامه «گدایان» و معممین و طلاب نیست، بلکه نیت واقف معطوف به اهل فقر و درویش بوده و مقصود از اهل علم نیز عموم باسوادهای مسلمان می‌باشند. و بنا بر این باید وجوه موقوفه بین (درویش و فقراء) و همه (اهل علم مسلمان) تقسیم گردد. باوجودی که این تفسیر مبالغی از درآمد علماء را در ایران و بین‌النهرین از بین می‌برد، معهذا کمیته تقسیم وجوهات با تفسیر مذکور موافقت کرد.

اما هنوز ششماه از اجراء تفسیر جدید نگذشته بود که ناگهان جواسیس و عمال اطلاعاتی انگلستان مقیم ایران و بین‌النهرین و سایر ممالك خاورمیانه در لباس (فقر و درویشی) و (اهل علم) در کشورهای اسلامی براه افتادند و از جمله ۱۲ درویش معروف هندی از راه بلوچستان و خراسان بطرف ایران و بین‌النهرین سرازیر شدند. از این‌عهده هفت نفرشان در ایران اقامت کردند و هر يك بنام و مسلکی شروع به فعالیت نمودند و

باقی از ایران رفتند ، از میراث آن دراویش حتی امروز نیز پیروان چندی باقی مانده اند ، که عده ای از نخست وزیران ، وزراء و نخبه مملکتی مریدان آنان هستند .

آخرین مرحله تقسیم وجوه موقوفه هندوستان ( ۱۹۲۸ م ) ( ۱۳۴۶ هـ ) شروع شد و تا سال ( ۱۹۴۷ م ) ( ۱۳۶۶ هـ ) که دو کشور هند و پاکستان بوجود آمد طول کشید در نوزده سال باقیمانده وجوه موقوفه ، در بغداد و تهران زیر نظر دوفیر انگلیس در عراق و ایران تقسیم میگردید این دوفیر چنین نظر داده بودند که تقسیم موقوفه زیر نظر دو کمیته بیست نفری مرکب از علماء و روحانیون ایران و عراق انجام گردد . بیست نفر از اعضاء این کمیته با انتخاب شخص کنسول انگلیس مقیم بغداد و تهران بودند و بیست نفر بقیه را علماء دو کشور انتخاب و به سفارت خانه های مذکور معرفی می کردند .

سفراء دو کشور چنین نظر داده بودند که رأی کمیته چهل نفری جانشین رأی ( مجتهد اعلم ) که واقف خواسته بود وجوه موقوفه تحت نظر او اداره شود ، می باشد . کمیته چهل نفری مقرری ماهانه را تا ۲۵۰ روپیه تنزل داد و بدین ترتیب عده دیگری از روحانی نمایان عصر از آن بی نصیب نماندند .

آنچه در نوشته های سرآرتور هاردینگ در باره تقسیم وجوه موقوفه هند و ملاقاتهای متعدد با روحانیون بین النهرین مشهود است ، ملاقات او و چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس در تهران با چند روحانی متنفذ است . او مینویسد : « بالاخره مستر چرچیل موفق شد با يك مجتهد بسیار متنفذ و روحانی بزرگ ملاقات کند . این مرد روحانی از اهل آذربایجان بود . بنام آیت اله شریانی . این شخص مقدس عالی مرتبه بامهربانی و تواضع مستر چرچیل را پذیرفت و باصراحت بیان عدم رضایتی را که علمای مذهبی از نفوذ روز افزون روسها دارند و اینکه عمال عالی مقام دولت ایران تحت نفوذ روسها واقع می شوند ، اظهار کرد . این ملاقات در مستر چرچیل تأثیری فوق العاده داشت . آقای شریانی دارای معلومات عالی است ، مرد فاضل و روحانی بزرگی است . عالم روحانی دیگر که در نجف معروف بود آقای بحر العلوم است . این دو نفر نه تنها در علوم مذهبی سرآمد بودند ، بلکه در امور دنیوی هم بصیرت داشتند . یکی دیگر

از علمای معروف آیت‌اله ممقانی بود. او نیز از اهل آندربایجان است. گرچه در علم روحانی مقام عالی دارد، ولی مرد دنیا نیست. این روحانی بعد از مراجعت من به تهران بایک عده زوار که در میان آنها عده زیادی درویش فقیر و ینوا بودند، بایران آمد و با خود (وبا) بایران آورد. هنگام ورود بمرز اعتنائی بقرنطینه نکرد و بدون رعایت بدان از سرحد عبور کرد و کسی جرئت نداشت متعرض او بشود..<sup>۱</sup>

تقسیم موقوفه هند تا پایان جنگ دوم جهانی ادامه داشت که جزئیات آن در بایگانی هند در دهلی ضبط است. بعد از پایان جنگ جهانی دوم از سال ۱۹۴۷ به بعد که دو کشور هند و پاکستان بوجود آمد، تا چند سالی وجوه موقوفه کماکن تحت نظر سفرای انگلیس در دو کشور ایران و عراق تقسیم می‌شد، ولی سرانجام پس از گفتگوها و مبارزات فراوان که بین دولتین هند، پاکستان و انگلیس صورت گرفت، انگلیسها موافقت کردند که وجوه موقوفه تحت نظر هندی‌ها بین مسلمانان تقسیم شود، نه پاکستانیهای مسلمان.

آنچه از مجموعه اسناد و مدارك وزارت خارجه انگلیس و همچنین نوشته های دیپلماتهای انگلیسی و مورخین ایرانی استنباط میشود اینست که عده‌ای از روحانیون حقیقی وزاهد و با تقوای عراقی و ایرانی در ۱۱۷ سال گذشته، حاضر نشدند يك شاهی از وجوه موقوفه «اود هند» که در دست دیپلماتهای انگلیسی مثل اهرم پرفدرتی بود، استفاده کنند. عده‌ای از روحانیون نیز که ندانسته از این وجوه استفاده میکردند، وقتی از نیات شوم و نفرت انگیز مقسمین و وصایای واقف، مطلع گردیدند، بدون درنگ از قبول این وجوه خودداری کردند. حتی در سالهای گذشته عده کثیری از علماء دو کشور از قبول وجوه برداختی کنسولگریهای انگلیس در عراق و ایران امتناع نمودند. در سالهای اخیر وجوه موقوفه هند، آنقدر بدنام و مقتضح شده است که هرگاه روحانی یا عالمی بخواهد کسی را بیدی نام ببرد او را موقوفه خوار (اود هند) مینامد، متأسفانه انتشار نام شخصیت های بزرگ علمی و روحانی و مراجع تقلیدی که همواره مورد احترام

همه شیعیان جهان در گذشته و حال بودند و هیچگاه يك دینار از موقوفه هند استفاده نکردند سبب خواهد شد تا کسانی که طی سالهای متمادی عمر خود و حتی از دوران طلبگی از این وجوه برخوردار بوده‌اند شناخته شوند. گرچه فعلا اسنادی از نحوه تقسیم موقوفات هند و استفاده سیاسی از این وجوه در دست نیست، ولی در سالهای خیلی نزدیک گذشته سیاستمداران انگلیس در شرق و بخصوص ایران، در موقع لزوم مقدار قابل توجهی از وجوه موقوفه را با شکل مختلف در اختیار علماء و روحانیانی که ریشه‌های خانوادگی آنها در هند بوجود آمده بود، گذاردند و حوادث شوم و نکبت بار خلق الساعه‌ای بوجود آوردند که همه خوانندگان از آن مسبقند.

موقوفات دیگری نیز در خاور میانه می‌باشد که از آن برای پرداخت مقرری به بعضی افراد در لباس روحانی و سیاستمداران استفاده می‌شود که از همه معروفتر موقوفه (زندیه) و موقوفاتی است که در اختیار (رئیس الخلیج) می‌باشد. رئیس الخلیج نام عربی (نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس) است که تا قبل از تقسیم هندوستان ژنرال کنسول انگلیس مقیم بوشهر این سمت را داشت. ولی اکنون رئیس الخلیج در بحرین اقامت دارد و بر اعمال همه مأموران سیاسی انگلیس در سواحل عربی خلیج فارس نظارت میکند.

در خانمه این مقال بی‌مناسبت نیست که قسمتی از نامه یکی از سیاستمداران انگلیسی بنام پرفسور «ادوارد براون» به آخوند ملاکظم خراسانی را که بطور محرمانه بعرض پیشوای شیعیان رسیده، نقل کنیم. این نامه مقام و منزلت پیشوای بزرگ روحانی شیعیان و اهمیت نفوذ ایشان در سیاست و اجتماع ایران را بخوبی روشن میکند:

«محرمانه، در نجف اشرف بتوسط آقای میرزا عبدالرسول یزدی - خدمت ذی شرافت حضرت حجة الاسلام آقای ملا محمد کاظم خراسانی شرف افتتاح و اقتران یابد. ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۹ از دارالفنون کمبریج در ممالک محروسه انگلستان عرض شد. حجة الاسلام تعلیقه کریمه که چند ماه قبل از این در جواب عریضه که جهت

اظهار بعضی ملاحظات در حق سیاست دولّین انگلیس و روس نسبت بایران بسر افرازی این کمیته خیر خواه ایران مرقوم فرموده بودند و وصول آنرا بآقا عبدالرسول یزدی نوشتم ولی چون نمی خواستم بی جهت مزاحم اوقات خجسته آن بزرگوار گردم لهذا تن زده سکوت ورزیدم تا این ایام که بزیارت رفیقه دیگر از آن جناب کسب شرف و افتخار نمودم و چون در آن فرموده بودند گاه گاهی عریضه بنویسم لهذا امتثالا لامرکم العالی بتسطیر این کلمات جسارت نمودم ، اولاً برخود واجب می دانم که آن حضرت را تهنیت کنم از حسن تدبیری که بی شک و شبهه باعث نجات فارس و طرف جنوبی ایران از مداخله اجانب شد . چرا که بعد از آن تهدید نامه خاطر پریش سه ماه نه بلکه هفت ماه مرور کرد و با عتراف همه حال اغتشاش که بر فارس خصوصاً و بر سایر ولایتهای جنوبی عموماً غالب بود خیلی زائل شد و نعمت امنیت و آرام حاصل شد و سخن مداخله قطع گردید ، دیگر اقداماتی که آن حضرت و سایر علماء کبار فرموده بودند سبب شد که جمیع مسلمانان و خصوصاً مسلمانان هند در مقام شکایت و داد خواهی برآمدند حتی در خود لندن و معلوم همه شد که بقول شیخ سعدی :

چو عضوی بدرد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار

و چون حکومت اینجا خیلی طالب محبت و میل مسلمانان هندوستان است این هم سبب شد که به خیال اول خودشان برگشتند ، ولی با وجود این ترقی بهیچ وجه غفلت نباید ورزید که از قراریکه مسافرین و مخبرین خبر میدهند مناسبات فیما بین قبایل جنوب خصوصاً فیما بین بختیاریها و قاشقائیها [کذا] خوب نیست و خصومتی و رقابتی که اینها با هم دارند دارای خطر عظیم است از برای مصالح دولت علیه ایران و بقول تقریر رسمی که درین اواخر از طرف حکومت انگلیس چاپ و منتشر گردید و محض اطلاع ساکنین آن صحن اقدس نسخه از آن بعنوان آقا عبدالرسول یزدی فرستاده خواهد شد قبیله که بیش از همه غارتگر و فتنه انگیز است قبیله کوه گیلویه است خصوصاً شعبه از آن که به احمد بویر<sup>۱</sup> عسمی است و پرواضح است که هرگاه قوافل تجار غارت شود خصوصاً

اگر آدم هم کشته شود تجارت و فریاد میزنند و شکایت پیش حکومت می برند و طالب مداخله میگردند ولی اگر چنین بهانه نباشد نمی توانند بهانه از برای مداخله پیدا بکنند و بنظر بنده خود حکومت اینجا مشغول اصلاحات داخلی است نمی خواهد متعرض چنین کار پر خطری شود مگر آنکه الحاح تجار او را مجبور بکند اگر چه همیشه اشخاص مقتدری هستند که محض اغراض شخصی و حسب و جاه و مال و قوت و شهرت مثل جنگیز - خان و تیمور و سایر سلاطین قهرمان طالب استیلا و تعرض میباشند و متصل پی بهانه میگردند چنانچه سبب اصلی در استیلائی مغولها و تاتارها بر ایران در قرن هفتم که آن همه شرارت و خیمه بر آن مترتب گردید کشته شدن بعضی تجار مغول بدست خوارزمشاه بود ، پس خیلی لازم است جمال قبائل ایران چنین بهانه بدست اجانب ندهند و بفهمند که در صورتیکه قطع الطريق و دزدی همیشه مذموم و قبیح است در چنین موقع نازکی که ایران افتاده است نوعی از خیانت بوطن باشد . حالا که معلوم و مبرهن شد که کلام حضرات آیات الله چه نفوذی دارد حتی در قلوب این قبائل متهور خود سر امید چنان است که هیچ وجهی از وجوه ازین کلام خیر انجام ساکت نباشند و متصل بنصیحت این ایلات اشتغال فرمایند تا کم کم بفهمند که قوتشان و ناموسشان در اتحاد و انقیادست نه در مردم آزاری و افساد .

در این روزها چند تا کاغذ چه از ایرانیها چه از انگلیسها رسیده است و يك مسافری امروز از تبریز آمد يك مرده که آورد این بود که عدد قشون روس در تبریز تقلیل شده است حتی گفت که اگر چه حسابی درست ممکن نیست بخیال خودش بیشتر از سیصد یا چهارصد سرباز روس در آنجا مانده است و دیگر گفت که عمارتهائی که در قزوین از برای خودشان ساخته بودند آنها را خراب کرده چوبها و سنگها را فروخته اند ...<sup>۱</sup>

۱- این نامه بطوریکه بعداً توضیح داده خواهد شد ، جزو اسناد دکتر قاسم غنی است

## عباس میرزا ملک آرا

ضمن بررسی اسناد دولتی ایران در دوران صدارت میرزا آقا خان نوری و همچنین بررسی نامدهائی که ناصرالدینشاه درباره «میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری» نوشته است، بنام عده‌ای از شاهزادگان قاجاری و امنای دولتی ایران برخورد میکنیم که بعلل گوناگون خود را بدامان انگلیسها انداخته‌اند. در بین این عده چندتن «حقوق بگیر انگلیسها» بوده‌اند که اسناد مزدوری آنها در «بایگانی عمومی انگلستان» و «اسناد وزارت خارجه» این دولت وجود دارد. درحالیکه عده‌ای دیگر برای فرار از دست جلادان و درخیمان دربار ناصرالدینشاه و کور نشدن و یا کشته نشدن بسفارت انگلیس رفته و خود را در پناه سفرای آن دولت قرار داده‌اند.

پناهندگی ایرانیان بسفارت انگلیس در تهران و حمایت سفراء و دولت انگلیس از آنها از جمله مسائل مهم و حساسی است که در دوران قاجاریه بارها مشکلات فراوان و پیچیده‌ای برای شاه و دولت‌های وقت ایران بوجود آورد.

در بسیاری از موارد پناهنده شدن شاهزادگان قاجاری به دولت انگلستان و یا بست نشستن در سفارت انگلیس، مثل سلاحی مخرب برای پیش بردن مقاصد شوم استعماری و منافع انگلستان بکار میرفته است. همچنین از پناهنده شدن و تحصن بعضی از شاهزادگان و دولتیان وقت بسفارت انگلیس نیز بمنظور ارباب دولت ایران استفاده

شده و نتایج نکبت باری نیز بیارآمده است.

آنطور که در اسناد موجود دیده میشود، حوادث زیر در پیش بردن مقاصد انگلیسها در دوران یکربع قرن اول سلطنت ناصرالدینشاه حائز اهمیت بوده است:

- ۱- پناهنده شدن عباس میرزا ملك آرا برادر ناصرالدینشاه.
- ۲- پناهنده شدن حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدینشاه.
- ۳- تحصن خان بابا خان خوانساری.
- ۴- تحصن میرعلی نقی خان.
- ۵- تحصن حسین خان نظام الدوله.
- ۶- تحصن عباسقلیخان لاریجانی.
- ۷- تحصن کوچکخان.

و حوادث مختلفی از قبیل: شکایت «آندره خیاط» علیه دولت ایران، نزاع صادق فراش مری وزیر مختار انگلیس با سربازان دولتی، نزاع فراشهای مهدعلیا با فراشهای سفارت انگلیس، عزل میرزا فضل الله نواب منشی سفارت انگلیس با اتهام ارتباط با دولت ایران و چند حادثه دیگر.

در چند حادثه فوق، مسئولان سفارت انگلیس موفق شده اند با پرداخت حقوق و مقرری به شاهزادگان قاجاری و امنای دولتی که بآنها متوسل شده بودند، بحمايت علنی از آنان برخیزند و برای ارباب مقامات ایرانی از وجودشان استفاده کنند.



یکی از شاهزادگان قاجار که بعلت داشتن ارتباط با سفارت انگلیس، مدت ها موجبات ناراحتی و عصبانیت ناصرالدینشاه را فراهم کرد «عباس میرزا ملك آرا» دومین فرزند محمد شاه و برادر كوچك ناصرالدین شاه بود. مادر او خدیجه خانم، خواهر یحیی خان چهریقی از اکراد چهریق بود که بموجب نوشته های تاریخی نسب وی تا خلفای بنی عباس میرسد. علت ازدواج محمد شاه با خدیجه خانم این بود که پدرش از مریدان شیوخ طریقه نقشبندیه و مادرش از



ارادتمندان شیخ طه پدر شیخ عبیدالله بشمار میرفت و چون محمد شاه صوفی منش بود، بعلت ارادتى که به شیخ طه داشت و همه ساله برای او تحف و هدایائی میفرستاد، با خدیجه خانم آشنا گردید و با او ازدواج کرد. ولی این ازدواج موجب عصبانیت «مهدعلیا» شد و از آنجا که محمد شاه از «مهدعلیا» ناراضی بود، بیشتر بخدیجه خانم و فرزندش «عباس میرزا» مهر میورزید و نام پدرگرمی خود «عباس میرزا» و «لقب نایب السلطنه» را باین فرزند وا گذاشت. در موقع فوت محمد شاه، عباس میرزا سه سال و نه ماه داشت و الله او رضا قلیخان هدایت بود. حاجی میرزا آقاسی که در دوران سلطنت محمد شاه بصدارت عظمی برگزیده شده بود و با استبداد ولی بی کفایتی مملکت را اداره میکرد، پس از مرگ شاه از ترس دشمنان خویش، کوشید تا عباس میرزا را نزد خود نگهدارد که تا ورود ناصرالدین شاه تحت حمایت او، در امان باشد، ولی رضا قلی خان هدایت حاضر بانجام این درخواست حاج میرزا آقاسی نشد و در نتیجه مهدعلیا کینه و عداوت بیشتری از عباس میرزا و مادرش در دل گرفت و پس از ورود ناصرالدین شاه مصمم شد او را کور کند. اما فرهاد میرزا معتمدالدوله خود را بحرم رسانید و ماجرا را بمادر خویش بازگفت و بلافاصله عباس میرزا را تحت حمایت «کلنل فرانت» کلردار سفارت انگلیس قرار داد.

خود عباس میرزا ملك آرا در این باره مینویسد: «... والده اعلیحضرت، برادران خود اسداله خان و سلیمان خان را مأمور فرمودند که با چند نظام منتظر باشند من که از حرم بیرون آمدم مرا گرفته کور نمایند... [اما] نواب شاهزاده فرهاد میرزا که مرا عم مکرم است مستحضر شده با اسم اینکه میخواهد همشیره های خود را به بیند باندرونی آمده با عمه ها و والدۀ من گفتگو کرد و صلاح در آن دیدند که دخالت بایلچی دولت بهیه انگلیس بریم.» زنان حرم با مشورت معتمدالدوله نامه ای به کلنل فرانت نوشته از بیراهه به قلهک محل بیلاقی کلردار سفارت انگلیس فرستادند و از او تقاضای کمک کردند. عباس میرزا درد نباله این موضوع مینویسد: «فی الفور فرند صاحب» حکیم خود «دکسون صاحب» را فرستاده بهمراه بلاغ نمود که عباس میرزا تحت حمایت دولت انگلیس است و اطمینان



الر : سولتیکف شاهزاده و نقاش روس  
 از راست بیچپ : خسروخان گرجی- شاهزاده صدرالدوله - حاج میرزا آغاسی - عباس میرزا ملک آرا پسر دوم محمد شاه - آقا ناسی  
 نوکر عباس میرزا (که دست او را بدست دارد) - میرزا ابوالحسن خان شیرازی رئیس تشریفات سلطنتی - شاهزاده کیقباد میرزا

حاصل نموده مارا مطمئن کرد نقش شاه مبرور را برداشته در تخت گذاردیم با حالت پریشان و چشم گریان روانه طهران شدیم ...<sup>۱</sup> حمایت علنی کلدار سفارت انگلیس از عباس میرزا از این پس آغاز شد. مهدعلیا که خود نیز مساعدت و یاری انگلیسها را لازم داشت، از آن روزبه بعد سکوت اختیار کرد. ولی سه روز بعد از ورود ناصرالدینشاه به تهران و اعلام سلطنت او، دولتیان وقت همه جواهرات و اموال عباس میرزا و مادرش را مصادره کردند. اطرافیان مهدعلیا و شاه شهرت دادند که عباس میرزا و مادرش باتوسل به سحر و جادو و قوه ورد و دعا و دم گرم بعضی از صوفیه، میخواهند شاه و امیر را از میان بردارند. حوادث بعدی بخصوص شورش نظامیان علیه امیر کبیر و سایر وقایع سبب تشدید سوء ظن علیه او گردید و مصادره اموال او را بیار آورد.

پس از قتل امیر کبیر و سوء قصدی که در راه شمیران نسبت بناصرالدینشاه صورت گرفت (۱۸ شوال ۱۲۶۸) باردیگر عباس میرزا که در قم بسر میبرد تحت تعقیب قرار گرفت و باتفاق یارانش متهم به انجام توطئه و سوء قصد گردید، وی در باره این واقعه شخصاً مینویسد: روز حادثه، «... من درییلاقات قم بودم. در مراجعت دیدم تفصیلاتی واقع شده میرزا عبدالله خان نامی را با بیست نفر غلام مأمور کرده اند که میرزا حسین متولی باشی قم را بگیرند». عباس میرزا خود برای دستگیری «میرزا حسین» اقدام کرده و او را تحویل سواران شاه داد تا آنان او را در تهران تحویل حاج علیخان اعتماد-السلطنه که مأمور استنطاق بود و دشمنی دیرینه ای نیز با عباس میرزا داشت بدهند.

حاج علیخان، میرزا حسینخان را باشلاق و داغ کردن سینه و پشت و ادا کرد تا اقرارنامه ای بنویسد و در آن اعتراف کند که بتحریک عباس میرزا توطئه قتل را فراهم کرده است.

ناصرالدینشاه از دیدن اقرارنامه عصبانی شد و دستور داد عباس میرزا را دستگیر کنند و بسمنان ببرند و در آنجا بقتلش برسانند.

روز بعد میرزا محمد خان قاجار با چهارصد سوار بقم رفت و عباس میرزا را وادار  
بحرکت به سمتان کرد اما عباس میرزا بار دیگر در صدد برآمد که به سفیر انگلیس متوسل  
شود .



نواب ملک آرا

عباس میرزا ملک آرا که از جوانان و شاعران و نویسندگان و مترجمان و دانشمندان و دولتمندان و...

عباس میرزا ملک آرا

اودراین باره نامه‌ای بسفارت نوشت ولی هیچیک از نوکران او حتی آنهاییکه سالها درخدمتش بودند حاضر نشدند نامه را ببرند. سرانجام شیخ عبدالرشید دزفولی معلم عباس میرزا یکی از زائرین عرب را وادار کرد تا نامه را بتهران ببرد و عرب‌مزبور نامه را به ران خویش بسته بتهران آورد و به کلنل شیل ایلچی انگلیس درتهران تسلیم کرد.

کلنل شیل روز ۱۴ ذیقعد ۱۲۶۸ هـ - ۱۸۵۱ م. نامه ذیل را بمیرزا آقاخان نوری نوشت :

« جناب جلالتمآ با مراسله مورخه دوازدهم آن جناب رسید ، حاصلی ندارد که تفصیل مراسله آن جناب مذاکره شود ، اصل مطلب فقط این است که این شاهزاده سیزده ساله پسر و برادر پادشاهی تقدیراً بحبس شد ، یا از تشویش بیحاصل یا از افترا و تهمت و این تهمتی است که در اروپا بحقارت و بازی محسوب خواهد شد و ممکن نیست که بتوان اعتقاد کرد که اطرافیه‌های این شاهزاده مرتکب عملی شوند که اگر آن عمل خدای فخواستہ بظهور میرسد خود و شاهزاده و خاندان خود را بکلی بایمال و برباد بدهند. مذکور شد که شاهزاده باید در شکنجه حبس بماند معض از برای اینکه وسیله بدست مفسدین نیفتد محتاج بفکر نیست که اگر در حبس هم باشد مفسدین بهمانطور او را وسیله میتوانند کرد اما اینها جمعاً محض تصور است . شاهزاده وارث تخت نیست همچنین بعقل خیلی نزدیکتر میبود که اگر این اسناد بهریک از خاندان سلطنت داده میشد با کمال تأسف و تألم گوشزد دوستدار شد که مقرب الخاقان سرکشیکچی باشی از طهران مأمور شد که این حکم را مجری دارد .

لهذا باولای دولت ایران اظهار میدارد که از چنین عملی که کل مملکت ایران را بدنام و هتک عزت سرکار اعلیحضرت شریاری خواهد کرد و دولت انگلیس با کمال کراهت و نارضا مندی خواهد شنید اجتناب و احتراز نمایند ، اگر وجود شاهزاده برای سرکار اعلیحضرت شریاری اینقدر ناگوار است پس شاهزاده را اجازه دهند که بعبادت

این مملکت بزیارت برود . هرگاه درحقیقت ممکنست که وسیله‌ای از برای مفسدين بشود پس دوری او برای چند وقت از حبس کردن سلامت تراست خلاصه هر رفتاری را که بخواهند پیشنهاد خود سازند رفتاری باشد که انصاف را بآدنی خیال نفروشند ...» . ایلچی انگلیس در پایان این مراسله از جانب دولت خود صریحاً اظهار میدارد: «... این عمل نامنصفانه وقوع نیابد . دوستدار خاطر جمع است که سرکار اعلیحضرت شهرباری و اولیای دولت ایران این مرحله را یقین دارند که آنچه را دوستدار اظهار کرده و میکند محض خیرخواهی و منفعت و نیکنامی این دولت است و بدآنچه مقتضی دانسته و دیده خود داری نکرد چون لازم بود اظهار داشت . تحریراً فی ۱۴ ذیقعد ۱۲۶۸<sup>۱</sup> .» در جواب این مراسله تهدید آمیز ، میرزا آقا خان از جانب ناصرالدین شاه بوزیر مختار انگلیس چنین مینویسد :

« جناب جلالتمابا - شرح مورخه مرسوله ۱۴ ذیقعد واصل و همان وسیله آن جناب جلالتماب را بنظر اقدس همایون شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطانه رسانیده فرمایش فرمودند در جواب بآن جناب اظهار دارد که همه آن تفصیلات دوستانه که نگاشته بودند محض خیرخواهی و دولت خواهی بوده است ، لیکن میبایست آن جناب ملاحظه بعضی از قواعد و رسومات دولت ایران را کرده باشند و بدانند که در ایران آن قسمتهائی که آن جناب منظور دارند ، از پیش نخواهد رفت و از شرمفسد جویان ایمن نتوان شد هرگاه اولیای ایران بخواهند از روی انصاف و عدالت در نظم مملکت و آسایش عموم خلق ورعیت بکوشند لامحاله باید بمحض خیال و تصور و گمان در باره هر کس که باشد همان آن در صدد دفع و رفع آن بر آیند و بهیچوجه خودداری و تأمل ننمایند ولی در باره نواب عباس میرزا بقسمی که آن جناب هم صلاح دانسته‌اند که بقسم معموله ایران روانه زیارت شود و دست فتنه گسان او کوتاه شود اولیای دولت علیه مضایقه از اجازه دادن او زیارت عتبات ندارند ، در صورتیکه اگر از برای آن جناب ممکن باشد که از یک راهی اولیای این دولت را رسماً اطمینانی دهند که شاهزاده مزبور را احیاناً خدای نخواستہ در بعضی حوادث و فترات و وقوعات اتفاقیه

اگر بخواهد حرکت باین طرف نماید مانع آیند، که تواند بی اذن و اجازه پادشاه و ولیعهد پادشاه حرکت و معاودت نماید که از این راه دست مفسدین کوتاه و سر راه خیالات ارباب فتنه و فساد گردد. بغير از این چیزی که باعث اطمینان خاطر مبارك ملوكانه باشد بنظر اولیای این دولت نمیرسد، مگر همانکه در مراسله ۱۳ شهر مزبور بآن جناب نوشته شد. البته آن جناب هم بملاحظه الفاف بدقت که ملاحظه نمایند خواهند دید که حق با اولیای این دولت است. چون لازم بود اظهار شد حررفی ۱۷ ذیقعد ۱۲۶۸.

ولی در اثر تلقین مخالفین، شاه و صدراعظم هر دو از اعزام عباس میرزا ملك آرا به عتبات مانع شده و همچنان مسئله قتل او مورد نظر بود. وزیر مختار انگلیس که از داخله دربار کاملاً با اطلاع شد، این بار باكمك وزیر مختار روس برای نجات عباس میرزا اقدام کرد.

میرزا آقاخان نوری، چون صدراعظم زیرك و باهوشی بود و در عین حال با وزیر مختار انگلیس نیز در خفا مراوده داشت، به او قول داد که از شاه اجازه حرکت عباس میرزا را به عتبات بگیرد. در نامه‌ای که بتاريخ ۱۹ ذیقعد به وزرای مختار دو دولت نوشت، اطلاع داد که با اعزام به عتبات موافق است، منتهی در ذیل نامه چنین نوشت: «... در ثانی اظهار میشود که اگر اولیای دولت ایران اطمینان کامل از آن جناب بهمرسانند و آن جناب تعهد نمایند که نواب مشارالیه در صورت حدوث هیچ حادثه و سانحه‌ای بدون اذن و اجازه اعلیحضرت یا ولیعهد پادشاه معاودت بایران نمیتوانند نمایند و از کربلا و نجف اشرف و کاظمین بهیچ بلد و مکانی و شهری نمیروند، آنوقت از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی اذن داده خواهد شد که نواب عباس میرزا با اطمینان از سلامت جان و احترام تمام بعتبات عالیات بروند...»<sup>۱</sup>.

وزرای مختار روس و انگلیس هر يك نامه‌ای علیحده به صدراعظم نوشتند و اطمینان دادند که بی اذن شاه از عتبات خارج نشود. وزیر مختار انگلیس نوشت:

«جناب جلالتمآ با مراسله مورخه هفدهم شهر ذیقعد آن جناب رسید از مراتب

مندرجه آن که سرکار اعلی حضرت شهر یاری و اولیای این دولت راضی شدند که در عوض حبس اجازه زیارت و توقف کربلا بنواب عباس میرزا بدهند باعث خوشوقتی خاطر دوستدار گردید. اینکه ضمناً اشعار رفته بوده که اگر از برای دوستدار ممکن باشد که از يك راهی اولیای این دولت را اطمینان دهد که نواب معزی الیه در ایام فترات و حوادث بی اذن و اجازه پادشاه یا ولیعهد پادشاه حرکت نکند و معاودت باین طرف ننماید، هر چند از تجربه باید معلوم اولیای این دولت شده باشد که کار گذاران دولت انگلیس مقیم بغداد محض اتحاد دولتین و انتظام امور این مملکت مراتب حزم و دوراندیشی را از دست نداده و غفلت نکرده اند که از جمله یکی در باب آصف الدوله مرحوم بود که با وجود مهربانیهای او با هالی انگلیس و نبودن شرط و عهدهی در میان و عدم ثبوت تقصیری از خود، در ایام فترت محمد شاه مبرور خواست که اراده این صفحات نماید با اشاره جنرال قونسول دولت انگلیس پاشای بغداد در مقام ممانعت برآمد. آشکار است که در این موارد هم هر کس که از جانب دولت انگلیس در آنجا مقیم باشد بملاحظه انتظام و آسایش این مملکت شرایط دوستی را از دست نخواهند داد و شاهزاده مزبور هم البته هیچوقت چنین خیالی نخواهد کرد که بی اجازه پادشاه یا ولیعهد پادشاه هم چو اراده و حرکتی کند و اگر فرضاً چنین خیالی بکند جنرال قونسول دولت انگلیس مقیم بغداد مثل سابق وفوت محمد شاه مبرور او را هم ممانعت خواهد کرد و لازمه اهتمام را بعمل خواهد آورد و ممانعت میکند که غیر از عتبات عالیات و نجف اشرف و کاظمین و بیلاق سلیمانیه بهیچ بلدی و شهری دیگر نرود. اگر چه در نظر دوستدار با وجود بخت جوان و اول شباب سرکار اعلی حضرت شهر یاری که بخواست خداوندی سالهای زیاد و روزگار بیشمار بر تخت سلطنت و تاجداری متمکن و برقرار خواهند بود، هیچ احتیاجی و ضرور این حکایت نخواهد شد. چون لازم بود اظهار داشت تحریراً ۱۹ شهر ذی قعدة ۱۲۶۸ هـ.

ولی سرانجام میرزا آقا خان توری نامه ای در جواب وزیر مختار انگلیس نوشته و اجازه داد که عباس میرزا بعتبات حرکت کند و درین نامه چنین نوشت:



« جناب جلالتمآبا . کاغذ مورخ ۱۹ شهر ذی قعده الحرام آن جناب قلمی و ارسال داشته بودند رسید. در باب نواب عباس میرزا که آن جناب در عوض حبس مصلحت بر فتن و اجازه دادن بزیارت و توقف عتبات و نجف اشرف و کاظمین دیده بودند در این ضمن قرار و اطمینان داده بودند که بلیوز دولت انگلیس مقیم بغداد او را هیچوقت نخواهد گذاشت و ممانعت خواهد کرد که بی اذن پادشاه و ولیعهد پادشاه معاودت بخاک ایران ننماید . کیفیت بعرض حضور همایون پادشاهی رسید و از این نوع اظهار و قرار آن جناب اطمینان و خاطر جمعی برای دولت ایران حاصل شد و خواهش آن جناب را باین شرط و عهد پذیرفتند و مقبول داشتند و یکی از عمده شروط این است که از کربلا و نجف و کاظمین بهیچ دولتی و مملکتی و شهری هم نرود و از قرار تعهد آن جناب اعلیحضرت شاهنشاهی اذن دادند که نواب مشارالیه با اطمینان از سلامت جان و احترام بعتبات عالیات برود . بجهت حصول استحضار و اطلاع آن جناب قلمی شد . حرر فی ۲۰ شهر ذی قعده الحرام ۱۲۶۸ . »

با وجودی که این نامه صریح و روشن صدراعظم بسفارت انگلیس صادر شده بود، با اینحال شایع شد که قرار است بدستور مهدعلیا عباس میرزا را درین راه تهران تا سرحد عراق بقتل رسانند. کلنل شیل حضوراً بامیرزا آقاخان در این باره مذاکره کرد و از او خواست که همراه او چند محافظ قابل اعتماد و اطمینان و حتی مادرش باشد. ولی صدراعظم این خواهش او را نپذیرفت . بطوریکه مورخین نوشته اند بناصرالدین شاه چنین وانمود کرده بودند که عباس میرزا از همه مدعیان سلطنت برای او خطرناکتر است و انگلیسها همه جا حامی و پشتیبان او هستند، بنابراین کشتن او لازم و ضروری است. حقیقتاً هم حمایت انگلیسها از عباس میرزا بخاطر انسانیت و حفظ جان پسر بیچه شاهرده ساله ای مثل او نبود ، بلکه آنها میخواستند بادر دست داشتن او در مواقع ضروری از وجود وی برای تهدید ناصرالدین شاه استفاده کنند . بنابراین حفظ جان عباس میرزا و رسانیدن او به بین النهرین بهر شکل و هر صورت مورد نظر کامل آنان قرار داشت و لذا کلنل شیل نامه ای بمیرزا آقاخان نوشته و با و اطلاع داد که یکی از افراد طرف اعتمادش او را تا مرز همراهی خواهد کرد ،

قسمتی از این نامه چنین است :

« جناب جلالتمآبا - دوستدار متحیر است که در باب روانه کردن آدم خود همراه نواب عباس میرزا تا کر بلا ایستادگی آن جناب در نرفتن چه معنی دارد ؟ از يك طرف از دوستدار اطمینان می خواهند که نواب معظم الیه را از خیال حرکت باین سمت ممانعت نماید و از طرفی می خواهند که بهیچوجه در امور او مداخله نکند ، این دو فقره کمال منافات دارند . بدیهی است که باید بنواب معظم الیه دستگیر و معلوم شود که از ابتدای حرکت ایشان باین سفر مرتبط بدوستدار هستند تا از این بعد هیچوقت خیالی که منافی نوشته دوستدار و باعث تشویش خاطر اهالی این دولت باشد نتواند کرد لهذا دوستدار از آن جناب متوقع است که تعلیفه بمقرب الخاقان کشیکچی باشی مرقوم دارند که آدمی از جانب دوستدار همراه نواب معظم الیه روانه میشود باطلاع آن جناب است . چون لازم بود زحمت داد . »<sup>۱</sup> .

میرزا آقا خان در جواب شیل چنین مینویسد :

« جناب جلالتمآبا . در باب آدم همراه کردن آن جناب با نواب عباس میرزا و کاغذ نوشتن دوستدار بمقرب الخاقان کشیکچی باشی که سبب همراهی آن آدم معمول شود رقعۀ آن جناب رسید و لازم شد که زحمت آن جناب داده اظهار دارد که از بدو امر تا حال مقصود آن جناب تعهد از جانب دوستدار بجهت سلامت جان نواب عباس میرزا از اینجا تا عتبات بود و منظور دوستدار هم تعهد از آن جناب که نواب معزی الیه نتواند از آنجا بیرون برود و خود سر معاودت بخاک ایران و جای دیگر ننماید ، نه اینکه نواب معزی الیه داخل تحت حمایت آن دولت برآیند . علاوه بر این در صورت مزبور جناب وزیر مختار روس هم خواهش فرستادن آدم باتفاق ایشان خواهند کرد ؛ دوستدار چگونه با برادر اعلی حضرت پادشاهی و مادر ایشان که بجای مادر پادشاه است آدم باین تفصیلات همراه کند و کاغذ بدهد ؟ بلی کاغذ باینطور میتواند نوشت که معلوم شود دوستدار تعهد سلامت آن نواب معزی الیه را تا ورود عتبات بخواهش و تعهد آن جناب کرده است که از

آنجا حرکت نخواهد کرد ارتباط این سفر با نجاب باین معنی است نه ارتباط داخل شدن در زیر حمایت و آنکهی غلام و نوکری که باید از اینجا بجهت همراهی ایشان تعیین شود هنوز نشده است و مقرب الخاقان کشیکچی باشی هنوز در آنجا منتظر حکم است . چگونه میشود که قبل از تعیین آدم از دولت آنجناب آدم از خود روانه دارند ؟ بجهت استحضار آن جناب اظهار شد زیاده زحمت نمیدهد . در ثانی زحمت میدهد که امروز بجهت امری که عالیجاه میرزا حسینقلی استحضار دارد نتوانستم شرفیاب حضور مبارک پادشاهی بشوم ، فردا انشاء الله بعد از عرض مراتب بحضور همایون جواب صریح بآن جناب خواهد نوشت . اگر مقصود سلامتی او بود البته غلامی که از دیوان همراه میرود قبض سلامتی نواب معزی الیه را که منتهای مقصود آن جناب بود از عالیجاه قونسول مقیم بغداد بجهت آن جناب خواهد آورد <sup>۱</sup> .

با اینکه میرزا آقا خان نوری قول صریح داده بود که نواب عباس میرزا را سلامت به بغداد برساند ، با اینحال وزیر مختار انگلیس که از نقشه قتل او اطلاع داشت بازیرکی خاص در جواب صدراعظم چنین نوشت :

« جناب جلالتمآ با . پیغام آن جناب را در باب روانه کردن آدمی از دوستدار و آن جناب تا قم و مراجعت از آنجا و آوردن جواب میرزا حسنعلیخان آورد و تفصیل را حالی کرد ، چون چنین فهماند که مقصود آن جناب محض صداقت و بیفرضانه است ، لهذا دوستدار هم یقین کرده تا با اتفاق بروند و جواب بیاورند . این مختصر بجهت استحضار نگارش یافت <sup>۲</sup> »

در روزیکه همه چیز آماده شده بود و عباس میرزا ملک آرا تحت حمایت « غلام سفارت » میخواست بطرف کرمانشاه حرکت کند ، ناگهان موضوع مدد معاش و مقرری که شاه برای او و مادرش تعیین کرده بود پیش آمد .

در نتیجه باردیگر کلنل شیل وزیر مختار انگلیس وارد معرکه شده و نامه ذیل

۱- ضبط را که وزارت خارجه کتاب ۵۲۶۲ کتابخانه وزارت خارجه

۲- ایضاً همین پرونده

را بد میرزا آقا خان نوشت :

« محض عالم دوستی و آگاهی بآن جناب اظهار میدارد که این مبلغ مدد معاشی که از برای نواب عباس میرزا و والدش برقرار کرده اند از روی انصاف که ملاحظه شود سزاوار نیست که بقدر مواجب يك نفر سرتیپ و میربنج برادر مختص اعلیحضرت شهر یاری داده شود . آن جناب در این مرحله نه تنها عدم میل و بی التفانی را باید ملاحظه فرمایند ، بلکه جمیع اطراف و جوانب را خوبست بنظر دقت ملاحظه نمایند سهل است ، دوستدار میترسد که از برای شخص اعلیحضرت شهر یاری باعث نقص و کسر باشد که نسبت برادر خود این نوع کم محبتی و عدم رأفت و عدالت مسلوک شود . خلاصه این مختصراً محض از برای اطلاع و خیرخواهی است و در نظر دوستدار از سالی چهار هزار تومان کمتر در ولایت اجنبی از برای يك نامی این دولت درست نمی آید ، چون لازم بود در دوستی اظهار داشت »<sup>۱</sup>.

صدراعظم موفق شد حقوق مالی چهار هزار تومان برای وی برقرار کند و آنگاه عباس میرزا بطرف کرمانشاه حرکت نمود . اما بمحض ورود بکرمانشاه بار دیگر از طرف ناصرالدینشاه دستور زندانی کردن او صادر شد.

خود عباس میرزا در خاطراتش می نویسد : « ... با هزاران خوف و هراس رو براه گذاشتم . بکرمانشاه که رسیدم اطراف سراپرده خود را دیدم نظام محاصره کرده ، از واقعه پرسیدم جوابی نشنیدم بعد از تحقیق معلوم شد که حکمی از طهران بعمادالدوله امامقلی میرزا رسیده که عباس میرزا را در کرمانشاه محبوس نظر نگاه بدارد ... »<sup>۲</sup>. اما باردیگر کلنل شیل وزیر مختار انگلیس بكمك اوشتافت و سه روز بعد توانست دستوری را که ناقض حکم اولیه بود ، بوسیله چاپار سفارت که « علی بابا يك » خوانده میشد بوالی کرمانشاه برساند .

عباس میرزا با عجله و شتاب فراوان بطرف قصر شیرین میروید . اما بمحض ورود

۱- پرونده راکد وزارت خارجه ایران

۲- شرح حال عباس میرزا ملك آرا

به نقطه سرحدی بین النهرین ناگهان دستور « نامق پاشا » والی بغداد باو میرسد و ویرا از ورود بیغداد منع می کند و نامق پاشا باو میگوید « مگر بغداد حبس خانه ایران شده که مقصرین را اینجا می فرستند ؟ » شیل بیاری او برخاسته با کمک « رفیق افندی » سفیر دولت عثمانی در طهران ضمانت نامه اقامت اجباری او را در بین النهرین و موافقت دولت ایران را با این امر برزدار میرساند و عباس میرزا وارد بین النهرین میشود .

پس از هشت ماه که عباس میرزا در بین النهرین توقف میکند ، خدیجه چهریقی مادر او در صدد زیارت خانه خدا برمی آید . میرزا ابراهیم خان شاه بندر و نماینده ایران در بغداد به « رشید پاشا کوزلک لی » که والی بغداد بود اطلاع میدهد که از حرکت آنها جلوگیری نماید . میرزا ابراهیم خان میگوید : دولت ایران خدیجه خانم و عباس میرزا را بدست من سپرده و آنها حق خروج از بین النهرین را ندارند .

رشید پاشا هم محترمانه از حرکت آنها جلوگیری کرده بنام اینکه هوای عربستان گرم و خفقان آواراست نمیگذارد از بغداد خارج شوند . ولی « الیسن » کنسول انگلیس در بغداد که آنها را تحریک به خروج از بین النهرین و مسافرت به لندن کرده بود ، « خاجیک » منشی کنسولگری را نزد والی فرستاده و با او اطلاع میدهد که « چون خدیجه خانم قصد سفر بلندن را دارد شما نمایاستی از حرکتش جلوگیری کنید . » والی بغداد اجازه سفر بلندن را بخدیجه خانم میدهد ، ولی عباس میرزا را در گرونگهمیدارد .

خدیجه خانم در نظر داشت در لندن علیه ناصرالدین شاه بدولت انگلیس شکایت کرده و افکار عمومی مردم انگلیس را از جور و ظلم حکومت آن زمان آگاه کند و ازینرو ابتدا بعنوان زیارت به مکه رفت و پس از اداء فرائض دینی ، عازم اسکندریه شد تا از آنجا به انگلستان حرکت کند .

ولی در همین وقت میرزا آقا خان نوری با خواهش و تمنای فراوان از « تامسن » کاردار جدید سفیر انگلیس در ایران که بجای کلنل شیل آمده بود ، دستور عدم خروج خدیجه خانم از مصر را گرفت . در نتیجه از حرکت خدیجه خانم جلوگیری شد و مادر

عباس میرزا ناچار از اسکندریه به شام رفته یکسال در آنجا اقامت کرد و در این بین روابط او و فرزندش تیره شد، تا جائیکه عباس میرزا را در سن شانزده سالگی با یکدست لباس با فرزندش نیز بیرون کرد، ولی در این اثنا کنسول انگلیس باردیگر بفریاد او رسید و مخارج زندگی وی را فراهم ساخت.

در این هنگام رابطه ایران و انگلیس تیره شده و حادثه زن میرزا هاشم خان که منجر به قطع رابطه بین دو کشور شده بود، بوجود آمد، ناصرالدین شاه که تا آن زمان از عباس میرزا وحشت داشت، با فرستادن وجوه فراوان به بغداد، میرزا ابراهیم خان شاه بندر ایران را مأمور کرد تا عباس میرزای گرسنه و سرگردان و از خانه مادر رانده شده را «بمراحم ملوکانه» امیدوار سازد.

میرزا ابراهیم خان، یکی از اعمال مخفی خود را که «حاج محمد علی شیرازی» نامیده میشد و عباس میرزا او را «در شیطنت همدست ابلیس» میدانست، مأمور کرد تا ویرا از حمایت دولت انگلیس بیرون بیاورد.

حاج محمد علی شیرازی به عباس میرزا گفت که اگر از حمایت انگلیس بیرون آید نه تنها حقوق و مقرری دوسال عقب افتاده را بدو خواهد پرداخت، بلکه انعام و خلعت نیز بوی خواهند داد. و آنقدر بگوش شاهزاده این افسونها را خواند تا بقول خود شاهزاده، او «... مرا مسخر کرد زیرا که گرسنگی بلای جان و برهم زن خانمان است...»<sup>۱</sup>.

عباس میرزا ملك آرا سپس مینویسد «میرزا آقا خان ... اقبال مرا که دید در محبت قصور نکرد. مواجب دوساله را رسانید پانصد تومان هم بر مقرری که سه هزار تومان بود افزود. چهار هزار تومان هم خرج عروسی کرد و من نمیدانستم که این مهرهای نبوده از کجاست ناگاه شاهد معنی پرده بر داشت و دولت بهیه انگلیس با دولت ایران بنای محاربه گذاشت.

روزی کنسول انگلیس در بغداد با واطلاع داد که دولت انگلستان با دولت ایران

وارد جنگ شده و عنقریب بوشهر و محمره اشغال خواهد شد و او باید آماده باشد تا با نیروی اعزامی بوشهر برود و سلطنت جنوب ایران را که بوی تفویض می شود قبول کند !

اما عباس میرزا این پیشنهاد دولت انگلیس را رد کرد و دوران اختلاف او با انگلیسها از آن روز شروع شد . خود او مینویسد : « پاس نمك شاهنشاه و التفاتهای جدید .. مانع آمدن حرکت نمایم و امیدوار بودم با بن سبب التفاتهای بسیار خواهیم دید تا آنکه محاربه بمعالجه کشید . » همینکه قرار داد صلح پاریس منعقد شد و حسام السلطنه هرات را تخلیه کرد و نیروی انگلیس هم از محمره و بوشهر رفتند ، ناگهان باردیگر دستخطهای التفات آمیز شاه و مقرری های ایران و انگلیس هر دو قطع شدند .

عباس میرزا با نوشتن نامه های مکرر به شاه و صدراعظم تقاضای مراجعت از عراق را کرد و سرانجام پس از ۲۷ سال که از تبعید او در عراق و اسلامبول گذشت در اواخر ذیحجه ۱۲۹۴ دسامبر ۱۸۷۷ اجازه برگشت بایران گرفت و در محرم سال بعد وارد تهران شد و ناصرالدین شاه باو لقب « ملك آرا » داد . عباس میرزا پس از چند سال حاکم زنجان شد . اما پس از مدت کوتاهی بفقار فرار کرد و بار دیگر بوساطت حاجی میرزا - حسین خان سپهسالار بایران برگشت و حاکم قزوین و گیلان گردید و در ۱۳۱۳ هـ بوساطت سفیر روس بسفارت فوق العاده برای تبریک جلوس نیکلای دوم بروسیه رفت .

او پس از قتل ناصرالدین شاه مدتی بیکار بود ولی در سال ۱۳۱۴ - ۱۸۹۶ وزیر عدلیه شد و در سال ۱۳۱۶ - ۱۸۹۸ در سن ۶۱ سالگی در تهران درگذشت .

## اللهیار خان آصف الدوله

در بین افراد خانواده سلطنتی قاجار، «اللهیار خان آصف الدوله دولو» پسر محمد خان بیگلربیگی، از همه بیشتر با انگلیسها نزدیک بود و همه جا به سیاست انگلیس خدمت میکرد. خدمات آصف الدوله بدستگاه سفارت انگلیس در تهران تابدا نجا رسیده بود که وزیر مختار وقت آنکشور در ایران طی گزارشی که روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ - ۱۲۶۵ هـ بوزیر امور خارجه دولت متبوع خویش فرستاد درباره او چنین نوشت :

«... آصف الدوله خود و تمام افراد خانواده اش همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده اند و اینان از خدمتگزاران صدیق ما میباشند...»<sup>۱</sup>

اللهیار خان آصف الدوله چنانکه گفتیم پسر محمد خان بیگلربیگی است و پدرش در راه اعتلای خاندان قاجار فداکاریهای فراوان کرد و مقام ارجمندی داشت. هنگامی که آغا محمد خان قاجار در استرآباد، برای رسیدن بمقام سلطنت از رؤسای ایل قاجار تقاضای کمک کرد، رؤسای مزبور ابراز عقیده کردند که «محمد خان بیگلربیگی» برای رسیدن بسلطنت از او مناسب تر میباشد. ولی محمد خان بیگلربیگی بنفع «آغا محمد خان» از سلطنت ایران صرف نظر کرد و به همین جهت اعقاب او نام خانوادگی «تاج بخش» را برای خود انتخاب کردند. گذشت محمد خان بیگلربیگی سبب شد که آغا محمد خان همیشه جانب او را داشته باشد و بدو احترام فراوان نهد، تاجائیکه

---

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس - جلد ۱۳۹ - ۶۰- نامه نوزدهم اکتبر ۱۸۴۸



هروقت میخواست سفر برود ، او را حاکم پایتخت میکرد و همه اختیارات سلطنت را در تهران بدو واگذار میساخت .

پس از قتل آغا محمد خان در قلعه شوشی ، با وجودیکه میرزا محمد خان بیگلریبکی میتوانست خود را سلطان ایران بنامد ، مع الوصف باکمک میرزا شفیع تصمیم گرفت تا رسیدن فتحعلی خان ولیعهد از شیراز بتهران ، پایتخت را حفظ کند و اینکار را نیز کرد . بسبب کمک های فراوانی که محمد خان بیگلریبکی به فتحعلیشاه کرد او که در عین حال دومین پادشاه قاجار نیز بود ، سعی کرد بوسیله مواسلت با خانواده بیگلریبکی ، رشته مودت دو خاندان « دولو وقاجار » را مستحکم سازد . و ازینرو حاجیه مریم خاتم دختر خود را بعقد رستم خان پسر میرزا محمد خان درآورد . ولی رستم خان هفت ماه بعد از این ازدواج درگذشت و جالب آنکه روز سوم فوت او ، فتحعلیشاه بمجلس تعزیت رفت و فی الحال ، محض التفات به بیگلریبکی ، دست دخترش را بدست اللهیارخان آصف الدوله داد و همشیره آصف الدوله را نیز برای خویش خواستگاری کرد<sup>۱</sup> .

از این تاریخ به بعد اللهیارخان سخت مورد توجه قرار گرفت و متصدی امور کشوری شد . حسین سعادت نوری درین باره مینویسد : وی ( اللهیار خان ) از دوره فتحعلی شاه همواره متصدی امور کشور بود . عباس میرزا نایب السلطنه در مراسلات خود باو « أرجمندی » عنوان مینوشت و محمد شاه تا قبل از جلوس بتخت سلطنت در مکاتبات او را « خالوی اعز کامکار و الاتبار » مخاطب مینمود . بهمین جهت آصف الدوله پیوسته اوقات کبابه صدارت می کشید و حتی در زمان فتحعلی شاه يك بار هم بمقام صدارت اعظم رسید ...<sup>۲</sup> .

بموجب نوشته ناسخ التواریخ در سال ۱۲۳۹ - ۱۸۲۳ که فتحعلیشاه از مظالم « حاج هاشم خان » در « لبنان اصفهان » مطلع گردید شخصاً به اصفهان رفت و پس از

۱- تاریخ عضدی ص ۱۶

۲- مجله یغما سال ۱۵ شماره ۷

کور کردن « هاشم خان » و عزل علی محمد خان پسر عبدالله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بود ، سلطان محمد میرزا سیف الدوله پسر خود را بحکومت اصفهان برگزید و بتهران مراجعت کرد . ولی در مراجعت بتهران ناگهان عبدالله خان را معزول والیهیار خان دولوی قاجار را بجای وی به وزارت اعظم منصوب کرد و او را « آصف الدوله » لقب داد<sup>۱</sup> .

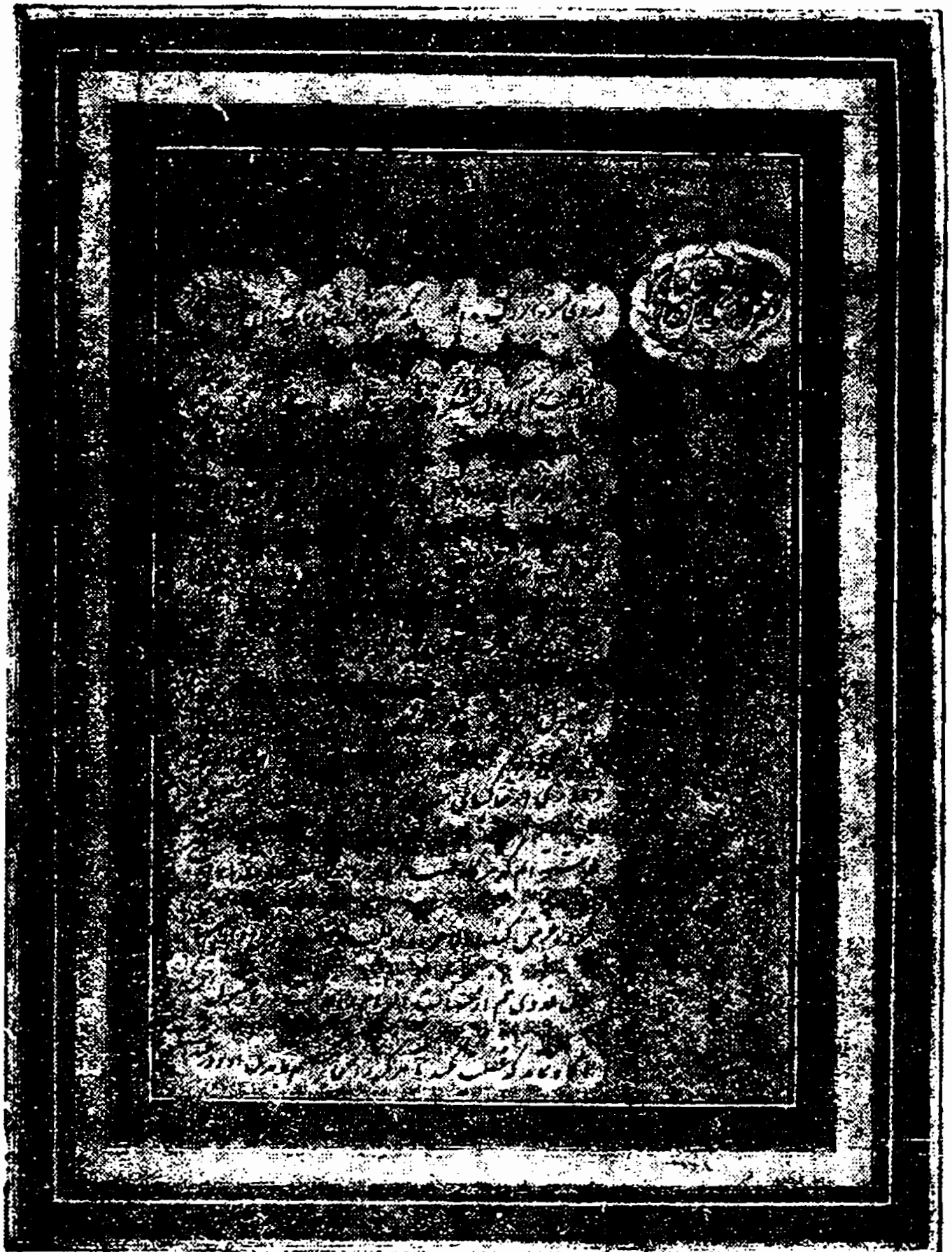
در آغاز جنگهای ایران و روس ، فتحعلیه شاه که به عباس میرزا نایب السلطنه مظنن و بدگمان شده بود ، آصف الدوله را بآذربایجان فرستاد تا در جنگ شرکت کند . عباس میرزا پس از اطلاع از این انتصاب نامه زیر را بتهران فرستاد :

« فدوی میرزا بزرگ بداند که معروض افتاد ارجمندی آصف الدوله داوطلب آوردن لشکر و قشون بر کلب و حضور ماست این چه خواهش و خیال خام است آمدن او با قشون از برای ما هیچ حاصلی ندارد مگر ملالت خاطر مصلحت دولت و قوام خدمات و لشکر کشی مادرین سرحدات باطمینان بودن ارجمند مذکور در دربار [ دو کلمه خواننده نشد ] که مشغول نظم امور ما و سایر کارهای دولت باشد با وجود وزارت سرداری و دوری از خاکپای مبارک همیون حرام است . شرح مفصلی بخود ارجمند نوشته ایم که هر گاه حسب الامر مأمور است نوشته ما را دست آور ویز کرده عرض کند والا خود او داوطلب است ازین داوطلبیها بگذرد . آن فدوی هم از محسنان التزام و اقامت در بار همیون ارجمندی را آگاه نماید که غفلت نکند . ما هرگز راضی نیستیم به آمدن او در عهده شما است<sup>۲</sup> . »

آصف الدوله بدون اینکه توجهی بنامه عباس میرزا بنماید با یکصد و ده توپ و چند فوج سرباز بطرف قلعه عباس آباد حرکت کرد . ولی در زد و خوردی که بین قوای روس و ایران در « قلعه عباس آباد » روی داد ، پشت بلشکر دشمن کرده و فرار را برقرار ترجیح داد . او در تبریز نیز نتوانست جلوروسها را بگیرد و در اثر خیانت یکی از

۱- ناسخ النواریخ جلد اول تاریخ قاجادیه ص ۲۱۰ چاپ قائم مقامی

۲- از مجموعه اسناد دانشمند فقید خان ملک ساسانی .



معمین بنام « حاج میرفتاح » دروازه شهر بر روی قوای روس باز شد و آصف الدوله در خانه یکی از اهالی مخفی گردید . افراد ژنرال اریستوف روسی سرانجام او را دستگیر و زندانی کردند و بعد از انعقاد معاهده شوم و منحوس ترکمانچای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ - ۱۸۲۷ م وی را آزاد ساخته و روانه تهران نمودند و آصف الدوله در بدو ورود بتهران از مقام صدارت عظمی معزول شد و مورد مؤاخذه قرار گرفت .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که مخالف جنگ ایران و روس بود و شکست ایران را پیش بینی میکرد ، درباره شکست و فرار اوقصیده معرفی سروده است که چند بیت آنرا نقل میکنم :

بگریز بهنگام ، که هنگام گریز است

رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

آن صلح بهم برزن ، از جنگ بدرزن

نه مرد نبرد است ، زنی قحبه و هیز است

آن آهوی رم کرده که در یکشب و یکروز

از رود زکم آمده در دیزج و دیز است

از رود ارس بگند و بشتاب که اینک

روس است که دنبال تو برداشته ایز است

بر گشته بعد خواری و بیعاری و اینک

باز از پی اخذ و طمع و دنگ و قفیز است

نه دشمن روس است ، نه در جنگ وجدال است

او تازه عروس است ! پی جمع جهیز است

چون آن بچه کش .. ن بدرد لوطی و فی الحال

باز از پی طعم و مزه جوز و مویز است

ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد

حق نمک شاه و ولیعهد گریز است ؟

گوید که غلام در شاهنشهم اما  
 باله نه غلام است ، اگر هست کنیز است  
 آخر بمن ای قوم بگوئید ، کزین مرد  
 چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است ؟  
 نه فارس میدان و نه گرز و نه سوار است  
 نه صاحب ادراک و نه عقل و نه تمیز است

پس از این شکست مقتضای آن ، آصف الدوله در دشمنی با روسها و نزدیکی با  
 انگلیسها از هیچ اقدامی خودداری نکرد ، تا جایی که در قتل « گریبایدوف » ایلچی  
 روسیه عامل اصلی شورش مردم شد و شاید بعلم همین رویه او باشد که اکثر مورخان و  
 محققین او را عامل انگلیسها دانسته اند .

محقق محترم سعادت نوری که بیوگرافی آصف الدوله ها را بتفصیل نگاشته  
 است در این باره مینویسد: «اللهیارخان آصف الدوله رایکی از عوامل سیاست استعماری  
 یگانگان باید دانست و قیام مردم تهران در سال ۱۲۴۵ هـ - ۱۸۲۹ م و کشته شدن  
 گریبایدوف ایلچی روسیه و چندتن از اعضای سفارت به تحریک او بوده است»<sup>۱</sup> .  
 دکتر فریدون آدمیت نیز در این باره مینویسد: «... این هنگام بهترین دوست انگلیسها  
 در ایران اللهیارخان آصف الدوله فرمانفرمای خراسان بود که با آنان از قدیم سر و سری  
 داشت ...»<sup>۲</sup> .

در این موقع حاج میرزا آقاسی صدراعظم ایران بود و برای اینکه از تحریکات  
 آصف الدوله که بمسند صدارت عظمی علاقه فراوان داشت بکاهد او را با اختیارات  
 فراوان به خراسان فرستاد .

مقارن فرمانفرمائی آصف الدوله در خراسان انگلیسها دوهدف عمده داشتند :

۱- باگماردن عوامل خود در خراسان ، هرات را از حمله سپاهیان ایران مصون

۱ - مجله یغما شماره ۷ سال ۱۵ .

۲ - امیرکبیر و ایران ص ۷۵ .

دارند تا از این راه خطرات متوجه مرز هندوستان را دفع کنند .

۲- با اعزام جاسوسان و عوامل خرابکار و اطلاعاتی به ترکستان ، حوادث این منطقه را زیر نظر داشته باشند .

در قسمت اول با انتصاب آصف الدوله ، انگلیسها موفقیت‌های بسیاری بدست آوردند . سفارت انگلیس در تهران برای اینکه بهدفع دوم نیز نزدیک شود ، به آصف الدوله پیشنهاد کرد تا به کمک عوامل آنها بشتابد . بهمین جهت هریک از عوامل اطلاعاتی انگلستان که بترکستان فرستاده میشدند مورد حمایت و توجه آصف الدوله قرار میگرفتند و وی بآنان کمک فراوان میکرد و حتی توصیه نامه‌هایی نیز بدست آنان میداد . اما خوانین مرو و خیوه و سایر حکام ترکستان ، هر وقت یکی از عوامل انگلیسی به دستشان میافتاد ، آنها را با شکنجه و قساوت بسیار میکشتند . چنانچه « کانالی » و « استوارت » دو جاسوس زبردست انگلیسی که توصیه نامه آصف الدوله را به همراه داشتند ، در همین اوان دستگیر و کشته شدند .

باری پس از قتل چندین جاسوس انگلیس در ترکستان ، حکومت هندوستان و سازمان اتلیجنس سرویس برای اینکه « جاسوس » اعزامی آنها شناخته نشود ، یکی از افسران آزموده جاسوس خود را بنام « فریه » که تابعیت فرانسه را داشت همراه میسیون ژنرال گاردان به ایران و به خراسان اعزام داشتند . فریه که در سال ۱۸۳۹ م - ۱۲۵۵ هـ بایران آمده بود تا سال ۱۸۴۳ - ۱۲۵۹ هـ در سپاه ایران خدمت میکرد و چون از هنگام ورود به ارتش ایران روش مزورانه‌ای در پیش گرفته و اطلاعات نظامی قشون ایران را به انگلیسها میداد ، بدستور فتحعلی شاه از سپاه ایران و سپس از خود کشور اخراج گردید .

ولی وی پس از دو سال یعنی در سال ۱۸۴۵ بیفداد بازگشت . در این تاریخ بغداد کانون فساد و فحشه برضد ایران شده بود و سازمان اتلیجنس سرویس از راه بین‌النهرین جاسوسانی بایران می‌فرستاد تا علیه محمد شاه فعالیت کنند . فریه پس از ششماه اقامت در بغداد ، چون اتلیجنس سرویس و سائل مسافرتش را بصفحات آسیای مرکزی فراهم

کرد، در اپریل ۱۸۴۵ محرمانه بایران آمد و در تهران نیز مخفیانه بخانه سرهنگ سیمنو که از قدیم ویرا میشناخت و بنوبه خود از جمله حقوق بگیران انگلیس در ایران بود وارد گردید و سپس بطرف خراسان حرکت کرد. فریه در شرح مسافرت خویش در این باره چنین مینویسد:

«از بغداد تا اینجا ناشناس آمدم و منتهای خفت و خواری و حقارت را از مردم تحمل کردم و چون در لباس فقر (درویشی) بودم زحمت بسیار کشیدم. اکنون وقت آن رسیده است که پدر آنها را بسوزانم».

این جاسوس انگلیسی حتی در گزارش رسمی خویش نتوانسته است عناد و دشمنی را که با ایرانیان داشته فراموش کند. او در نیشابور پس از ملاقات با آصف الدوله مینویسد: «چون میدانستم روابط او با صدراعظم (حاجی میرزا آقاسی) خوب نیست، من نیز بدون پرده و هیچگونه ملاحظه‌ای تمام مأموریت خود را بطور مبسوط با وی در میان نهادم و او را به حقایق امر آشنا کرده از دسایس انگلیسها بمنظور عزل افسران فرانسوی آگاه ساختم و بعد بملاقات سالار پسر آصف الدوله رفتم و او بگرمی مرا پذیرفت...»<sup>۱</sup>

فریه سپس بمشهد عزیمت کرد و بقول خودش مدت دو ساعت بیشتر طول نکشید که تمام اهالی شهر از ورود وی مطلع شدند و ملا مهدی و کیل التجار یهودی که ظاهر امسلمان شده بود با او ملاقات کرد. این ملا مهدی بنا بنوشته «فریزر»، جاسوس و خبر نویس و وزیر مختار انگلیس در تهران و حکومت هندوستان بود و همه اخبار و اطلاعات مورد نیاز انگلیسها را تهیه میکرد و از او خانواده بزرگی در شهر مشهد باقیمانده که عده‌ای از آنها بمقامات مهم مملکتی نظیر وزارت، سناتوری، استانداری و استادی دانشگاه نیز رسیدند.

فریه در کتاب خویش مینویسد: ملا مهدی اخبار مشهد را برای وزیر مختار انگلیس در طهران مینوشت و همینکه فهمید که وی (فریه) جاسوس انگلیسهاست همه تسهیلات و وسائل لازم را برایش فراهم ساخت.

علاوه بر ملامهدی، فریه در مشهد با محمد ولیخان برادر زاده آصف الدوله نیز که در غیاب اللهیار خان حکومت مشهد را بر عهده گرفته بود، ملاقات کرد، و از مشهد به هرات رفت و اطلاعات مورد نیاز را جمع آوری نمود. در مراجعت نیز بدیدار اللهیار خان شتافت و شخصاً درین باره مینویسد: «آصف الدوله فرمانفرمای کل خراسان بهمان گرمی که در نیشابور بامن ملاقات کرد، این جا نیز مرا پذیرفت»<sup>۱</sup>.

در همین اوان بود که محمد حسنخان سالار پسر اللهیار خان آصف الدوله که خود و پدرش سالها مالیات دولت را نپرداخته و هر دو قشون و تشکیلاتی برای خود ترتیب داده بودند، علم طغیان علیه دولت برافراشت و از طرف انگلیسها جداً مورد حمایت قرار گرفت. آصف الدوله ظاهراً برای اصلاح و باطناً برای تحکیم مقام خود و پسرش بطهران آمد و اگرچه فرمان تولیت آستانه رضوی را برای سالار گرفت، ولی بعزت سوءظن شدید دربار قاجاریه او مجبور بعزیمت بعثات و اقامت در آنجا گردید. پس از مرگ محمدشاه و بسططنت رسیدن ناصرالدینشاه باردیگر وزیر مختار وقت انگلیس در تهران تلاش کرد تا اللهیارخان را مقرب درگاه سلطنت سازد و باین منظور در نامه‌ای که برای وزیر خارجه انگلستان نوشت پس از مدح و ثنای فراوانی از اللهیار خان و شرح خدمتگزاری او و خانواده‌اش بانگلستان چنین ادامه داد:

«... منتظر فرصتم که در يك ملاقات خصوصی شما را وادار کنم تا مقام وزارت را باو اعطا نماید. این خود خدمتی به استقلال ایران خواهد بود و خیال نمیکم روسها نیز با این عمل مخالفتی داشته باشند»<sup>۲</sup>.

دکتر فریدون آدمیت نیز در این خصوص مینویسد: «از جمله رجال متنفذ دیگری که انگلیسها میکوشیدند او را از کنج تبعید برهاند و وسیله اعتلای وی را فراهم کنند اللهیارخان آصف الدوله وزیر سابق فتحعلیشاه بود»<sup>۳</sup> در شب ۲۲ ذی قعدة ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۷ م

۱- کتاب فریه ص ۱۰۸

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۳۹-۶۰- نامه اکتبر ۱۸۴۸

۳- امیرکبیر و ایران ص ۶۱



که ناصرالدین شاه بسلطنت رسید و بمیرزا تقی خان امیر نظام لقب د امیر کبیر اتابک اعظم اعطاء کرد ، نوکران و حقوق بگیران انگلیس و کسانیکه در کنف حمایت وزیر مختار انگلیس نگهداری میشدند ، بنای مبارزه و مخالفت را باشاه و صدراعظم گذاشتند از جمله علمداران این مخالفت محمد حسن خان سالار فرزند اللهیار خان آصف الدوله بود که در خراسان فتنه بزرگی برپا کرده و مولف ناسخ التواریخ درباره او مینویسد :

«در عهد شیل صاحب [وزیر مختار انگلیس در تهران] سالار پسر آصف الدوله از دولت ایران یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت میکردند و خواستند بدست سالار دولت را ضعیف کنند ، اما امیر کبیر موفق شد فتنه سالار را سرکوب نماید و کلنل شیل وقتی بشکست قطعی سالار پی برد بمعیت پرنس دالگورکی سفیر روس پیشنهاد کرد که با دخالت آن دو بین امیر و سالار موافقت حاصل شود ولی امیر کبیر در جواب شیل نوشت : «... فعلا این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران میباشد و حکومت ایران بهیچوجه راضی نیست از این طریق باغتشاش خاتمه دهد و برای ایران بهتر است که اهالی شهر را با وسائلی که در اختیار دارد آرام کند و اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد بمراتب از این بهتر است که این شهر بوسیله دخالت های اجانب سرتمکین فرود آورده و تسلیم شود».

ولی سالار نه تنها حاضر باطاعت از حکومت مرکزی نشد ، بلکه قوای برای مقابله با دولت گرد آورد . امیر کبیر ابتدا چراغعلیخان کلهر را که از دوران ماموریت ارزنة الروم میشناخت بعنوان فرستاده مخصوص برای تحبیب سالار به مشهد فرستاد . چون اطلاع پیدا کرد که سالار آماده نبرد شده ، سلطان مراد میرزا را که یکی از افراد لایق خاندان قاجار بود با سپاهی روانه مشهد کرد . سالار در ملاقات های مکرر با چراغعلیخان همچنان راه طغیان و سرکشی را دنبال میکرد و بتحریک او و علماء مشهد در صدد قتل وی نیز برآمدند. چراغعلیخان وقتی از ماجرا مطلع گردید، به نیرنگ متوسل شد و یکی از گماشتگان سالار گفت من باردوی سلطان مراد خان میروم تا وی را از

چنان‌راں بخبوشان حرکت دهم و کاری خواهم کرد که سالار را تا يك سال دیگر بحکومت خراسان ابقاء نمایند و در عوض شما هم سعی کنید جمعیتی را که اطراف سالار جمع شده‌اند، متفرق سازید. چراغعلیخان با این نیرنگ جان خود را نجات داد و باردوی سلطان مراد میرزا رفت و پس از چند روز اردوی اعزامی بطرف مشهد حرکت کرد.

در تهران وزیر مختار انگلیس با اتفاق سفیر روس در صدد برآمدند از جنگ دولت ایران با قوای سالار جلوگیری کنند، ولی امیر کبیر در جواب سفیر روس گفت: «ما نمی‌خواهیم که خراسان مصرثانی بشود و نمی‌خواهیم که آنها یعنی روسیه و انگلستان وسیله مداخله در امور ایران بدست آورند».

با رسیدن دستورهای جدید امیر بمشهد، سلطان مرادخان شهر را محاصره کرد و بمحض رسیدن قوای کمکی ترکمن از سرخس یاری سالار، او نیز بشهر مشهد حمله کرد و روز شنبه هشتم جمادی الاول ۱۲۶۶ مقارن عید نوروز همان سال سالار تسلیم شد.

پس از تسلیم مشهد، سالار با برادرش محمد علیخان بیگلربیگی و دوپسرش امیر اصلاخان و یزدان بخش خان در حرم حضرت رضا (ع) متحصن شدند. سلطان مراد میرزا آنها را بوسیله چراغعلیخان کلهر از حرم بیرون آورد و در اردوگاه تحت نظر قرار داد.

ناگهان کلنل شیل در تهران برای نجات سالار پیا خواست و نامه‌ای در روز ۲۷ جمادی الاول ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م بامیرنوشت «... در هر مملکتی هر معصیتی را که مرتکب شوند، انصافاً هیچ‌گناهی مهمتر از یاغیگری نیست، قاعده اینست که سرکردم هائی که انتظام عمومی مملکت را بهم زده‌اند، تنبیهی بسزا نمایند. اما در هر مملکت که رأفتی دارند در چنین اوقات، تلافی باعدالت و رحمت آمیخته‌است... اگر آنجناب من باب نصیحت معروض رأی اقدس شهریاری دارند که رفت و رحمت ملوکانه را شامل

احوال آن پسر هافر مایند این رفتار مترحمانه باعث انتشار نیکنامی سرکار اعلی حضرت پادشاهی و هم نیکنامی آنجناب که مشیر کل می باشند خواهد شد ، نه تنها در مملکت ایران بلکه در ممالک دوردست هم . چندی قبل که یانگیری در مملکت انگلستان يك نفر دریای قاپوق بقتل نرسید . کمال رضامندی دولت انگلیس حاصل میشد از شنیدن آنکه آنجناب عبرت از آنها گرفته از راه کفایت اتصافی بر حمت آمیخته بکار برند که در همان وقتی که از برای عبرت دیگران تنبیه بسر کرده های یاغی می دهند در همان وقت رافت و عطوفت بجبال ، از راه بیرون برده ، فرمایند ، ولی صدراعظم توجهی بالتجاء کلنل شیل ننموده محمد خان سالار و پسرش امیر اصلا نخان را بقتل رسانید . سپس یزدان بخش خان بسر دیگر سالار و میرزا محمد بیگلر بیگی خراسان و برادر سالار را با سایر دستگیر شدگان بتهران آوردند . در تهران میرزا محمد خان بیگلر بیگی خراسان را نیز که از طرف پدرش مأمور تحریک سالار شده بود اعدام کرد ، ولی یزدان بخش را بخشید .

امیر کبیر برای اینکه این خانواده انگلیس پرست را برای همیشه متلاشی کند در صدد برآمد خانه های آصف الدوله را که جزء خالصه و ملک دیوان بود بگیرد و باعوان و انصار او منازل جداگانه بدهد . ولی بار دیگر کلنل شیل وارد معرکه شد و این بار حمایت علنی خود را از آصف الدوله و خاندان او رسماً اعلام کرد . او در نامه ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م بامیر چنین مینویسد : «... آنجناب استحضار دارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند ، و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد ، و باعث این مراقبت دولت علیه انگلیس هم اینست که جناب معزی الیه در ایام حکومت همواره اوقات کمال در عایت و حمایت و مراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیه انگلیس منظور میکرد . خصوص جد و جهد و اهتمامی که در باره صاحبان انگلیس که در بخارا مقتول شدند ، بعمل آورده بود ، و اخراجاتی که کرده بود و زحماتی که در تفحص و تجسس احوال آنها کشیده بود و هم آنجناب میدانند که هم از حکومت خود معزول گردید و جلای وطن شد نه از بابت تقصیری که از او صادر شد ، بلکه بسبب عداوت و بغض و همچشمی يك شخص که

اوصاف او بر همه معلوم بود [اشاره به حاجی میرزا آقاسی است] با کمال تأسف مسموع شد که اوزیای ایندولت علیه خانه‌های او را ضبط و خراب می‌نمایند، بجهت وسعت و رونق دادن باغ دارالاماره. و منظور دارند که از برای آن همه عمارات و اعیانی جزئی تنخواهی بدهند که در میان کل صاحبان ملک تقسیم شود... دوستدار خود میدانند که منظور باطنی جناب اینست که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام بر طرف سازند. اما آشکار است که انجام این نیت مطبوع و مرغوب بهتر بعمل می‌آید که اگر آنجناب خود بنفسه در پای تخت معمول می‌داشتند تا آنکه سر مشق از برای حکام سایر ولایات گردد...

امیر کبیر در اول رجب همان سال جواب زیر را بوزیر مختار انگلیس نوشت:

« شرحی دوستانه که در باب آصف الدوله مرقوم داشته بودید که دولت علیه انگلیس باین جهت مراقبت از او منظور دارند که در ایام حکومت خراسان رعایت و مراقبت از کسان و سیاحان انگلیس داشته و اهمی در باره سیاحان انگلیس که در بخارا مقتول شدند بعمل آورده و هم نوشته بودند معزول شدن او از حکومت و جلای وطن او نه از بابت تقصیر بوده بل بعداوت شخص معینی بوده و نیز در طی آن شرح مندرج داشته بودند که خانه‌های او و منسوبان او را که ضبط و خراب می‌نمایند و چه کمی با نعام بآنها می‌دهند و حال آنکه خانه‌های مزبور بیش از اینها قیمت دارد، رسید، و همه را مطالعه کرده و در هر جزئی از اجزاء آن بنظر دقت ملاحظه نمود مورث تحیر و تعجب زیاد گردید که جناب سامی با همه حسن انصاف و نکته دانی‌ها چگونه خود را راضی بنوشتن این فقرات نمودند، لهذا بر خود لازم دید که بجواب پردازد که در باب اینکه مرقوم داشته بودید آصف الدوله مراقبت از کسان و سیاحان دولت بیه انگلیس نموده است موجب رضامندی دولت بیه انگلیس از او شده است، اولاً بجمع حکام ممالک محروسه قدیم و جدیداً دستور العمل در مراقبت و احترام سیاحان و کسان دولت بیه انگلیس داده شده است در اینصورت اگر از آنها مراقبتی و حمایتی سیاحان و مأمورین آن دولت بیه شده نباید مراقبت شخصی از او نمائید و شخصاً از او اظهار رضامندی نکنید. ثانیاً خصوصاً موافق

ثبت احکامی که در دفتر خانه وزارت دول خارجه ضبط است بافتخار آصف الدوله صادر شده و نامه‌ای که بجناب امیر بخارا نوشته شده ؛ آصف الدوله اگر خرجی کرده مراقبتی بعمل آورده و آدمی فرستاده جمعاً بحکم دولت علیه بوده است نه از خود او مراقبتی شده است ، لهذا از آنجناب متوقع است که در اینگونه موارد رضامندی از خود دولت نمائید نه از شخص مأمور . و اینکه از بی تقصیری آصف الدوله اشعاری رفته بود بر جمیع اکابر و اصاغر ایران معلوم است که پس از فوت خاقان مغفور تغییر عقیده داده حرکات او بطوری بود که سرتاسر مایه نفاق و خلاف و خودسری بادولت خود داشت ، لکن در پرده بود تا اواخر شاه مرحوم آشکارا خودسری در خراسان کرد . اولیای دولت علیه او را مجبور بر رفتن کردند و همین که بنارا بر رفتن گذاشت دستور العمل باولادش این بود که دیدید و شنیدید و بعد از مراجعت از مکه معظمه که خواست بایران بیاید چون فساد او ظاهر و شایع شده بود ، شاهنشاه مبرور موافق دستخط او را ممنوع داشتند ، تا پس از فوت شاهنشاه مبرور و جلوس همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطانه بر سر بر سلطنت موروث ، از حرکات سابق نادم نشده تشدید و تجدید مبانی فساد کرده و باولاد خودش به نوشتجات و فرستادن محمد علیخان پسر دیگش محرك ماده عصیان و طغیان شد . بعد از خسارات و زحمات معلوم تا عاقبت کارشان بحمداله از بخت بلند پادشاه با فروجاء بوخامت کشید و بی حرف مقصر است . و اینکه در باب املاک و خانه او نوشته بودید این طور خائنین و مقصرین دولت بدیهی است حکم علیحده دارد که بر آن جناب معلوم است . اما املاک او که منفعت داشت در عهد شاهنشاه مبرور و بخالصه عمل شد و در باب خانه او هم حکم اموال مقصرین را دارد . از این فقره گذشته جمیع اراضی اراک خالصه دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمیتواند منزل نماید چنانچه در عهد شاهنشاه مبرور اکثری از مردم را که صلاح نداشتند در اراک باشند بیرون کردند علاوه از اینها بخصوصه این خانه های مسکونی ورثه مرحوم میرزا محمد خان مال منصوص دولت است اگر دیوان چیزی بآنها داده است محض فضل و مرحمت است .

چون لازم بود اظهار شد<sup>۱</sup>.

جواب محکم و صریح وقاطع امیر، کلنل شیل وزیر مختار انگلیس را عصبانی کرد و نامه تهدید آمیزی در ۲۹ رجب ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م باین شرح بصندراعظم نوشت:

«... هر چند در بعضی فقره که دوستدار اظهاری کرده است، چه در ظاهر و چه در باطن، بعکس نتیجه بخشیده است و آن جناب چنین دریافت کرده اند که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است، یا آنکه دوستدار استنباط بعضی فقرات را نمیکند. اگر چه می دانند که بی حاصل است، لیکن دور نیست که یک روزی نتیجه و ثمری ببخشند، اگر هم ببخشند در دوستی تکلیف خود را بعمل آورده است. اما خیلی تأسف میخورد که امورات این قسم اتفاق می افتد که بی جهت و سبب بجیز های جزئی مرانب کلیه که در دوستی مقتضی آن نیست که بمنصه ظهور آید، می آید...»<sup>۲</sup>

امیر در جواب کلنل شیل در شعبان ۱۲۶۶ مینویسد «... هر چند در بعضی فقرات بدوستدار اظهار کرده اید چه در ظاهر چه در باطن بعکس نتیجه بخشیده است، یعنی دوستدار چنین دریافت کرده است که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوقست. این مطلب درست حالی دوستدار نشده و ندانست فقرات ظاهر و باطن چه بوده است و چه نتیجه بعکس بخشیده. دوستدار هرگز در عالم دوستی خودگمان نداشت که اقوال غرض آمیز را که در حق دوستدار دائماً طالب رفتار و خشنودی خاطر آن جناب بوده و می باشد اگر امری بدوستدار تعلق نداشته باشد، یا انجام و انجام آن از قوه دوستدار خارج باشد، نباید آن جناب بدوستدار، در عالم دوستی، بحث و ایراد وارد آورند. چنانچه در باب همین خانه های مسکونی ورثه مرحوم میرزا محمد علیخان بیگلریگی سابقاً بآن جناب اظهار داشت که اولاً در باب خراب کردن آن خانه ها، دوستدار را بهیچوجه من الوجوه مداخلیتی نیست. اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت پادشاه با فروجاء، بخواهش و میل ملوکانه خود خواستند وسعتی بعمارت مبارکه خود بدهند. بنفسه الشریف این

۱- مجموعه اسناد راکد وزارت خارجه ایران.

۲- ایضاً.

حکم فرمودند و علاوه میل ندارند در ارکی که محل سکناى خودشان است ، از اولاد آصف الدوله کس محل سکنى داشته باشد . ثانیاً جمیع اراضی ارك خالصه دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمیتواند در آنجا منزل نماید . چنانچه در مشهد شاهنشاه مغفور اکثری از مردم و شاهزاده ها را که صلاح ندانستند در ارك باشند، بیرون کردند . از اینها گذشته بخصوصه این خانه های مسکونی عیال محمد قلیخان و سایر ورثه مرحوم میرزا محمد خان مال مخصوص دولت است ، و برسم و دیعت سپرده بودند آنها سکنا نمایند .<sup>۱</sup>

وزیر مختار انگلیس وقتی با سماجت امیر کبیر روبرو شد ، در حالیکه نمیخواست حقوق بگیران و جیره خواران خود را فراموش کند ، نامه ای که لحن آن با سایر نامه ها فرق میکرد به صدراعظم نوشت ... شرحی در باب خانه های میرزا محمد قلیخان نگارش و ضمناً اشعار رفته بود ، که خدای نخواست ، دوستدار اقوال غرض آمیز را در باره آنجناب قبول مینماید و گوش بحرفهای مردم میدهد ، خیلی بر تعجب دوستدار افزود که آنجناب دوستدار را چنین بجا آورده باشند که نقص آن جناب را طالب باشد ، بلکه با کمال کفایت و درایت و حسن انصافی که آنجناب دارند ، باید از همین فقره اظهار خیر - خواهانه دوستدار ، که در باب آن خانه ها نگارش داشته است ، دریافت نمایند که محض دوستی و خیرخواهی در باره این دولت علیه و آنجناب است . اگر چه این تکلیف ظاهراً در نظر اولیای ایندولت علیه خوش آیند نیست لیکن در نظر های اهالی دور و نزدیک این رأفت و انصاف خیلی مستحسن خواهد بود . حرف دوستدار فقط در عالم دوستی و خیرخواهی ، محض ملاحظه مراحل و انصاف و مروت است و نهایت اطمینان خاطر از حق و انصاف آنجناب دارد که در این مرحله مخصوص بعدالت و انصاف آنجناب رفتار شود که مایه امیدواری گردد<sup>۲</sup> .

آخرین نامه ای که بین صدراعظم ایران و سفرای انگلیس و روس در باره این

۱- اسناد وزارت امور خارجه ایران بایگانی راكد .

۲- ایضاً .

حوادث مبادله شد، جوابیست که در قبال و ساطت آنها از ییگری خراسان داده است که عیناً نقل میشود :

«... در باب حاجی ییگری فقراتی نگاشته بودند دوستدار همان مکتوب را بنظر اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاهی رسانید و خاطر مهر ذخایر از فقرات مسطورہ قرین آگاهی و اطلاع گردید و فرمودند که خیانتها و جسارتهای زیاد و عمده خسارتهای کلیه که از او باین دولت رسیده و قتل نفوس که او کرده زیاد از آنست که بتعداد و شمار برآید یا توان تلافی آنها را باسانی بعمل آورد. مجملات وقتی که حسب الامر شاهنشاه مبرور بحکومت خراسان مأمور شد در عوض اینکه خدمت بدولت نماید و پاس حقوق چنین مرحمت و احساس پادشاهی را رعایت بکند بورود خراسان یاغی شد و بنای هرزگی گذاشت و بعد از فرار سالار چند روزی در بست حضرت توقف کرده مجدداً مردم شهری را تحریک و شورش عظیم بر پا نمود. نوکرهای ارباب مناصب پادشاهی را از قبیل حاجی میرزا عبدالله و ابراهیم سلطان و سایرین همچنین قریب پانصد نفر سرباز و توپچی متوقف شهر را بقتل رسانید و خون چندین نفر را که پناه بحضرت برده بودند در میان صحن مبارک ریخت. کسانی را که از قتل مستخلص شده بودند باسیری گرفتار کرده بکمال زجر بترکمان فروخت و سرهای مقتولین را نزد سالار فرستاده او را مجدداً بخراسان کشیده و اوضاعی که مشهور عالم بود برپا داشت. عساکری که از دیار دولت برای رفع آشوب خراسان مأمور گردید، او خود پیش جنگ شده آمد ارك و قلعه سبزوار را بروی عساكر مامور بست، وقشون دولتی را یلخرمستان در میان برف معطل کرد و چند دفعه بفرم جنگ جمعیت بر سر قشون کشید تا در قتل سبزوار گرفتار عساكر نظامی و بعد از ورود باینجا مجبوس شد. چون در حبس کاغذهای چند هم برای جرأت و بی داری متمرّدین بخراسان فرستاد، لهذا اگر مستحفظین دقتی در محافظت کنند و زنجیری باو نموده باشند بواسطه دفع شرارت و احتیاط از فرار او و حصول اطمینان خودشان بوده است. بالجمله در این مدت از آشوب مملکت و قطع آرام و آسایش رعیت و خونریزی و قتل و غارت و هر نوع خیانت و شرارت اندیشه ننمود



و آنچه میتوانست بعمل آورد . علاوه بر اینها کسان مقتولین مشهد او را خونی و قاتل خود میدانند . بدیهی است که جرم و خیانت چنین آدم که تاحین گرفتاری آنافاناً بر تقصیر و خیانت خود افزوده است ، تاچه پایه می باشد و کاری نکرده است که جای ترحم و تفضل در باره او مانده باشد . و ما هیچوقت از سیاست او نگذاشته ایم و او را بدلائل واضحه واجب القتل و دشمن دولت و سلطنت و مایه نقض راحت خود میدانیم . باین جهات که مجملی را از آن اشارت رفت از جنابان وزرای دولتین فخیمتین که یقین میدانیم خیر خواه این دولت و طالب راحت وجود ما و آسایش ایران هستند میخواهیم که اسم اینطور مقصر و یاغی و دشمن سلطنت ما را بزبان نیاورند و البته بعد از استحضار کامل بر مراتب تقصیرات و خیانت های کلیه او پایه خیر خواهی خودشان را خیلی بلندتر از آن خواهند دانست که مذاکره با اسم مثل او مقصری ، نموده باشند . چون لازم بود اظهار شد شعبان ۱۲۶۶ - ۱۸۴۹ م.

و بدین ترتیب مشکلات سالار آصف الدوله و یسگر بیگی خراسان که بحمايت سفارت انگلیس و کلنل شیل علیه دولت مرکزی ایران قیام میکردند خاتمه یافت .

## پسران فرمانفرما

در سال ۱۲۴۹ هجری فتحعلیشاه از تهران باصفهان رفت تا مالیات عقب افتاده این ناحیه و همچنین مالیات سی سال فرمانفرمائی فرزندش حسینعلی میرزا را در فارس وصول کند. او بمحض رسیدن باصفهان حسینعلی میرزا را از شیراز احضار کرد تا در سفر بفارس در رکب او باشد. پادشاه قاجار باین بهانه میخواست با احضار حسینعلی میرزا مسئله عقب افتادن سی ساله مالیات را عنوان کند و چنانچه وی از پرداخت آن امتناع نماید بلافاصله او را در اصفهان معزول و زندانی سازد. حسینعلی میرزا که از هدف پدرش و مسافرت باصفهان و شیراز باخبر شده بود، پس از ورود به آباده وصیت نامه ای نوشت که رضاقلی میرزا نایب الایاله، آنرا در سفر نامه خود بلندن نقل کرده است.

حسینعلی میرزا که با تکیه انگلیسها در فارس حکومت میکرد، نه تنها مالیات عقب افتاده را نمیداد بلکه عملاً این خطه از کشور را از حکومت مرکزی جدا ساخته بود و بطور مستقل آنرا اداره میکرد، بهمین سبب در وصیت نامه خویش خطاب بفرزندانش آنها را رسماً تحت حمایت انگلیسها قرار داد و چنین نوشت: «... در دوران حیات فتحعلیشاه، خاقان مغفور از روابط پدرم با انگریزها مستحضر شد. فتحعلی شاه پدرم را بنهران احضار کرد و وقت رفتن این وصیت نامه را برای من نوشت. اکنون که شاه بکلی تولای ما را بدولت انگریز میداند و اعتمادی بر ما و امورات ما نمیدارد لذا

مصلحت بر آن است که آن فرزند به بندر ابوشهر رفته قراری محکم و عهدی مستحکم با دولت علیه انگریز قرارداد و قلعه ابوشهر را از هر حیث آذوقه و مستحفظ توپخانه آراسته لشکر دشتی و دشتان و کوه و کیلویه و عربستان را جمع آوری نموده مستعد و مطبوظ نشسته چنانچه بر حسب تمنا از دربار پادشاهی مراجعت نمودیم فیها والا اگر شاه بفارس آمد و بخلاف رأی ما امورات را مقرر فرمودند بعد از انصراف موکب همایون آن فرزند لشکر آراسته چون آتش سوزان از جای حرکت کرده خشک و تر سوخته عرصه را بر ساکنین بلاد تنگ سازاد تا دستور سرکاری بآن فرزند برسد<sup>۱</sup> .

حسینعلی میرزا که خود را آماده قیام علیه پدرش ساخته بود، ناگهان بادر گذشت فتحعلیشاه با وضع پیچیده ای مواجه شد. فتحعلیشاه که یکماه پس از ورود باصفهان وفات نمود وصیت کرده بود که جنازه اش را بقم حمل کنند و در یکی از حجرات دفن نمایند و بهمین ترتیب هم عمل شد .

خبر وفات فتحعلیشاه سبب گردید تا ۵۶ تن اولاد او هر يك در صدد اقدامی برای رسیدن بتخت سلطنت بر آیند . در تهران شاهزاده علیشاه ظل السلطان که با انگلیسها ارتباط علنی و مخفی داشت با آنکه دهمین فرزند ذکور شاه بود ، مع الوصف با عدمی از شاهزادگان تهران و ولایات همدست شد و خویشتر را پادشاه خواند و با عنوان «عادلشاه» «علیشاه» فرمانهای صادر کرد . او ، برادرش رکن الدوله را بتهران احضار کرد و نوموی را بتبریز فرستاد تا محمد شاه فرزند عباس میرزا نایب السلطنه را حاضر بقبول سلطنت وی کند در صورتیکه رکن الدوله خود فرمانده نیروی نظامی همراه فتحعلیشاه بود و در زمان مرگ او همراهی باصفهان رفته بود . سایر مدعیان سلطنت عبارتند از:

۱- در کرمان و خراسان، حسینعلی میرزا شجاع السلطنه فرزند دیگر فتحعلیشاه ادعای سلطنت میکرد و میخواست این دو استان را از ایران مجزا کند .

۲- در مازندران محمدقلی میرزا ملك آراء ادعای سلطنت میکرد .

۳- حسینعلی میرزا نیز که بعد از مرگ پدرش بشیر از برگشت در کاخ همایون بر تخت

سلطنت نشست و بنام حسینعلی شاه قاجار، سکهد و رضاقلی میرزا فرزند ارشدش را با لقب نایب‌الایاله «ولیعهد» خواند.

محمدشاه که در تبریز بدون داشتن پول و مخارج سفر حیران و سرگردان بود، بمیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام پیشکارش که وزیری باتدبیر بود، فرمان حرکت بتهران داد. او از مردم تبریز مبالغه‌گرایانه قرض گرفت و املاک و دارائی وفاداران به محمدشاه را گرفت و گذاشت و با پول و نیروی کافی بطرف طهران حرکت کرد. ولی قبل از ورود بطهران، علیشاه ظل‌السلطان، جعفرخان کاشی را که بوزارت برگزیده بود با اتفاق رکن‌الدوله به پیشواز برادرش فرستاد و باو پیغام داد که اگر از سلطنت صرف نظر کند او را بولیعهدهی خود برخواهدگزید و آذربایجان و قفقاز را باو واگذار خواهد نمود. قائم‌مقام با نیروئی که گرد آورده بود در (سیاه‌دهن) ۴۰ کیلومتری قزوین با ۱۵۰۰۰ سپاهی اعزامی علیشاه ظل‌السلطان روبرو شد و پس از برخورد کوتاهی سپاه علیشاه از هم پاشیده شد و او پس از ۹۰ روز سلطنت در صدد پوزش و عذر خواهی و جلب محبت محمدشاه برآمد.

قائم‌مقام پس از ورود بتهران ظل‌السلطان را تحت نظر گرفت و سایر مدعیان سلطنت از جمله حسینعلی میرزا فرمانفرما را با اعزام نیرو ویا با نیرنگ بدام انداخت و محمدشاه را بر تخت سلطنت مستقر کرد. سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران که از بدو پادشاهی محمدشاه باشکست روبرو شد و بار دیگر روسهارا صاحب نفوذ در دربار ایران دید، در صدد برآمد که با فرار دادن شاهزادگان و عموزادگان فراری شاه از ایران، همگی را در خارج جمع کند و بوسیله آنان در صدد تهدید محمدشاه برآید. وی حتی موفق شد علیشاه ظل‌السلطان را با اتفاق امام وردی میرزا کشیکچی باشی و هلاکو میرزا به قفقاز فراری دهد و از آنجا به بغداد ببرد.

در همین اوقات بعثت اینکه حسینعلی میرزا فرمانفرما نیز دستگیر و زندانی شده بود، کنسول انگلیس مقیم شیراز موفق شد رضاقلی میرزا نایب‌الایاله پسر ارشد و ولیعهد او را فریب دهد و با اتفاق دو برادر دیگر نجفقلی میرزا و تیمور میرزا از راه بوشهر و بصره به بغداد اعزام دارد. پسران فرمانفرما پس از اقامت کوتاهی در بغداد به دمشق و قاهره



پسران فرمانفرما

رفته و از آنجا با کشتی بسوی انگلستان روانه شدند.

شاهزادگان فراری که از «جور شاه ایران» بدولت انگلیس پناه آورده بودند نامه‌ای پادشاه انگلستان و لرد پالمرستون نخست وزیر وقت انگلیس نوشته، تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند و نامه‌های ایشان بوسیله «خواجه اسعدباشی» یعنی مترجمی که کنسول انگلیس در شیراز همراه آنان با انگلستان روانه کرده بود، بلندن ارسال گردید. دولت انگلیس بلافاصله تقاضای پناهندگی آنان را قبول نمود و یکدسته از مأموران دولتی را باستقبالشان روانه ساخت.

در نتیجه این تمهیدات شاهزادگان فراری با تجلیل و احترام زیاد وارد لندن شدند و یکروز بعد لرد پالمرستون نخست وزیر انگلستان وزیر خارجه آن دولت و همچنین سفرای انگلیس در ایران بدیدن آنها رفتند. در روزهای بعد جمعی از وزراء و شاهزادگان انگلیس ازین عده دیدن نمودند و مذاکرات سیاسی در محل اقامت آنان آغاز گردید. وزرای انگلیس با شاهزادگان فراری، درباره جانشینی محمدشاه و ایجاد انقلاب در ایران نیز گفتگوهای کردند و کار بجائی رسید که شاهزادگان ایرانی حتی یکبار نیز بدیدار ملکه انگلستان و بازدید از کاخ سلطنتی نایل شدند. جالب توجه است که شاهزادگان ایرانی در لندن بالباسهای آن زمان در اغلب مجامع رسمی و دعوت‌های خصوصی حضور مییافتند و بطوریکه رضاقلی میرزا می نویسد: «از آنها پذیرائیهای شایان بعمل میآمد».

مهماندار سه شاهزاده ایرانی، جیمز فریزر بود که سالها در ایران میزیست و زبان فارسی را خوب می دانست. فریزر آنها را به دربار، پارلمان، کارخانه جات، راه آهن، باغ وحش، کارخانه کشتی سازی، بالماسکه، بانک و بالاخره مجمع فراماسونری لندن میبرد و گردش میداد.

هنگامیکه شاهزادگان مدعی سلطنت ایران در لندن سرگرم زد و بند سیاسی و تفریح بودند، سفیر انگلیس در ایران موفق شد، عده‌ای دیگر از شاهزادگان را بیغداد بفرستد و آنان در آنجا اجتماعی علیه شاه ایران بوجود آوردند. بر اثر این دسایس،

پادشاه ایران، میرزا حسینخان آجودانباشی را که از محارم و ثقات مورد توجه او بود بکشورهای اروپائی و انگلستان فرستاد تا ندای حقانیت ایران را با اطلاع جهانیان برساند. دولت انگلیس گرچه از حقانیت ایران بر سر مسئله هرات واقف بود و از توضیحات آجودانباشی درباره رفتار ناشایست و زشت سفرای خود مطلع گردید، مع الوصف تغییر روش نداد و همچنان مدعیان سلطنت را بمبارزه علیه شاه ایران تشویق نمود. بطوریکه وقتی آجودانباشی تصمیم خود را مبنی بر حرکت بایران اعلام کرد، دولت انگلیس نیز شاهزادگان فراری را همراه سرجمز فریزر باستانبول و از آنجا به بغداد فرستاد و برای هر يك از آنان سالی دوهزار لیره واجب برقرار نمود و آنها را در بغداد زیر نظر كنل تیلور نماینده سیاسی خود در بین النهرین قرارداد. دولت انگلیس و حکومت هندوستان برای اینکه در ایران شورش‌هایی علیه محمدشاه برپاکنند، فریزر را روانه خلیج فارس و استانهای جنوبی ایران ساختند، و اینتلیجنس سرویس انگلیس نیز یکی دیگر از عوامل خود بنام «لایارد» را که از بهترین و ورزیده‌ترین افسران انگلیسی بود با لباسهای بختیاری روانه اصفهان و فلات مرکزی ایران نمود. سومین مأموری که برای خرابکاری بایران اعزام شد «میتفورد» نام داشت که او نیز پس از ملاقات با همه شاهزادگان فراری و مدعیان سلطنت در بین النهرین، از راه کرمانشاه بافغانستان وارد شد.

«میتفورد» که در بغداد با پسران حسینعلی میرزا مذاکره کرده بود خود در این باره می‌نویسد: «... با شاهزادگان ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند، تیمور میرزا، والی میرزا و رضا قلی میرزا آشنا شدیم اینها مدعیان سلطنت ایران میباشند و هر يك دوهزار لیره از دولت انگلیس مقرری میگیرند...»<sup>۱</sup>

اوژن فلاندن فرانسوی نیز درباره شاهزادگان فراری مینویسد: «ظل السلطان فعلاً در بغداد رحل اقامت افکنده و تحت الحمايه دولت انگلیس است و بكمك این دولت در موقع لزوم محمد شاه را مورد تهدید قرار میدهد و مدعی تاج و تخت ایران

میشود...<sup>۱</sup>.

فعالیت انگلیسها و حکومت هندوستان در این موقع متوجه این مسئله مهم بود که بهیچوجه نگذارند ایران متوجه هندوستان شود.

محمد شاه برای پایان دادن به تحریکات انگلیسها و برگردانیدن شاهزادگان بایران چندین بار اطرافیان و اقوام خود را ببغداد فرستاد و از عمو و عموزادگانش خواست تا بایران مراجعت کنند و با تصرف همه املاک و دارائیشان مشغول زندگی شوند. ولی عمال انگلیس فراریان را اغوا کرده مانع مراجعت آنها بایران شدند و بهمین جهت نیز میتفورد برای آنها دلسوزی کرده و مینویسد: اگر آنها بایران برگردند جانشان در خطر خواهد بود. حسین سعادت نوری تلاش محمد شاه را برای برگرداندن شاهزادگان و خاتمه تحریکات انگلیس در مورد هرات و قندهار و هندوستان مرتبط دانسته و مینویسد: سیاستمداران لندن کوشش میکردند که علاوه بر توسعه اغتشاشات داخلی از عقد پیمان دوستی ایران و فرانسه ممانعت نمایند و در ضمن بتیرگی روابط ایران و عثمانی بیفزایند تا «فیل» محمد شاه یاد (هندوستان) نکند و بفکر تجدید حاکمیت ایران در هرات و قندهار نیفتد. بی جهت نبود که شهر بغداد در این تاریخ بصورت یکی از بزرگترین کانونهای فساد و مرکز عملیات تحریک آمیز علیه ایران بشمار می آمد...<sup>۲</sup>.

اما مأموران انگلیس با پرداخت حقوقها و مقرری های هنگفت و سرگرم کردن شاهزادگان فراری بعیش و نوش مانع عزیمت آنان بایران می شدند. میتفورد مینویسد: «این سه فرزند فتحعلیشاه (ظلال السلطان - سلیمان میرزا - امام وردی میرزا) بودند که عموهای شاهزادگان سابق الذکر (پسران حسینعلی میرزا) میباشند و من و چند نفر دیگر از انگلیسهای مقیم بغداد بدیدن آنها رفتیم و شب را مهمان آنها بودیم. برادر بزرگتر امام وردی میرزا است که تقریباً چهل و پنج سال از عمرش میگذرد و ریش انبوه و درازی دارد.

۱- سفرنامه اوژن فلاندن ص ۱۲۱

۲- مجله پنما شماره ۱۹۸ ص ۴۶۳



برادر کوچکتر سلیمان میرزا است که جوانی بلند بالا و خوش سیما می باشد . شاهزادگان نامبرده شب را با کمال احترام از ما پذیرائی نمودند و غذاهای خوبی تدارک دیده بودند و برخلاف سایر پیروان تشیع با ما سر یک سفره غذا خوردند و نوشابه های الکلی هم بحد و فور بمصرف رسانیدند بقسمیکه وقتی از آنها جدا شدیم همه شاهزادگان مست و خوشحال بودند ...<sup>۱</sup>

نامحمد شاه زنده بود ، شاهزادگان فراری از انگلستان و عثمانی حقوق می گرفتند و در سایه حمایت علنی دولت انگلیس و سازمانهای مختلف علیه ایران تحرک میکردند و حتی با ارسال پول و راهنمایی مأمورین مخفی و علنی سعی در ایجاد بلوا و آشوب داشتند . محمد شاه در ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۸ م وفات کرد . در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ابتدا تیمور میرزا پسر هلاکومیرزا از بغداد بتهران آمد و شکارچی باشی شاه شد و سایرین بتدریج بایران بازگشتند .



از جمله نقاط دیدنی که بشاهزادگان ایرانی در انگلستان نشان داده شد، سازمان فراماسونری شهر لندن بود که شاهزادگان پس از ورود به «لژ لندن» وارد سازمان ماسونی انگلستان شدند . رضاقلی میرزا در این باره چنین مینویسد : « ... یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۵۳ بنجانبه اخوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت بغروب مانده بمجمع فرمیشان در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریف بابه گشته اگر چه قواعد و رسومات آن محل عظیم را آدمی خود باید درفته باشد و دیده باشد ولیکن آنچه بر ما مشخص و معلوم شد چنانچه آدمی رعایت آن قواعد و رسومات را نماید منافع بسیار از دین و دنیا حاصل خواهد نمود و دو چیز لازم فرامین است یکی آنکه شخص باید لا اقل بیست و دو سال باشد و دیگر اینکه بنده نباشد و آزاد باشد و پدرش نیز آزاد باشد و زن را در خانه فرامیشان نمیگذارند که داخل شود و چهار مرتبه از برای فرامین مرتب و معین است مرتبه اول باید با دویم فاصله اش اقل یکماه باشد و همچنین دویم را

با سیم نیز باید یکماه فاصله داشته باشد و از مرحله سیم الی چهارم باید یکسال و نیم صبر نمود و هر يك از مراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته و نشانی باومی دهند که فلانکس فلان مرتبه را دریافت نمود و رئیس آن طایفه که مرشد کامل باشد پای آن محضر را مهر نموده جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر نمایند و در این اوان مرشد و رئیس طایفه دوکوف میسبك [ نام صحیح این شخص دوک اف ساسکس میباشد ] برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده و بزرگترین فرامیسن عالم است و فرامیسن بمعنی بانی امری است که آزاده باشد چه لفظ فر بمعنی آزاد ! و میسن بمعنای بنیاد ! و بانی هر امری است و هر کس را که مرتبه از مراتب اربعه فریمیسن حاصل شود و آنکسی که مرتبه اش فوق مرتبه مخاطب باشد از مرتبه خود باو سخن نمیتواند گفت مگر اینکه از مرتبه مخاطب دیده است در همان مرتبه گفتگو کند زیاده از آن نمیتوانند سخن گفت باری حمد خدا را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید و این عقیده که سالها بردل بود که آیا چه چیز و چه اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردیده<sup>۱</sup>.

نجفقلی میرزا یکی دیگر از شاهزادگان در سفرنامه ای که بنام «رموز السیاحه» میباشد، در باره ورود به لژ فراماسونری لندن چنین مینویسد «... تا یوم پنجشنبه یستم ربیع الاول را هر روز جمعی از امراء و اعیان مملکت بخدمت شاهزاده مشرف گشته از هر قسم محبت و کمال الفت را بجای آوردند و هم در آنروز از مجمع فریمیسیان احضاریه رسید که در خانه فریمیسیان قدم گذارم : چون قبل از آنکه شاهزادگان وارد لندن شوند از خانه فریمیسیان اذن دخول خواسته بودم لهذا در آن روز برای اولین مرتبه رفتن بآنجا حاصل گشته باتفاق میرزا ابراهیم شیرازی داخل آن خانه شدم و آنمطالبی که سالهای سال عقده و ملال بردل داشتیم منبسط گردید اگرچه هیچ جزئی از اجزاء مشاهدات ملاقات آنخانه را گفتن و نوشتن محال است و باشارات و عقود و قرینه ممکن نیست که احدی تواند رمزی از رموز آنخانه را یسان نماید و لیکن طریقه و

مرسومات قبل از دخول بدان خانه را باقوانینی که خارج از آنجا رعایت میشود فی الجمله بجهت استحضار بعضی از دوستان در این اوراق ثبت می گردد : چنان باشد که لفظ فری میسین لفظی است لاتینی و فری بمعنی آزاد و آزاده باشد و میسین بناوبانی امر آمده است و مرکباً بمعنای آزاده و آزاد بنائی این امر است . این امر خطیر در چهار هزار و دویست و بیست و سه سال قبل از این در اوان حضرت سلیمان ابن داود علیه السلام بوده است و از آن عهد تا بحال هر فرقه از فرق مختلفه عالم که بدان خانه رفته اند و خوارق عادات آنجا را مشاهده نموده اند احدی از آحاد ناس رمزی از رموز مشاهدات و واردات آنجا را نگفته است و مایل بابر از آن مرحله نگشته و در قدرت نداشته است علی الحال فریمیسین مجمعی از خواص و فرقه خاص بوده باشند و ایشان را عمارتی بس عالی و قصوری رفیع البنیان بوده باشد ، که آن جماعت در هر ماه یکروز در آن عمارت مجتمع شوند و شرط آنست که آن روز پنجشنبه بوده باشد و هرگاه کسیکه بدان خانه در آمد و آن مجمع را ملاحظه کند چهار شرط در دخول بدان خانه از جمله لوازم است که اگر یکی از شروط اربعه مفقود باشد او را داخل بدان خانه ننمایند .

اول آنکه آدمی مرد باشد و زن نباشد و مخنث در حکم زن بوده باشد .

دوم آنکه عمرش اقلایست و دوسال رسیده باشد .

سیم آنکه مجنون و ضعیف العقل نباشد .

چهارم آنکه بنده نباشد و آزاد باشد .

بعد از آنکه شروط اربعه در انسان جمع باشد و بخواهد در آن خانه برود ابتدا مکتوبی به رئیس و پیشوای فریمیسین نویسد که مرا تمنای استفاضه فیوضات خانه فریمیسین است و شرایط لازم درمن جمع باشد و در آن باب اذن خواهد . بعد از وصول مکتوبش زیاده از یکماه طول نخواهد کشید که جواب نوشته وی خواهد رسید و او را احضار کنند و مقرر دارند که در چه ساعت بدرب خانه فریمیسین حاضر گردد و اگر موعد اجتماع ایشان در آن مجمع قریب باشد احتمال رود که زیاده از یکروز تعطیل نکنند و احضارش کنند چون در ساعت معینه بدرب خانه فریمیسین حاضر شود پولی معین

باید داده از در آن خانه داخل شود و اقل تنخواه بیست و پنج اشرفی باجفلی باشد ، اکابر و اعیان زیاده نیز دهند و چون درون رود حجاب نگهبانان آن خانه شخصی را در گوشه برده تجربه کنند و امتحان نمایند که مبادا از شرایط اربعه شرطی از او مفقود بوده باشد بعد از اینکه اطمینان بهمرسید او را بمحلی که لازمست خواهند برد و به درجاتی که باید برسانند خواهند رسانید و فریمیسین را چهار درجه باشد . درجه اول با دوم را یکماه فاصله است . بهمین قسم دوم را با سیم یکماه ولیکن سیم را با چهارم یکسال و نیم لازمست که مبیانت بهمرساند و در هر مرحله که بدانخانه رود علامت و نشانی تشخیص دهد و بشناسند درجات فوق هر يك اعلا تر از دیگری باشد چنانچه نشان مرحله چهارم را مرصع به جواهرات دهند و اهل فریمیسین یکدیگر را ازدور و نزدیک تکلم تشخیص دهند و بشناسند اگر چه مسافت و مبیانت در میان ایشان بوده باشد، هر کما مرتبه و درجه فوق دیگری بوده باشد ، وی از مرحله خود تواند سخن گفت مگر از مرحله مخاطب که نازل تر از درجه وی بوده باشد و ایشان از درجات فریمیسین با یکدیگر سخنها گویند و صحبت ها دارند و عشرتها و اگر یکی از فرقه فریمیسین را فاقه و تهی دستی دهد اغنیاء آن فرقه او را با خود شريك کنند و از اموال خود نصیب دهند و اگر در معارك و غزوات با یکدیگر تلاقی کنند تیغ بر روی هم نکشند و بگذرند و اگر به جنگ دشمن افتند یکدیگر را بقدر مقدور مستخلص و در دفع آزار کوشند و دریافت مدارج مذکوره با هیچ ملت و مذهبی منافات ندارد بلکه باعث استقامت و استحکام هر مذهب و ملتی خواهد بود و چون اشخاص را به مجمع فریمیسین در آورند اگر صد نفر بوده باشند تن به تن داخل شوند و دوتفر را در يك مرحله باتفاق نیاورند و پیشوایان آن مجمع اشخاصی باشند که بر ریاضت و مجاهده به آن درجه رسیده است و قابل آن مرحله گشته اند و در آن اوان که شاهزادگان بدان خانه رفتند مقتدای آن جماعت برادر پادشاه آن مملکت بود که عمرش به نود و پنج سالگی رسیده مرد کهن و جهان دیده بود و در بعضی از ممالك و سواد عظیم فرنگستان خانه فریمیسین برپای باشد و خصوصیت این معنی بسته بمكان و آن عمارت نیست، بلکه بواسطه آن جماعت باشد که مجتمع در آن عمارت

شوند و اسباب مهم را فراهم آورند و چنان است که اگر هفت تن یا زیاده از اهالی فریمیسین که همگی درجه چهارم را ادراک نموده باشند و بخواهند که مبلغی خطیر خرج کرده عمارتی عظیم بسازند و اوضاع آن کار را برپای کنند توانند و شرط آن است که از مقتدا و پیشوای عصر مازون باشند در سطور مسطور بهر مکانی از امکنه و ممالك عالم که بخواهند بنیاد توانند نمود . باری طرفه حنالت و حکایت اینست که احدی از مخلوقات و موجودات که داخل در آن خانه شده اند و ایشان پراز فرق مختلفه و گروه متفاوتند بوده اند هیچکس ارتکاب به ابراز این راز ننموده و شمه از آن راز را از لب نگشاده . چنان گویند که قبل از اینکه در ممالك روسیه خانه فریمیسین بنیاد شود پادشاه را هوس ادراک مدارج و اسرار فریمیسین به سر افتاده اراده نمود که به بلاد فرانسه رود و از اسرار آگاه گردد و بعلمت مشاغل سلطنت رفتن سلطان به نفسه متعذر می بود یکی از وزرا دولت که کمال مخالفت را بخدمت سلطان داشته معروض نمود که احتیاج به احتجاج حضرت سلطان فی نفسه در این باب نیست مرامرخص فرموده که بدان بلاد رفته و بخانه فریمیسین در آیم و بر اسرار آن جماعت مطلع گردم و در مراجعت جمیع مشاهدات و مقدمات را بعرض سلطان رسانم سلطان روس در این باب محضری از وزیر گرفته او را مرخص نمود که به بلاد فرانسه رود . وزیر بدان مملکت شتافته و بخانه فریمیسین رفته دیدنیها را دیده و شنیدنیها را شنید و مراجعت نمود چون سلطان از وی سؤال مقصود را نمود وزیر امتناع کرد سلطان بر حسب اقرار اول و انکار در آخر وزیر را سیاست و کشتن تهدید فرمود وزیر چون دید که سؤال ابراز اسرار باممالك پرفراز دار شقی در کار نیست تن بهلاک خویش در داده . سلطان گفت که انسان در حیات خویش قدرت بیان این راز ندارد اکنون که رأی سلطان به انکشاف این راز مقرر گشته است عهده مطالبه را در چیزی نویسم و در زیر زبان من بعد از قتل من خواهند یافت . سلطان بدین راز همدستان گشته وزیر چیزی در زیر زبان نهاد و فرموده سلطان سر وزیر را از بدن جدا ساخته و نوشته را از دهانش بر آوردند چنین ثبت نموده بود که « هر که به خانه فریمیسین برود سر دهد ولی سر ندهد » .

« ز پرده پوشی رندان پاك طينت بود      كه ماند سر خرابات تا ابد مستور »  
 لهذا پادشاه روس از فعل خویش پشیمان گشته و خود بفرانسه شتافته و بعد از ادراك مدارج فریمیسین دریافت نمود که حق با وزیر مقتول بود ولیکن پس از تداوت اندوه و مال را چه سود خواهد برد - چون پادشاه روس فوائد فریمیسین را دانسته معارفی فزون از قیاس نمود در بایتخت خویش که آن معموره را بطرس برک خوانند خانه فریمیسین بنا نهاده از آن روز تا بحال رسم فریمیسین و عمارت ایشان در بطرس برگ برقرار باشد بالجمله از این قبیل حکایات بسیار وقوع یافته و در اغلب بلاد فرنگستان رسم فریمیسین شیوع دارد خانه فریمیسین در بلاد فرانسه انتشار و اشتهاش را زاید از سایر بلاد است...<sup>۱</sup>  
 جیمز فریزر که مهماندار شاهزادگان بود و آنها را به لژ ماسونی لندن برده بود در کتابی که در باره شاهزادگان نوشته چنین مینویسد :

« ... روز بعد که چهاردهم جولای بود، کار مهمی باید انجام شود . گمان نمیکنم هیچکدام از تأسیسات و ابداعات اروپائی به اندازه فراماسونری حس کنجکاوای شرقی ها را تحریک کرده باشد . اسرار پنهانی این مؤسسه قوه تصور آنها را فوق العاده تحریک میکند ، بخصوص ایرانیان که در مسائل روحی و مذهبی آزادانه تر و عاری از قیودات و تکلفات فکر میکنند .

داستان فراماسونری اروپا که بشکل اغراق آمیز و شاید غیر واقع و از منابع متعدد و مختلف به ایران رسیده چنان بزرگ و اغراق آمیز و احیاناً صحیح می باشد ، که ایرانیان تصور میکنند عضویت فراماسونری توأم با تحصیل اطلاعات ماوراء طبیعت و اسرار آمیزی است که دارای کرامات و قوای خارق طبیعت خواهد شد و فقط اعضاء فراماسونری بدان دست میابند و دیگران از آن محرومند .

من هیچگاه بایک ایرانی برخورد نکردم که میل نداشته باشد عضویت فراماسونری را قبول کند . شاهزادگان ما هم از همان نسخ بودند، دوست و هموطن آنها میرزا ابراهیم که خودش نیز عضویت فراماسونری را داشت بر حسب تقاضای شاهزادگان مقدمات امر

را فراهم کرده بود و امروز روزی بود که باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام بشود.<sup>۱</sup> بطوریکه از یادداشتهای جیمز فریزر استنباط میشود، در ایران بشاهزادگان متواری قاجار بطور شوخی گفته بودند که درلترهای فراماسونری جوانان خوش آب و رنگ که تازم وارد فرقه ماسونی میشوند مورد توجه قرار میگیرند و به همین جهت وقتی آنان میخواستند از مهمانخانه‌ای که در آن بودند بطرف محل لژ حرکت کنند، برادر بزرگتر فوق‌العاده ناراحت بوده است. جیمز فریزر مینویسد: «... آنها فوق‌العاده ناراحت شده بودند و برادر بزرگترشان (رضاقلی میرزا) که خیلی خجول بود، از هرگونه خصوصیت و رفاقتی که عاری از تشریفات درباری و معمولی بود، احتراز می‌جست. بنظر میرسید که او برای رفتن به لژ فراماسونری نگران و مردود و مشکوک است. تصور میکنم بطور شوخی مطالبی درباره رفتار با جوانان تازم وارد باو گفته شده بود که او اظهار میداشت در مقابل چنین رفتاری بشدت مقاومت خواهد کرد». جیمز فریزر عین جملات رضاقلی میرزا را در سفرنامه خویش نقل کرده است مینویسد: «... واله صاحب فریزر!! اگر آنها سعی کنند که نسبت بمن کلر بی‌قاعده و یا بی‌ادبانه‌ای انجام دهند یا رفتاری که از آن سوءظن حاصل شود عنوان کنند، بامشت و خنجر من سروکلر خواهند داشت...» سپس فریزر مینویسد: «... اما خوشبختانه عضویت آنها بانهایت سادگی و به نحو مطلوب و خوشی انجام گرفت و بدون اینکه بشاهزادگان اسائۀ ادبی بشود هر سه باحالی خوش و نیمه مست به منزل خود مراجعت کردند...»<sup>۲</sup>

(۱) رموزالسیاحه نسخه خطی کتابخانه ملی.

(۲) از نسخه انگلیسی آقای مصطفی فاتح‌بنام:

## قتل گریبایدوف سفیر روس

و

### نقش سفیر انگلیس و علماء در این حادثه

قتل گریبایدوف سفیر روسیه تزاری در دربار قاجار و ۳۷ نفر دیگر از همراهان او و اعضای سفارت روس، یکی دیگر از حوادثی است که از توطئه و تحریک سفرای روس و انگلیس در ایران حکایت میکند. در این مورد خشم و عصبانیت مردم از دخالت بیرویه سفیر روس در امور داخلی و حتی مسائل مربوط به مذهب و خانواده چنان شدید بود که بادیست خالی و در مقابل سلاحهای آتشین سفارت حمله ور شدند و با کشته شدن بیش از هشتاد نفر از مردم پایتخت و ۳۸ نفر از اتباع سفارت روس و از جمله شخص سفیر، این حادثه اسفناک پایان یافت.

باید دانست که عدهای از مورخان، در این میان تحریک و تفتین مأموران سفارت انگلیس را نیز بی تأثیر نمیدانند. ولی چنانکه خواهد آمد، نکته جالب اینست که انگلیسها تصمیم گرفتند از این حادثه کمال بهره برداری را بکنند و در نتیجه قتل گریبایدوف، باعث نزدیک شدن مأموران سفارت انگلیس بر روحانیون وقت و نفوذ بیشتر آنان در دربار و سازمانهای مختلف مملکتی شد.



یکصد و چهل و دو سال قبل<sup>۱</sup> یکی از سخت‌ترین سالهائی بود که آذربایجان و مردم آن بیاد داشتند. در این سال جنگهای دوم ایران با روسیه تزاری در آن سوی رود ارس بمنتهای شدت رسید، و با اینکه سپاهیان روس چندین برابر قوای ایران بودند و کشتار بیرحمانه‌ای در سرزمین‌های اشغالی برپا انداخته بودند که در تاریخ را بطور کشور نظیر نداشت، مع الوصف مقاومت دلیرانه مرزداران ایران و عشایر و قوای نامنظم دولتی آنقدر شجاعانه و پرازش بود که نه تنها بقوای روس تلفات فراوانی وارد می‌ساخت، بلکه مدت جنگ را طولانی‌تر میکرد.

دربار روسیه عقیده داشت که اهمال و سستی ژنرال «الکسی پتروویچ یرمولف» فرمانده قوای آن دولت سبب طولانی شدن جنگ بین دو کشور شده است. بهمین جهت مقامات روسی او را معزول کردند و ژنرال جوانی را که قبلاً معاون او بود، بفرماندهی قوای مهاجم بایران تعیین کردند. فرمانده جدید ژنرال «پاسکویچ» نام داشت که همان فاتح ایروان و امضاءکننده عهدنامه تحمیلی «ترکمانچای» از طرف دولت روس بود. وی که بعزت و موفقیت در جنگهای پیشین بمقامهای عالی نظامی رسیده بود، بمحض آنکه بدین سمت منصوب شد، با چند حمله بیرحمانه نه تنها دودژمهم «ایروان» و «عباس آباد» را از عباس میرزا گرفت، بلکه بزودی از رود ارس گذشت و شهرهای مهم سر راه مانند خوی و اردبیل و دهخوار قان را تصرف کرد و یکروز بطور ناگهانی در طلوع آفتاب وارد تبریز شده، بسوی تهران تاخت. اما همینکه بترکمانچای رسید از طرف تزار نیکلای اول امپراطور روسیه باو دستور داده شد که در همانجا متوقف شود و عهدنامه صلح با ایران را امضاء کند.

پاسکویچ در یکروز سرد زمستان یعنی ۵ شعبان ۱۲۴۳ - ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ - این عهد نامه را امضاء کرد و در مراسم امضای آن الکساندر سرگئیویچ گریبایدوف خواهرزاده وی کلهای سیاسی سپاه او را انجام میداد. گریبایدوف که در وطن خود با نوشتن یک کمدی که از شاهکارهای زبان روسی است، معروفیت فراوانی پیدا کرده بود

(۱) این یادداشتها در سال ۱۳۴۷ شمسی - ۱۹۶۷ میلادی نگاشته شده است.

در معیت دانی خویش بعنوان منشی مخصوص و مأمور کارهای سیاسی او بویژه در مورد ایران انجام وظیفه میکرد.

پس از آنکه کار امضای عهدنامه ترکمانچای خاتمه پذیرفت، امپراطور روسیه که از نفرت ایرانیان نسبت به دولت و ملت روس آگاه شده بود، دستور داد تا بهر نحوی هست نفوذ روسیه در دربار و دولت و ملت ایران حفظ گردد و باین منظور سعی شود که از شاه و درباریان و دولتیان دلجوئی و استمالت بعمل آید. طبیعی است که روسها بدینوسیله میخواستند از توسعه نفوذ انگلستان در دربار ایران جلوگیری نمایند و باین منظور بود که در اجرای دستورات تزار، پاسکویچ خواهرزاده خود را که محرم اسرارش در کارهای ایران بود بسمت سفارت بندر بار تهران فرستاد.

امپراطور روسیه برای اینکه در دربار تهران دست نیرومند و مؤثری داشته باشد، نخستین سفیر دائمی خود را با جلال و شکوه فراوان بتهران فرستاد و ۳۵ عضو روسی سفارت و یک دسته قزاق برای پاسبانی به همراه وی بایران اعزام داشت. سفیر همچنین هدایای گرانبهایی از طرف تزار روس برای فتحعلیشاه و عباس میرزا و حتی تحفه های نفیسی برای برخی از پسران و برادران پادشاه به همراه آورد، که از جمله آنها چهل چراغهای بسیار مجلل و بزرگی بود که هم اکنون چند عدد آنها در تالار موزه کاخ گلستان باقی است.

هنگامیکه خبر رسیدن گریبایدوف به مرز ایران رسید. عباس میرزا نایب السلطنه، نظر علیخان افشار ارومی را که از اعیان آذربایجان بود، بمهمانداری او بمرز جلفا فرستاد و سفیر را با احترام فوق العاده وارد تبریز کرد. چون در عهدنامه قید شده بود که دولت روسیه میتواند برای کارهای تجاری خویش در ایران کنسولهایی داشته باشد، گریبایدوف در بند و ورود بایران یکی از اعضاء سفارت را بعنوان کنسول مأمور رشت کرد.

این اقدام سفیر روسیه، آنهم در روزهای اولیه ورود بتهران، اختلافاتی بین ایران و سفیر مغرور و مستبد آن دولت بوجود آورد، زیرا معلوم شد که سفیر میخواهد با خشونت و بی اعتنائی بدولت و قوانین ایران، کارهای سفارت را انجام دهد، و این اقدام

او خواه ناخواه ایجاد کدورت شدیدی کرد. مع الوصف حادثه‌ای روی نداد و هنگامیکه گریبایدوف در روز پنجم رجب ۱۲۴۳ هـ - ۱۸۲۷ م - وارد تهران شد، فتحعلیشاه به محمدخان فرمانده سواران افشار دستور داد تا مهمانداری او را عهده‌دار شود. دو نفر از درباریان بنامهای میرزا محمد علیخان کاشانی پیشکارعلیشاه ظل السلطان (پسرتحعلیشاه) و محمد ولیخان قاسملوی افشار را نیز مأمور استقبال از او کرد و باین ترتیب روز بعد وقتی سفیر وارد شد، میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه و علیخان دولو ایلخانی قاجار و نایب نسقچی باشی (رئیس تشریفات دربار) و میرزا فضل‌الله مازندرانی مستوفی، بخانه او رفته و تبریک ورود گفتند.

گریبایدوف با اینکه دستور داشت که حتی المقدور بدربار و امنای دولت ایران نزدیک شده و از نفوذ انگلیس جلوگیری کند، با اینحال روزیکه بحضور شاه شرفیاب و معرفی شد، حاضر بانجام تشریفات درباری نگردید و چون خود را سفیر دولت فاتح میدانست با تفرعن بسیار بحضور فتحعلیشاه رسید.

موضوع دیگری که گریبایدوف از بدو ورود بایران بدان اهمیت فراوان میداد، استرداد اسراء و فراریان قفقازی و گرجی به روسیه و فراریان بود. عده‌ای از نویسندگان اصرار او را در مراجعت اینعده بروسیه در اثر تلقین بعضی از همراهان سفیر، بخصوص ارامنه میدانند.

او برای اجرای ماده ۱۳ عهدنامه ترکمانچای که در آن به استرداد اسراء اشاره شده بود از بدو ورود سرسختی نشان میداد و از هر گونه بهانه جوئی و ایجاد مزاحمت خودداری نمیکرد.

در ماده ۱۳ عهدنامه ترکمانچای ذکر شده بود:

«... تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیر و بسا قبل از آن دستگیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتی که در اوقات سیره اسیرا گرفتار شده باشند در ظرف چهارده ماه مسترد خواهند شد. بعد از آنکه باین اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه

داده شد مومی‌الیهم را بطرف عباس آباد حرکت داده و در آنجا به کمیسرهاییکه از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام باو طان ایشان مأمور شده‌اند تسلیم خواهند کرد . در باره اسراء جنگی و اتباع دولتین که باسیری گرفتار شده و بسبب بعدمکان آنها و یا بعلت دیگری از طرف دولتین فوق مسترد نشده‌اند طرفین متعاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت .

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار میدهند که هر وقت این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم میشوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی‌الیهم را مسترد سازند .

در آن موقع عده‌ای از اهالی گرجستان ، بخصوص زنان گرجی که از زمان کریم خان زند و آقا محمدخان قاجار بعنوان اسیری بایران آورده و بعد با جبار یا بدخواه بدین اسلام و سپس بتزویج اشخاص مختلف در آورده بودند ، در نقاط مختلف ایران زیاد دیده میشدند . این اشخاص که بیشتر در خانه رجال و معروفین زندگی میکردند اکثراً دارای اولاد و احفادی هم شده بودند . گریبایدوف در این مورد نامه‌ها نوشت ، تهدیدها کرد ، و سماجت‌ها نمود . از جمله نامه زیر که بوزیر امور خارجه ایران نوشته است :

«دوست مهربان من ، بعد از مرحمت‌های بی پایان که اعلیحضرت قدر قدرت قبله عالم و عالیشان بکمترین فرمودند و تأکید بلیغ در رد کردن اسراء مقرر داشتند مع هذا الی حال اسیری نرسیده خصوصاً ضعیفه که در خانه ملاباشی است که خویش معظم الیه بنواب نایب السلطنه عرض کرد و بنواب نایب السلطنه یقین و مشخص گشته و معلوم شد که ضعیفه در آنجا است و حکم فرمودند بگیرند رد نمایند ، هنوز هم معوق مانده ، بیاید محبت فرموده مقرر دارند که امروز ضعیفه را در خانه ملاباشی گرفته بیاورند و سایر اسراء را بطوری که اظهار شد محبت نمایند . و قبله عالم در باب رفتن نایب السلطنه به بطراظهار فرموده بنده عرض کردم که تا خبری از اعلیحضرت قدر قدرت امپراطور اعظم نرسد نمیشود ، و قبله عالم فرمودند که نایب السلطنه بتفلیس برود تا زمانی که امپراطور

به پتر برسد نایب السلطنه هم رسیده باشد ولیکن کاغذی که من بجنرال انشف بحسب الخواهی نواب نایب السلطنه نوشته ام تا جواب رسد صلاح رفتن نیست ، و امروز هم از جنرال انشف کراف پسکوویچ ابروان کاغذی رسیده که آنچه صالداتی که فرار می نمایند و بآذربایجان می آیند ورد نمی کنند این طریقه خلاف دوستی دولتین ورأی عالم آرای شاهنشاه اعظم است. از آن دوست توقع دارم که بقبله عالم عرض و از سر کار قدر آثار حکم محکم شده که همگی را رد نموده بعد از این ترك طورهارا نمایند . زیاده چه اطناب رود .

گذشته از اینها گریبایدوف توسط مأمورین سفارت هم « بنا گذاشت که با تبار دارالخلافه بیپناه اینک گرجستانی در خانه شماس بدرفتاری نماید و بدون اذن و استحضار امنای دولت ایران کسان خود را از ارامنه و روسیه بخانه های مسلمانان میفرستاد و ایشان خود سر داخل خانه های مردم شده اظهار میداشتند که باید نمایندگان ما جمیع انائیه آن خانها دیده اگر زن از گرجستان باشد بخانه ایلچی برده تا ایلچی بالمشافه تحقیق رضا وعدم رضا در مانندن یا نمانندن او در مملکت ایران نماید . و مکرر این حرکت از گریبایدوف صادر شد و از انائیه اهل اسلام باین نحوها بخانه خود برده شبها نگاهداری میکرد . »<sup>۱</sup>

داستان آغا  
در خلال این احوال و پس از يك سلسله از این قبیل رفتار هنگامی که گریبایدوف خود را آماده رفتن به تبریز می کرد و حتی حضور شاه هم شرفیاب شده و اجازه مرخصی گرفته بود ، یکی از خواجه های مقرب حرمسرای فتحعلی شاه که سمت « ناظر حرمخانه پادشاهی » را داشت ، بنام میرزا یعقوب خواجه بواسطه اختلاف حساسی که پیدا کرده بود فرار کرد و بنزد گریبایدوف در سفارت روس پناهنده شد .

میرزا یعقوب یا « آغا یعقوب » از ارامنه گرجستان بود که بیست سی سال قبل از آن او را با سارت بتهران آورده و پس از اخته کردن جزء خواجه های حرمسرا در آورده

بودند - آغا یعقوب از وجوه سپرده بدستش چهل پنجاه هزار تومان کسر آورده بود و وقتی خواستند بحسابهایش رسیدگی کنند ، بعنوان آنکه گرجستانی و از اتباع روسیه میباشد ، بنزد گریبایدوف رفت و متحصن شد و درخواست کرد او را بروسیه بفرستند .

آغا یعقوب بواسطه اطلاعی که از داخل حرمسرای دربار فتحعلی شاه داشت و همچنین چون با شاهزادگان و رجال و معروفین آشنائی بهمرسانده بود و به « اندرون » رفت و آمد می کرد ، صورتی از زنان گرجی تهیه کرد و بگریبایدوف داد . از جمله اسامی دو نفر از زنان ارمنی که در خانه اللهیارخان آصف الدوله بودند جزء این صورت بود . گریبایدوف با آصف الدوله و اشخاص دیگری که طبق آن صورت زنان گرجی در خانه آنها بودند پیغام فرستاد و خواست زنها را برای استعمال و بازجوئی از اینکه آیا مایل برقتن بروسیه هستند یا نه نزد او بفرستند .

حرکت و رفتار ناهنجار گریبایدوف ، بیش از پیش موجب نا رضائی دربار ایران و رجال دولت شده بود . ولی باز بملاحظاتی فقط به پیغام شفاهی و دعوت او به ترك این رویه اكتفا می کردند - وقتی آغا یعقوب در سفارت روس متحصن شد وزیر امور خارجه ایران به گریبایدوف نامه ای نوشت که با رفتن آغا یعقوب از ایران مخالفتی ندارد ، ولی باید قبلاً در « محکمه حاکم شرع » طهران « با حضور ترجمان مرافعه بشود » و پس از « تفریغ حساب ورد مطالبات » کسی را با او حرفی و سخنی نخواهد بود .

آغا یعقوب که میدید دولت ایران در تعقیب رسیدگی بحسابهای اوست و از طرف دیگر حامی خود را ایلچی دولت غالبی در کشور مغلوبی میدید جسور شده و مکرر علناً بمقامات دولت ایران فحاشی و هرزه درائی می کرد و بخصوص در نزد مردم متعصب آنروز نسبت بدین اسلام توهین و جسارت مینمود .

گریبایدوف که در باز گشت به تبریز و رفتن نزد زن محبوبه اش عجله داشت در پاسخ نامه وزیر امور خارجه ایران نوشت که اولاً محاکمه آغا یعقوب در تبریز و با حضور کنسول روس بعمل آید و ثانیاً نقاضا نمود یکی از همکاران خود را بعنوان « نایب » خویش در تهران بگذارد تا در غیاب او کلهایش را دنبال کند . ولی وزیر امور خارجه

ایران با این تقاضا موافقت نکرد - نامه های متبادله در این باره که تاریخ آنها دو روز قبل از کشته شدن گریبایدوف میباشد بشرح زیر است .

سواد کاغذ وزیر دول خارجه که بایلچی روس (گریبایدوف) نوشته اند :  
عالیجاها ، بلند جایگاها ، دوستاها :

میرزا یعقوب مباشر دادوستد سرکار دیوان بوده با تحویلداران دیوانی محاسبات و معاملات چند داشته که نوشتجات با بمهر و سیاهه محاسبات او حاضر است و مبلغی از مال سرکار دیوان و تحویلدارها و غیره برزمه او هست و بعضی تفریطات و سرقتها از او بظهور رسیده بمقتضای بعضی از فصول عهدنامه که البته در نظر آن دوستدار است از تبعه طرفین هم هرگاه مطالبه و محاسبه و مؤاخذنه باشد باید در محکمه حاکم شروع آن بلد با حضور ترجمان مرافعه بشود لهذا باید میرزا یعقوب در محکمه شرع دارالخلافه تهران حاضر شود و با حضور ترجمان طی مرافعه شده تفریغ حساب ورد مطالبات نموده باشد و بعد از طی مرافعه ورد مطالبات ظاهر است که کسی را با او حرفی و سخنی نخواهد بود چون لازم بود اظهار شد . تحریرانی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴ » .

پاسخ گریبایدوف به نامه  
شهامت و بسالت اکتسابا دولت و اقبال همراهها .  
وزیر امور خارجه

وزیر امور دول خارجه جناب میرزا ابوالحسن خان دام اقباله .

مراسله جناب آن عالیجاه رسید ، در باب میرزا یعقوب بدان روش که نوشته بودید کما هو حقّه معلوم و مفهوم شد چون مخلص محض برای استحکام و انضباط دوستی دولّین آمده و همیشه در کوشش و سعی میباشد که روز بروز دوستی را زیاد نماید که در فیما بین دولّین مغایرت و جدائی تصور نشود درینصورت معلوم است که مخلص مال سرکار اعلیحضرت شاه را از مال سرکار اعلیحضرت امپراطور اعظم خود جدا ندانسته در باب ادعائی که با میرزا یعقوب هست اگر چنانچه چیزی درزمه او ثابت باشد موافق حق و حساب بازیافت خواهد شد لهذا مخلص صداقت اندیش از آن عالیجاه توقع می نماید که چون حالا روانه هستم مشارالیه را موافق عهد نامه بهمراهی مخلص با اموال خودش

روانه تبریز نمایند که در آنجا در محکمه شرع انور تحقیق مراتب شود با وجود اینکه موافق عهد نامه این قبیل امور مختص از عالیجاه غفرالنی کونسول امپور کر بوده و نواب اشرف والا نایب السلطنه در آنجا تشریف دارد و اگر چنانچه مخلص بنخواهد که تفصیل جواب مراسله جناب آن عالیجاه را بنویسد باز بطول انجامیده که باعث معطلی خواهد شد باری امیدواری چنان است که زیاده از این مخلص معطل نشده زیاده از حد از اعلیحضرت شاه والا جاه راضی و خشنود روانه شود و دیگر عالیجاها دوستانه ، جناب شما خود نایب مخلص و خانواده او را در پترزبورغ می شناسید و می دانید که چه قدر نظام دان و قاعده شناس است که پاس دوستی دولین را چه قدر منظور میدارد و به مخلص معلوم است که کاری نخواهد کرد که منافی رأی اعلیحضرت شاه والا جاه باشد که بر این که پیشتر هم بشما نوشته ام حالا مجدداً مخلص توقع می نماید که بخدمت اعلیحضرت شاه اعظم عرض نمایند که چون لازم است مشارالیه تا مراجعت مخلص در اینجا بماند باید او را کمال عزت و احترام نمود که خاطر جمع باشند که از او خلاقی بظهور نخواهد رسید و مشارالیه منتظر هدایا خواهد شد که بحضور همایون شاه والا جاه بگذارند چون لازم بود اظهار شد . تحریر فی چهارم شهر شعبان المعظم ۱۲۴۴ .

در جواب این نامه وزیر خارجه ایران نامه زیر را به گریبایدوف ایلچی روس در ایران نوشت :

« عالیجاها درایت و فطانت همراها ، دوستانه ، در خصوص فرمایشی که اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداه بعالیجاه نظر علیخان فرموده بودند که بآندوست مهربان ابلاغ نماید . از دوستدار خواهش کرده بودند که کیفیت آنرا در طی نوشته اظهار نماید . لهذا قلمی میدارد که چون درین روزها بعضی امور جزویه در میان است که انشاء الله بنوعی خواهد گذشت که به نظرها با کمال دوستی و مهربانی دولین غریب و ناپسند نیفتد و معلوم است در صورتیکه آندوست یکچند در دارالخلافت طهران مقیم باشند نظر بفظانت و خیرخواهی و اختیاری که دارند رفع اینگونه امور بخوشی خواهند شد و از هیچ طرف غایله و غباری فیما بین در گذشتن بعضی امور جزویه اتفاق نخواهد افتاد و اگر



آندوست هنوز که بعضی جزویات در میان است و خیر خواهیها و نیک اندیشیهای ایشان در تکمیل دوستی ظهوری نیافته کسی را از جانب خود در اینجا بگذارید و خود روانه آذربایجان شوید شاید در مجاری طی امور نایب آندوسترا اطلاع و اختیاری کلی در گفتگوهای دوستانه که ناچار تحملات و توقعات یکجبهتانه و مستلزم احتراز از اعتراضات و سخت گیریهای مشاجرانه است نباشد و در این اول وهله کارها بخوشی مقرون نگردد پس از این رهگذر بآندوست اعلام می شود که اگر خود لازم میدانند در این روزها روانه آذربایجان شوند همراهان خود را به همراهی خود برده باشند اگر کسی را خواهید در اینجا بر سر منزل و مکان معینه بگذارید دیگر او را اذن مداخلت در کار و بار دولت و امثال آن ندهند تا خود مراجعت نمایند و اگر خود توقف مینمایند بهتر و خوبتر . چون لازم بود اظهار شد . فی چهارم شهر شعبان ۱۲۴۴ء

گریبایدوف که این قبیل مخالفتها را میدید بتحریر و تشویق آغا یعقوب و دیگران بشدت عمل خود در مورد استرداد زنان گرجی و ارمنی میافزود .  
در بین کسانی که سفیر روسیه بمراجعت آنان اصرار داشت ، عدمای بانوی گرجی و ارمنی وجود داشتند که سالها قبل باخویشان خود بایران آمده و مسلمان شده بودند . لیکن سفیر روسیه بدون توجه باینکه آنان بمیل خود بایران مهاجرت کرده و همسر ایرانی برگزیده و دارای فرزندان متعدد شده اند اصرار داشت که همگی آنها را بروسیه بازگرداند .

در این میان اصرار گریبایدوف در مراجعت دو نفر از زنان ارمنی خانه اللهیارخان آصف الدوله بیشتر بود . پافشاری او در مراجعت این زنان از آن جهت بود که اللهیارخان برادرزن فتحعلیشاه و دایی عباس میرزا نایب السلطنه و از همه مهمتر طرفدار علنی انگلیسها بود . گریبایدوف برای اینکه با خانواده سلطنتی ایران و بخصوص مهره قوی سیاست انگلیس در ایران مبارزه کند ، اصرار در بازگشت این دوزن گرجی داشت .

در نتیجه اللهیارخان آصف الدوله برای نجات دوزن مذکور به انگلیسها متوسل شد . در نامه ای که سفارت انگلیس در تهران بوزیر امور خارجه انگلیس فرستاده در

این باره مینویسد :

«... گریبایندوف غرور و خودخواهی فوق‌العاده‌ای دارد. او چون در سال ۱۸۱۹ [۱۲۳۵ هـ] مأمور بازگردانیدن ۱۵۸ نفر از اسراء و فراریان روسیه از ایران بوده اکنون که بار دیگر با داشتن مقام بالانتری باین کشور آمده ، سعی دارد بار دیگر باقیمانده مهاجرین ، فراریان و اسراء را بروسیه برگرداند . سفیر جدید روسیه حتی از اعزام مأموران روسی به خانه‌ها و حریم‌سراهای درباریان قاجاریه نیز ابائی ندارد، فشار فوق‌العاده ای که او برای بازگردانیدن دوکنیزگرچی از خانه آصف‌الدوله می‌آورد، سبب شده که او از ما کمک بخواهد . گرچه آصف‌الدوله همیشه جانب ما را در همه امور حفظ می‌کند لیکن متأسفانه درین امر ما نمیتوانیم باو کمکی بنمائیم .»

در گزارش دیگری که وزیر مختار انگلیس در تهران در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ ( ۱۲۶۵ هـ ) - برای وزیر خارجه انگلیس فرستاده در باره آصف‌الدوله مینویسد :  
«... آصف‌الدوله خود و تمام افراد خانواده اش ، همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بودند... من منتظر فرصتی که در یک ملاقات خصوصی شما را وادار کنم باو مقام وزارت اعطاء نماید . این خود خدمتی با استقلال ایران خواهد بود .»<sup>۱</sup>

ظل‌السلطان حاکم تهران در نامدای که برای عباس میرزا نایب‌السلطنه فرستاده در این باره مینویسد : «... میرزا یعقوب باطمینان حمایت ایلچی ناسزاها بشرع و دین اسلام گفت و بعلماء و فضلاء دشنام داد استخفافها بدولت قاهره و استهزاها بخلق ایران نمود که اهل شهر اعم از عالم و عامی رنجیدند و طاقت نیاوردند . در این اثناء دو نفر زن از آرامنه ولایت عثمانی در خانه اللهیارخان قاجار بودند .

بلدهای ایلچی باو خبر دادند و براو مشتبه نمودند که این دو نفر از اسرای گرجستان هستند . ایلچی بمطالبه برخاست ، اللهیار خان گفت اینها از ولایت عثمانی میباشند دخی بشما ندارد . ایلچی قبول نکرد اصرار و شدت کرد شاهنشاه باللهیارخان حکم فرمودند هر دو نفر زن را با آدمی از خود به خانه ایلچی بفرستد تا ایلچی خود از آنها بپرسد

و معلوم شود که از اسرای ولایات روسیه نباشند . اللہیارخان حسب الامر مقرر و معمول داشت . اما ایلچی مرد را پس فرستاد و زنهارا نگاهداشت . قاعده ایران معلوم است که زن در خانه نامحرم نمیتواند بماند ، مایه بدنامی میشود . علاوه بر آن ، آن شب میرزا یعقوب مجلس شرب داشت ، آدمهای ایلچی هم يك زن فاحشه از شهر آورده بودند ، آن



گریبايدوف سفیر روس

دوزن که در خانه ایلچی بودند بملاحظه این اوضاع آه و ناله میکردند و مردم بی طاقت شدند تا وقت صبح که آدم رفت ، آن دوزن را از خانه ایلچی بیاورد ندادند .<sup>۱</sup>

بدنبال توقیف آن دوزن گرجی در خانه سفیر روس ، جهانگیر میرزا چنین مینویسد ... آصف الدوله از شنیدن این خبر آتش بجان وی تاب و توان شد و بفکر چاره خود افتاد و بعلمای اسلام که در دارالخلافه بودند اظهار تظلم کرد و در دولت سرای افضل الفضلاء مجتهد العصر والزمان حاجی میرزا مسیح رحمت اله جمع آمده زبان بتظلم و تشکی گشود و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلنگی نمود و حاجی میرزا مسیح رحمت اله نظر بتکلیف مسلمانی کسی بنزد ایلچی مزبور فرستاده طلبا ناثیه اهل اسلام را که برده بودند نمود. ایلچی در جواب سخنان درشت گفت و فرستاده مجتهد العصر والزمانی را خائباً و خاسراً معاودت داد و اهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات و محالات را خبر کرده و جمیع کسبه و رعایا از زن و مرد اسلحه پوشیدند و اکثر نوکر باب دولتی نیز بجهت اسلام ترك آمدن بارگ مبارکه را کرده در دولت سرای مجتهد العصر والزمان جمع شدند و میرزا مجتهد را از دولت سرای خود بمسجد جامع برده دروب اسواق و خانات را بسته بمسجد جامع مجتمع گشتند و کثرت و غوغای عظیم از عام و خواص در مسجد پیدا آمد .<sup>۲</sup>

پس از اجتماع مردم در مسجد جامع ، تمام اسراء و زنانی که در سفارت روسیه توقیف شده بودند بعلماء پیغام دادند که تمامت ما بشرف اسلام رسیده ایم و صاحب اولاد گشته ایم حال که امنای دولت ایران بادولت روس میثاقی بسته اند که گسته ندارند بجاست علماء که برمسند شریعت نشسته اند باعث نجات ما گردند . چون این پیغام بعلماء دین مبین رسید ، مسجد جامع طهران را انجمن ساخته ، عامه مردم را حاضر داشتند و معقود آن بود که گریبایدوف جماعتی را از اسراء که در دین مسلمانی راسخ بودند مرخص دارد . . .<sup>۳</sup>

۱ - کتاب احوالات سفر مسعود میرزا .

۲ - تاریخ نو ص ۱۲۲

۳ - فارسنامه ناصری ص ۲۷۵ .

ولی سفیر روس بتقاضاهای مکرر میرزا مسیح اعتنائی نکرد. چون احتمال حوادث شومی میرفت میرزا ابوالحسن خان ایلچی وزیر امور خارجه که از حقوق بگیران انگلیس بود و همچنین سایر مقامات دولتی به گریبایدوف پیغام دادند که از هیجان مردم بترسد و زنهای و اسراء مسلمان را برگرداند. فتحعلیشاه در نامه‌ای که به عباس میرزا نایب السلطنه مینویسد، نیز اشاره باین هیجان مردم و پیامی که برای سفیر فرستاده کرده می‌گوید: «این زنهار که سالهاست مسلمه‌اند و بالفعل یکی از آنها حامله، باز بفرست و هر جا اسیری مشخص داری اعلان دار تا باز یافته شود ولی این نامه فایده ببخشید...»<sup>۱</sup>

سرانجام روز چهارشنبه ششم شعبان ۱۲۴۴ (۱۱ فوریه ۱۸۲۹) مردم تهران بازار را بستند و جمعی از آنها بطرف اقامتگاه گریبایدوف حرکت کردند تا زنان را از چنگ کسان او درآورند. در نتیجه زد و خوردی که بین مردم و قزاقان مستحفظ سفارت روی داد بواسطه شلیک گلوله یکی از مستحفظین، پسر بچه چهارده ساله‌ای که در بین جمعیت بود کشته شد. با کشته شدن این طفل بر هیجانات مردم و مهاجمین افزوده شد و عده‌ای در آن میان که بعقیده بعضی‌ها از عمال آصف الدوله بودند فریاد می‌کردند که «آقا میفرمایند باید ایلچی روس را بقصاص آن طفلک کشت.»

از آن طرف وقتی خبر اجتماع مردم و قصد آنها در حرکت بطرف سفارت روس بفتحعلیشاه رسید به علیشاه ظل السلطان فرزند خود که حاکم تهران بود دستور داد از وقوع هر حادثه‌ای جلوگیری کند. ظل السلطان نیز با شاهزاده امام‌وردی میرزا سرکشیکچی باشی و دوسه هزار نفر کشیکچیان دولتیخانه و مستحفظین ارك و سربازان در صدد پراکنده ساختن مردم و جلوگیری از حمله آنها بسفارت برآمدند ولی مردم با آنان نیز بستیز پرداختند.

نویسنده ناسخ التواریخ مینویسد «ولی مردم با آنها سخن بخشونت کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد، ما از دولت دست باز داریم. اینك این تیغ‌های آخته را از بهر دشمنان دین افراخته‌ایم. اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم

و نخست این تیغ‌ها را بر شما برانیم<sup>۱</sup> و صریح گفتند: «که اگر دولت بخلاف رأی ما فرمان دهد، جمهوراً از پادشاه روی برتاییم و با او نیز مدافعه کنیم... در آن غوغا او باش شهر زبان درازی‌ها و سخت‌گوئی‌ها و بی‌حرمتی‌ها نسبت بظل‌السلطان هم نمودند و در آخر کار غوغا بجائی کشیده بود که دروازه‌های ارك تا دوسه ساعت بسته شد<sup>۲</sup>، در آن روز زنان فریاد میکردند و بفرزندان فتح‌علیشاه میگفتند «بروید زنان خود را تسلیم روس‌ها کنید چنین رفتاری لایق‌ریشی است که پدر شما هر روز با آب گلاب آنرا معطر میکند»<sup>۳</sup>.

گریبایدوف که شاهد اجتماع مردم تهران در جلوسفارت بود و خطر را در چند قدمی می‌دید خود میرزا یعقوب و دو نفر از زنهای آصف‌الدوله را بیرون فرستاد و درهای سفارت را بست تا بلکه آتش فتنه را فرو نشاند. و حتی دستور داد موجودی پول‌هایش را نیز بمیان جمعیت بریزند تا شاید باینوسیله مردم آرام گیرند. ولی مردم غضب‌آلود تا میرزا یعقوب را دیدند بطرفش حمله بردند و او را در جلو در سفارت باخنجر و شمشیر پاره پاره ساختند و زنهارا بخانه میرزا مسیح مجتهد فرستادند.

گریبایدوف برای دفاع و جلوگیری از هجوم مردم بهمه ساکنان سفارت و مستحفظین دستور داد به بامهای خانه بروند و از بالای بامها و شکاف دیوارها در صدد مدافعه باشند و وقتی عده زیادی از میان سیل خروشان جمعیت عصبانی از در و دیوار خانه بالا رفتند مدافعین شروع بشلیک کردند در نتیجه هشتاد نفر از مهاجمین و ۳۸ نفر از ساکنان سفارت روس کشته شدند و در بین کشته‌شدگان سفارت جنازه گریبایدوف سفیر، آدلونگ دبیر دوم و پزشک سفارت، منشی ایرانی، یک شاهزاده گرجی، یک افسر روسی، یازده قزاق و چند مستخدم ارمنی و گرجی مشاهده شد. تنها (مالنسوف) دبیر اول سفارت و شش نفر دیگر که در گوشه‌ای پنهان شده بودند، از معرکه جان بدر بردند که در مراجعت بروسیه بنفع ایران و بضرر سفیر مغرور و خشن کشور خود شهادت دادند و اعمال او را سبب خشم و غضب مردم دانستند.

۱ - ناسخ‌التواریخ جلد اول.

۲ - روضه‌الصفا، جلد نهم.

۳ - تاربخ سیاسی و دیپلوماسی ایران تألیف دکتر علی‌اکبر بینام‌صفحه ۲۵۲

در باره قتل گریبا یدوف نظرات مختلفی ابراز شده است نشریه وزارت خارجه ایران مینویسد: «... بعضی ها محرکین ایجاد حادثه قتل گریبا یدوف را مأمورین انگلیس و ایادی آنها مثل آصف الدوله و غیره میدانند ولی این عقیده مشکل بنظر صحیح میآید، زیرا اولاً در آن موقع بعلمی چند که جای بحث آنها اینجانیست از جمله جلوگیری از نفوذ و پیشروی بیشتر روسها در ایران و همچنین درگیری خود آنها و روسها با عثمانی ها بواسطه قضیه یونان، سیاستشان ایجاب میکرد که بین ایران و روسیه صلح و صفا برقرار باشد...»<sup>۱</sup>

با اینحال گرنت واتسن در تاریخ قاجاریه مینویسد: «روزی که مردم سفارت روس هجوم بردند از میان جمعیت کسی فریاد کرد که اسبهای روسها در طویله سفارت انگلیس است و بدینجهت مردم بطرف طویله سفارت انگلیس رفتند و پس از کشتن میرآخور گرجی و دو نفر قزاق روسی اسبهای روسها را بخانه های خود بردند و با آنکه مردم در حال طغیان و شورش بودند، مع هذا جمعیت عنان شعور و تشخیص را از دست نداد و دست به کوچکترین اسباب و اثاثیه متعلق به سفارت انگلستان نزدند و کمترین خسارتی وارد نیاوردند...»<sup>۲</sup>

از همه جالبتر نامه توهین آمیزی است که پس از این واقعه وزیر مختار انگلیس خطاب به وزیر امور خارجه ایران درباره قتل سفیر روس مینویسد: «باحیرت و استکراه تمام خبر قتل منکر بیرحمانه ایلچی دولت علیه روس و همراهان و متعلقان او از جانب مرحمت جوانب نواب مستطاب نایب السلطنه بمن رسید. در تواریخ کل دول و در تمامی عالم از بدو عالم الی حال، چنین واقعه و حادثه ای واقع نشده و اتفاق نیفتاده است و تمام دولتهائی که بی ادب ترین و اخبث ترین کل دول عالم میباشند، همیشه بر خود لازم داشته اند و دارند حفظ و حراست و عزت ایلچیان و فرستادگانی را که از جانب دولتی بدولت و مملکت ایشان وارد میشوند، حتی اینکه در بین جنگ و منازعه این قاعده کلیه را

۱ - مجله وزارت خارجه شماره ۳ دوره سوم صفحه ۱۳۷ مقاله ابراهیم تیموری.

۲ - صفحه ۲۳۷ ترجمه وحید مازندرانی.

رعایت و هرگز تجاوز و تخلف جایز نداشته‌اند اما در اینجا درین دوستی و مصالحه در پای تخت پادشاه در محلی که صدای شورش و هنگامه و غوغا بگوش رجال و کسان و منتسبین او میرسد و فریاد بیچارگان را می‌شنیدند همه فرستادگان دولت به قتل رسیدند، درپیش نظر اولیای دولت که موافق قانون دوستی دولتین آن بود و واجب بود که ایشان را محافظت و محارست نمایند اطمینان و خاطر جمعی بالمره از میان رفت و هیچکس نمیتواند بگوید که فرستاده هیچ دولتی میتواند در ایران خاطر جمع و آرام بنشیند یا آن است که دولت نمیخواهد محافظت و حراست نموده باشد یا اینکه در قوه دولت نیست اما اگر این دولت آبرو و استقلال خود را میخواهد باید بهر وضع که بتواند خود را ازین بدنامی و بی‌اعتباری مستخلص سازد این کفایت نمیکند که بگوید که ما راضی باین مقدمه نبوده‌ایم باید تلافی و پاداش کلی بعمل بیاورند و کسانی که محرك این قتل عظیم شده‌اند و عامل این عمل بوده‌اند بدست دولت بهیه روس بدهند هر کس که باشد و هر منصب که داشته باشد و هیچ عذرو واسطه و پناهی از برای این کسان اصلاً و مطلقاً نباید باشد هرگاه دولت ایران اندک اهمال و تغافل جایز دارد درینخصوص مشخص و واضح است که باین مقدمه راضی بوده‌اند و اگر نمیتوانند اثبات نمایند که درین مقدمه دخیل نبوده‌اند کل دولتهای عالم بدولت ایران دشمن خواهند بود پس اینجانب از اولیای دولت ایران خصوصاً از آنجناب چنین شهادت و اقرار و اعتراف میخواهم که دولت خودم بدانند که شایسته و پاداش درین باب چه چیز است که بعمل آورند و تشخیص بدهند که بعد ازین صلاح هست که بادولت ایران دوستی را بطریق سابق برقرار دارند یا خیر؟ اینجانب امید کلی دارد و میخواهد که قبول کند و بداند که دولت ایران میتواند اینگونه شهادت را باسانی بدهد اگرچه ازین راه تعجب و تحیر دارد که تا حال هیچیک از گناهکاران و مرتکبین را نه بقتل رسانیده‌اند و نه محبوس کرده‌اند.

عالیجاه کیستان مکدنالد را باینخصوص فرستادیم که امنای دولت ایران نوشته و استشهادی که دارند در این باب بمشارالیه بدهند و امیدوارم که بر من لازم نشود که ترك مصاحبت و آمد و رفت باولیای این دولت کرده باشم بکیستان مکدنلد هم حکم شد



که یکنفر صاحب منصب روس وشش نفر دیگر را که باقی مانده اند. بدار السلطنه تبریز برساند که تشویش وظلمی باین باقی که مانده اند ندهند. بر من لازم است که بگویم که اگر موئی از سر آ نهائی که باقی مانده اند عیب نماید فوراً بتمامی کسان انگلیس که در ایران میباشند حکم خواهه داد و کلا با خود از خاک ایران بیرون خواهیم رفت. افسوس این است که لازم شد ولابد شدم که باینوضع بآنجناب بنویسم، اما دولت ایران کار خود را بجای رسانیده اند که اگر واضح و بی پرده اظهار نکنم، گاهست تصور و خیال نمایند که در قید این مطلب نیستم. تحریراً فی شهر شعبان سنه ۱۲۴۴.

در پشت نامه محل مهر «جان مکدنلد کیز افوض امری الی الله»

نفوذ انگلیسها      باینکه این نامه توهین آمیز و زننده از طرف سفیر انگلیس به وزیر امور خارجه ایران نوشته شد، با اینحال در بین علماء انگلیسها تصمیم گرفتند از این حادثه حداکثر استفاده را بنفع خود بنمایند. بخصوص که گریبایدوف مأموریت داشت تا با جلب قلوب درباریان و دولتیان از توسعه نفوذ سیاسی انگلیس در ایران جلوگیری کند.

هنوز یکماه از حادثه نگذشته بود که همه متوجه شدند، کشته شدن گریبایدوف، میدان داری سیاست ایران را بدست انگلیسها داده و آنها هر عملی که میخواهند انجام میدهند. چون اجرا کننده بلوا و شورش روحانیون بودند، پیداست که سفیر انگلیس همه تلاش خود را برای نزدیکی با ایندسته از مردم قرارداد. در این زمان در تهران وزیر مختار انگلیس، «سرجان ماکدونالد کیز» بود که در دوران جنگهای ایران و روسیه بکشور ما آمده بود. او در میان اردوی ایران و روسیه رفت و آمد میکرد، حتی هنگام گفتگو درباره عهدنامه صلح ترکمانچای نیز شرکت داشت و واسطه ایرانیان و روسها بود. مکدونالد که سمت مشاور نظامی ایران را داشت، نه تنها زبان فارسی را خوب میدانست بلکه در میان همه طبقات ایران عمال و دوستانی داشت.

دانشمند فقید سعید نفیسی مینویسد «چون محرك این واقعه شوم روحانیون متنفذ طهران بودند پیداست که سفیر انگلستان هم باید خود را بایشان نزدیک کند. این بود

که از لندن اجازه گرفت از يك طرف دل‌های پر توقع روحانیون را بدست آورد و از طرف دیگر در بار و شخص پادشاه را با هدیه و تعارف جلب کند ...<sup>۱</sup>

مکدونالد<sup>۲</sup> در نامه‌ای که بوزیر خارجه انگلستان فرستاده، مینویسد: «... اکنون که نفرت عامه علیه روسها با وج خود رسیده اجازه میخواهم بارو حانیون ایران بخصوص حاج میرزا مسیح که در شورانیدن مردم نقش اساسی داشته‌است، ملاقات کنم و با همکاران وی تماس بگیرم. آصف الدوله بمن قول داده است که وسائل ملاقات و نزدیک شدن مرا بارو حانیون ایران فراهم کند... اجازه میخواهم از حکومت هندوستان و عالیجناب تقاضا کنم که هدایای گرانبھائی بتهران بفرستید تا از جانب ملکه انگلستان به حضور شاه و ملکه ایران و روحانیون و درباریان تقسیم کنم...»

طولی نکشید که از لندن اجازه آمد و حتی هدایائی با کشتی برای او فرستادند که بدر بار ایران و به کسانی که مؤثرند بدهند و بزوجه او در تهران نیز مأموریت دادند که از جانب ملکه انگلستان به حضور ملکه ایران شرفیاب شود و هدایای گرانبھائی تقدیم کند<sup>۳</sup>. سرجان مکدونالد بتهران آمد و بدون اینکه منتظر وصول هدایا بشود، در صدد برآمد بخانه روحانیون متنفذ تهران برود.

در آن روزگار هنوز همه مردم و بطریق اولی متشرعین دو آتشه فرنگی را نجس و بردن نامش را حرام و رفت و آمد و نشست و برخاست با او را مخالف آئین مقدس اسلام

۱ - هشتمین سالنامه دنیا . ص ۳۰

۲ - سرجان ماكدونالد کیز در سال ۱۸۲۶ بمیانندگی کمپانی هند شرقی و دولت انگلیس بسمت وزیر مختار بریتانیا بتهران آمد . او در دوران جنگهای ایران و روس مقیم تبریز بود تا از نزدیک بم شاهد تجزیه هفده شهر قفقاز از ایران باشد و هم در مواقع لزوم واسطه مذاکره بین دو کشور ایران و روس بشود . ماكدونالد یکسال و نیم بعد از قتل گریبايدوف در ۱۸۳۰ در تبریز فوت کرد . دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی بلافاصله (جان کمبل) دبیر اول سفارت را با سمت شارژدافر به کفالت سفارت خود در ایران منصوب کرد و بعدها با دادن لقب (سر) باو، او را بمقام وزیر مختاری ارتقاء دادند .

۳ - هشتمین سالنامه دنیا ص ۳۰

میدانستند و یكاش این فكر تا با امروز در این مرزوبوم باقی مانده بود .

بهمین جهت نمایندگان خارجی بهیچوجه نمی توانستند مستقیماً با روحانیون گفتگو یا مرادده داشته باشند . بدین سبب هر يك از سفرا يك مترجم ایرانی و یا لااقل مسلمان از مردم هند و عثمانی داشتند كه آنان عضو لاینفك و بسیار مؤثر سفارت بودند . انگلیسها چون در آن زمان در هندوستان موقعیت خود را مستحکم کرده و از روز نخست كه پادشاه سرزمین گذاشته بودند مسلمانان هند زودتر از طوایف دیگر بایشان گرویده بودند ، لذا سفارت انگلیس در تهران برای اینگونه كارها در ایران مسلمانان هند را بر دیگران ترجیح می داد . در این موقع رابط سفیر انگلیس در تهران با مردم و دولتیانی یکی از ایرانیان مهاجر به هند و سپس برگشته از آن سرزمین بنام «جعفر علیخان» بود ، كه لقب «نواب» داشت . 'سفیر انگلیس از او خواست تا ملاقاتی بین او و حاج میرزا مسیح كه محرك اصلی مردم تهران در واقعه قتل گریبایدوف بود فراهم آورد .

حاج میرزا مسیح مثل همه مردم آن روز ، هنوز فرنگی بخانه خود راه نداده و حتی بچشم خود ندیده بود . وقتی نواب باو پیشنهاد ملاقات با سفیر انگلیس را كرد ، او از این ملاقات امتناع نموده اما نواب با آن لهجه شیرازی شیرین خود ، وی را قانع كرد كه هر طور هست سفیر انگلیس را بخانه خود راه دهد و اسلام را از پشتیبانی نماینده دولتی كه حامی اسلامست محروم نکند . حاج میرزا مسیح مطلقاً از عادات و رسوم اروپائیان خبر نداشت و در این باب از نواب سؤالاتی كرد . نواب گفت : دشوارترین مسئله برای فرنگیان روی زمین نشستن است و این كار برای ایشان تكلیف شاقیست . از طرف دیگر حاجی هم بهیچ قیمتی حاضر نمی شد صندلی را كه در آن زمان علامت كفر بود ، اگرچه برای چند دقیقه باشد در خانه خود وارد كند . عاقبت قرار بر این شد كه سفیر انگلیس روی پایه «ارسی» اطاق پذیرائی حاجی بنشیند .

شاید خوانندگان جوان ندانند ارسی چیست ؟ بطوریکه میدانیم در خانه های مجلل آن زمان در تمام طول طالارها و اطاق های مجلل ، چهارچوب بزرگی كار می گذاشتند

که بستند بطول تالارگاهی يك و گاهی سه تا پنج دهانه داشت . یعنی پنج درگاه از چوب درست کرده بودند و در بالای درگاه از دو طرف دو بدنه چوب شیشه کاری بود که در میان آنها فاصله بود و در هر درگاهی دری بود ، يك یا دو پارچه از طول در میان دو بدنه حرکت میکرد و بالا میرفت و پائین می آمد و بدینگونه بازو بسته می شد . این تالارها همیشه در طبقه دوم عمارت و از سطح حیاط بالاتر بود و از اندرون اطاق در پائین ارسی يك سردیف چوب بندی بود که بآن «هره» میگفتند و تا حدود ده پا تزرده سانتیمتر از كف اطاق ارتفاع داشت و درگاه ها را روی آن قرار داده بودند و ارسی ها را که پائین می آوردند روی آن قرار میدادند . در خانه های درجه دوم ارسی ها را بادت میگرفتند و بالا می بردند و روی چنتی که بسته می شد قرار می دادند . اما در خانه های اعیانی درجه اول ارسی ها با اصطلاح خودرو بود ، یعنی طنابی بلند داشت که بوسیله قرقره ای يك سر آن را که می کشیدند ارسی بالا میرفت و سر دیگر را که می کشیدند پائین می آمد ، و البته این بند همیشه آویزان بود . پیداست که تالار پذیرائی رو بقبله حیاط بیرونی حاج میرزا مسیح میبایست ارسی بالای او و خودرو داشته باشد . بهر حال عاقبت سفیر انگلیس چنانکه قرار بود در اول شب که هوا تاریك شده بود و مردم او را در راه نمیدیدند وارد خانه حاجی مسیح شده و پس از ادای تشریفات معمول آن زمان براهنمائی نواب روی هره یا با اصطلاح دیگر دست انداز ارسی نشست و بتوسط مترجم سرگرم جلب توجه و ربودن دل سنگ حاجی شد .

مکدو نالد در میان گفتگو و در حالیکه از همه جا بی خبر بود ، دید بند کلفتی پهلوی دست او آویزانست . شاید تصور کرد که دستگیره ایست که هر کسی آنجا می نشیند بدست گیرد تا خسته نشود . بمحض اینکه آنرا بدست گرفته و محکم کشید ، ناگهان ارسی چوبی سنگین پراز شیشه های سفید و رنگارنگ از بالای تالار بر روی شانه او بشدت هرچه تمامتر فرود آمد و اگر در آن لحظه جمعی از نوکران حاجی مسیح و نواب و خود حاجی یاری نکرده بودند شاید ارسی بر فرق او فرود می آمد و جان بجان آفرین نسیم میکرد و بالا اقل شانه اش خورد میشد .

پیداست که ضربت ارسی که برشانه‌اش فرود آمده بود ، حال مناسبی برای گفتگوهای سیاسی باقی نگذاشت و او را بحال‌زار و گردن مجروح و پشت کوفته بسفارت بردند و چند هفته بمعالجه‌اش کوشیدند .

پس از این واقعه نواب هندی هرچه اصرار می‌کرد که سفیر بقیه برنامه را عملی کند و بدیدار چندتن دیگر از روحانیون متنفذ تهران برود و نقشه‌ای را که با آب و تاب بلندن نوشته و از آنجا دستور اجرا گرفته بود بیابان برساند ، سفیر انگلیس از ترس جان جرأت نمیکرد و حتی جدأ معتقد بود که این واقعه اتفاقی نبوده و حاج میرزا مسیح تخصص در کشتن سفر را دارد ، چنانچه در عرض چند روز گریبایدوف را کشت . اما چون از لندن نامه‌ای رسید و گزارش نقشه‌ای را که سفیر طرح کرده بود خواستند ، بناچار او باز دیگر جان در کف گذارد و حاضر شد بدیدن سایر روحانیون برود . ولی بانواب شرط کرد که مراقب جان او باشد تا حادثه‌ای روی ندهد .

این بار قرعه بنام حاج‌ملا باقر سلماسی افتاد . او که از آخوندهای دنیا دیده آن زمان بود ، در دستگاه دولت نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت و رابط میان دربار تهران و علمای نجف بشمار میرفت و نواب هندی از او وقت گرفت و سفیر انگلیس ناچار بانرس ولرز بسیار بیخ و خم بازار ارسی دوزهای امروز را پیمود و وارد خانه اعیانی و تالار مجلل حاج‌ملا باقر شد . حالا دیگر زمستان رسیده و هوا سرد شده بود و برخلاف روزی که او بخانه میرزا مسیح رفته بود ارسی‌ها را پائین کشیده بودند و جایی نبود که سفیر بر آن بنشیند .

پس از ورود وی بتالار خانه و انجام تشریفات مقدماتی سفیر انگلیس به اطراف نگریست و در گوشه‌ای از شاه‌نشین تالار که در عین حال صدر مجلس بشمار میرفت دستگاه عجیبی از چوب دید که آنرا بشکل فلکه‌ای ساخته و روی دو پایه باز کرده بودند و در میان دهانه بالایش کتابی با صفحات باز قرار داشت . سفیر بدون اینکه بدانند این «رحل» چیست و کتابی که بر روی آن گذاشته شده «قرآن» است ، بطرف آن رفت و کتاب را برداشته و بروی زانوی خویش گذاشت و خود در میان رحل نشست . پیداست

در خانه آخوندی سالوس مانند حاج ملا باقر سلماسی که نان رباکاری مفرط خود را میخورد، وقتی فرنگی نجس دست بقرآن بزند و آنرا بردارد و روی زانوی خود بگذارد و بجای آن بنشیند، چذوقه ناگواری روی میدهد.

این بود که آخوند بهیچوجه نتوانست در حضور نوکر و محرر و کسانی که در اطاق بودند تحمل این حادثه را بکند و با همه احتیاجی که بملاقات سفیر انگلیس داشت مجبور شد قرآن را با کمال شدت از دستش بگیرد و او را با خشونت تمام از خانه خود بیرون نماید.

در نتیجه بروز واقعه جدید سفیر انگلیس نامدنی از رفتن بخانه روحانیون امتناع داشت. ولی وصول دستورات پی در پی از لندن و اصراری که حکومت هندوستان در برقراری رابطه بین سفارت و روحانیان داشت سرانجام «مکد نالد» را مجبور ساخت که خود را برای ملاقات باشیخ صدرالدین محمد تبریزی آماده کند. این شیخ معروف بداشتن رابطه حسنه با اعیان و حتی حضور در مجالس بزم و عیش و نوش و ساز و آواز آنها بود ولی بآروس ها دشمنی و عناد سختی داشت و چون قسمتی از املاکش جزو خاک روسیه شده بود، قبل از آغاز جنگ های دوم ایران و روسیه داوطلب رفتن بعثبات و گرفتن حکم جهاد و فتوای شرعی جنگ بآروس ها گردید. بدهمین جهت بمحض مراجعه نواب هندی بدون هیچ قید و شرطی حاضر بملاقات شد و حتی کرسی کوچکی در گوشه اطاق برای جلوس سفیر آماده کرد و روی آن را بالحاف و قالیچه پوشانید. در اولین ملاقات بین نواب و شیخ، چون نواب باو گفته بود که مکد نالد در هند مأموریت داشته وعادت بجای خوردن دارد، بلافاصله دستور تهیه چای را داد در حالیکه در آن موقع چای در ایران رواج زیادی نداشت.

سرانجام در شب موعود و در تاریکی محض سفیر وارد خانه شیخ صدرالدین شد و چنانکه قرار بود او را در صدر مجلس روی کرسی جای دادند و بلافاصله يك كاسه كوچك چای و نبات برایش آوردند. منتهی چون در آن ایام نوشیدن چای در ایران معمول نبود فقط در دكانهای عطاری «چای سبز» می فروختند نوکر شیخ مقداری چای سبز خرید و

بادم کردن و ریختن در کاسه، وسائل پذیرائی از سفیر را آماده کرد. مکتوبالدکه شیفته و فریفته صحبت‌های گرم و شیرین و دلچسب شیخ شده بود بدون توجه کاسه چای سبز را سرکشید و خستگی راه پیاده و کوچه‌های تاریک و پرپیچ و خم بازار تا نزدیک امامزاده یحیی را با نوشیدن چای رفع کرد. پیداست که چند ساعت بعد از مراجعت سفیر بعمارت سفارت چه حالتی باو دست داد. زیرا بطوریکه میدانیم چای سبز از قدیم الایام بعنوان مسهل قوی در ایران مصرف میشده است. سفیر انگلیس هم که از همه جا بی‌خبر بود کاسه چای گرم و نبات را سرکشید ولی از چند ساعت بعد گرفتار اسهال شدیدی شد بطوریکه یک هفته در رختخواب ماند و بدین ترتیب سومین ملاقات او با روحانیون بدون نتیجه انجام گرفت.

اما ملاقات‌های بعدی سفیر انگلیس نتایج بسیار خوبی ببار آورد و از آن پس بین سفرای انگلیس و بعضی از ملایان و اهل عمامه گفتگوها و اقداماتی در جریان بود.<sup>۱</sup>

۱ - تفصیل این سه ملاقات وزیر مختار انگلیس را دانشمند فقید سعید نفیسی در هشتمین سالنامه دنیا نوشته‌اند.

## میرزا مسعود گرمرو دی انصاری

گرفتن «رشوه»، «مقرری و حقوق»، و «تعارف و پیشکشی‌های منظم» که بتدریج بصورت استمرار و «وظیفه» درمیامد، تنها از طرف انگلیسها معمول نبود، بلکه رقبای آنها یعنی روسها نیز دست کمی از آنان نداشتند و همان شیوه را دنبال میکردند.

متأسفانه باید اقرار کرد که در دوران حکومت قاجاریه و بعد از آن عده‌ای خود فروش و فرومایه وجود داشته‌اند، که انواع رشوه، مقرری و تعارف را از جانب هر دولت خارجی قبول میکردند. اینان بیشتر کسانی بودند که باشخص سفیر و یا با سایر دیپلماتهای خارجی در ایران و کشورهای جهان ارتباط داشتند و هدف نمایندگان خارجی نیز بیشتر معطوف بدمتگاه سیاسی ایران و کسانی بود که با سفارتخانه‌های اروپائی سروکار داشتند، نه همه دیوانیان. بدین لحاظ خارجی‌ان فقط از میان ایندسته از مأموران دولتی «مواجب بگیر»، «خبرچین» و «عامل» پیدا میکردند.

سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران، در تذکاریه ۲۱ صفحه‌ای که برای جانشین خویش «سرایس» نوشته، شرحی راجع بمیرزا مسعود سومین وزیر امور خارجه ذکر کرده که بسیار جالب بنظر میرسد. کمبل درباره این شخص می‌نویسد: «... مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه بخود من گفت که میرزا مسعود سالی دوهزار دوکات از روسها پول می‌گیرد...»<sup>۱</sup>



شاید بکار بردن کلمه (دوکات) که واحد پول رایج هلند در آن زمان بود در گزارش وزیر مختار وقت انگلیس در ایران اسباب تعجب باشد. لیکن این نکته را باید تذکر داد که از دو قرن پیش از آن هلندیها وارد آسیا و آبهای خلیج فارس شده بودند و تجارت هلندی در ایران بدادوستد اشتغال داشتند و بهمین جهت (دوکات) یعنی پول طلای هلند در سرتاسر ایران رایج بود و چون، دارندگان متهم نمیشد که از روسها، انگلیسها یا سایر بیگانگان رشوه گرفته، لذا «حقوق دهندگان» ترجیح میدادند که بهوامل و مستمری بگیران خود «دوکات» هلندی بدهند.

سرجان کمبل بدنبال این نقل قول از عباس میرزا، اضافه میکند «... در سفر جنگی عباس میرزا بخراسان، میرزا مسعود باروسها مکاتبه دائمی داشت و جریان حوادث را بآنها خبر میداد، یعنی جاسوسی میکرد ...»<sup>۱</sup>

در تائید تذکره کمبل، میرزا حسینخان آجودانباشی که بدستور محمد شاه برای مذاکره با اولیای دولت انگلستان، بلندن رفته بود، ضمن شرح مذاکره خود با لرد پالمستون وزیر امور خارجه این کشور مینویسد: «... سؤال لرد پالمستون یکی این بود که وزرای دولت علیه ایران از دولت روسیه مواجب و مقرری دارند و امورات را کلاً بخواهش آن دولت میگذرانند. جواب گفتم که قرار مملکت داری و سلطنت دولت علیه ایران مثل دولت انگریز به مصلحت وزرا و جمهور نیست بلکه جمیع اوامر و نواهی بحکم و فرمان پادشاهی روحنا فداء بوده از وزرا و امناء احدی را یارای آن نخواهد شد که تواند دخل و تصرف نماید و دیگر پیشکار بزرگ در دولت علیه که عمده احکام بتوسط ایشان جاری میشود جناب جلالت نصاب فخر الاسلام قبله الانام حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی هستند محض قوام دین و ملت متحمل زحمت شده اند ابداً بمال دنیا احتیاج و اعتنا ندارند و تا امروز از سرکار شاهنشاه عالم پناه ولی نعمت خود خلدا له ملکه و سلطانه نیز مواجب و منصب و مرسوم و لقب قبول نکرده اند تا بدولت دیگر چهرسد. همچنین جناب میرزا مسعود وزیر امور خارجه دولت علیه از حکومت و مرحمت شهریاری علاوه بر اخراجات خود مواجب و مداخل داشته مطلقاً احتیاج

ندارند که از دولت خارج پول گرفته بدولت خود خیانت نمایند اسناد چنین نسبت  
 بچنین اشخاص محترم افترا می‌محض بوده از بابت بی‌انصافی است و اگر فرضاً اعلیحضرت  
 امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه از راه دوستی و معیت بادولت علیه تعارفی  
 یا مواجب و انعامی بیکی از نوکران دولت علیه بدهند خلاف معاهده میان ما  
 و شما نخواهد بود ... »

میرزا حسین‌خان آجودانباشی چون میدانسته که میرزا مسعود از دولت روسیه  
 پول می‌گیرد، برای اینکه از قبح این عمل زشت بکاهد گرفتن پول را (تعارف)،  
 (مواجب) و (انعام) از جانب دولت و پادشاه روسیه دانسته و آنرا زشت و خلاف معاهده  
 بین دول نامرده است. و بعلاوه چون نمیتوانسته است گرفتن پول و مقرری را از طرف  
 میرزا مسعود تکذیب کند، او را بامیرزا ابوالحسن‌خان ایلچی دومین وزیر امور خارجه  
 ایران که مدت سی و پنجسال از انگلیسها مقرری می‌گرفت، مقایسه کرده، و برای  
 اینکه به صدراعظم انگلیس بگوید که شمام بوزیر امور خارجه ایران رشوه میداد بد  
 در همین ملاقات بوی اظهار میدارد: «چنانکه دولت بهیه انگلیس انگریز مدت بیست  
 سال متجاوز و کمایش است که به میرزا ابوالحسن‌خان وزیر امور خارجه سابق دولت  
 علیه مواجب میدهند و تا امروز هیچ دولت اینمعنی را بدولت علیه بحث نکرده است...»  
 یکصد و بیست و پنج سال بعد از گزارش کمبل و آجودانباشی، عباس اقبال دانشمند  
 فقید مینویسد: «... پس از مراجعت هیأت اعزامی عباس میرزا به روسیه برای عذر-  
 خواهی از قتل گریبایدوف، امیر نظام زنکته و میرزا مسعود انصاری، بیش از همه به  
 روسیه و امپراطور روس اظهار تعلق آشکار مینمودند. در ماه شعبان ۱۲۵۱ هـ. ۱۸۳۶ م.  
 محمد شاه امیر نظام را از تبریز بتهران احضار کرد. همه تصور میکردند که او جانشین  
 میرزا ابوالقاسم قائم مقام خواهد شد. امیر نظام شبی هیئت نمایندگان انگلیس و روس  
 را در طهران به ضیافت عظیمی دعوت کرد. در این ضیافت میرزا مسعود گمرودی وزیر  
 دول خارجی و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی سابق الذکر را هم دعوت کرده بود. موقعیکه

۱- نسخه خطی سفرنامه آجودانباشی ص ۲۰۰ تا ۲۰۴ - این سفرنامه بکوشش و همت

و مقدمه بسیار جامع و محققانه محمد شیری در دست چاپ است.

نوشیدن جام شراب و گفتن سلامتی آغاز شد ، امیر نظام در نوشیدن جام خود ، سلامتی نیکالا امپراطور روسیه را مقدم بر پادشاه انگلیس بلند کرد . این امر برای وزیر مختار انگلیس ناگوار آمد و به امیر نظام گفت «ای کاش جنابعالی لندنرا هم مثل پترزبورگ دیده بودید ، و چون امیر نظام پیوسته عجایب و تنعمات پترز بورگ را بهرخ حاضران می کشید ، الس باو گفت «خوبست که او (میرزا مسعود) از عجایب ولذایذ پترزبورگ فقط بادوستان نقل صحبت بدارند ، سپس فردای آنروز الس رسماً مراتب گله خود را از این پیشامد به امیر نظام و میرزا مسعود نوشت و ایشان را در این راه ملامت کرد .»<sup>۱</sup>

باوجودی که عباس میرزا نایب السلطنه و قائم مقام میدانستند که میرزا مسعود مزدور بیگانگان است ، معذک اورا معزول نمیکردند . علت این امر وابستگی او بخانواده فتحعلی شاه بود . بطوری که در تواریخ نوشته اند ، فتحعلیشاه از همسر یهودی خود که بنام ( مریم خانم ) بود و پس از ازدواج بدین اسلام مشرف شده بود ، دختری داشت که شاه باو لقب ( ضیاء السلطنه ) داده بود .

ضیاء السلطنه زشترو ، کوتاه قد ، بدقواره ، لوس و بدخوی بود . این خانم بعلت داشتن این صفات تاچهل و پنج سالگی شوهر نکرد ، یعنی کسی حاضر نبود با او سر بکند و او را بگیرد .<sup>۲</sup>

- 
- ۱- میرزا تقی خان امیر کبیر (به نقل از ص ۲۰۷ از سفرنامه اسنوارت) ص ۱۰۶
  - ۲- ناصر خدایار نویسنده و مترجم معاصر که خود یکی از بازماندگان این خانواده است ، درباره ضیاء السلطنه مینویسد :

«در سلسله مقالات دوست ارجمند آقای اسمعیل رائین تحت عنوان «حقوق بگیران انگلیس در ایران» مطالبی درباره خانم ضیاء السلطنه نوشته شده بود که جادارد چند کلمه ای درباره آن توضیح بدهم .

بخلاف آنچه آقای رائین نوشته اند خانم ضیاء السلطنه بانوئی عامی و عادی نبوده است و بعلت هوش و استعداد و برخورداری کامل از هنرهای مرسوم آن زمان یکی از دختران سوگلی دربار سلطنتی فتحعلی شاه بوده است و بزرگان علم و ادب آن زمان همواره ویرا میستودند و خواستارش بودند .

خانم ضیاء السلطنه جد مادری این جانب است و از طرف دیگر خانواده های مسعود انصاری ،

با وجودیکه عده‌ای از مورخان ضیاء السلطنه را صاحب چنین صفاتی میدانند ، با اینحال شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله که خود از خاندان قاجاریه است در باره ضیاء السلطنه مینویسد : «و شاه بیگم خانم ملقب ب ضیاء السلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند . ضیاء السلطنه را مهد علیا والدۀ خاقان در نزد خود نگاه داشته بود بعد از فوت مهد علیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحومه ب ضیاء السلطنه داده شد تمام دستگاه او از حرم خانه خارج و جدا گانه بود از طویله و فراش خانه و غیره نوکرهای معتبر داشت از آن جمله شعبانعلی خان وزیر ضیاء السلطنه در آن زمان از خوانین بسیار معتبر بود ، خاقان مغفور منتهای محبت را ب ضیاء السلطنه داشت در تحریر و تقریر یگانه بود ، بمقتضای الاسماء تنزل من السماء لقبش نمونه از حسن منظر و جمال او بود . دستخطهای خاقان مرحوم را مینوشت و بخصوص نوشتجات محرمات بهر کس مرقوم میشد بخط ضیاء السلطنه بود . نسخ را خوش مینوشت ، مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است . عموم برادرها از او احترام تام میکردند . ولیعهد مرحوم (عباس میرزا) این بیت

انتظام ، میرفندرسکی نیز همین نسبت را بامرحوم ضیاء السلطنه دارند .

در موزه قم ، يك جلد كلام الله مجید موجود است که بخط مرحوم ضیاء السلطنه می باشد . و همچنین نقاشی ها و خطوط تذهیب کاری شده‌ای از این بانوی فاضله و هنرمند باقی مانده است که هر کدام دارای ارزش هنری فراوان می باشد ... غیر از این توضیح دفاعی که میتوان بکنم درباره زیبایی این بانواست . بعید بنظر نمی رسد که از يك مادر زیبا و پدري خوش قیافه ، دختری بوجود آید که بقول آقای راین چنان زشت روی و بد قیافه باشد که شوهری برایش پیدا نشود . خاصه آنکه نواده های ایشان نیز چندان زشت بنظر نمی رسند .

من از جد مادری خود از این زاویه دفاع میکنم ، و بقیه دفاع در باره وزرای خارجه قدیمی ، بحق به عهده جناب آقای عبدالحسین مسعود انصاری ، جنابان آقایان نصرالله و عبدالله انتظام و میرفندرسکی و دیگران است که هر کدام به حسن شهرت درستی و پاکی مورد قبول عامه هستند .

وقایع نگاری تاریخی ، امریست حساس و دقیق و امیدوارم دوست و همکار گرامی آقای راین اگر در هر مورد نفی میکنند ، لااقل در زیبایی و شایستگی بانوان با شخصیتی چون ضیاء السلطنه تردید نفرمایند .

با تشکرات - ناصر خدا یار

را فرموده و ضیاء السلطنه نوشته‌اند :

ای ضیاء السلطنه روحی فداک صد گریبان کردم از هجر تو چاک

خاقان مرحوم فرموده :

نور چشم من ضیاء السلطنه یکشبه هجر تو بر ما یک سنه

در جشن میلاد خاقان همساله حضرت سلطنت و حرمخانه و تمام شاهزادگان ذکوراً و انثاً مهمان ضیاء السلطنه بودند. یک پارچه جواهر ممتاز هم ضیاء السلطنه در این روز مرحمت میشد وجه معینی برای بازی و اشتغال شاهزادگان تحویل ضیاء السلطنه بود که بطور مراجعه قرض می‌گرفتند. سفرأ و حضراً همیشه ملتزم حضرت بود قصاید و اشعاری که گفته میشد در خدمت خاقان مرحوم قرائت میکرد. اگر توسط و شفاعتی میکرد با آنکه بی شبهه قبول درگاه میشد از بابت مناعت جانبی که داشت هیچ وقت خواهشی نمیکرد و در عهد سلطنت خاقانی هر کس بنخواستگاری او آمد تمکین ننمود تا بعد از رحلت خاقان ضجیعہ حاجی میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد شبی که از حرمخانه بیرون میرفت مرحوم شاهنشاه خلد جایگاه محمد شاه بدیدن ضیاء السلطنه تشریف فرما شدند تمام شاهزادگان ناخانه وزیر امور خارجه باتفاق و احترام ایشان رفتند. وقتی



خانم ضیاء السلطنه

که مرحومان حاجی میرزا آقاسی و میرمهدی امام جمعه اعلی‌اله مقامه برای اجرای عقد آمدند خود ضیاء السلطنه از عقب پرده صحبت و احوالپرسی از آنها مینمود. بحاجی میرزا آقاسی گفت چون شما از عرفان دم می‌زنید و از طرف حاجی میرزا مسعود و کالت دارید وکیل من هم باید میرزا نصراله صدر الممالک اردبیلی باشد که سالک طریقت است.

ضیاء السلطنه طبع موزون و شعرهای لطیف داشت .<sup>۱</sup>

نویسنده تاریخ عضدی سپس در توصیف تسلط ضیاء السلطنه در شعر و ادب مینویسد:

« پرویز میرزا نیرالدوله که در اوقات فراغ خاطر و بزم نشاط ساقی خاقان مغفور بود وقتی سر برهنه جامی بحضرت خاقانی پیمود و در نظر پادشاه بسیار مطبوع افتاد این مصراع را در حق او فرمایش نمودند «قدح در کف ساقی بی حجاب». ضیاء السلطنه اشاره شد که او مصراع دیگر را عرض کند مرتجلاً عرض کرد «سهیلی است در پنجه آفتاب» که اگر این مصراع از دیگران هم باشد ضیاء چنان آنرا بموقع خوانده که حق او اولی از دیگرانست». نیز طبق همان تاریخ عضدی بعد از وصول خبر مرگ عباس میرزا نایب السلطنه فتحعلی شاه بحدی مغموم و مهموم شد که چندین روز عزادار گردید و سه شبانه روز احدی از شاهزاده‌ها و از زن‌ها و دخترها و عروس‌ها و هیچکس را بحضور خود راه نداد فقط آخوند طالقانی در این روزها برای شاه کتاب میخواند و ذکر مصیبت میکرد و شبها بجز مادر شعاع السلطنه حاجیه استاد جده ایلخانی و از دخترها فقط ضیاء السلطنه که بعضی نوشتجات محرمانه را میباید بنویسد کسی در حضور شاهنشاه نبود .

با وجودیکه «احمد میرزا عضدالدوله» و سایر مورخان قاجار، بدین ترتیب در باره زیبایی و کمال و سواد ضیاء السلطنه داد سخن داده‌اند، با اینحال معلوم نیست چرا او تاسی و هفت سالگی و یا بقولی چهل و پنج سالگی شوهر نکرده است؟ شاید چون مادرش هم یهودی بوده کمتر کسی بازدواج با او رغبت داشته است. اما میرزا مسعود که جاه طلب و بول پرست بود، این فداکاری را کرد تا بوسیله ازدواج با ضیاء السلطنه قرب و منزلت مصنوعی در دستگاه حاکمه برای خود دست و پا کند. پس از این ازدواج میان درباریان و فتحعلیشاه حکایت‌هایی رواج یافت. از آن جمله می‌گفتند «میرزا مسعود ممسک و بخیل طماع با یهودی زاده‌ای ساخت و باخت کرده و می‌خواهد صاحب مقام شود.»

۱- تاریخ عضدی شرح حال زنان، دختران و پسران و نوادر احوال فتحعلی شاه در طول عمرش میباشد که در شعبان ۱۳۰۶ در بمبئی بچاپ رسیده است. اخیراً در ایران نیز تجدید چاپ شده است.

بهر حال عباس میرزا اعتنائی بمیرزا مسعود نمی کرد ، قائم مقام از او بدش میآمد و او را مردی مزور و متقلب میدانست و حتی نمیخواست که برای عذر خواهی از قتل گریبایدوف ویاست منشیکری هیئت اعزامی ایران به تفلیس برود . بعدها که قائم مقام بصدارت محمد شاه رسید ، اجازه نداد که میرزا مسعود بتهران بیاید ، و او را بمشهد فرستاد . اما پس از کشته شدن قائم مقام بود که آن عالی جناب بطهران بازگشت و به فشار روسها وزیر امور خارجه ایران شد .

اکنون بد نیست شمه ای از احوال میرزا مسعود را بامختصری  
**نخستین مأموریت** از آنچه که او در دوران وزارتش انجام داده شرح دهیم : میرزا مسعود ، پسر میرزا عبدالرحیم گرمرودی ایشلقی است که خدمت دیوانی او بر اثر مختصر آشنائی بازبان فرانسه آغاز میشود . جریان بدینقرار بوده است که در دوران سلطنت فتحعلیشاه نامه ای از ناپلئون امپراطور فرانسه برای شاه ایران رسید که هیچکس در تهران نمیتوانست آنرا بخواند زیرا کسی زبان فرانسه بلد نبود . یکی از ارامنه داوطلب شد که نامه شاه ایران را به بغداد ببرد و آنرا بفارسی ترجمه کند و برگرداند . بر اثر انتشار این خبر میرزا مسعود بارومیه رفت و نزد مبلغین یسوعی فرانسوی بآموختن زبان فرانسه پرداخت بطوری که بعداً تا حدی توانست بآن زبان تکلم کند و چیز بنویسد . مجتبی مینوئی ضمن بحث در باره اولین محصل ایرانی در نزد فرانسویها مینویسد : «یکی از صاحب منصبان انگلیسی که او را [ میرزا مسعود ] میشناخته است میگوید میرزا مسعود که نزد هیئت انگلیسی فرانسوی درس خوانده ، خوب فاضل شد و در ادبیات فرنگی پیشرفت کرده است ...»<sup>۱</sup>

بدین ترتیب میرزا مسعود برای خاطر دانستن همین چند کلمه فرانسوی شناخته شد و درصدد یافتن مقام و منصبی برآمد . نخستین مقامی که بدست آورد منشی گری عباس میرزا بود . در شعبان ۱۲۴۴ هـ - ۱۸۲۸ م که خبر قتل گریبایدوف بتبریز رسید ، عباس میرزا عده ای از منشیان خود و از جمله میرزا مصطفی ،

میرزا مسعود ، میرزا صالح شیرازی و میرزا تقی ( امیرکبیر بعدی ) را به تفلیس نزد ژنرال پاسکویچ فرمانده قوای روسیه در قفقاز فرستاد تا او را از حقیقت جریان قتل گریبایدوف مطلع سازد . مأموریت این چهار نفر « ذکر وقایع و علل قتل » و همچنین اظهار خبر عزیمت محمد میرزا ( محمدشاه بعدی ) فرزند ارشد عباس میرزا نایب السلطنه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بروسه بود . یکماه پس از ورود این سه نفر به تفلیس و مذاکرات مقدماتی که بعمل آمد ، نمایندگان ایران مطلع شدند که اولیای روسیه گناه حادثه و قتل سفیر خود را ناشی از غرور و تعصب گریبایدوف میدانند و اعتراض شدیدی که موجب بروز عواقبی باشد ندارند . بدین لحاظ و با در نظر گرفتن سایر مسائل و شاید عدم اعتماد بروسها که محمد میرزا و قائم مقام را در روسیه نگهدارند ، قرار شد خسرو میرزا پسر دیگر عباس میرزا و محمدخان امیر نظام زنکبه بجای قائم مقام بعنوان هیئت رسمی برای پوشش بروسه بروند - هیئت جدید از تبریز بفقاز رفته ، روز ۱۵ ذی قعدة ۱۲۴۴



میرزا مسعود گرمرودی انصاری



۱۸۲۸ م. وارد تفلیس شدند و از آنجا بمعیت هیئت اولیه برای عذرخواهی عازم پترز-  
بورگ گردیدند. تفصیل سفارت خسرو میرزا را (مصطفی افشار) که یکی از منشیان  
عضو هیئت بود، نوشته است. در این سفرنامه عدم توجه به میرزا مسعود بخوبی نمودار  
است. فقط در چند جا اسمی از او برده شده که یکی از آنها موضوع شرکت او در مجلس  
بال، و دیگری نشستن در کالسه هنگام عزیمت برای ملاقاتهای رسمی است. در این  
سفر، سر رشته کارها بدست محمدخان امیر نظام زنگنه بود، و میرزا مسعود بیشتر سمت  
« مترجمی » و « انجام تشریفات » را داشت، و بدین لحاظ در باده گساری، قمار و  
مجالس عیش نیز شرکت داشت. کاپیتان « مینیان » انگلیسی که در پترزبورگ بحضور  
خسرو میرزا رسیده و اجازه گرفت همراه هیئت او بایران بیاید، درباره میرزا  
مسعود نوشته است: « میرزا صالح و میرزا مسعود بقمار عشق مفراطی داشتند، و در یکی  
از منازل راه، در خانه یکی از نجبای روسیه بازی میکردند، و این روسی از آن تر دستها  
بود و این دومرد بی تجربه حریف او نمیشدند... »<sup>۱</sup>.

**دوران وزارت** در دوران پادشاهی محمد شاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی،  
میرزا مسعود گرمرودی بدستور حاجی بوزارت امور خارجه

منصوب شد. بنا بنوشته حسین سعادت نوری، روسها درین انتصاب تأثیر فراوان داشتند:  
« ... میرزا مسعود گرمرودی که مردی زبان دان بود در اوایل زمامداری حاجی بفرمان  
ملوکانه و بطن قریب بیقین در اثر فعالیت عمال تزاری بوزارت خارجه منصوب گردید »<sup>۲</sup>.  
گرچه او در ربیع اول ۱۲۵۱ هـ با فشار روسها بوزارت خارجه منصوب شد و  
این عنوان با او بود، اما حاجی میرزا آقاسی که خود را بسیار عاقل و سیاستمدار می پنداشت  
اختیار تمام کارهای خارجی ایران را هم مثل سایر امور به خود منحصر کرده بود، چنانکه  
در اواخر صدارت او خارجیان تنها کسی را که برای گذرانیدن کارهای خود مرجع

۱- مجله ینما، سال ششم شماره ۸ ص ۳۱۸.

۲- تحقیق ارزنده « حاجی میرزا آقاسی » مجله ینما چهارمین مقاله ص ۳۵۸.

واقعی حساب می کردند، حاجی بود<sup>۱</sup>. و حاجی به امر محمد شاه در حقیقت وزیر خارجه ایران محسوب می شد و میرزا مسعود به عنوان وزیر اول خارجه و میرزا محمد علیخان به رسم نایب اول وزارت مزبور زیر دست وی کار می کردند.

با وجودی که حاجی میرزا آقاسی، میرزا مسعود را اسماً «وزیر دول خارجه» می خواند، با اینحال همیشه منتظر فرصت بود تا او را از دستگاه صدارت طرد کند، منتهی برای اینکه بهانه و اعتراض بدست رزسها ندهد، منتظر فرصت بود. تا اینکه در سال ۱۲۵۴. ه. ۱۸۳۹. م که خبر مرگ «ویلیام چهارم» پادشاه انگلیس بتهران رسید، حاجی میرزا آقاسی به «فرهاد میرزا» که در غیاب محمد شاه با عنوان (نایب الایاله) بکارهای مملکتی رسیدگی مینمود پیشنهاد کرد تا میرزا مسعود را برای عرض تسلیت بخراسان بپیش «مکنیل» وزیر مختار انگلیس بفرستد. ولی وقتی میرزا مسعود بخراسان رفت، بدستور حاجی او را به «غوریان هرات» فرستادند و تا سال ۱۲۵۶. ه. ۱۸۴۰. م در آنجا نگاهداشتند، و بجای وی میرزا ابوالحسن خان ایلچی را مأمور انجام کارهای وزارت امور خارجه کردند<sup>۲</sup>.

در سال ۱۲۶۲. ه. ۱۸۴۵. م باردیگر میرزا مسعود بمقام وزارت امور خارجه رسید. در دوران دوم وزارتش کارهای این وزارت خانه مغشوش بود. ضیاء السلطنه همسرش همه کارها را قبضه کرده بود و حتی مهر وزارت را هم در خانه و نزد خودش نگهداشته بود. لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس در کتاب خود می نویسد: «یکی از وزرای خارجه سابق ایران [منظور حاجی میرزا مسعود گرمرودی است] وقتی يك زن از هیئت نمایندگی انگلیس را در طهران به حضور طلبید تا سندی را در حضور او به مهر برساند، همینکه سند برای مهر حاضر شد هر قدر بی مهر وزیر گشتند نیافتند. پس از تفحص بسیار فهمیدند که مهر وزیر در وزارت خارجه پیش خانم وزیر مانده و خانم هم برای زیارت به حضرت عبدالعظیم رفته است»<sup>۳</sup>.

۱- نشریه وزارت امور خارجه دوره اول شماره ۲.

۲- نشریه وزارت امور خارجه دوره اول - ایضاً امیر کبیر اقبال ص ۲۳۹.

۳- Lady Sheil, Glimpsos of Liff. P.145

بعد از مرگ محمد شاه و تسلطت رسیدن ناصرالدینشاه ذیقعد ۱۲۶۴ . ه  
 ۱۸۴۸ . م امیرکبیر با وساطت ضیاء السلطنه او را درپست وزارت خارجه تثبیت  
 کرد و در آخر ذیقعد او را باهمین سمت به سفارتخانه‌های خارجی مقیم پایتخت  
 معرفی نمود . ولی چون امیر میدانست که او قادر بانجام دادن کارهای وزارتخانه  
 مزبور نیست ، میرزا محمد علیخان شیرازی را که تازه ازسفارت فوق‌العاده پاریس  
 برگشته بود بعنوان نایب اول وزارت خارجه برقرار کرد . معیناً عملاً میرزا  
 مسعودکه پیر و ناتوان گشته و دوران عمرش بسرآمده بود ، بهیچوجه قدرت نداشت  
 که سیاست خارجی مملکت را اداره کند و حتی بملاقات سفرای خارجی برود یا آنان را  
 بپذیرد . سال آخر عمر او را میتوان دوران هرج و مرج وزارت امور خارجه دانست .  
 هیچیک از سفرای خارجی مقیم دربار وقت نمیدانستند که کارهایشان را بچشمقامی رجوع  
 کنند و خود میرزا مسعود نیز بعلت بیماری و کهنولت نه چیزی می فهمید و نه میتوانست  
 تصمیم بگیرد .

باوجود این درهمین ایام میرزا مسعود فقط سفرای روس و انگلیس را میپذیرفت  
 و به سایر سفرای اعتنائی میکرد . این رویه سبب شد که در روابط ایران و فرانسه تیرگی  
 پیش آید و نامه‌های زننده‌ای مبادله شود . در آن زمان «کنت دوسارتریژ» سفير فرانسه  
 در تهران بود . او بر سر چند مسئله جزئی از جمله حمایت از خلیفه کاتولیک‌ها و اتباع  
 فرانسه ، ندادن تمثال همایونی باو و اصرار در عقد معاهده تجارتي ، غالباً باوزارت امور  
 خارجه ایران کشمکش داشته . حتی یکبار نشانی را که در عهد محمدشاه یعنی پنجسال  
 آخر سلطنت این پادشاه باو داده شده بود ، بوزارت خارجه ایران پس فرستاد . او بارها  
 دولت ایران را تهدید بقطع رابطه کرد و قبل از اینکه اقدام بدین عمل بکند نامه‌زیر را  
 به امیرکبیر نوشت :

«جناب جلالت و نبالت نمائاً کفایت و کفالت انتساباً فخامت و مناعت اکتساباً دوستان  
 استظهاراً محبان اعتضاداً مشفقاً مکرمماً . دیروز عالیجاه میرزا عباس منشی این سفارت را  
 نزد جناب وزیر دول خارجه روانه نمودم و مراسله‌ای به ایشان در باب دادن اعلام نامه

و فرمان خلیفه نوشتم. جناب معظم‌الیه نوشته مزبور مرا ضبط نکرده به عالیجاه، میرزا عباس پیغام داده بود که جناب جلالت مآب امیر کبیر را در این باب زحمت افزا شوند. مشارالیه خدمت جنابعالی مشرف شد در باب اعلام نامه و فرمان خلیفه مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان را مأمور فرمودند که امروز صبح زود در خانه جناب وزیر دول خارجه حاضر شوند دو نوشته مزبوره را تمام نموده تسلیم نمایند و نیز دیروز عصری از جناب وزیر دول خارجه مراسله‌ای به دوستدار رسید جواب آنرا هم نوشته امروز صبح زود به صحابت مسیونیکولا<sup>۱</sup> روانه خانه وزیر دول خارجه نمودم. بعد از سه ساعت معطلی مشارالیه مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان<sup>۲</sup> که نیامد وزیر دول خارجه هم که احوال ندارد و اخذ نوشته نمی‌کند. جنابعالی میفرمائید این امور دخلی به من ندارد و باید با وزیر دول خارجه گفتگو و رفع و رجوع شود. وزیر دول خارجه که احوالی ندارد و اگر هم داشته باشد اخذ کاغذ نمی‌کند. مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان هم که به کار نمی‌رسد. دوستدار متحیر است که اولیای دولت علیه در این اوقات چه کنند. بالجمله نوشته مزبور مرا دوستدار به جناب وزیر دول خارجه نوشته است. در آن توقع کرده است و خواسته است که همان نوشته را به نظر جنابعالی برساند و جنابعالی را از مراتب مسطور در آن اطلاع دهد. چون معظم‌الیه نوشته ندارد و او را بهیچوجه نمی‌توان ملاقات کرد آن نوشته را در جوف این مراسله روانه خدمت جنابعالی نمود که ملاحظه فرمایند و کسی را هم مأمور فرمایند که بی‌حالت معطلی اعلام نامه و فرمان خلیفه را به هر طوری که خود می‌خواهد بنویسد و به دوستدار روانه دارد. دوستدار بتنگ آمده است از بس که در این باب به جنابعالی و دیگران زحمت داده است چاره این سفارت سه هفته است معطل است اگر هم فی الواقع رائی در نوشتن اینها ندارد این همه معطلی صورتی ندارد. جواب صریح داخل کار سازی است. این رسم در هیچ دولت از دول روی زمین متداول نیست. دوستدار زیاد از این نمی‌تواند صبر نماید و صبر کردن دوستدار از محالات است. زیاده چه

۱- همان Nicoles مؤلف فرهنگ فارسی به فرانسه و تالیفاتی در باب بایه و شیخیه است.

۲- میرزا محمد علیخان شیرازی در این موقع نایب اول وزارت دول خارجه بود.

مصدق آید،

چون وزارت امور خارجه در آن موقع، کسی را که بتواند جواب صحیح به سفیر فرانسه بدهد در اختیار نداشت، سفیر فرانسه بعنوان اعتراض تصمیم بقطع رابطه و حرکت از ایران گرفت. امیرکبیر و شاه، اعتمادالدوله و میرزا شفیع را بسفارت فرانسه فرستادند تا از حرکت او جلوگیری کنند. ولی سفیر که مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته بود در رجب ۱۲۶۵ - ۱۸۴۸ م از ایران رفت و سفیر انگلیس در تهران حافظ منافع اتباع فرانسه در ایران گردید.

در همین ایام حاجی میرزا مسعود نیز زندگی را بدرود گفت و وزارت امور خارجه به نیابت بمیرزا علیخان شیرازی واگذار شد. نشریه وزارت امور خارجه ایران پایان دوران دوم وزارت او را ربیع الثانی ۱۲۶۵ - فوریه ۱۸۴۹ م می‌داند<sup>۱</sup>. ولی مرحوم اقبال مرگ او را در ربیع الاول ثبت کرده است<sup>۲</sup>.

۱- نشریه وزارت امور خارجه شماره دوم دوره اول.

۲- امیرکبیر ص ۲۳۲.

## عبدالله خان امین الدوله

در میان اسناد و مدارکی که از دوران سیاه سلطنت فتحعلیشاه باقیمانده است آنچه که در باره «سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان» نوشته شده، بسیار جالب و شنیدنی و اسف انگیز است. در آن ایام رقابت فرانسه و انگلستان در ایران، بقدری شدید بود که طرفین از هیچگونه فعالیت تخریبی علیه یکدیگر دریغ نمیکردند و طبیعی است در این میان دودش تنها بچشم ملت ایران میرفت.

نامه‌ای که نایب السلطنه هندوستان به وزارت خارجه انگلستان درباره کارخانه توپریزی نوشته آغاز مبارزه را اعلام میکند. در این نامه نایب السلطنه مینویسد:

«... از اصفهان اطلاع یافته‌ایم که هیئت اعزامی فرانسه بایران يك کارخانه توپ سازی در این شهر تأسیس خواهد کرد. چون هیچگونه اطلاعی از این بابت دریافت نداشته‌ایم، نمیدانیم خبر تأسیس این کارخانه تا چه حد صحیح است. ولی آنچه که میتوانم بآن اذعان کنم اینست که خبر دهنده از اهالی اصفهان است و باطلاعات و اخبار دست اول دسترسی دارد و از طرفداران و دوستان ما میباشد. بنابراین خواهش میکنم که از فرانسه در این باره تحقیق شود...»<sup>۱</sup>

برای اینکه بدانیم در آنوقت ساختن کارخانه توپسازی و توپریزی در اصفهان چقدر اهمیت داشته، قسمتهائی از گزارش کلنل «فابویه»، یکی از افسران اعزامی دولت

فرانسه بایران را نقل میکنیم. فابویه که همراه هیئت ژنرال گاردان بود، در اول ماه نوامبر سال ۱۸۰۷ وارد ایران شد و روز ۴ دسامبر با تفاه سائر فرانسویان بتهران رسید. هنگامیکه هیئت فرانسوی بایران آمد، ارتش ایران فقط سه دستگاه توپ داشت که شاه عباس کبیر آنها را از پرتغالیها گرفته بود و همچنین چند توپ کوچک از غنائم دوران جنگهای روس و ایران، در قلاع و سربازخانهها وجود داشت. فابویه درباره این توپها نوشته است که «توپهای مزبور را بالای دیوار برخی از قلاع روی خاک گذاشته و دور آنها را سنگ چیده بودند و هیچ يك از آنها پایه و تکیهگاهی نداشت. یگانه توپی که سربازان می توانستند آنرا حرکت دهند در دربار شاه مستقر بود و نیروهای ایران آنرا از روسها گرفته بودند. این توپ بیچاره همه جا همراه شاه در حرکت بود و شاه آنرا بسیار دوست میداشت. بطوریکه حتی یکروز آنرا زیر چادری جا دادند و شاه با آن نشانه روی کرد و گلوله اش درست به هدف خورد.»

فابویه در گزارش های نظامی خود شرحی هم از زنبورك و زنبورك خانه میدهد: «زنبورك نوعی توپ بوده که لوله بسیار کوتاهی داشته و گلوله های کوچک در آن میگذاشتند. هر يك از این گلوله ها نیم لیور (۲۵۰ گرم) وزن داشته و سربازان در موقع حمل زنبورك آنرا بر پشت استر یا شتر می بستند و بهمان اندازه که اثر گلوله آن قطعی نبود، تیررس آنهم کم بود. در زنبورك خانه ایران فقط ۱۵۰ توپچی که بهیچوجه اطلاعات فنی و نظامی نداشتند خدمت میکردند.»

پس از آنکه ژنرال گاردان هیئت نظامی همراه خود را بشاه معرفی کرد، کلنل فابویه را مأمور ساختن کارخانه توپریزی در اصفهان ساخت تا توپخانه منظمی برای ارتش ایران تدارك نماید. فابویه از شاه اختیارات تام خواست و فتحعلیشاه سرانجام در ژانویه ۱۸۰۸ - ذی قعدة ۱۲۲۲ - اختیارات لازم را باو داد. در موافقت نامه ای که بین وی و هیئت ژنرال گاردان امضاء شد، مقرر گردید که در مقابل اعتبار و دستمزد کارگر و اشیائی که حاکم اصفهان بلاعوض در اختیار فابویه میگذازد وی سالی پنجاه عراده توپ کامل با همه وسائل و شبیه به همان توپ روسی که از نظر فتحعلیشاه عزیز و مقدس

بود تحویل دهد. گزارشهای نظامی قابویه حاکیست که وی از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ از بحجه ۱۲۲۲ در اصفهان بوده است.<sup>۱</sup>

قابویه در اصفهان بکلی تنهاو بی کس بوده و از اطرافیان خویش همواره مینالیده است. نصاری اصفهان نیز که ممکن بوده است با او محشور باشند، بقول خود اوسوداگران ناکسی بودند که از همه کشورهای آمده بودند یا ارامنه ای که اگر باو نزدیک می شدند برای سودجویی بود و اگر باو تملق می گفتند از او توفعی داشتند. در نامه ای که قابویه پیدرش نوشته می گوید چندین بار خواسته اند هدایای گران بها باو بدهند ولی او رد کرده است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکند و یا برای کارهایی که نباید بکند. بهمین جهت همیشه ناچار بوده است کسانی را که باو رجوع می کرده اند بخشونت از خود براند.

کشیشهای نصاری هم که در آنجا بوده اند بیش از دیگران مورد احترام نبوده اند. خلیفه ارمنیان تنها در فکر نفع خود بوده و کشیشانی که زیر دست او بوده اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهتر است از آن سخن نگوئیم. یگانه کشیش کاتولیک اصفهان پرژوزف<sup>۲</sup> «می خواره پیر حقیری» بوده است. قابویه هفته ای دو بار او را مهمان می کرده و هر روز یکشنبه برای نماز پیش او میرفته، ولی در نظرش احترامی نداشته است.

۱- قابویه درباره مردم اصفهان که در آن زمان بسیار پریشان و تنگ دست بوده اند می نویسد: «... تنها سه چهار نفر هستند که مال این مردم را می ربایند و اینها بیچارگانی هستند که نتوانسته اند از این شهر بروند و گرنه هر کس توانسته جان و مال خود را از دست اینها بدر برده است. من کاخهای بسیار بزرگ آینه پوش دیده ام که هنوز قسمتی از نقاشی های آنها باقیست و چون با چکمه در آنجا سیر می کردم چندین دستار بر مرا لنت می کردند که قصر های شاهان را آلوده می کنم. بازارهای بسیار بزرگ دیده ام که مملو از متاع مردم صنعتگر هنرمند بوده و امروزه تنها قدری میوه در آنهاست و جز آن چیز دیگری نیست. اگر مدتی درین جا بمانم حتماً چهره من از غم و حسرت چین بر خواهد داشت زیرا که گرداگرد خویشان جز مردم مسکین کسی را نمی بینم...»



قابویه در نامه‌های متعددی که از اصفهان بکسان خود نوشته از مردم این شهر بدگوئی فراوان کرده و میگوید که اعیان شهر همواره بایان پر کنایه و استعاره و مبالغه و اغراق باو سخن می‌گفته‌اند ، نزد او می‌رفته‌اند ، قلیان می‌کشیده‌اند و تحفه و هدیه بسیار برای او می‌برده‌اند ، ولی درحقیقت او را فریب می‌داده‌اند و می‌کوشیده‌اند او را از پیشرفت کارش مانع شوند. بعلاوه شخصی بنام اصلان خان که بعدها دستیار و دوست وفادار او شد نیز از جمله کسانی بود که دریادداشت‌های قابویه از او بنیکی یاد شده است . اصلان خان گاهی رگ قابویه را میزد و گاهی نیز وی را نغبه میکرد !! و بقدری باو نزدیک بود که هرگاه قابویه باسربرهنه از منزلش خارج میشد، اصلان خان باو پرخاش میکرد و کلاه بسرش میگذاشت .

در ابتدای ورود او باصفهان عبدالله خان امین الدوله پسر نایب حکمران اصفهان نیز باو خصوصیت و معاشرت داشت . عبدالله خان پسر حاج محمد حسین خان امین- الدوله اصفهانی است که در آن هنگام وزیر مالیه فتحعلیشاه و حکمران اصفهان بود و فرزند خویش را جانشین خود کرده بود.

چون در فرمان فتحعلیشاه قید شده بود که همه مخارج کارهای توپسازی قابویه باید از محل مالیات اصفهان تأدیه شود، حاج محمد حسین خان صدراصفهانی و عبدالله خان امین الدوله بتدریج نسبت باو کینه ورزی آغاز کردند و عبدالله خان درصدد برآمد تا او را نابود کند. از اینرو، مقامات محلی نخست قابویه را در عمارت حکومتی اصفهان منزل دادند و برای کارهای فنی کاروانسرائی را در اختیار او گذاشتند که طبعاً بمنظور توپسازی ساخته شده بود ، بعد بقابویه اختیار داده شد که کارگرانی را که لازم دارد خودش انتخاب کند ، ولی در مدت چند هفته‌ای که از ورود او باصفهان گذشت ، کمک مأموران دولتی بهمین کارها ختم شد. قابویه می‌بایست توپ بریزد و آنها را تراش بدهد و سوراخ کند و پایه و صندوق برای آنها بسازد و برای اینکار نه تنها هیچیک از ماشین‌های ساخت اروپا در اختیار او نبود، بلکه ساده ترین وسائل را نیز در دسترس نداشتند و کارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسائل را آماده کنند . در این شرایط

قابویه از آنجا که در دوران کودکی در ولادتگاهش واقع در «پوتاموسون»، از نجاری بنام «پیرون»، فن تراشکاری را آموخته بود، از اینرو ابتدا با دست خود يك دگل کش، و يك مته و يك چرخ تراش ساخت و سپس کارگران را واداشت تا از کار او تقلید کنند و چند چرخ تراش و گگل کش بسازند. او برای محل کارخانه شخصاً طرح و ساختمانی را ریخت و با کمک بنایان اصفهانی بنائی محکم و زیبا ساخت.

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دنداندار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار کند، مردم شهر اصفهان دسته دسته میآمدند و با حیرت این اختراع مهم را که بکمک آن حرکت افقی تبدیل به حرکت عمودی میشد، تماشا میکردند. گرچه عبدالله خان امین الدوله نیز بتماشای چرخ اختراعی او آمد، ولی سایر کارگزاران همچنان منکر هنر قابویه بودند و همگی عقیده داشتند که او کاری از پیش نخواهد برد.

معمداً قابویه با ساختن قالب گلی برای شش لوله توپ، مقدمات کار خویش را فراهم کرد. ولی مشکل کار او عدم وجود کوره های ذوب آهن و مس و مفرغ بود.

قابویه در صدد برآمد از کوره های کهنه انگلیسها که در اصفهان ساخته بودند استفاده کند، و با مختصر تغییری که در کوره هاداد مخوی آنها را آماده ذوب کرد. ولی مشکل مهمتر او تهیه مفرغ بود. او احتیاج بمس و قلع داشت و لذا به عبدالله خان امین الدوله مراجعه کرد. عبدالله خان چند هفته او را معطل نمود ولی وقتی با سماجت وی مواجه شد با افراد چماقدار خود دستور داد تا هر چه دیگ مسی در اصفهان است از خانه های مردم جمع کنند و آنها را بکارخانه توپریزی ببرند. فردای آنروز مردم شهر با چشمان اشک آلود دیگهای خود را بکارخانه آوردند. قابویه از این منظره چنان متأثر شد که مردم را با دیگرهایشان برگردانید و خود ناسزاگویان نزد نایبالحکومه رفته باو گفت «همین امروز بطهران میروم و مخالفت تو را با ساختن توپ بشاه اطلاع میدهم».

عبدالله خان از این تهدید مرعوب شد و فردای آنروز چند شمش مس برای نوپسازی بکارگاه قابویه فرستاد. و کلنل فرانسوی هماندم آنها را وارد کوره ها کرده و مشغول ریختن لوله توپ شد. کوره ها يك شبانه روز مشغول ذوب کردن مس بودند

ولی هنگامیکه دقایق باز کردن کوره ها فرارسید، کارگران اصفهانی از دیدن فلز گداخته هراسان شده از همکاری با او امتناع کردند و ناچار وی اهرمی بدست گرفته و باد و ضربت سخت چکش راه را باز کرد و فلز گداخته از آن بیرون ریخت .

سرا زیر شدن این مایع سوزان قابویه را از پا در آورد و او بزمین افتاد. کارگران تصور کردند که مرده است بلافاصله مسراتب را بحاکم اطلاع دادند . عبدالله خان که از خبر مرگ او خوشحال شده بود با عده ای از اعضاء دولت و مردم اصفهان چون به کارخانه رسید، ناگهان مشاهده کرد که قابویه با شکافتن در کوره ها همه قالب ها را پراز مواد گداخته کرده است.

قابویه مینویسد «فریاد باریک الله و ماشاء الله کارگران فضا را پر کرده بود و در ضمن عده دیگری از ترس فریاد میکردند و عده ای نیز با چشمان از حدقه در آمده بکارم خیره شده بودند...» قابویه سپس شرح میدهد که چگونه برای سوراخ کردن لوله های توپ گرفتار مشکل شده و سه ماه برای تهیه مته ای که لوله ها را سوراخ کند ، فعالیت کرده است بهر حال وقتی که او اعلان کرد که با مته ها و افزاری که ساخته مته های عظیم مفرغ را دو نیم خواهد کرد و لوله توپ خواهد ساخت همه باو میخندیدند و گویا خود او نیز در یادداشت هایش شك داشته که موفق شود . زیرا در آغاز کار ایزاری که ساخته بود مقاومت نیاورد و از هم پاشیده بود و او بخاطر آنکه کارش خراب نشود؛ کارگران را مرخص کرد و تنها دو تن را نگاه داشت و سر انجام پس از چند روز عیب را پیدا نمود .

اما باز هم در موقع کار متوجه شد که دستگاه های ساخته شده عیوبی دارد ولی با پشتکاری سابقه ای آن عیوب را هم رفع کرد، در دومین هفته ای که کار تراش لوله ها را دنبال میکرد متوجه شد که خرابکاری هایی در دستگاه او روی میدهد . دانشمند فقید سعید نفیسی درین باره مینویسد «... متأسفانه میدیده است که برخی از کارگران عمدی داشته اند که باو خیانت کنند و مانع از پیشرفت کارش باشند و حتی پی برده است که از خارج بکارگران وی پولی میدادند که نگذارند پیشرفت کند . چیزی که برای

وی بسیار ناگوار بوده اینست که سرانجام کشف کرده محرک این خیانت های پی در پی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلاان خان رئیس توپخانه بوده اند. پیداست که حال روحی و شدت تأثرویی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچار می بایست با این خیانتها بسازد و بسوزد.

درماه ژوئن آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده است که يك يا چندتن شبانه بکارخانه رفته و یکی از ابزارها را ناقص کرده اند و بهمین جهت ناچار شده است، از آن پس شب و روز در کارخانه بماند و برای همین کار از دارالحکومه بیرون رفته و در صحن کارخانه چادر زده است و در ضمن کارگران و توپچیانی را که بآنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده و به احمدخان نام، افسری که زیر دستش بوده مأموریت کشیک کارخانه را داده است تا کس دیگری اجازه وارد نشود...<sup>۱</sup>

در تأیید آنچه که دانشمند فقید سعید نفیسی نوشته است، سندی در بایگانی حکومت هند وجود دارد که توطئه و خرابکاری در کارخانه توپریزی ایران در اصفهان را، در آن تاریخ ثابت میکند.

این گزارش را یکی از مأموران انگلیسی مقیم اصفهان که جاسوس و خبرچین شرکت هند شرقی بوده به بمبئی فرستاده است:

۲۱ جون ۱۸۰۸ از اصفهان به بمبئی.

جناب جلالتماب ویلیام استل بالقابه.

آقای محترم مقتخرم باطلاع جنابعالی برسانم که کارخانه توپریزی کاپیتان فابویه با همه اشکالاتی که در تأسیس و ساختمان آن وجود داشت بکار خود ادامه میدهد. عالی جناب عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان سعی فراوان داشت تا از کار فابویه جلوگیری نماید و حتی بترغیب او چندتن از کارگران خدمت ویرا ترك گفتند و با دستمزدهائی که شخصاً بآنها پرداخته موفق شدند، اشیائی را که هفته ها برای ساختن آنها زحمت کشیده بودند خراب کنند. نایب الحکومه سعی داشت فابویه را از استفاده از کوره هائی

که تبار انگلیس قبلاً ساخته بودند منع کند، ولی اوباکمک دونفر از توپچیان و احمد خان که زیر دست اصلان خان رئیس توپخانه کار میکرد، کوره‌ها را متصرف شد. بموجب دستوری که قبلاً دریافت کرده بودم، مبلغی بعنوان مقرری به اصلان خان دادم و موفق شدم او را با خود همراه کنم. عبدالله خان نایب الحکومه نیز بمن کمک فراوانی میکند. هنوز دستوری درباره ورود هیئت اعزامی بدربار شاه دریافت نکرده‌ام. منتظر وصول دستور میباشم.

مفتخرم آقا که خدمتگزار صمیمی شما هستم. داوید ویلسن<sup>۱</sup>

ایجاد کارخانه توپ ریزی در اصفهان که به ابتکار ژنرال گاردان و تلاش همه جانبه کاپیتان فابویه فرانسوی انجام گردید، در آن موقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیاری داشت، دولی که نمیخواستند ایران دارای نیروی نظامی قابلی باشد، تلاش فراوانی برای نابودی کارخانه بعمل میآوردند.

از یکطرف روسها وحشت داشتند که در جنگهای آینده، این توپها مانع پیشرفت آنها بشود و از طرف دیگر انگلیسها میترسیدند که با این توپها لشکریان ایران بتحریر و کمک ناپلئون بمرزهای هندوستان بتازند. بهمین جهت عمال هر دو کشور سعی داشتند از تأسیس کارخانه توپ ریزی جلوگیری کنند. انگلیسها که در اصفهان عمال و عوامل زیادتری داشتند در خرابکاری کارخانه از روسها جلوتر بودند. دانشمند فقید سعید نفیسی بنقل از گزارشهای فابویه مینویسد: «... از گزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیآید که عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان پسر حاج محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی حکمران اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلیشاه آلت اجرای این مقاصد ناروا و پست بوده و نه تنها کارگران را تحریک نمیکرده است که کار نکنند و وسائل لازم را از میان ببرند و کار شکنی و اخلال کنند، بلکه بوسائل نا مشروع دیگر هم دست میبرده است.

۱- بنظر میرسد داوید ویلسن یکی از عوامل اطلاعات و جاسوسی شرکت هند شرقی

یا دولت انگلیس در اصفهان بوده.

از آنجمله مرتباً از بی‌لیاقتی و بی‌اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده و میکوشیده است کاری بکند که او را از اصفهان احضار کند.<sup>۱</sup>

با اینکه در کار پیشرفت کارخانه و ساختن توپ همه‌گونه خرابکاری میشد، فابویه با جدیت بکارش ادامه میداد. اما ناگهان عبدالله خان امین‌الدوله از تحویل چوب، زغال، مس و لوازم دیگر و حتی دستمزد کارگران با و خودداری نمود و کارگران اودسته جمعی اعتصاب کردند.

در این موقع حاج محمد حسین خان صدراصفهانی پدر عبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود به اصفهان آمد. فابویه امیدوار بود که وی مانند پسرش رفتار نخواهد کرد. بهمین جهت بدیدن او رفت و گله و شکایت فراوان از عبدالله خان کرد. حاجی محمد حسین خان او را بشام دعوت کرد و ضمن استمالت و دلجوئی به او گفت: «عبدالله بیجه است و از این کارها سر در نمی‌آورد، خودم ترتیب کارها را میدهم؛ اما سه هفته‌گذاشت و نه از پرداخت دستمزد عقب افتاده کارگران خبری شد و نه از لوازم کار، و تنها کمکی که به او شد ارسال ۱۹ خربوزه بعنوان تحفه حاکم بود!!

فابویه برای اینکه مردم را علیه حکمران تحریک کند، درهای کارخانه را باز کرد و بمردم خبر داد که برای مشاهده توپهای ساخته شده و همچنین ریختن شش توپ جدید روزها بکارخانه بیایند.

در این وقت فقط دو کارگر در کارخانه باقی مانده بودند که فابویه دستمزد آنها را شخصاً میپرداخت. مردم اصفهان وقتی چشمشان به لوله‌های توپ و کوره‌ها افتاد، داوطلب شدند که بدون دستمزد در کارخانه کار کنند. وقتی این خبر به حاجی محمد حسین خان رسید، پیغام فرستاد که با فابویه مانند فرزند خود رفتار خواهد کرد و عنقریب هرچه لازم دارد برای او خواهد فرستاد، ولی فابویه فرستاده او را از در کارخانه بیرون کرد.

سرانجام حاجی محمد حسین خان روز ۲۴ ژوئیه ۱۸۰۸ (۳۰ جمادی الاول

سولتيكف نقاش روسي در حال كشيدن قابلو ناصر الدين ميرزا وليعهد



(۱۲۲۳) بکارخانه آمد. فابویه بالحن جدی وحتی خشن با او صحبت کرد وگفت مصمم است تا ۱۵ روز دیگر بتهران برود و ماجرا را با فتحعلیشاه در میان بگذارد و سپس بفراanse بر گردد. وزیرمالیه فتحعلیشاه ظاهراً ازتصمیم فابویه وحشت کرد و روز بعد، هم دستمزد عقب افتاده وهم وسایل کار برای فابویه فرستاد.

در روز پانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ - ۲۲ جمادی الاخر ۱۲۲۳ - بمناسبت جشن ولادت ناپلئون، فابویه در اصفهان همه توبهائی را که ساخته بود بصدا درآورد و با آنها شلیک کرد. بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانه وی محصولش را بیرون داده است. درضمن جشنی نیز در کارخانه منعقد ساخت، عده ای از اعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف در حضور آنها مراسم دینی را بجا آورد. در آن مجلس جشن، تا نیمه شب فابویه با مردم اصفهان درباره مفاخر کشور خود سخن گفت و شرحی از تمدن فرانسه و مساوات در میان مردم و عدالت مطلق و اینکه هرکس در آنجا بواسطه لیاقت بهر مقامی میتواند برسد، بیان کرد و پیدا است که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکن است در میان مردم اصفهان در آن روز کرده باشد.

فابویه چنان نسبت به زیردستان و کارگران خود نفوذ کلام بهم زده بود که در غیبت وی هم کار معطل نمی ماند. چنانکه در پایان ماه اوت ۱۸۰۸ - رجب ۱۲۲۳ - که وی سخت بیمار شد، در مدت بیماری وی خللی بکار وارد نیامد. او بیش از یکماه بستری بود و تب سخت می کرد و در این مدت معالجات وی پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

در آغاز ماه اکتبر همان سال - شعبان ۱۲۲۳ - فتحعلی شاه به فابویه فرمان داد بیست عراده توپی را که تازه ساخته بود، بطهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را از این فرمان باخبر کرد، و با عجله مشغول ساختن بقیه توبهائی که از او خواسته بودند شد. فابویه با ساختن چرخهای بسیار محکم و خیلی سبك که اسبها بتوانند آنها را بکشند، توبهها را آماده حمل بتهران کرد. او سرگرم ساختن چرخها بود که در پایان ماه نوامبر ژنرال گاردان وی را بتهران احضار کرد.



چون بتهران رسید، متوجه شد که دربار تهران احساسات سابق را نسبت به هیئت نظامی فرانسه ندارد و احتمال می‌رود همه مجبور بمراجعت بفرانسه بشوند از اینرو سرعت به اصفهان بازگشت و در روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ - ۶ شوال ۱۳۲۳ - بایست عراده توپ و لوازم دیگر از اصفهان عزیمت کرد. سفرش از اصفهان بتهران پنج هفته طول کشید. زیرا در آن زمان راهی که بتوان از آن توپ عبور داد وجود نداشت و بهمین جهت برای بردن توپ‌ها از گاو و گاهی کارگران بین راه استفاده شد.

قابویه عاقبت روز ۳۱ دسامبر وارد تهران شد. اما خیلی زود متوجه گردید که فرانسویان اعتبار سابق را ندارند. حتی فتحعلی شاه هم از کار او ایراد گرفت و میگفت صندوقهایی که برای حمل توپ‌ها ساخته‌اید، می‌بایست بوسیله دواسب کشیده شود. کاری کنید که حمل آنها بایک اسب کافی باشد. ایراد دیگری که میرزا شفیع صدراعظم در کار او گرفت این بود که روی لوله توپها دکمه‌ای برای نشانه گرفتن نساخته بود.

قابویه در نامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ - ۲۸ ذیقعد ۱۲۲۳ - از تهران بیرادرش نوشته می‌گوید:

«... توپهای مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند نتوانستند و بالاخره آنها را در انباری گذاشتند و در را بستند، وضع من مانند آنست که در این یکسال هیچ کاری نکرده باشم... تصور مکن که از نظر مالی با من بهتر رفتار میکنند بلکه بالعکس، چون حکمران اصفهان مزد کارگران مرا نداده بود تقریباً چهار هزار فرانک ساختن این توپها برایم تمام شده است. صرف این مخارج فقط برای این است که شهرت داشته باشم زرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم...»

در اینوقت دولت ایران چشم از کمک و همراهی فرانسه پوشیده بود و در صدد یافتن متحد دیگری برمیآمد. انگلیسها که از دور ناظر تمام جریان امور سیاسی بودند از تصمیمات شاه و دولت ایران که بوسیله عمال مخفی خود مطلع شده بودند استقبال کردند و فوراً در صدد جلب ایران برآمدند. انگلیسها سرهارد فوردجوئرا بایک دسته از ناوگان مجهز بخلیج فارس فرستادند. نماینده اعزامی بشاه ایران اطلاع داد که حاضر

است همه ضررهائی که فرانسویها بایران وارد آورده اند جبران نمایند. آنها میگفتند قرار داد تیلست استحکام و دوامی ندارد. متحد واقعی ایران دولت انگلیس است و آنچه را که ایران از فرانسویها انتظار داشته است، میتواند با فرصت کمی از انگلیسها بخواهد. دکتر خانبابایی مینویسد:

«اقدامات انگلیسها و طرفداران آنها در دربار بر سرعت برق در هر جا پراکنده شد و کسانی که از سابق طرفدار انگلیس بودند و جرأت خود نمائی نداشتند جانی گرفتند و بازار شهرنهای مهیبرواج گرفت گاهی استنکاف فرانسه را از قبول پیشنهاد ایران بدین جهت میدانستند که باریسیه جهت حمله بایران معاهده سری بسته و بهمین علت سرایران را بوعده شیرمیمالد. گاهی نیز میگفتند که این دولت در اسپانیاشکست خورده و اتحادیه عظیمی برضد او در اروپا در حال تشکیل است و چون در این ایام اخبار پاریس هم برخلاف معمول روز بروز کمتر میشد رواج این شهرتها زیادتیر میگردد. سرتیپ گاردان هم چون از پاریس اطلاعات رسمی نداشت نمی توانست دربار خشمگین طهران را ساکت نماید و خود او روزگار را در اندیشه بر میبرد»

فتحعلیشاه و درباریان هم در بلا تکلیفی بر میبردند. آنها نمیخواستند سفیر انگلیس را پذیرفته و سفیر فرانسه را اخراج کنند. سرتیپ گاردان تصمیم گرفت ملاقاتی باشاه بنماید بلکه بتواند تا مدتی از آمدن سفیر انگلیس جلوگیری نماید.

به همین مناسبت روز ۱۹ دسامبر ۱۸۰۸ - ۱۸ شوال ۱۲۲۳ سرتیپ گاردان بدربار رفت و با فتحعلیشاه ملاقات کرد.

پس از آنکه فتحعلیشاه از گاردان درباره نرسیدن جواب از طرف امپراطور فرانسه میپرسد و جواب منفی میشوند باو میگوید: «ما چند بار با امپراطور فرانسه مراسله نوشته ایم ولی جواب هیچکدام نرسیده، روسها در طرف شمال قشون مارا مورد تعرض قرار داده اند... روسها و عثمانیها که ایشان را دوستان وفادار خود می دانید هر وقت که موقع بدست می آورند مارا در اتحاد با فرانسه ملامت میکنند و بما میگویند آیا

اتحاد بستن با دولتی که هرگز بقول خود وفانمیکند و اگر بخواهد، از عهدۀ آن برنمیآید بچه کار میاید. اما باوجود این تحریکات متوالی باز دوستی و صفای حقیقی خود را نسبت بناپلئون و فرانسه از دست نداده ایم، حملاتی که بما وارد می آید با استهزای توهین آمیز سختی همراه است. اگر ناپلئون سراسر روسیه را برای کشیدن انتقام مادر خون و آتش فرو بگیرد باز نمی تواند از عهدۀ رفع بدنامی که دامنگیر اوشده برآید. آیا امپراطور شما حاضر است که نام بلند خود را که مشرق زمین و اروپا را فرا گرفته از میان برده باعدم ایفای بمواعید مقدس خود بجای آن از خویش بدنامی بزرگی باقی بگذارد. دولت انگلیس بر عدد دشمنان ناپلئون افزوده. ما برای آنکه در مقابل عالمیان علاقه خود را نسبت بملت شما و صداقت خود را در پیشنهادهای خویش با ثبات رسانیده باشیم یکی از سفرای انگلیس را با وجود هدایای هنگفت و پیشنهادهای بی اندازه باز گردانندیم، معینا دولت مزبور هنوز بمافشار می آورد و عنقریب سفیر دیگری از راه دریا با هدایای نفیس بحدود جنوب به ممالک ما خواهد آمد اگر ما او را بشرف ملاقات خود برسانیم هدایای فوق را بتقدیم خواهد رسانید.

دولت انگلیس قشون و توپ و تفنگ بسیار دارد و اگر ما راه ورود او را بممالک خود سد نمائیم بر ما حمله خواهد آورد. امری که بیش از همه اسباب زحمت ما شده این است که دولت مشارالیه نسبت بمایبشتر از فرانسه از در کرم درآمده و می گوید که شما مدتهاست از فرانسه بیست هزار قبضه تفنگ خریدماید و هنوز نرسیده در صورتی که ما حاضریم بیشتر از آن بشما تسلیم کنیم و درازاء هیچ مطالبه ننمائیم. فرانسه برخلاف جمیع آداب مرسومه تاکنون برای شما هیچ قسم هدیه ای نیاورده و حال آنکه ما حاضریم بیش از آنچه در قدرت اوست تقدیم نمائیم. قشون انگلیس اگر از قبول اتحاد با آن دولت سرپیچی کند بایران حمله خواهد برد و در خلاف این صورت حاضر است که در مقابل روسها بدفاع قیام نماید و گرجستان را بشما برگرداند. اینها مختصری است از شرح تهدیدات و پیشنهادهای انگلیس، حال خود در باب گرفتاری مادر شمال و جنوب فکسر

کنید. دوری و سکوت فرانسه را نیز بنظر بگیرید. آیا ممکن است برای ما، که در شمال و جنوب با روسها و انگلیسها هزدو بجنگیم؟ ...<sup>۱</sup>، سر تیب گاردان که خود از سکوت ناپلئون و دولت فرانسه بتنگ آمده بود ابتدا از فتحعلیشاه تقاضا میکند شصت روز باو مهلت داده شود. شاه قبول میکند ولی باو میگوید یقیناً در پایان این مدت باز هم بشما خبری نمیرسد. گاردان میگوید ۱۵ روز دیگر هم بدین مدت اضافه کنید، یقیناً جوابی خواهد رسید.

شاه با تقاضاهای گاردان موافقت میکند و با انتظار جواب ناپلئون و دولت فرانسه باقی میماند.

ولی پس از انقضاء مهلت مذکور، باز هم جوابی از فرانسه نمیرسد. فتحعلیشاه از این پس مطمئن شد که دولت فرانسه از مداخله در سیاست و کمک بایران کناره گیری کرده است. او چون دید بتنهائی توانائی مقابله با روسها در شمال و انگلیسها در جنوب را ندارد، لذا تصمیم گرفت تا به سرهار فورد جوتز سفیر اعزامی انگلیس اجازه ورود بایران را بدهد.

سر تیب گاردان ورود نماینده انگلیس را لطمه بزرگی بشئون وحیثیات فرانسه و امپراطوری خود میدانست. ولی فتحعلیشاه در جواب او گفت:

«... مگر ما نمی دانیم که در اروپا در یک دربار هم سفیر فرانسه مقیم است و هم سفیر انگلیس. جلوجشم ما در بغداد و بصره یعنی در خاک مملکتی که از متحدین فرانسه و از دشمنان انگلیس است هم نمایندگان انگلیسی اقامت دارند و هم مأمور فرانسه. این حرکت شما و اعتراض بامریکه دولت فرانسه بقبول آن در خاک عثمانی رضاداده نمیتواند محرك قطع ارتباط ما باشد...»<sup>۲</sup>

گاردان که میدانست فرانسه بکمک ایران نخواهد آمد، ورود سفیر انگلیس بایران را بهانه کرده روز ۲۷ ذیحجه ۱۲۲۳ - ۱۲ فوریه - ۱۸۰۹ با همه اعضاء هیئت

۱- سر تیب گاردان شرح این ملاقات را بتفصیل در یادداشت های خود از صفحه ۱۲۶ تا

۱۳۴ داده است.

۲- سیاست ناپلئون در ایران صفحه ۸۵

خود تهران را ترك گفته بطرف تبریز حرکت کرد .

ژنرال گاردان و هیئت او پس از ورود بتبریز، باردیگر تصمیم گرفتند مدتی نزد عباس میرزا ولیعهد بمانند تا شاید وسائلی فراهم آورند، یا پیش آمد های تازه ای رخ دهد تا بتوانند از آمدن سفیر انگلیس جلوگیری نمود و روابط ایران با دولت بریتانیا را قطع نمایند.

ژنرال تره زل فرانسوی که خود ناظر گفتگوها بوده مینویسد «... ۲۱ و ۲۲ اویل - ۱۵ صفر - میرزا بزرگ [وزیر عباس میرزا] دریکی از مجالس ملاقات طولانی اظهار داشت که او قبلاً از جواب تهران اطلاع دارد، و آن اینکه دولت ایران انگلیسها را مثل يك قطعه سیر زیر سرپوش در طهران نگاه خواهد داشت تا بوی بد آن اسباب آزار فرانسویها نشود. اگر هم از این بابت مختصر کراهتی فراهم آید خواهشی که دولت ایران دارد اینست که فرانسویها این امر ناخوش ساده را برای خاطر او تحمل نمایند. هر وقت ایران خواست این قطعه سیر را در حلقوم فرانسویها بغنغ فرو کند، ایشان حق هرگونه مخالفت شدید را خواهند داشت...»<sup>۱</sup>

ژنرال گاردان تصمیم گرفت اقدامات جدی بنماید. به همین سبب بامیرزا بزرگ در روز ۱۹ اپریل - ۲۲ صفر ملاقات میکند. وزیر ولیعهد از او میخواید که همان روز جواب این دو سؤال را بدهد:

- ۱- اگر دولت ایران، انگلیسها را خارج کند و متعاقب آن مجبور بجنک با ایشان بشود، آیا امپراطور فرانسه حاضر بكمك ایران هست یا نه؟
- ۲- آیا ناپلئون میتواند در صورت بروز جنک بین ایران و انگلیس دولت روسیه را بحال بیطرفی نگاهدارد و اگر با ایران تجدید خصومتی کند بیاری ایران قیام نماید؟<sup>۲</sup>

سرتیپ گاردان که نمیتوانست هیچگونه جوابی بوزیر ولیعهد بدهد بناچار روز

۱- یادداشتهای ژنرال تره زل صفحه ۸۳

۲- ایضاً صفحه ۸۴

۱۶ اپریل - اول ربیع الاول با تمام اعضاء هیئت خود از راه عثمانی عازم فرانسه شد . قبل از عزیمت از ایران او به کاپیتان فابویه مأموریت مهم دیگری نیز واگذار کرده بود که گزارش آنرا همراه خود بیاریس برد .

او فابویه را مأمور کرده بود تا درباره امکان استفاده فرانسویان از خلیج فارس و حفاظت از ایران گزارشی تهیه کند . فابویه گزارش خود را بنام « گزارش درباره انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس » نوشت و در آن پیشنهاد کرد که دولت فرانسه جزایر هرمز و قشم را که در آن زمان وهاییها تصرف کرده بودند، خریداری کند .

پسرگاردان در مقدمه کتاب یادداشتهای پدرش در باره شکست میسیون و فعالیت اعمال مخفی انگلیسها و پولهایی که رقبای او در ایران پخش کردند مینویسد:

«... انگلیسها از ما خوشبخت تر شدند و علت این مسئله فرق طرز رفتار است که هیئت دولت فرانسه و انگلیس در این مورد اختیار نموده اند. در موقعیکه دولت فرانسه هیئتی بآن مهمی را بلا تکلیف رها کرده و در موقع چنان بحرانی و در میان اوضاعی بآن شکل معطل و بی حرکت گذاشت ، دولت انگلیس برخلاف ، از ابراز فعالیت مستمر و اتخاذ تصمیمهای قوی و عاقلانه زمانی باز ننشست . با داشتن موقعیتی بهتر از فرانسه در داخله ایران محرمانه بوسیله عمال فعال و در خارج بدستکاری کنسولهای کارآگاه به عملیات مهمی شروع کرد . پول مثل باران میریخت و بیون اطلاع دولت مزبور از همه چیز بحد کمال بود نظر صائب او در هیچ مورد خطا نمیکرد و کشیکهای جابک آن دولت فرمان و فکر حکومت مقتدر خود را بهر طرف که لازم می شد می بردند...»

پسرگاردان به ضرر دیگری که سیاست فرانسه در ایران وارد کرد اشاره نموده مینویسد:

«با تمام این احوالات باید گفت که روسیه بیشتر باعث شکست طرح ناپلئون در ایران شد تا دشمنی انگلیس؛ این اولین ضرری نبود که از دوستی آن دولت عاید ما گردید .

ضررهای بعد که از این ناحیه شامل حال فرانسه گردید بمراتب وخیمتر بود...»<sup>۲</sup>

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران صفحه ۲۱۸

۲- مأموریت سر تیپ گاردان صفحه ۳۳

ناپلئون نیز در زندان سنت هلن از سیاست غلطی که در باره ایران در پیش گرفته بود اظهار تأسف کرده مینویسد :

«... توجیهی که من بایران کرده بودم چقدر درست و بجا بود برای عملیاتی که در نظر داشتم اعم از تهدید روسیه یا حمله به هند و انگلیس. از این نقطه انکاء بهتر و مناسبتر محلی نمیشد بدست آورد. برای افتتاح باب مراوده با این مملکت با اقداماتی شروع کردم و امیدواری داشتم که ایران راهم مثل عثمانی در حلقه دوستان خود بیاورم و تصور کردم که این کشور بمنافع حقیقی خود پی برده است ولی درست در موقع مقتضی هر دو از اختیار من بیرون رفتند و واضح شد که مساعی دولت انگلیس از جمیع کوششهای من پرزورتر است...»<sup>۱</sup>.

و بدینترتیب قابویه شکست خورده از عمال و حقوق بگیران انگلیسها از ایران رفت.

## سرهنگ بار تلمی سمینو

در میان حقوق بگیران انگلیس در ایران گاه با چهره‌های شگفت‌انگیزی برخورد می‌کنیم، که بررسی زندگی و عملیات آنها، خواننده را غرق دریای حیرت و شگفتی می‌سازد.

در نیمه دوم قرن بیستم، مکرر بنام کسانی برخورد می‌کنیم که در يك زمان با چند سیاست و حتی چند سازمان اطلاعاتی کار می‌کنند. ولی این امر در نیمه اول قرن نوزدهم - یعنی دهه‌های نخستین ۱۸۰۰ میلادی و وجود چنین عوامل دوجانبه‌ای، آنهم در کشوری چون ایران عهد قاجاریه، چنان شگفت‌آور است، که اگر اسناد و مدارك متعفن تاریخی بر وجود آنها دلالت نمی‌کرد. باور کردن آنچه که می‌کردند، مشکل بنظر می‌رسید.

در اینجا بایونانی فرانسوی نژادی آشنا می‌شوید که ضمن داشتن تابعیت چند کشور مختلف، در ایران سرمایه‌داری. اواز حکومت هندوستان و انگلیسهای ایران حقوق می‌گرفت و در عین حال برای روسها هم خبرچینی می‌کرد و با سمت «آجودان مخصوص وایعهد» و درجه سرهنگی قشون، از دولت ایران نیز ماهی ۱۲۰ اشرفی «حق معاش» و «حق آجودانی» دریافت می‌داشت!

او که در پایان عمر به تابعیت ایران درآمد، سالها در خدمت دستگاه دولتی



انګلستان در ایران بوده و از حکومت هند نیز مقرری میگرفته است. چون خانواده این شخص در ایران باقی مانده و بعضی اعضاء آن با ایرانیان ازدواج کرده اند و هم اکنون چند نفر از اولاد ذکور این خانواده در خدمت دولت هستند از معرفی بیشتر او و بردن نام خانوادگی جدید بازماندگانش خود داری میکنیم.

نخستین سندی که از وابستگی این شخص بدستگاه دولتی انګلستان و گرفتن حقوق و مقرری از هند و دولت انګلیس است، پارگراف هفتم از تذکاریه سر جان کمبل سفیر کبیر انګلستان در ایران به سر هنری آلیس جانشین خویش در سفارت انګلیس در تهران، می باشد. کمبل هنگام عزیمت از تهران به آلیس می نویسد:

«... در تبریز شخصی بنام سمینو که اصلاً یونانی است و سابقاً مترجم کلنل منتیث بوده و از دولت هند ماهی ۹۰ روپیه دریافت میکرد از جمله جاسوسان ماست. او پس از ترک خدمت کلنل «منتیث» به خدمت ولیعهد و سپس شاهزاده ملک قاسم میرزا در آمد. او زبان فرانسه را خیلی خوب صحبت میکند و در عین حال که برای ما کار میکند، باروسها نیز ارتباط دارد. سمینو با خسر و میرزا به پترزبورگ رفته و از امپراطور روس بعلت خدماتی که انجام داده مدال نظامی گرفته است. همچنین او از روسها مستمری دریافت میدارد. هنگامی که ولیعهد عازم هرات بود سمینو بدستور روسها بخراسان رفت که بآنها اطلاعات لازم را بدهد. ولی بر اثر اقداماتی که ما کردیم او را از خراسان برگردانیدیم. با اینحال استفاده از او بسته بنظر خودتان می باشد.»<sup>۱</sup>

«بارتلمی سمینو» که مدتها در ایران مقامات حساسی داشت، دارای چند تابعیت بود. برای اینکه این خانواده مهاجر را خوب بشناسیم قبلاً آنچه را که دکتر احمد توکلی عضو عالی رتبه وزارت امور خارجه و نویسنده چند کتاب پرارزش درباره اجداد خانواده مزبور نوشته است نقل می کنم، دکتر توکلی می نویسد:

پدر سمینو بنام آمبروزیو سمینو از اتباع دولت «ساردنی» و در ولایت نیس قنصل بود. آمبروزیو با دختری بنام «ویرژینی مارینا بلاردی» که پدرش ناخدای نظامی قشون

فرانسه پیش از انقلاب کبیر بود ازدواج کرد .

ژنرال ژان فرانسوا الار، فرانسوی که در سپاه (رنجیت سنگ) راجه لاهور خدمت می کرد ، پسر عم خانم مزبور است . پیر بالاردی در اول انقلاب از فرانسه مهاجرت کرد و پدرش بشهر کریستی در جزیره قبرس گریخت و در آنجا ساکن شد . کشتی هائی خرید و در خدمت دولت عثمانی آنها را بحمل و نقل قشون ترك به سوریه و قبرس یا برعکس بکار واداشت .

او در این سرزمین بود که بدروود حیات گفت . هنگامی که فوت کرد « بارتلمی سمینو» طفل شیر خواره ای بود که غیر از مادر کسی را نداشت . مادر بارتلمی نزد پدرش که هفت سال در جزیره قبرس ساکن بود رفت .

بالاردی در اوائل امپراطوری ناپلئون اول بعزم مراجعت بفرانسه بایک کشتی که بارش پنبه بود، از قبرس بطرف فرانسه حرکت کرد. در لنکرگاه عکا انگلیسها آن کشتی را توقیف کردند و خاندان سمینو را به مالت انتقال دادند. در مالت همه مایملک بالاردی و سمینو را گرفتند و کشتی و محمولاتش را توقیف کردند .

افراد خاندان سمینو یکسال در مالت ماندند. بارتلمی کوچک در این جزیره در مدرسه نظامی پادشاهی سیسیل در نزدیکی « ایزولا » بتحصیل مشغول شد. پس از مدتی باکمک دو نفر از دوستانش شغلی در یک کشتی بدست آورد و با افراد خاندان خود بتونس رفت و در آنجا بانتظار فرصت مناسب ماند .

مادر بارتلمی با وجودیکه فرانسوی بود و وطنش را هم دوست داشت ، از تونس به رم و ناپل رفت . در رم بیوه سمینو با شخصی بنام « هانری اوگار » رئیس قسمت صحنی لشکریان ژنرال « مورای » معروف ازدواج کرد .

بارتلمی سمینو چندی بعد از این ازدواج مدرسه متوسطه ناپل را بیایان رسانید و در ۱۸۱۳ در مدرسه تعلیمات قراولان خاصه مورا اسم نوشت . بعد از آنکه قشون - کشی ناپلئون بروسیه به نتیجه مطلوب نرسید و مورا بناپل برگشت ، اعلام داشت که فرانسویانی که در خدمت او هستند تابع ناپل خواهند شد والا باید فوراً ناپل را ترك

نمایند. بلافاصله پس ازین اخطار هانری اوگار شوهر مادر بارتلمی سمینو ناپل را ترك گفت و عازم خدمت در اردوی ایتالیا که در شمال آن مملکت تحت سر پرستی شاهزاده «اوزن بوهارنه» فعالیت میکرد گردید. بارتلمی سمینو هم با اینکه تحصیلاتش خانمه یافته و قرار بود باخذ درجه‌ای مفتخر شود، ترك ناپل را ترجیح داد و به همراهی مادر و نا پدرش بشمال ایتالیا رفت.

هانری اوگار از طرف ارکان حزب اردوی ایتالیا که در او دین بود، بولایت «نیرول» مأمور شد و بارتلمی هم با درجه نایب سومی برای خدمت صحی بآنجا رفت. چون بارتلمی از حس جاه طلبی خالی نبود باین شغل محقر سرفرو نیاورد. بهمین جهت آن کار را ترك گفت و در ردیف قراولان فوج ۸۴ اردوی ایتالیا در شهر ورن اسم خود را ثبت نمود و هنگام عقب نشینی قشون فرانسه از طرف ژنرال کومل در شهر والانسا اسپانیا بدرجه نایبی مفتخر گردید و سپس بمادرش که در ناحیه سفلائی آلپ بود، ملحق شد.

بارتلمی سمینو بعد از چندی از يك نواختی زندگی خود کسل گردید و تصمیم گرفت بناپلئون که با معدودی سرباز در جزیره آلپ بود پیوندد، بهمین نظر به بندر «ژن» رفت تا بوسیله کشتی خود را بآن جزیره برساند.

در همین بندر شنید که ناپلئون از راه خلیج «ژوان» بخاك فرانسه پیاده شده است. بارتلمی با اینکه اطلاع یافت که ناپلئون باز گشته است، در تصمیم خود باقی ماند و در سر راه سراغ مادر خود رفت، ولی وقتی بفرانسه رسید که ایام حکومت صد روزه ناپلئون بنابارت بانتهما رسیده و او فراری و محبوس شده بود و خاندان سلاطین بوربن باردیگر بیادشاهی فرانسه باز گشته بودند.

چون قشون جدید فرانسه از قبول طرفداران ناپلئون خودداری میکرد، بارتلمی سمینو از خدمت سربازی صرف نظر کرد و زرگری پیشه ساخت و دو سال مشغول این کار و مترصد ترك فرانسه بود تا شاید بیاری بخت کار تازه‌ای پیدا کند، ولی چون مادرش همین اوقات فوت کرد، او خواهر و دوستان و شوهر مادرش را گذاشته به ماری رفت و در آنجا با شخصی آشنا شد که چاپخانه‌ای سنگی داشت. این دو نفر شريك شدند و از ماری

به بندر اسادر روسیه رفتند و دستگاه چاپ خود را با آنجا منتقل نمودند و چون در این اوقات در روسیه چاپخانه بسیار محدود بود، در اوایل سال ۱۸۲۰ در این بندر بکار چاپ پرداختند.

سمینو که زبان میدانست، غالباً بکلوب یونانیها آمد و رفت میکرد و در این کلوب با اسرار حزب سیاسی معروف «اتسی» آشنا شد و بشاهزاده «ایسیلانتی» معرفی گردید و در کارهای سیاسی او شرکت جست. بهمین جهت کار چاپ را رها کرد و در قشون کشی به «قلداوی» (در رومانی) همه دارائیش را که معادل سه هزارقات بود خرج کرد. اواز هرگونه کوششی در راه استقلال یونان خود داری نورزید و در نتیجه همین خدمات بود که بعدها «آتن اول» پادشاه یونان پس از اعطای تقدیرنامه کتبی باو در سال ۱۸۴۵ بوی نشان طلای شوالیه نجات دهنده اعطاء نمود.

سمینو در اواخر سال ۱۸۲۲ پس از اینکه همه دارائی خود را از دست داده بود، بادسا بازگشت و تاجری از ماری باو ترحم کرد و طاقی باو داد. در این سفر سمینو با تاجری انگلیسی بنام «مار» که مردی فعال بود آشنا شد و يك سفر دریایی بسواحل «انجاز» رفت ولی در ۱۸۲۴ مبتلا به تب گردید. باو پیشنهاد شد برای بهبود به تفلیس برود و سمینو عازم تفلیس گشت و در این شهر با کلنل «مونتیت» انگلیسی که در خدمت کمپانی هند شرقی بود آشنا شد. کلنل از آب و هوای تبریز برای سمینو حکایتها گفت و او را بخدمت کمپانی هند شرقی در آورد و ماهی ۹۰ روپیه برایش حقوق تعیین کرد، بشرطیکه هنگام مسافرت بایران برای وی اطلاعاتی جمع آوری کند. بعلاوه «هنری ویک» انگلیسی بسمینو پیشنهاد کرد که در تبریز با سمت معاون و مهندس جغرافیا و زیر دست کلنل «مونتیت» مشغول کار شود.

سمینو این پیشنهاد را نپذیرفت و به تبریز سفر کرد. اودو سال تحت نظر کلنل «مونتیت» انگلیسی کار کرد و نقشه جامع و دقیقی از شمال ایران تهیه نمود که بنام ژنرال «مونتیت» در لندن منتشر شد. این نقشه قسمتی از گیلان و آذربایجان و دریایچه و شهر ارومیه را بخوبی نشان میدهد. بارتلمی سمینو در مدت ۲ سال با حمیت فوق العاده ای

بانگلیسها خدمت میکرد و انتظار داشت باو بچشم تبعه خودشان نگاه کنند و بهمین جهت با آنها پیشنهاد کرد تا در سلام های رسمی - در حضور عباس میرزا - او را شرکت دهند. ولی انگلیسها و اعضای شرکت هند شرقی موافقت نکردند و همین امر سبب رنجش سمینو از انگلیسها شد و پنهانی بسوی روسها روی آورد.

او در استعفا نامه ای که به مکدونالد کیز انگلیسی در تبریز نوشت، آمادگی خود را برای حرکت بفراسه اعلام کرد. لیکن آغاز دوره دوم جنگهای ایران و روسیه مراجعت او را غیر ممکن ساخت.

با وجودیکه سمینو در این هنگام از نظرات انگلیسها پیروی نمیکرد، با این حال با آنها در ارتباط بود و مقرری از آنها میگرفت.

در حین جنگهای دوم ایران و روسیه عدای از صاحب منصبان انگلیسی بموجب عهد نامه ایران و انگلیس در قشون عباس میرزا خدمت میکردند. صاحب منصبان مذکور که اکثراً از لاهور با ایران اعزام شده و در استخدام دولت ایران بودند، بدستور وزیر مختار انگلیس در ایران و برای اینکه تجزیه ایران عملی گردد، همگی از جنگ با روسها امتناع کرده مستعفی شدند.

عباس میرزا نایب السلطنه به سمینو پیشنهاد کرد تا برای اداره یکی از ستونهای نظامی به استخدام قشون ایران درآید. سمینو بلافاصله پیشنهاد عباس میرزا را قبول کرد و با صمیمیت فوق العاده ای در جنگها شرکت کرد. بعد از شکست ارتش ایران و تحمیل قرار داد تنکین ترکمانچای، عباس میرزا فرمان مخصوصی به سمینو داد و خدمات صادقانه او را به نفع ایران ستود.

برای اجراء معاهده تنکین و تحمیلی (انگلیس - روس) در ترکمانچای، عباس میرزا او را مأمور مخصوص در کمیسیون ارامنه مهاجر که روسها آنها را از رود ارس میگنرانیدند، کرد. سپس باو نمایندگی داده شد که در تعیین حدود ایران با روسیه شرکت کند.

خود او میگوید: این کار را چنان به انجام رساندم که مورد تحسین دولتم

ایران و روسیه قرار گرفت. شاید در همین مأموریتها بود که سمینو بخدمت روسیه درآمد و انگلیسها که از او ناراضی بودند با وی شروع بدشمنی کردند.

سمینو با هیئت خسرو میرزا که برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف بروسیه رفته بود به پترزبورگ رفت و در مراجعت به سمت «آجودان مخصوص ولیعهد» و با درجه سرهنگی و ماهی «۱۲۰ اشرفی» حقوق از جانب عباس میرزا مفتخر شد.

سمینو در ۱۸۳۰ اجازه خواست که بفراشه بازگردد، ولی عباس میرزا مانع شد و او را مأمور قشون کشی جنوب ایران کرد. سمینو در قشون کشی یزد و کرمان با اتفاق عباس میرزا شرکت جست و سپس مأمور خراسان شده و در حمله بسطان رهسپار امیرآباد قوچان گردید. پس از فوت عباس میرزا، او همچنان در قشون محمد شاه باقی ماند و در لشکر کشی هرات (۱۸۳۷ - ۱۲۵۳) نیز شرکت نمود.

سمینو در ۱۸۳۸ - ۱۲۵۴ به تهران برگشت و با همسر ژنرال (ایزیدور بروسکی) که در جنگهای هرات بقتل رسیده بود ازدواج کرد. او در ۱۸۳۹ مصمم شد که ایران را ترک کند، ولی دولت های ایران و روسیه هیچکدام با او کمکی نکردند.

سمینو بناچار بار دیگر با انگلیسها روی آورد. او با کمک انگلیسها بخاک عثمانی رفت و در آنجا «ژنرال پتی» فرانسوی که فرماندهی قشون عثمانی را داشت با یکی از دختران سمینو ازدواج کرد. سمینو بار دیگر بایران برگشت و در همین کشور مرد. بطوریکه در یکی از شماره های مجله یادگار نوشته شده سمینو و چند خارجی دیگر در یکی از سالهایی که وبادر تهران شیوع پیدا کرد از ترس بکودما و نذر فرار کردند و سمینو در همانجا در گذشت.

از ازدواج دوم سمینو با همسر بروسکی، پسر بنام «نیکلا» بدنیا آمد که در ارتش ایران بمقامات عالی رسید. سه دختر او نیز در تهران بودند. یکی از آنها با دکتر مرل فرانسوی مستشار ایران که یکی از مؤسسين لژ فراماسونری بیداری ایران بود ازدواج کرد و دختر سومش نیز بعقد دکتر «فاگر گرین» هلندی درآمد که از ایران رفت.

اکنون که از جنگهای ایران و روس و قشون کشی عباس میرزا ذکری بمیان آمد،

بی مناسبت نیست نقش مخرب انگلیسها را در این جنگها از زبان سرهنگ دروویل فرانسوی بیان کنیم. دروویل که در بین سالهای ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ در ایران بود مینویسد: «... اگر ژنرال کوتلورفسکی فرمانده قوای مهاجم به سواحل بحر خزر بستنی مجروح نمی شد، بی گفتگو پیشروی در سه ستون بسوی ایروان و نخجوان واردیل ادامه مییافت و پیش از آنکه دولت ایران بتواند اقدامی برای دفاع از تهران یا حتی تخلیه ثروتهای ذخیره شده در این شهر بعمل آورد پایتخت ایران بدست روسها میافتاد. ولی روسها بملاحظه ای که اینجانب نمی تواند وارد بحث آن شود با وساطت سفارت خودشان در ایران، صلاح در آن دیدند که بقبول وضع موجود Statuque تن در دهند. البته قبول این وضع چندان بنفع امپراتوری روسیه نبود زیرا بامتار که جنگ بخش بزرگی از منطقه زیبا و زرخیز «آران» که در ساحل چپ ارس واقع است در دست ایرانیان میماند و بصورت راه ارتباطی بین ایران و گرجستان در می آمد و ایرانیان بعد ها یخوبی می توانستند از این راه در منطقه کوهستانی گرجستان بتاخت و تاز پردازند»

سرهنگ دروویل سپس به شرح نابود شدن آن قسمت از ارتش ایران که افسران انگلیسی فرماندهان آن بودند پرداخته می نویسد: «... نبردهای قبلی بخصوص عملیات جنگی اصلاندوز و لنکران تقریباً باعث اضمحلال کلیه قوای نظامی ایران شد و بجرأت میتوان گفت که از تمام توپخانه ایران که يك افسر انگلیسی در رأس آن بود و همچنین از ذخایر و بارو بنه اردوی ولیعهد که همه بدست روسها افتاده بود، حتی يك چادر یا يك شتر نیز نجات نیافت.»

اگر ورود در بحث سیاسی باهدف تألیف این کتاب مبادت نمیداشت چه مطالب گفتنی که میتوانستم راجع بعملیات پنهانی و گنج کشنده و عجیب سفارت انگلیس بیان کنم. ولی فقط اشارتی بعواقب فعالیت های سیاست مزبور میکنم و میگذرم، معاهده گلستان اصولاً محصول فعالیت سفارت انگلیس بود، اما ظاهراً این امر با سیاست کلی دولت انگلیس متناقض می نمود، زیرا سیاست انگلیس در این بخش آسیا پایه خود را بر تضعیف روسها بدست ایرانیان نهاده بود تا خود را از گزند هر تجاوزی از جانب روسیه

نسبت بهند، به تنهایی و یا بکمک ایرانیان در امان دارد. کوشش سفارت انگلیس در تمام این جریانات معطوف بر آن بود تا از نفوذ روسها در دولت مرکزی تهران جلوگیری شود، حتی اقداماتی بعمل آمد تا نخستین ماده پیمان متارکه جنگ قبول این شرط از طرف روسها باشد که امپراطور روس حق اعزام سفیر کبیر به ایران را ندارد و باید امور بازرگانی دو کشور بوسیله نماینده کنسولی بی اهمیت و فاقد قدرت سیاسی حل و فصل گردد. مقررکنسول مزبور نیز شهر استرآباد پیشنهاد شده بود تا از مراجعه وی بدربار و ملاقات با پادشاه ایران بهره‌نمائی جلوگیری شود.

فهم این مطلب بسیار آسان است که طبعاً پاسخی بچنین یادداشت مضحکی داده نشد. زیرا سفیر کبیر انگلیس در ایران دلیل قابل قبولی برای مدعای خود ارائه نداد اما در اقدام سفارت انگلیس این نکته نیز به چشم می‌خورد که سیاست دولت اخیر از متارکه جنگ بین دو کشور همسایه و سازش ایران و روس بهراس افتاد و بهر وسیله‌ای میکوشید تا از ایجاد وحدت بین دو کشور مزبور جلوگیری کند و خود را از ضربت احتمالی جبران ناپذیر و غیر قابل مقابله‌ای درهند در امان دارد ..<sup>۱</sup>

اما فساد دربار فتحعلیشاه و خالی شدن خزائن که در اثر جنگ‌های ایران و روس پیش آمده بود امکانی برای احیاء ارتش و قدرت دولت و دربار ایران باقی نگذاشت. پس از جنگ‌های ایران و روس فتحعلیشاه بوضع گرفتار شده بود که بی‌چوجه نمیتوانست از خست خود جلوگیری کند. هنگامیکه سرجی آی سفیر جدید انگلیس به ایران آمد هدایائی و از جمله کالسکه بسیار زیبایی برای تقدیم به حضور شاه به همراه آورده بود که قرار بود چهاراسب از نژاد عالی نیز برای بستن بآن در ایران خریداری کند و بشاه تقدیم دارد لیکن این مطلب را بعرض شاه رساند. فتحعلیشاه از مبلغی که برای خرید اسبان اختصاص داده شده جو یا شد و وقتی سفیر انگلیس گفت که «ششصد هزار تومان برای این کار منظور شده است» شاه جواب داد: «بسیار خوب! ششصد هزار تومان را بمن بده تا ترا از خرید اسب معاف دارم». سرجی آی که نخست تصور میکرد شاه بطنر و



شوخی چنین سخن گفته است ، سرانجام پیشنهاد ویرا پذیرفت ، و فتحعلیشاه نیز پول را گرفت و پس از چندی کالسکه بی اسب را به ولیعهد خویش بخشید ..<sup>۱</sup>

دولت انگلیس پس از اینکه از این حادثه مطلع میگردد ، درصدد برمیآید که دربار فتحعلیشاه را بکلی رها کند تا ایران بدامن روسها بیافتد . ولی خطری که از راه ایران هندوستان را تهدید میکرد سبب شد تا بار دیگر انگلیس در صدد احیاء ارتش ایران برای مقابله با روس برآید . اما شرط تخصیص کمک مالی بایران را بدین صورت قبول میکنند ، که فتحعلیشاه این کمکها را تماماً در اختیار عباس میرزا بگذارد و مخارج ارتش زیر فرمان او قرار گیرد . با وجودیکه نظر دولت انگلیس در آن زمان تقویت ایران و احیاء ارتش برای جلوگیری از هجومهای احتمالی روسها بهند بود ، با این حال عمال انگلیسی در ایران که تحت نفوذ (حقوق بگیران) و جاسوسان محلی خود قرار داشتند ، خلاف نظر دولت متبوع خود رفتار میکردند .

سرهنگ دروویل مینویسد : سفیر انگلیس در ایران به افسران و درجه داران و سربازان انگلیسی که بعنوان مستشار ارتش ایران در این کشور بسر می بردند بمیل خود علاوه بر حقوقی که از کمپانی هند شرقی دریافت می داشتند از محل کمک مالی بایران نیز پاداش می داد . از این راه يك استوار ساده ارتش انگلیس قریب شصت تومان پاداش دریافت می داشت .<sup>۲</sup>

انگلیسهای مقیم ایران که پای بند ارزش واقعی ارتش ایران نبودند دویست هزار لیره استرلینگ کمک مالی خود را به تحویل مقدار ناچیزی اسلحه و مهمات مزبور محدود ساختند .

۱ - سفرنامه دروویل صفحه ۱۶۲ .

۲ - سفرنامه دروویل صفحه ۱۶۶

## سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیر کبیر و جاسوسان سفارتخانه‌ها

« میرزا تقیخان مظهر وطن پرستی »  
 « بود، یعنی همان اصلی که در ایران »  
 « مجهول است . آنچه میدادند و او »  
 « نمیگرفت خرج معدوم کردن وی شد.»

دکتر بلاک ۱۸۵۱

نام میرزا تقیخان امیر کبیر نه تنها در تاریخ میهن ما باغرور و افتخار آمیخته است بلکه دشمنان او و کسانی هم که وجود امیر مانع اجرای نقشه‌های شیطانی و شوم آنان میشد، از جمله مأموران سفارتخانه‌های خارجی ناگزیر از ابراز احترام باین شخصیت ارزنده دوران قاجار بودند .

در دورانی که سرپرستی و حقوق بگیری از سفارتخانه‌های روس ، انگلیس و عثمانی برای قریب باتفاق رجال وقت ، امری عادی و حتی افتخار آمیز تلقی میشد ، امیر کبیر نه تنها این سنت شوم را درهم شکست . بلکه چنانکه اشاره شد بنا بگفته دکتر بلاک ، پولیائی را که میخواستند بصورت رشوه بوی بدهند و نامش را در ردیف لیست حقوق بگیران ثبت نمایند او نمیگرفت ، بناچار بمصرف نابود کردن وی رسانیدند . اجانب و خائنان

وفاسدین داخلی اورا کشتند تا این سد بزرگ و مقاوم را از راه توسعه نفوذ و تسلط شوم خود در ایران بردارند .

بدون تردید میرزا تقی خان امیر کبیر ، یکی از چهره های درخشان و تابناک دوران قاجاریه است که اگر بدست درخیمان ناصرالدین شاه کشته نشده بود، چه بسا سر نوشت ایران را دچار تحول مهمی میساخت. میرزا تقیخان مخالف سرسخت دخالت خارجی ها در امور داخلی ایران بود . وی میدانست که تا دستهای اجانب از ایران قطع نشود و نفوذ سفراء دول بزرگ ازین نرود، محال است مردم این سرزمین روی آسایش و سلامت و سعادت را به یینند. صدارت امیر کبیر مصادف بادورانی بود که اجتماع ایران از علم و حکمت جدید دور افتاده بود و بدیهی است که درین امر، و بویژه بی خبر گذاشتن مردم از دنیائی که بسرعت رو بترقی و تکامل میرفت، عوامل خارجی نقش مهمی داشتند. میرزا تقیخان برای اطلاع یافتن از جزئیات امور کشور و باخبر شدن از رفتار حکام ظالم و جفا پیشه و نظامیان بامردم ، تشکیلاتی بوجود آورده بود که امروز میتوان بحق بدان ( سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی امیر کبیر ) نام نهاد . وی برای اطلاع از کارهای دولتی ها و گردنکشان و متنفذین داخلی عدمای ( خفیه نویس ) داشت که بین پایتخت و ولایات در حرکت و یا در شهرها مقیم بودند . و این خفیه نویسان همه وقایع مربوط ب مردم و عمال دولت و نظامیان و خبرهای شهرها و دهات را صادقانه برای او مینوشتند . ارسال اخبار سری بوسیله جاسوسان و خبر دهندگان و مؤاخذات امیر از مجرمین و جفا کاران آنقدر منظم و سریع بود که اغلب مردم معتقد به «غیبگوئی» و «کرامات» امیر کبیر شده بودند و اظهار عقیده می کردند که وی از عالم غیب اطلاع دارد و اطلاعات خود را از آنجا کسب می کند .

تشکیلات کسب اطلاع امیر که در آن زمان بنام « منهبیان امیر » نامیده میشد ، آنقدر در ولایت و در دل عمال دولت ایجاد رعب و وحشت کرده بود که هر پنج نفری که دور هم جمع می شدند ، تصور میکردند یکی دو نفرشان « خفیه نویس » و یا عضو تشکیلات « منهبیان » هستند .

منهیان درین اقلیت‌های مذهبی نیز رسوخ فراوان داشتند و از کارهای آنان اطلاع حاصل می‌کردند. ناجائیکه وقتی در سال ۱۲۶۷ ه. ۱۸۵۰ م ملا شیخعلی یکی از رهبران فرقه بایه تصمیم به قتل میرزا ابوالقاسم امام جمعه و هجوم بکاخ سلطنتی گرفت، بلافاصله جزئیات نقشه و توطئه او بوسیله منهیان با اطلاع امیر رسید و او موفق شد قبل از انجام ترور دسته جمعی همه اطرافیان ملا را دستگیر و اقدامات آنها را خنثی سازد.

جالبتر از تشکیلات سازمان جاسوسی، سازمان ضد جاسوسی و تشکیلات «منهیان» امیر بود، اینگونه تشکیلات در دستگاههای دولتی کنونی جهان سازمان (ضد اطلاعات) و یا «ضد جاسوسی» می‌نامند. این سازمانها که دنیای قرن بیستم و دول بزرگ پایه پیشرفت نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر روی آنها قرار داده‌اند، روزگاری بوسیله امیر کبیر بوجود آمده که سیاستمداران و جهانیان از اهمیت آن بی‌خبر بودند.

یکی از علل مهم بوجود آمدن سازمان مذکور، بی‌خبری وضع نفسی بود که در دوران سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ ه. ۱۸۳۴ - ۱۸۴۷ م) بوجود آمده بود. در دوران سلطنت این پادشاه سوء سیاست و خودخواهی‌های احمقانه حاجی میرزا آقاسی، ایران را از هر جهت بوضع نکبت باری سوق داده بود. نفوذ سیاسی نمایندگان روس و انگلیس و مداخله ایشان در کارهای داخلی به اوج شدت و نهایت قوت رسیده بود تا آنجا که شاه و صدراعظم و وزرایش گاهی در اقدام به جزئی‌ترین کارها برای اینکه مبدا سفراء بر نهند، بدون مشورت قبلی با نمایندگان خارجی قدمی بر نمی‌داشتند.

این دوره که بعد از قتل قائم مقام و همزمان با روی کار آمدن حاجی میرزا آقاسی است، نفوذ سیاست روس در شاه و وزراء را بحد اعلی رسانید، بطوریکه می‌توان گفت که شاه و وزیرانش در همه حال آلت دست و مجری نظرات سفیر روس بودند. به همین سبب غالباً بین دربار ایران و سفارت انگلیس کشمکش و حتی در پاره‌ای اوقات جنگ مخفی و گاهی مبارزات و گفتگوهای زننده علنی در گیر میشد. حاجی میرزا آقاسی در یکی از مراسلات خود به محمد شاه چنین مینویسد:

«... کمترین بنده می خواستم تا عباس آباد<sup>۱</sup> بروم ، اما بواسطه اینکه جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد نتوانستم . نه بنده می میرم نه آنها دست می کشند . نه وجود مبارك صحت کامل می یابند که پدر اینهارا از گور درآورند . حالا جناب وزیر مختار دولت ، منتظر این است که یکی از نوکرهای متشخص درخانه شال و کلاه کرده برود و عذر بخواهد که چرا دیر ملك ایران را تصرف کردید ، نمی دانم مقدر چیست و برای چه این ذلت را بکشم .

بسر مبارك اعلی حضرت شاهنشاهی روحنا فداء وانه لقسم عظیم ، نزدیک است به مرگ مفاجات بمیرم . نه دنیا دارم نه آخرت نه آبرو . نوکر دولت روسیه مرا به قراولی بیندازد دیگر چیزی باقی نمانده که به سرمن بیاید... لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم . باری مقرر فرمائید که یکی رفته عذر بخواهد ، اقلاً عالی جاه شهبازخان برود و سوار شوید بروید گویم من فرستادم قبله عالم و عالمیان روحنا فداء استحضار ندارند ...»<sup>۲</sup>

همین صدر اعظم زبون و ذلیل که بایک اشاره اش صدها ایرانی قتل عام و کور میشدند و یا اموال و دارائیشان غارت و چپاول میشد ، حتی در مقابل مترجم اول سفارت روس امنیت نداشت . او بعد از یکی از ملاقات ها با مترجم اول سفارت روس به محمد شاه چنین مینویسد : «... در نه سال نهصد هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده ، علاوه املاك ابروان را ضبط کرده ، علاوه هر وزیر مختار صدهزار نامربوط که به تون-تایی نمی توان گفت بمن نوشته و گفته اند ...»<sup>۳</sup>

امیر کبیر که در دوران صدارت عظمای ابن مرد نالایق و خودخواه مصدر امور دولتی بود و از همه افعال و اعمال و تحریکات و فساد و تباهاکاریهای سفرای خارجی در ایران اطلاع داشت ، برای اینکه از جزئیات اعمالی که در سفارتخانه ها انجام میگردد ، مطلع

۱- خیابان کنونی عباس آباد و تأسیسات ارتش ، جزء عده احدائی حاجی میرزا آقاسی بوده است .

۲- میرزا تقی خان امیر کبیر عباس اقبال صفحه ۲۴۹ .

۳- ایضاً صفحه ۲۴۹

شده و ضربات قاطعی بکارکنان سفارتخانه‌ها وارد کند، عده‌ای از (منهیان) تربیت شده‌ها که کار (ضد جاسوسان) فعلی را انجام میدادند، روانه خدمت سفرای خارجی می‌کرد. هر يك از رجال و سرجنبانان ایران که محرمانه با سفراء انگلیس، روس و گاهی عثمانی، فرانسه و اتریش سروسری داشتند، ضد جاسوسان امیر بلافاصله از ملاقاتها و حتی گفتگوهای آنان مطلع می‌گردیدند.

بارها اتفاق افتاد که امیر بدین طریق از نامه‌ها و گزارشهایی که سفراء انگلیس و روس برای نخست وزیران و وزرای خارجه دول خود می‌فرستادند نیز مطلع میشد و حتی رونوشت آنها را داشت.

چندین بار عوامل مخفی امیر، خود مأمور رسانیدن نامه‌های سفراء انگلیس به خراسان، هرات و گردنکشان داخلی میشدند.

اینان قبل از آنکه از تهران حرکت کنند، نامه‌های مزبور را بنظر رئیس خود می‌رسانیدند. ولی امیر کبیر بآنها دستور میداد که نامه را به مقصد برده به دست خائنی که طرف مکاتبه با سفیر انگلیس است برسانند و آنگاه بدنبال آنان مأموران سری مخصوص خود را می‌فرستاد تا بمحض آنکه گیرنده نامه دستورات سفیر انگلیس را اجراء کند، اعمال او را خنثی کنند و احیاناً او را دستگیر کرده و از کار برکنار سازند.

جاسوس امیر در امیر کبیر در سفارت روس نیز جاسوس و خبر دهنده‌ای

داشت که مدت‌ها سبب وحشت و سرگردانی اولیاء سفارت و حتی

سفارت روس

شخص سفیر روس شده بود. سفیر روس بارها پس از تفحص و

بازدید دقیق اطافهای سفارت، اعضاء خود را در گوشه‌ای که اطمینان داشت صدای او

بجائی نمیرسد جمع می‌کرد و با آنها درباره اوضاع مملکت ایران گفتگو مینمود. ولی

روز بعد امیر که از ماجرا مطلع شده بود، نسبت به صحبت‌هایی که در داخل درهای بسته

سفارت شده بود به سفیر روس اعتراض می‌کرد و بتدریج سفیر روس و اعضاء آن سفارتخانه

معتقد شده بودند که (اجنه) با امیر کبیر ارتباط دارند. اینك پس از گذشت یکصد سال

جاسوس امیر را در سفارت می‌شناسیم: نویسنده کتاب «نوادرا الامیر» چنین مینویسد:

دیك روز پیرمردی از اهالی ایران که نایب غلامان سفارت روس بود مکتوبی از سفیر بیاورد و خواست حسب المعمول شخصاً به مجلس امیر نظام داخل شده مکتوب را بدهد و جواب بگیرد و با آنکه امیر نظام مقرر فرموده بود که احدی را از ورود بر او مانع نشوند مع هذا ملازمان امیر نظام مانع از ورود وی شدند . نایب به گمان اینکه او را شناخته اند گفت من حامل مکتوب سفیر روس و نایب غلامان سفارت من و تاکنون احدی مرا از ورود بر شخص اول ایران منع ننموده و حق آنرا نداشته است . گفتند هر که خواهی باش می باید پس از صدور جواب شرفیاب شوید . گفت پس اجازه بگیرید . یکی از ایشان به اطاق امیر نظام رفته و مراجعت نمود و گفت مکتوب خود را بدهید تا برسانم که اجازه ورود ندادند . نایب گفت من برخلاف مرسوم نمی توانم رفتار نمایم . گفتند پس مکتوب خود را برگردانید و از سفیر کسب تکلیف کنید . نایب با کمال آشفته گی تأملی نمود و اعاده مکتوب را مقرون به صواب ندید و آنرا تحویل داد تا به امیر نظام بدهند و به زودی جواب بگیرند و مدتی در انتظار بود و جوابی نرسید و به هریک از خدام می گفت که جواب سفیر چمشد و چرا مرا معطل داشته اید مورد اعتنائی واقع نمی شد و از این انتظار و تحمل خلاف عادت به زحمت افتاده بخود می پیچید تا صبر و شکیبائی او تمام شده آواز خود را بلند کرد و جواب یاعین مکتوب سفیر را مطالبه نمود . امیر نظام اصغای صدای او نمود بانگ زد که این آواز کدام جسور بود . عرض کردند نوکر سفارت روس است و جواب مکتوب سفیر را می خواهد . فرمود او را بیاورید و چون در فضای حیاط نمایان شد امر کرد تا او را به صفقات بیایی بیازردند . سپس امر به حبش نمودند و مشغول به انجام امور سایرین شد و یکان یکان را آسوده کرده بیرون می رفتند . پس از آن به فضای دیوانخانه آمده راه می رفت که رفع خستگی نماید و خدام را ضمناً در پس بعضی امور روانه می فرمود تا متدرجاً دیوانخانه خلوت شد و به تنهایی به اطراف حیاط قدم می زد و از کنار اطاقها عبور می فرمود تا به اطاقی مصادف شد که نایب در آنجا توقیف شده بود . فوراً نایب از جای برخاسته تعظیم کرد ، امیر نظام ملتفت او شده فرمود . کیستی ؟ عرض کرد نایب غلامان سفارت روسم که امر به حبس فرمودید . امیر نگاهی متعجبانه به وی کرد و فرمود بیرون بیا و چون پیامد به او

گفت از لباس و لسان تو چنین می‌فهمم که مسلمانی . گفت بلی مسلمانم . فرمود به این کبر سن و مسلمانی که باید بفکر تهیه آخرت خود باشی چرا سنگ کفار را بر سینه می‌زنی گفت سالهاست که نوکر سفارتم و پرورده نعمت و محل امانت و چاره جز این نداشتم . لیکن اکنون هر قسم امر بفرمائید چنان می‌کنم . فرمود از امروز می‌باید نوکر من باشی و اوامر مرا اطاعت نمائی . عرض کرد منت دارم و از خدمت سفارت استعفا می‌دهم . گفت



میرزا تقیخان امیر کبیر

نخواستم از خدمت آنان کناره کنی بلکه باید همانجا باشی و به من خدمت نمائی . پس از آن فرمود ماهیانه تو در آنجا چه مبلغ است گفت چهار تومان . فرمود فلان صراف را می‌شناسی ؟ عرض کرد بلی از منسوبین چاکر است . گفت به او توصیه می‌کنم که ماهی پنج تومان محرمانه بتوبه دهد . باز پرسید که خانه تو در کجاست ؟ محل خانه خویش را که نشان داد امیر فرمود در همسایگی توفلان سید تفرشی خانه ندارد ؟ معروض داشت که خانه دارد . فرمود خدمتی که باید انجام دهی فقط همین است که هر وقت مطلبی در سفارت که مراجع به ایران و ایرانیان است بشنوی شبانه و محرمانه که احدی از اهل خانه توپی



نبرد بهسید می گوئی و اگر مطلب به ثالثی اظهار و افشا شود یقین میدان که حکم به قتل تو خواهیم داد و اکنون مرخصی که به سفارت خانه عودت کنی و بگوئی که چاکران امیر نظام مکتوب سفارت را گرفتند و جواب مرا به موقع دیگر وعده داده اند .

راوی حکایت از معلم روسی دارالفنون نقل می کند که او می گفت اهالی سفارت روس می گفتند که ایرانیان بی جهت قائل بوجود جن نیستند و می باید امیر نظام تسخیر جن کرده باشد و سبب این بود که سفیر روس زمانی که می خواست سخنی بر نفع دولت متبوعه خود از ایرانیان با اجزاء خویش مذاکره نماید چون پاسی از شب می گذشت با معدودی از محارم که یکی از آنها همین نایب غلامان بود چراغها بدست گرفته و اطافهای سفارتخانه و خلف ستور و شیروانیها و زوایای عمارت حتی بیت التخلیه [!] را کاملاً تفتیش می نمودند و پس از اطمینان سخنی راجع به ایران می گفتند و معذافردای آن شب مکتوبی از امیر نظام به سفیر می رسید که از مطاوی آن اطلاع امیر نظام را بر مذاکرات شب می فهمید ... »

میرزا تقیخان درعین حالیکه بدین اسلام و آئین مسلمانی  
ارتباط علماء  
اعتقاد فراوان داشت و همیشه در مراسم مذهبی شرکت میکرد،  
با سفارتخانه ها  
از دخالت علماء و روحانیون در امور سیاسی و مملکتی بشدت  
متنفر بود . او در تمام دوران صدارتش بوسیله جاسوسان و خبر گزاران و منهیانی که در  
سفارتخانه های خارجی داشت، از ارتباط علماء و روحانیون با سفراء و کارکنان دیپلماسی  
مطلع میگردد .

از جمله اطلاع پیدا کرده بود که میرزا ابوالقاسم امام جمعه نهران با سفارتخانه های  
روس و انگلیس ارتباط نزدیک دارد و از آنها هدایا و مقرری دریافت میدارد . این گونه  
گزارشها زمینه کدورت و سردی فراوانی را بین دستگاه دولت و جامعه روحانیت فراهم  
ساخت و هر روز که گزارش جدیدی از مأموران سازمان ضد جاسوسی امیر مبنی بر ارتباط  
بعضی از علماء و روحانیون با سفارتخانه ها باو میرسید، دامنه کدورت های فیما بین توسعه

میافت و اختلافات شدیدتر می شد. تا اینکه یکی از «خفیه نویسان» امیر که در خدمت سفارت روس بود به اطلاع میرزا تقیخان رسانید، که امام جمعه يك انفیه دان جواهر نشان باضافه هدایای دیگری از سفیر روس دریافت داشته است. امیر بلافاصله به سازمان ضد جاسوسی خویش دستور داد تا جزئیات امر را از بعضی مأمورین خودی که در جامعه روحانیت وجود داشتند سؤال کند. وقتی گزارشها تکمیل شده و بنظر وی رسید صدر اعظم مقتدر ایران بلافاصله آنها را باستحضار شاه رسانید و اجازه خواست تا از امام جمعه بازخواست بنماید. روز بعد فرستاده امیر بخانه امام جمعه رفت و او را مورد بازخواست قرارداد و از اینکه قبول انفیه دان و هدایا را باطلاع دولت و شاه نرسانیده است ویرا سرزنش و تنبیح کرده تهدید به مجازات نمود.

این نخستین باری بود که امام جمعه تهران که يك مقام عالی روحانی بود از طرف صدر اعظم تهدید میشد و عملیاتش تحت کنترل قرار میگرفت.

بعد از این واقعه میرزا تقیخان تصمیم گرفت نسبت به امام جمعه شدت عمل بخرج دهد، و در نظر داشت از این واقعه به منظور قطع ارتباط خارجیان با بعضی افراد ایرانی بخصوص افراد جامعه روحانیت استفاده کند و این فکر از جمله کرها و هدفهای اساسی او در مبارزات سیاسی بود، ولی بمحض آنکه میرزا تقیخان خواست شدت عمل نشان دهد، امام جمعه دست نوسل بدامن کلنل شیل وزیر مختار انگلیس دراز کرد و از او استمداد جست.

باید دانست که میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران نه تنها با وزیر مختاران انگلیس مقیم ایران ارتباط دائم داشت، بلکه مستقیماً با نخست وزیران انگلستان نیز مکاتبه میکرد. در بایگانی عمومی انگلستان نامه ای از امام جمعه خطاب به لرد پالمرستون نخست وزیر انگلیس بر روی کاغذ زرد رنگی وجود دارد که در آن امام نسبت بدولت انگلستان اظهار اخلاص فراوان نموده است. فتوایی این نامه که هم اکنون در اختیار نگارنده است بامهر امام جمعه و خط او تنظیم شده و تاریخ آن ژانویه ۱۸۵۰ می باشد.

باری، امام جمعه به وزیر مختار انگلیس متوسل شد و باو شکایت کرد که میرزا تقی خان احترامی را که شایسته وسز او از شخص اول روحانی بایست است بجای نمیآورد و از وزیر مختار خواست تا در این باره بطور مستقیم دخالت کند. روز ۵ نوامبر ۱۸۴۹ کلنل شیل بدیدن میرزا تقیخان رفت و از امام جمعه شفاعت کرد. میرزا تقیخان اظهار داشت از آنجا که شخصاً علاقمند است همواره روابط دوستانه خویش را با امام جمعه حفظ کند، علاقمند نیست واقعه سوئی رخ دهد. امامدنی است که امام در امور دولتی آنچه که در صلاحیت وی نیست دخالت میکند و افزود که اگر این روش ادامه یابد یا من در مقابل کلرا و سایر روحانیون و آخوندها مقاومت میکنم و یا استعفا میدهم و خانه نشین میشوم.

در همین ملاقات میرزا تقیخان امیر کبیر موضوع ارتباط امام جمعه را با سفیر روس و گرفتن انفیضان و هدایا از او را نزد کلنل شیل مطرح کرد و جزئیات اقدامات و گفتگوی وی را با بعضی روحانیون که از طریق مأمورین خود از آنها اطلاع یافته بود با وی در میان گذاشت. کلنل شیل در آنروز فهمید که امیر کبیر حتی در خانه مسکونی او نیز مأموران مخصوصی دارد که جزئیات اعمالش را گزارش میدهند و طبیعی است که از این امر بهت و حیرت فراوانی او را فرا گرفت بطوریکه طی نامه‌ای به لرد پالمستون وزیر خارجه متبوع خویش در این باره نوشت :

۱۶ ژوئن ۱۸۴۹

لرد عزیزم :

وزیر مختار روسیه اخیراً انفیضان الماس نشانی که صورت امپراطور نیروی آن نقش شده بود به امام جمعه اهداء کرده. این هدیه امپراطور روس موجب حرف و گفتگو و هم چشمی زیادی میان طبقات متنفذ و روحانیون شده است. امام جمعه از لطف امپراطور نسبت بخود میبald و عمداً امتناع میورزد که موضوع تحفه امپراطور را با اطلاع شاه و امیر کبیر که با او روابط گرمی ندارند برساند. پس از چند روز میرزا تقیخان با امام جمعه

پیغام فرستاد که رفتار او از لحاظ قبول هدیه و اطلاع ندادن بدو ات بسیار ناپسندیده و ناشایسته بوده است .

امام جمعه که بر قابت روحانیون نسبت بخود نیز پی برد در وحشت افتاد و روز بعد انفیه‌دان و نامه وزیر مختار روس را بنظر میرزا تقیخان رسانید<sup>۱</sup>

جالبترین داستانی که از سازمان ضد جاسوسی امیر کبیر در بین اسناد رسمی وزارت خارجه انگلیس وجود دارد ، اینست که وزیر مختار آندولت در تهران برای رسوخ در بین (خفیه نویسان) و (جاسوسان امیر) متوسل به رشوه شده است .

بموجب این داستان ، وزیر مختار برای کسب اطلاع از اسامی جاسوسان و خفیه نویسان تشکیلات ضد جاسوسی مبلغی از حکومت هندوستان کمک مالی گرفت تا با پرداخت (پول) موفق شود کسانی را که در اطراف او بجاسوسی برای دولت ایران مشغولند بشناسد . کلنل شیل طی نامه‌ای که روز ۱۱ اگست ۱۸۴۹ به نایب السلطنه نوشته تقاضا کرده است که «... مبلغی در حدود سیمصد لیره برای شناختن جاسوسان امیر چه در تهران و چه در ولایات مورد نیاز هیئت نمایندگی میباشد . تصور میرود صرف چنین مبلغی بجا و ضروری باشد...» ولی باینکه نایب السلطنه هندوستان حتی وزارت خارجه انگلیس اعتبار لازم را در اختیار او گذاشتند ، شیل موفق نشد در سازمان امیر نفوذ کند و نه حتی خود امیر کبیر را با پول بخرد .

ازینرو در گزارشی که روز ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ به وزیر خارجه انگلستان فرستاده چنین مینویسد : «... پول دوستی که طبع ملی ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است و او یکی از افراد انگشت شمار این مملکت میباشد که فقط و فقط سعادت و نیکبختی و وطنش را در دل دارد ...»<sup>۲</sup>

جالب اینست که وزیر مختار انگلیس پس از دریافت اعتبار  
جاسوسان امیر کبیر  
برای اطلاع از اعمال (خفیه نویسان) امیر، نه تنها موفق نشد  
در سفارت انگلیس  
آنها را بشناسد، بلکه مأموران امیر از داخل سفارت انگلیس

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۵۴ ردیف ۶۰

۲ - ایضا جلد ۱۴۶ ردیف ۶۰

نیز اطلاعات گرانبهایی بدست آوردند .

یکی از حوادث بسیار مهمی که مأموران ضد جاسوسی امیر موفق به کشف آن شدند ارتباط محرمانه «کلنل جستن شیل» انگلیسی با الهیارخان آصف الدوله بود . امیر بوسیله مأمورانی که در سفارت انگلیس و حتی در خانه کلنل شیل داشت اطلاع یافت که رابط بین آندو شخصی بنام میرزا حسینقلی ، منشی محلی سفارت انگلیس میباشد . و ازینرو خیلی زود موفق شد جلوتوطئه‌ای را که وزیر مختار انگلیس باکمک آصف الدوله چیده بود بگیرد و آنرا خنثی کند و بر اثر وقوع این حادثه بود که وزیر مختار انگلیس فهمید صدراعظم ایران در داخل سفارتخانه او نیز تعدادی جاسوس و مأمور مخفی دارد . در نامه‌ای که کلنل شیل در تاریخ اول نوامبر ۱۸۵۱ به لرد پالمستون وزیر خارجه متبوع خود مینویسد ، اشاره به جاسوسان امیر در خانه و سفارت خویش نموده چنین تذکر میدهد :

تهران نوامبر ۱۸۵۱ - شماره ۱۹۴ حضور محترم ویکنت پالمستون

لرد عزیز .

دیروز اعتمادالدوله نامه‌ای از امیر نظام‌علیه حسینقلی میرزا آورد. منشی ایرانی میسیون این نامه را به آصف الدوله نسبت میدهد زیرا اودشمن شخصی امیر نظام است و دفعات متعدد بخانه او مراجعه و برای او زحمت و ناراحتی ایجاد کرده است . من حدس زدم که بهتر است نامه خصوصی برای امیر نظام بنویسم و موضوع را باو اطلاع دهم و اکنون يك نسخه کپی آنرا در جوف برای اطلاع بیشتر شما ارسال میدارم . اعتقادم براین است که شکایت صدراعظم ایران بکلی بی اساس است و او که ذهنی پرسوءظن و متلون دارد، بر اثر راپرت جاسوسانی که تعداد آنها مسلماً بیش از یک نفر در خانه خود من هستند ، گمراه شده است . شکی برایم باقی نمانده که اطلاعات او بیشتر از آنچه که در اختیار اقرار دارد ، میباشد . اودر فرصتی دیگر هم شکایت بی اساسی علیه عضو انگلیسی این میسیون مطرح کرده است .

تلون مزاج زیاد از خصوصیات اوست و رفتار او با حسینقلی میرزا و همه افراد مورد اطمینان خویش همینطور است او همیشه آنها را نصیحت میکند و از رفتارشان بسختی انتقاد مینماید با این وصف باز هم عقیده دارم که حسینقلی میرزا وظیفه خویش را نسبت به میسیون ادا میکند و به گزارشهای امیر تربیتی نمیدهد بازرگوانی که در شما سراغ دارم باز هم کوشش میکنم که زحمات رضاقلی میرزا را در فارس جبران نمایم نخستوزیر ایران درباره آن موضوع قول داده است ولی آنرا از یاد برده و عهد شکنی مینماید .

دروغ پیش از آن، موضوع را پایان داده ام امیر دستور داده است که فرمان نخست وزیر را آماده نمایند .

بهر حال سه روز بعد نوزد میرزا پسر رضاقلی میرزا دیداری از حسینقلی بعمل آورد و فرمان فوراً لغو شد ، عمل بعدی ما برای نفع شخصی راهنمای اصلی اوست در حدود يك ماه پیش گزارشات نخست وزیر روسیه برای حکومت خویش تهیه شده است او فداکاری فراوانی برای بریتانیای کبیر انجام داده و درخواست او مبنی بر خلع سلاح پرنس دالگورکی بسیار مفید بنظر میرسد و ابلاغ آن برای سفیر صادر شده و بهر حال او طرفدار این مأموریت است .<sup>۱</sup>

### ژوستن شیل

جاسوسان اتابك در سالها بعد از قتل امیر کبیر ، صدراعظم دیگری پیدا شد که او هم در خانه وزیر مختار و سفارت انگلیس جاسوسانی سفارت انگلیس داشته است . اتفاقاً او هم مثل امیر کبیر بمرگ طبیعی نمرده ،

بلکه او را هم توطئه گران سیاست کشتند . او میرزا علی اصغر خان اتابك امین السلطان است . سروالتین چیرول (۱۸۵۲ - ۱۹۲۹) یکی از رجال برجسته انگلیس است که در ۱۸۷۲ م - ۱۲۸۹ ه . وارد وزارت خارجه بریتانیا شد . او از پنج سال بعد مسافرت هائی به قلمرو عثمانی ، کشورهای مختلف آسیائی ، ایران ، هندوستان ، مصر ، شرق -

دور، اروپا و آمریکا و بالاخره به همه مستعمرات انگلستان رفت. او در کتاب جامع و مهمی که درباره دوران مأموریتش در خاور میانه و آسیا نوشته، درباره سازمان جاسوسی میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم ایران، در داخل سفارت انگلیس در تهران چنین مینویسد: «... بدون اینکه بشخصی تهمت بزنم میتوان بکسی که سوءظن دارد حق داد که اتابک بیشتر اطلاع دارد در سفارت انگلیس در تهران چه میکنند تا وزیر مختار انگلیس از دستگاه اتابک ...»<sup>۱</sup>

در نائید آنچه که چیرول سیاستمدار انگلیسی مینویسد، اسناد و مدارک باقیمانده در خانواده اتابک که در اختیار ابراهیم صفائی محقق و نویسنده «رهبران مشروطه» میباشد، وجود سازمان جاسوسی و یا جاسوسان صدراعظم در سفارت انگلیس را مسلم میدارد. صفائی مینویسد «حسنعلی نواب چند سال منشی سفارت انگلیس در تهران بود. در سال ۱۳۰۹ ق [ ۱۸۹۱ م ] به انگلستان منتقل شد و روی مناسباتی که با امین السلطان داشت و پولهایی که امین السلطان باو میداد، بعضی از مطالب مربوط با ایران را برای امین السلطان محرمانه گزارش میداده ...»<sup>۲</sup>

تماسهای شبانه و محرمانه حسنعلیخان نواب با اتابک، به تدریج موجب سوءظن ژنرال «سایکس» وابسته نظامی و «پنگو» رئیس سازمان جاسوسی و اتلیجنس سرویس انگلیس در ایران شد. گرچه سرار نور هاردینگ شخصاً به حسنعلیخان نواب اعتقاد داشت، ولی گزارشهایی که (سایکس و پنگو) بوسیله جاسوسان و خبرچینهای خود از داخل دستگاه «صدارت عظمی» و حتی خانه اتابک بدست آوردند، ارتباط محرمانه حسنعلیخان را با اتابک برای هاردینگ مسلم کرد.

با وجودی که «نواب» خود و اجدادش تبعه انگلستان و از مستخدمین رسمی وزارت امور خارجه این کشور بودند، با اینحال هاردینگ از وزیر خارجه نقضای تعویض

۱ - The Middel Eastern Question or Some Political Problems of indian Defence. P. 300

اورا کرد. نواب ابتدا تقاضای مرخصی کرد، چند ماهی در فرانسه، آلمان و اتریش بسر برد و سپس به لندن رفت و در وزارت امور خارجه در اداره امور ایران مشغول بکار شد. در مدتی که نواب در فرانسه و انگلستان بود، نیز نامه‌ها و گزارشهایی برای اتابک می‌فرستاد، که برای نمونه چهار نامه او عیناً نقل میشود :

### ۸ ذیقعه ۱۳۱۶ - مانتی کارلو - هو

«قربان حضورت بروم در عریضه قبل عرض کرده بودم که مالکم خان بنا بر قابت نظر آقا و بخیال معالی خود وزرای مختار اروپا را در منزل خود دعوت کرده بود که شاهزاده شماع السلطنه آنها را ملاقات نمایند اغلب سفره رفته بودند مگر سفیر انگلیس در پاریس که رسیدم یکی از نایب‌های سفارت حقیر را به نهار دعوت کرد و در ضمن صحبت معلوم شد که بسبب همان مرافعه در محکمه عدالت لندن و خدعه مالکم خان در عمل امتیاز لاتاری او را معتمد نمیدانند و با او معاشرت نمی‌نمایند بلکه سفیر انگلیس از لندن صورت قضاوت قاضی آن محکمه را بتوسط همین نایب سفارت که خبر مهمانی تحصیل کرده بود و اتفاقاً همان روز بمطالعه او رسانیده بودند لهذا پس از آن رسوائیها خیلی غریب بنظرشان می‌آمد که چگونه با وجود ثبوت این خیانت مکرراً دولت ایران او را نماینده خود قرار داده‌اند و نیز این مغایرت و بد رفتاری که شماع السلطنه با نظر آقا کرده بود در نزد همه سفره واضح شده است معلوم است خود نظر آقا به آنها گفته است و همه تصدیق افعال نظر آقا را می‌کردند و بعقیده حقیر رفتار نظر آقا در این مورد صحیح بوده است اگر چه بنده ارادتی به او ندارم ولی محض استحضار باطنی حضرت اشرف این عرایض را مینمایم خداوند رحمت کند شاه مرحوم را که اولادان خود را خوب می‌شناخت که مانع از آمدن آنها بفرنگستان بود که بجز رسوائی نتیجه دیگر نخواهد داشت



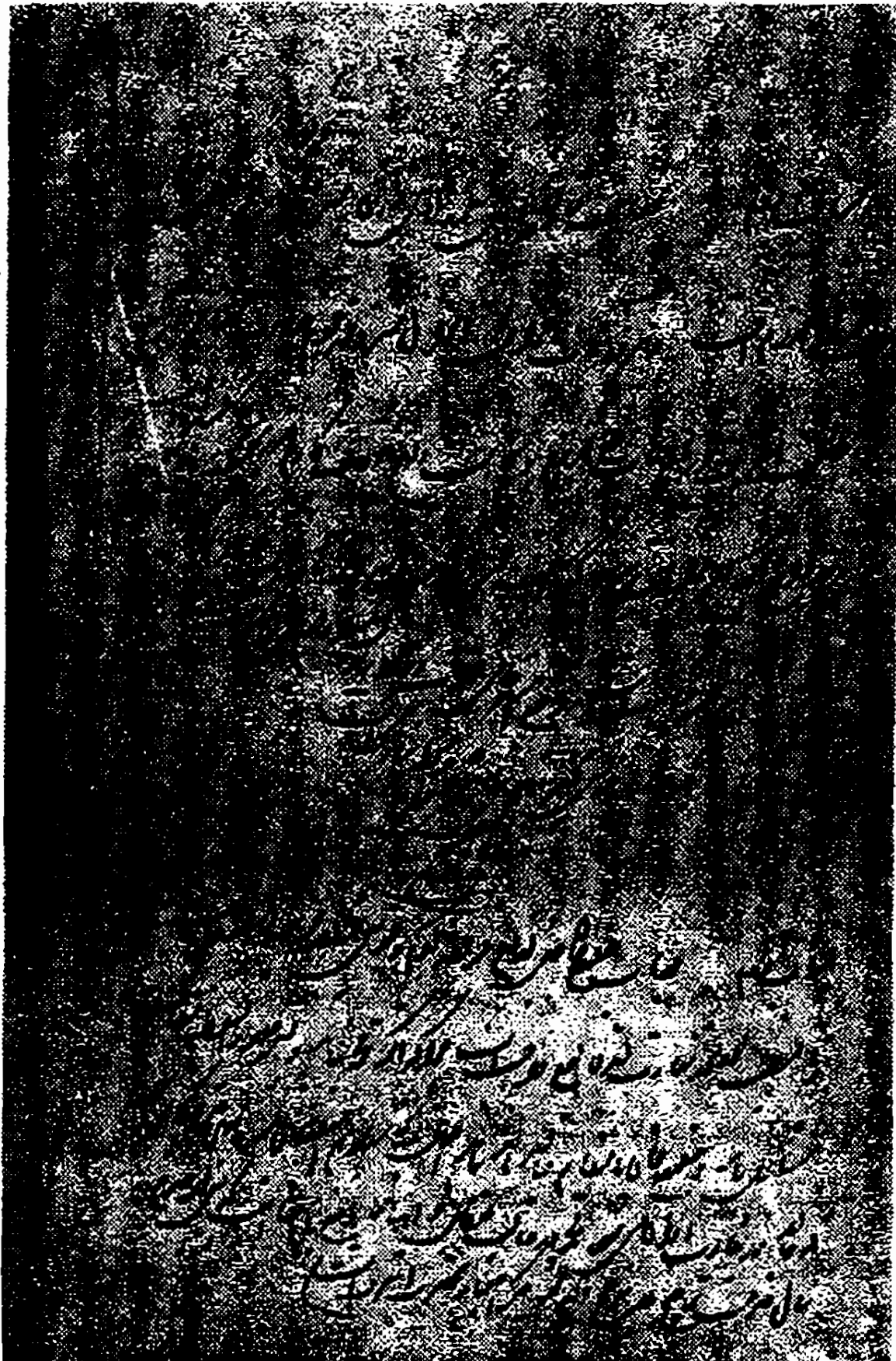
مالکم خان محض خیالات اینقدر تمجید و تعریف از شعاع السلطنه می نماید که از حد گذشته است و بر همه کس واضح شده است که محض ریاست .

قربانت بروم این حرکات را که از این ابنای ملوک و بستگان آنها می بینم و می شنوم و رجوع بفرمایشات آخری حضرت اشرف که می کنم هوش از سرم بدر میرود دلم برای حالت حالیه حضرت اشرف خون می شود که غریب ترین مخلوق دنیا حضرت اشرف را در وطن خود می بینم که حیران و مات که با این اوضاع چه باید کرد عقیده خفیر اینست که چندان طولی دیگر ندارد و تا این طایفه رئیس مملکت باشند ایران ترقی نخواهد کرد و عملاً قریب این ملت بیچاره مقهور بدست اجنبی خواهد شد. شنیدم که ناصر الملک را از تهران تبعید کرده اند نمیدانم حقیقت دارد یا نه<sup>۱</sup> شك نیست که او با فرمانفرما یکیست و هر دو دشمن ملت ایران. فرمانفرما که شنیدم بسمت عتبات رفته است احتمال میدهم بفرنگستان بیاید پول زیادی جمع کرده است و تمام همه در بانکهای هندوستان و لندن بتوسط سایکس گذارده است مالیات فارس را هم که برداشت و رفت شاه هم که نتوانست از او چیزی بگیرد قربانت بروم شأن شاه ایران در انظار اهل اروپا خیلی خیلی کاسته شده است مثلاً امیر افغانستان در انظار نسبت بشاه ایران مثل

۱- قبل از اینکه مظفر الدین شاه اتابک را معزول کند ۱۹۰۳ م. - ۱۳۲۰ هـ او همه انگلیس مآبها را از دربار طرد کرده بود. دانشمند فقید محمود محمود مینوید متفرق کردن طرفداران جدی انگلیس از دربار یکی از گناهان بزرگ اتابک بشمار میرفت مخصوصاً ناصر الملک که اداره محفل فراماسون ها هم با او بود، (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس). جلد ششم ۱۷۲۴ محمود محمود در جای دیگر مینویسد: «میرزا علی اصغر خان بایدخواهان خود معامله بسیار بدی کرد. تمام آنها را از اطراف شاه پراکنده نمود و هر یک را بطرفی فرستاد. فرمانفرما را که بیش از هر کس حرارت داشت به بنداد تبعید کرد. میرزا محمد علیخان قوام الدوله را به خراسان فرستاد. ناصر الملک را بنام حکومت بکردستان روانه کرد و علاء الملک را بکرمان.» (جلد ششم صفحه ۱۶۴۸).

امپراطور روس است نسبت به امیر افغانستان چیزی که حقیر خیلی دریغ می-  
خورم اینست که تقدیر روزگار حضرت اشرف را مجبور کرده که باز قبول کار  
این شاه را بپذیرد و هر آن خون دل بخورد و لابد بمعاشرت و حشیان و ناکسان  
باشند خدا شاهد است که ایام تنهایی حقیر تمام بحال و غم حضرت اشرف  
می باشد که مردم چه تحملات باید بکنند و صبر بفرمایند .

قربانت بروم انگلیسها از خیال مرزات (سدا) صرف نظر نکرده اند  
و می دانند غضب که بشاه نمایند منظور آخر الامر بعمل خواهد آورد  
کسی را که مغل این کار می دانند حضرت اشرف است و بنظر متوقع  
می باشند پس از آنکه پنکو وارد تهران شده است هم تلگرافاً و هم مکتوباً  
مذاکره و ارسال مرسول با فرمانفرما کرده و هر جا باشد مینماید قبل از این  
بکرات عرض کردم که تا این وزیر مختار [منظور هاردینگ است] و این  
اجزاء او [پنکو - سایکس] در تهران می باشند حضرت اشرف مدام باید در  
احتیاط از آنها بکوشند که مستمراً در خیال ضرر رسانیدن می باشند و محض  
مصلحت عرض کردم که خیلی سهل است که مثل پنکو و سایکس را از ایران  
برداشتن یعنی بمجرد اینکه بفرمایند این اشخاص محل اعتماد ما نیستند  
البته معزول می نمایند باز هم عرض می کنم که گمان نفرمایند حقیر محض  
عداوت اینها این را عرض می نماید چرا که حقیر با این بدبختی در اینجا باز  
هستم و احترامم بیش از آنهاست و اگر عداوتی با آنها دارم محض عداوتی است  
که اینها محض حضرت اشرف کرده اند اینست که حضرت اشرف را از شر آنها  
می خواهم لا اقل بلکه خلاص نمایم معلوم است رأی رأی خود حضرت  
اشرف است .



دو نامه بخط حسنعلیخان نواب به امین السلطان

در نامه دیگر می نویسد :

« قربانت شوم در باب تعارفی که برای میرزا و نس وزن مستر تایللی عرض کردم باز یادآوری می نمایم که خیلی لازم است و نیز در باب غرامت اموال مسروقه خودم جسارت می نمایم که توجه حضرت اشرف در این باب خیلی لازم و بجاست و این ازقات کارم قدری به تنگی کشیده است و در واقع اگر این غرامت برسد کمکی است از حضرت اشرف تا هر وقت که حکم مراجعت فرمایند زیاده جسارت است و خیلی استدعای جواب و دستخط مبارك را دارم. »

نامه دیگر :

« قربانت شوم در باب حسینقلی خان قبل از این عریضه کردم و خودش عریضه محرمانه نوشته است از بابت ترقی منصب او در سفارت لندن خیلی واجب است چرا که اگر ترقی ننماید و پسر علاءالسلطنه بسفارت مستشاری نماید و حسینقلی خان بامقام حالیه باقی بماند احتمال کلی میدهم استعفا نماید و همین قدر کار هم که حالیه در سفارت ایران می شود مدتی در حالت تعطیل خواهد ماند و خیلی بی انصافی است که پس از چندین سال خدمت ترجیح بلامرجه داده شد دیگر اختیار بحضرت اشرف است .

**حسنعلی نواب**

میرزا علی اصغر خان اتابك در دوران صدارتش ، بادادن تحف وهدایا به همسران دیپلماتهای خارجی مقیم ایران ، در پیشرفت کارهای سیاسی اش موفقیت هائی بدست می آورد . حسنعلی خان نواب در راهنمایی او مؤثر بوده و در یکی از نامه ها به اتابك چنین می نویسد :

قربان حضورت بروم دیروز عصر ترجمه تلگراف شد فرستادم البته بنظر حضرت اجل اشرف رسیده است کاغذ میبجرتا لبث را با تحفه که فرمودید برای

زنش محض یادآوری جسارت می‌نمایم که اگر حاضر است مرحمت فرمائید که با چاپار انگلیس فوراً فرستاده شود اینکه در یادآوری جسارت می‌نمایم محض فرمایش خود حضرت اجل اشرف است و نیز باید کلفذ [خوانده نشد] را ترجمه نمایم و حاضر نمایم زیادی جسارت است حسنعلی نواب<sup>۱</sup>.

## میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله)

در بین زمامداران قاجاریه میرزا آقاخان نوری از همه رسواتر است. او در عصر ناصری هم معروفیت زیادی پیدا کرد و هم با بدنامی ازدستگاه دولت و دربار برکنار شد. عبدالله مشهور به (میرزا آقاخان) فرزند میرزا اسدالله وزیر جنگ آقا محمدخان بود، معروفست محرك قتل او نیز میباشد. او در تاریخ ربیع الاول ۱۲۲۲ هـ. ۱۸۵۷ م. متولد شده و ماده تاریخش (عثمان ثانی) است و فوتش در تاریخ ۱۲ شوال ۱۲۸۱ هـ - ۱۸۶۴ م اتفاق افتاد.

میرزا آقاخان که بعد از رسیدن به مقام صدارت لقب «اعتمادالدوله» گرفت ، بعلت وابستگی بخانواده‌ای که در خدمت سلاطین قاجاریه بود، خیلی زود بمقامات عالی رسید و آخرین مقامی که در دوران سلطنت محمد شاه داشت وزارت جنگ بود. سفارت انگلیس در ایران از اواسط سلطنت محمد شاه قاجار با عده‌ای از درباریان و دولتیان تماس نزدیک برقرار کرد و سعی داشت عواملی برای نفوذ انگلستان در دستگاه سلطنت و دولت جمع آوری نماید. انگلیسها خیلی زود موفق شدند دوستان وفادار و عوامل «سرسپرده‌ای» برای خود پیدا کنند. یکی از آن عوامل میرزا آقاخان نوری بود که در مدت کوتاهی جزء عمال انگلیسها در ایران درآمد و حتی تابعیت انگلستان را نیز قبول کرد.

در تاریخ آمده است که در ایامیکه محمد شاه ناخوش و علیل بود، میرزا آقاخان با جهان خانم مهد علیا روابط سری پیدا نمود<sup>۱</sup> و واسطه بین او و سفارت انگلیس شد. ولی حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقتی از روابط میرزا آقاخان با مهد علیا مطلع شد،



میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله

برای اینکه اسرار فاش نگردد ، قفل سکوت بردهان زد و به اطرافیان خویش نیز دستور داد که بهیچوجه از آنچه میبینند و میشوند مطلبی درجائی بازگو نکنند.

رابطه مهد علیا با میرزا آقاخان نوری بتدریج با نجا کشیده میشود که هرچه در اندرون شاه میگذشته او بمیرزا آقاخان اطلاع میداده و میرزا نیز ماجرا را با اطلاع سفارت انگلیس میرسانیده است. همچنین میرزا آقاخان آنچه را که میخواست با اطلاع شاه برساند، به مهد علیا تلقین میکرد و او نظرات و اطلاعات او را بشاه بازگو میکرد.

ناصرالدینشاه که از روابط غیرعادی میرزا آقاخان با مادرش مهدعلیا مطلع شده بود، شاهزاده محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه را مأمور کرد که در اندرون مهدعلیا مقیم شود و دستور میدهد که کسی بدون اجازه او با «نواب» ملاقات نکند.

مهد علیا وقتی خود را در محاصره شاه می بیند ، نامه زیر را بخط شکسته و نستعلیق زیبا بشاه مینویسد :

« قربانت بگردم. شما باید دیگر چه وقت مرا بشناسید من چه کار دارم باین  
« حرفها چه وقت دخل و تصرف بکار شما و بکار دولت شما کرده ام با وجودیکه  
« من از همه کس با احتیاط تر راه میروم شما از هر کس نامحرم تر میدانید. از قصر  
« که آمدم بعضی حرفها شنیدم . گفتم گاهست [کذا] خدمت شما عرض نکرده  
« باشند، خواستم بشما حالی کنم والا بمن چه پادشاهید و مختار خدا شاهد است  
« نه با وزیرتان آشنائی دارم و نه نوکر هاتان مرا میشناسند نه من آنهارا خداوند  
« عالم شما را بسلامت بدارد پیشه من مثل مادر اسدالله دعاگوئی است . بحق  
« خدا این حرفها را هم که خدمت شما گفتم از مردم شنیدم همه کس میگفتند  
« اگر میدانستم باید نگفت نمی گفتم من هرگز از حرف زدن خدمت شما  
« بی احتیاط نیستم<sup>۲</sup> »

۱- ناصرالدینشاه بمادرش «نواب» خطاب میکرد.

۲- انبوه خسته ۱۰۸-۱۶۱ خزانه اسناد سلطنتی



## نامه دیگر از مهد علیا بشاه

« قربانت بگردم. قرار شاهزاده ها همان است روزیکه از سفر آمدم دادم، البته  
 « نیکول نخواهم کرد حالا اگر بشت گردن شاهزاده ها هم بزید بیقاعده و بی اذن  
 « نخواهند آمد. آن روزه راه دیگر داشت، از خدمت شما که محروم بودند میرزا  
 « تقی خان هم که اینطایفه را و شاهزاده های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود،  
 « از زمین و آسمان بریده شده بود بهجت اینکه خفیف نشوند یادرد دل خودشان  
 « را و عرضشان را ناچار رو بمن می آورند حالا بحمدالله این التفات که پادشاه  
 « در حق اهل ایران فرمودند همه کارشان را فهمیدند عرضشان را پادشاه میکنند  
 « به من دیگر چکار واله من هم بحمدالله آسوده شدم بعلیقلی میرزا هم گفتم کاغذی  
 « در این باب بشاهزاده محمد ولی میرزا نوشت که بشاهزاده ها کلاً اعلام بکند  
 « که روزهای عید بدیدن من بیایند در وقتهای دیگر مرخص نیستند کاغذ را  
 « هم دادم بنظر شما برسد بفرستیم پیش محمد ولی میرزا والسلام<sup>۱</sup> »

چندی که از این روابط نامشروع گذشت، بحاجی خبر دادند که میرزا آقا خان  
 شبها بعد از نیمه شب با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون می آید. حاجی ناچار  
 عده ای را مأمور کرد تا شبها در اطراف سفارت انگلیس مراقب رفت و آمد ایرانیان با  
 اعضاء سفارت باشند و ضمناً بمدای از چماقداران و شب گردان دستگاه صدارت خویش  
 دستور داد تا اگر شبی میرزا آقاخان از سفارت خارج شد، فوراً دستگیرش کنند.

در یکی از شبها که میرزا آقا خان برای دادن گزارش اسرار محرمانه دولتی  
 به سفارت انگلیس میرفت، مراقبین ورود او را بحاجی اطلاع دادند و وی همان شب  
 دستور دستگیری میرزا را صادر کرد و در نتیجه مأموران دولتی شبانه، میرزا آقا خان  
 را پس از خروج از سفارت با لباس مبدل دستگیر و پای پیاده بمنزل صدراعظم بردند.  
 منزل حاجی میرزا آقاسی، در محل فعلی کاخ دادگستری بود.

در این محل علاوه بر اندرونی و بیرونی، تکیه بزرگ دو طبقه‌ای نیز برای عزاداری وجود داشت و چندین اصطبل و انبار علیق و غله در اختیار صدر اعظم بود. بمحض رسیدن میرزا آقاخان، حاجی میرزا آقاسی دستور داد ویرا در طویله حبس کنند. و روز بعد بدستور او همه امناء و ارکان دولت در اطاق پذیرائی جمع شدند و صدر اعظم دستور داد میرزا را با همان لباس مبدل به حضور امناء دولت بیاورند و پاهایش را بجرم جاسوسی فلک کنند!<sup>۱</sup>

فردای آروز از میرزا آقاخان مقداری جریمه نقدی گرفتند سپس او و برادرش را بکاشان تبعید کردند. واتسون نویسنده و مورخ انگلیسی نوشته است: «... یکی از با نفوذترین نجبای ایران یعنی میرزا آقاخان وابسته بدسته آصف الدوله، که سابقاً مقام وزارت جنگ داشت ولی بتحریر میرزا آقاسی پس از آنکه او را زدند و مجروح کردند از تهران طرد شد...»<sup>۲</sup>

این واقعه در سال ۱۲۶۱ هـ - ۱۸۴۵ م رویداد و پس از آن تاحمد شاه در قید حیات بود و حاجی برمسند صدارت قرار داشت، میرزا آقاخان از کاشان بیرون نیامد و بحال تبعید در آنجا زندگی میکرد.

پس از مرگ محمد شاه و عزل حاجی میرزا آقاسی از مقام صدارت، میرزا آقاخان از کاشان بتهران آمد. واتسون مینویسد: «... درین هنگام او بجلو یکی از دروازه های شهر رسید و از کلردار سفارت انگلیس تقاضا کرد که باو اجازه ورود بشهر بدهد..» میرزا تقیخان امیر نظام که خبر آمدن او را بدون اجازه ناصرالدینشاه بطهران شنیده بود فوراً امر بمعادوت او بکاشان داد، ولی میرزا آقاخان بدون اینکه اعتنا بدستور صدر اعظم بنماید مستقیماً به سفارت انگلیس رفت و خود را در پناه سفارت جای داد. ناسخ التواریخ مینویسد: «میرزا آقاخان چنان صواب شمرد که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز بحمايت ایشان جنبش خواهد کرد...»

۱- سیاستگران دوره قاجار - صفحه ۱۵

۲- تاریخ قاجاریه - صفحه ۳۳۴

کاردار سفارت انگلیس وقتی از ایستادگی میرزا تقی خان مطلع گردید، مستقیماً بامهد علیا که بامیرزا آقاخان رابطه داشت تماس گرفت و او را واسطه قرارداد تا اجازه اقامت در تهران بگیرد میرزا فضل الله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان نوری که او نیز در کاشان تبعید بود، در کتاب خود بنام «تذکره تاریخی» در این باره می نویسد: «صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس بمیان ارك سلطانی در آمدند و در خدمت مهدعلیا و ستر کبری معروض داشتند که سالهاست که دولتهای انگلیس و ایران باهم از در مودت و موالاتند. و سود یکدیگر را از دست نمیگذارند. ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر میکنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر (لقب اول میرزا آقاخان) از این در دور باشد ...»

وساطت کاردار سفارت انگلیس و صاحبان مناصب سفارت نتیجه مثبت داشت و مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه سرانجام دستور داد او را با جلال و شکوه فراوان از سفارت بقصر سلطنتی ببرند. و اتسون می نویسد:

«... مادر شاه از بازگشت مرد مطرود استقبال کرد و خوش آمدی که مردم در حین عبوروی از بازار بمقصد قصر همایونی نشان دادند، حاکی از این بود که یا او مورد علاقه اهالی میباشد و یا آنکه دسته آذربایجانی که ویرایکی از مخالفان آنها بشمار میرفته مورد نفرت مردم است»

پس از ورود میرزا آقاخان بتهران، میرزا تقی خان امیر کبیر که از روابط مخصوص او با خانم نواب مطلع شده بود، در حضور جمعی وی مورد عتاب و خطاب قرار داده پرسید: کی شما را بکاشان تبعید کرده بود؟

بنابنوشته خانم شیل همسر وزیر مختار انگلیس در ایران میرزا آقاخان از آن پس بتابعیت و حمایت رسمی دولت انگلیس درآمد و واسطه مهدعلیا و سفارت انگلیس شد و هر دو نفر سعی میکردند تا طرفداری از انگلیس را در شاه زیادتر کنند. شارژدافر انگلیس در تهران در نامه ای که روز ۱۹ سپتامبر ۱۴۹۸ به لرد پالمستون نوشته است در این باره می نویسد: «... در ملاقات خصوصی که با مهدعلیا نمودم او بمن اطمینان داد

که دائماً بشاه تلقین خواهد کرد که نظریات و راهنمائیهای انگلیسها را بپذیرد...<sup>۱</sup> در این ایام اداره امور مملکت در حقیقت بدست مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه بود و شاه جوان و صدراعظمی که پس از مرگ محمد شاه به تهران آمده بودند، هنوز در اداره کشور نقش اساسی و محکمی نداشتند حمایت جدی سفارت انگلیس از میرزا آقاخان سبب شده تا شاه و میرزا تقیخان امیرکبیر نتوانند او را از تهران طرد کنند و با موجبات قطع ارتباط او و سفارت را فراهم آورند!

چنانکه در اسناد وزارت خارجه انگلیس آمده است در گزارشهای رسمی سفارت انگلیس از تهران کراراً تصریح شده که میرزا آقاخان اسرار محرمانه دولتی را اعم از آنچه مربوط با مورد داخلی ایران و تصمیمات مملکتی بوده و یا مذاکرات سیاسی که فیما بین شاه و صدراعظم و سایر سفراء صورت میگرفته بوزیر مختار انگلیس گزارش میداده است. نامه چهارم اوت ۱۸۵۱ وزیر مختار انگلیس به لرد پالمرستون سندر سواکننده و مقتضی درین باره است بطوریکه اکنون پس از گذشت یکصد و پنجاه سال نیز، نقل آن شرم آور است. همینقدر میتوان گفت که این رجل «شریف و عضو خاندان اصیل ایرانی» مثل پست ترین جاسوسان همه اسرار مملکتی را با انگلیسها اطلاع میداده است. دکتر فریدون آدمیت مینویسد: «میرزا آقاخان در واقع جاسوس انگلستان در دربار ناصرالدین شاه بود».<sup>۲</sup>

وقتی کار جاسوسی میرزا آقاخان بالا گرفت، میرزا تقیخان در صدد برآمد که او را مجازات کند و از طهران طرد و تبعید نماید. وزیر نظام برادر میرزا آقاخان در باره این تصمیم امیر مینویسد: «... چون بلای ناگهانی میرزا تقیخان فراهانی که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه روح العالمین فداء، مصدر امور جمهور خلافت بود، بارای کج و طریقه لج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد لابد دولت انگلیس را از آن بشالمیرید که فعال مایرید بود ممکن انس و استیناس خود نموده، با حالت

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۳۸ - ۶۰

۲- امیرکبیر و ایران صفحه ۱۶۰.

تبه بآن پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم ...<sup>۱</sup>،  
و این بار نیز وزیر مختار انگلیس رسمی و بطور علنی بیاری میرزا آقاخان  
شتافت و بار ارائه سند رسمی تحت حمایتی و تابعیت انگلستان او را از زندان و تبعید  
نجات داد.

وزیر مختار طی نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ خود به لرد پالمرستون حمایت علنی خویش  
را از میرزا آقاخان چنین توجیه نموده است :

« .. بعلت آنکه میرزا آقاخان آدم ناقلا و قتنه انگیزی است امیر نظام از او  
بدش میاید و هیچ بعید نیست که وقتی بدست آویزی او را توقیف و محبوس و اموالش را  
ضبط کند . اگر چنین امری اتفاق افتد ضربه سختی بمقام و شهرت سفارت انگلیس در  
طهران وارد خواهد آمد . در این صورت وظیفه خود خواهم دانست که به حمایت میرزا  
آقاخان برخیزم و مانع شوم که نسبت باو رنج و آزاری برسد . در این باره از هیچ اقدامی  
قصور نخواهم کرد .. »

سرانجام دسیسه های مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری به نتیجه  
رسید و روز ۲۵ محرم ۱۲۶۸ (۱۳ نوامبر ۱۸۵۱) میرزا تقی خان امیر کبیر از صدارت  
معزول گردید .

همینکه فرمان عزل میرزا تقی خان صادر شد ، فعالیت کلنل شیل وزیر مختار  
انگلیس برای انتصاب میرزا آقاخان بصدارت عظمی که از دوران صدارت امیر شروع  
شده بود باوج خود رسید . کلنل شیل امیدوار بود که باکمک بی دریغ مهدعلیا، میرزا  
آقاخان را که ورقه تابعیت انگلستان داشت بصدارت عظمی برساند . او در گزارش ۱۴  
نوامبر ۱۸۵۱ به لرد پالمرستون چنین می نویسد :

« .. شب گذشته (۱۳ نوامبر ۱۸۵۱) بدستور شاه چهارصد نفر افراد گارد سلطنتی  
و فرماندهان شان بکاخ سلطنتی احضار شدند و در تعقیب این احضار پیامی به امیر کبیر  
فرستاده شد که بموجب آن بوی اعلام گردید که از مقام صدارت عظمی معزول است

ولی همچنان فرماندهی کل قوا را خواهد داشت . این امر برای مردم و خود امیر بسیار غیر مترقبه بود .

سقوط میرزا تقی خان بر اثر دسیسه‌های درباری با کمک بعضی کیفیات خارجی صورت گرفت ، [ اشاره سفیر انگلیس بیولهای است که خرج کرده ] در رأس دستگاه فتنه‌چینی دربار قاجار مهد علیا قرار دارد . جانشین امیر هنوز تعیین نشده ولی چنانکه چندماه قبل پیش‌بینی کرده‌ام و حال نیز محرمانه اطلاع یافته‌ام اعتمادالدوله صدراعظم ایران خواهد شد . یکی از مشکلات حکومت اعتمادالدوله مخالفت روسهاست با او که این مخالفت بر اثر ارتباطات بسیار نزدیک این شخص با سفارت انگلیس میباشد ...<sup>۱</sup> همانطوریکه کلنل شیل پیش‌بینی کرده بود ، بالاخره میرزا آقاخان با کمک مهد علیا برای صدارت در نظر گرفته شد ولی قبل از هر چیز میبایستی مسئله تابعیت انگلیسی او حل شود . ناصرالدین‌شاه بمادرش گفت: مادام که میرزا تابعیت انگلیسی دارد نمیتواند بمقام صدارت عظمی منصوب شود . از طرفی میرزا آقاخان از ترس شاه نمیخواست ترك تابعیت کند و در عین حال برای احراز مقام صدارت عظمی نیز تلاش میکرد . وزیر مختار انگلیس در نامه مورخ ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ خویش به لرد پالمستون چنین مینویسد: «... اعتمادالدوله میل داشت ورقه تحت‌الحما یکی خود را نگاهدارد ولی شاه جداً اصرار میورزید که او باید از چنین امتیاز پر قیمتی صرف نظر کند . پس از دو روز بالاخره میرزا آقاخان برای نیل بمقام صدارت مجبور بقبول چنین شرطی شد و سندی را امضاء کرد که بموجب آن دیگر تحت حمایت دولت انگلیس نیست ...»<sup>۲</sup>

لیدی شیل همسر کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در کتاب «شماه‌ای از زندگانی و رفتار ایرانیان» درین باره مینویسد «بعد از عزل میرزا تقی‌خان امیر کبیر از صدارت عظمی ، میرزا آقاخان نوری عریضه‌ای بشوهرم نوشت که چون شاه می‌خواهد مرا صدراعظم ایران کند لذا استدعا دارم این بند مرا از تابعیت دولت انگلیس معاف فرمایند ، شوهرم در

۱ - اسناد بایگانی عمومی جلد ۱۴۶ - ۶۰

۲ - ایضا .

حاشیه عریضه‌اش نوشت «افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است»<sup>۱</sup>  
 سرانجام میرزا آقاخان پس از کسب اجازه از کلنل شیل وزیر مختار انگلیس و  
 ترك تابعیت دولت انگلستان، نامه زیر را بشاه نوشت :

این چاکر قدیمی پدر بر پدر خان‌زاد و نمک پرورده این آستان مبارک بوده است  
 محمدحسنخان مرحوم و آقا محمدشاه مرحوم و خاقان مغفور و شاهرخوم مبرور، خودم  
 واجندام بارث خدمت کرده‌ایم بصدافت رعیت و نوکر خانه زاد شاهنشاه روحی فدا  
 هستم کسی را یارای تخلف از این حرف و گفتار نیست و اگر خدای نکرده از این فدوی  
 قدیمی جان‌نثار خیانتی دولتی سر بزند مورد مؤاخذة شاهنشاه روحی فدا باشم لیکن  
 استدعای چاکر این است اگر عرض شود تحقیق شود و بعد از اثبات عقوبت شود تحریراً فی  
 محرم ۱۲۶۸، و در حاشیه این نامه اضافه میکند :

«این بنده در مقام در زیر حمایت هیچ دولتی بجز در ظل حمایت شاهنشاه  
 ایران خلدالله ملکه نیستم و امید الطاف و مرحمت از این استان مروت نشان داشته‌ام و  
 دارم، رقم مهر پشت صفحه «عبدالله آقاخان بن اسدالله»<sup>۲</sup>

اولین گزارشی که کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران به پالمستون وزیر  
 خارجه انگلیس بعد از اتصاب میرزا آقاخان مینویسد بسیار جالب و خواندنی است :

۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ .

«لرد من

... اعتمادالدوله بصدارت عظمی منصوب گردید. در مرحله اول احتمال فراوان  
 میرفت که میرزا تفتیخان مجدداً بمقام سابق خود بازگردد .

صدراعظم تازه با مشکلات زیادی مواجه می‌باشد ، یکی اینکه امیرکبیر با قدرت  
 کافی همچنان فرماندهی کل قشون را داراست . و تمام صاحب‌منصبانی که او خود گماشته  
 بوده است هنوز بر سر کلند و در نتیجه اگر بمخالفت برخیزد حکومت اعتمادالدوله

۱ - شمه‌ای از زندگانی و رفتار ایرانیان : چاپ لندن ۱۸۵۶ صفحه ۱۲۵

۲ - از مجموعه اسناد کتابخانه سلطنتی .

تباه خواهد شد و یامیرزا تقی خان تبعید خواهد گردید .

و دیگر این که اعتمادالدوله برخلاف میرزا تقی خان نادر روسیه بوده و نه کشور عثمانی را دیده و نه مثل او از امور ممالك اروپا و تأسیسات آن علم و اطلاعی دارد. بعلاوه صدراعظم جدید فاقد استقامت و پایداری امیر است که بتواند در مقابل تجاوزات روس ها مقاومت کند بهر حال ترك تحت الحمايكي انگلیس از طرف میرزا آقا خان مشکلی بوجود آورده و نسبت باین موضوع منتظر دستورالعمل میباشم. با توجه باین که تحصیل امضاء سند ترك تحت الحمايكي انگلیس از میرزا آقا خان بزور انجام گرفته آیا این سند اعتباری دارد؟ یا اینکه هر گاه اعتمادالدوله توقیف یا تبعید و یا اموالش ضبط شد می توانیم بحمايت او برخاسته مداخله کنیم؟ ولی بهر حال اگر او بسفارتخانه ما پناه جست تحت حمایت دولت انگلیس قرار خواهد گرفت ..<sup>۱</sup>

دوران صدارت میرزا آقا خان اعتمادالدوله برای انگلستان دوره پیشرفت و تحکیم نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی بود و آنچه عمال این دولت خواستند انجام شد. بزرگترین ضربتی که در این دوران به ایران وارد شد، انتزاع هرات از ایران بود.

در رجب ۱۲۷۲ - مارس ۱۸۵۶ که جنگ کریمه پایان رسیده بود، حسام السلطنه بعد از تصرف غوریان و بادغیسات بهرات نزدیک شد. انگلیسها در ۲۱ ربیع اول ۱۲۷۲ - ۱۸۵۶ م چند کشتی جنگی و بادی بیوشهر فرستادند و عده ناچیزی از ناویان خود را در این شهر پیاده کردند. میرزا آقا خان خود را وحشت زده نشان داد و از اینکه انگلیسها چندین هزار نفر بخلیج فارس آورده بودند و قصد اشغال سرناسر خاك ایران را داشتند دستپاچه شد و شامرا ترسانید و او را وادار کرد که بدون درنگ فرخ خان کاشی صندوقدار مخصوص را برای عقد صلح با انگلیسها بیاریس بفرستد. حسام السلطنه قاصد های بادپیما بتهران فرستاد و بشاه و دولت نوشت که از آمدن کشتیهای انگلیس به بوشهر نگران نباشید، زیرا آنها هرگز نمی توانند از بر ازجان بالانتر بیایند. ولی میرزا آقا خان همچنان شاه را می ترسانید، ناجائی که در ۱۱ ذیقعد ۱۲۷۲ فرخ خان امین الملك



پاریس اعزام گردید . حسام السلطنه در ۷ صفر ۱۲۷۳ فتح هرات را بشاه اطلاع داده و به او نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده و اگر اجازه می فرمائید با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان میروم . در حال حاضر در هندوستان سپاهیان هند ، هر روز هزاران نفر از انگلیس ها را حتی فرزندان و زنان آنها را با بی رحمی میکشند . ولی میرزا آقاخان با وجودی که تابعیت انگلستان را ظاهراً ترک کرده بود با اینحال به کمک اربابان خود شتافت و نگذاشت حسام السلطنه به هندوستان برود و بشاه اعلام داشت که اگر حسام السلطنه به هند برود سلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد و سلسله قاجار را منحل خواهد ساخت . اغوای شبانه روزی صدراعظم بالاخره کار خود را کرد و معاهده تنگین در هفتم رجب ۱۲۷۳ در پاریس به امضاء رسید .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در خوابنامه یا رؤیای صادقانه می نویسد :  
 «میرزا آقاخان نوری در جلسه محاکمه چنین گفت : در اواسط صدارتم دیدم امورات مختل است و وضع مغشوش و عزل من از صدارت قریب الظهور . جنگ انگلیس را سبب شدم که پادشاه را مشغول دارم و مقام خود را محفوظ و این کار برآستی برای دولت و ملت ایران مضرت داشت جز آنکه من صلاح شخص خود را در آن دیدم . در آن واقعه خیلی به ایران خسارت وارد آمد ، هرات را گرفتم ولی بوشهر و محمره را از دست دادم و در اینحال برای اینکه فرخ خان امین الدوله را هم دور کرده باشم آخر الامر بعنوان اصلاح امور مقدمه صلح با انگلیس و ختم غائله نزاع وی را مأمور فرنگ کردم ، اما میل نداشتم کار بزودی بانجام برسد ، بلکه استخوان را مهما امکن لای زخم می خواستم برخلاف مقصود و منظور من او خود پولی از انگلیس گرفته با اتباعش اینکار را کردند و عاجلانه کار صلح را پرداختند و مصالحه را منعقد نمود . اگر شتاب نکرده بودند قتنه و بلوای هند بروز کرده بود و انگلیس ها مضطرب و مستأصل می شدند و کار بدخواه ما می گذشت . هرات را واگذار نمی کردیم و بنادر خود را مسترد می نمودیم ، بلکه بقسمت بزرگی از افغانستان دست می انداختیم و خسارت جنگی قابلی هم از دولت انگلیس می گرفتیم .

افسوس که عجله فرخ خان نگذاشت و آن مقدمه برعکس نتیجه داد. هرات از دست رفت بلکه حق ثابت ما در افغانستان باطل شد. ایران بجای آنکه منتفع شود مبلغ گراف متضرر شد. چون در این محضر جز راست گفتن گریزی نیست خود میگویم که این کار بغرض شخصی بود نه از روی دولت خواهی همینقدر شد که جنگ با انگلیس چندی عزل مرا پس انداخت چنانکه بعد از مصالحه چیزی نگذشت که مسند را از زیر پایم کشیدند و مرا بپاک نشاندند<sup>۱</sup>.

محمد یوسف خان هراتی میرزا آقاخان را رسوا کرده مینویسد: «... انگلیسها بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوهای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی بمرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردد، که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد. مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید، زیرا خسارت فوق العاده متحمل شدیم و آنکاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه در طریقه خود داشتند، آشکار شده اند و خرابی و صدمات کلی از هر حیث و هر جهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود. ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام السلطنه نوشت معلوم میشود شمارا خیال سلطنت و پادشاهی بر افتاده که بهرات مانده جواب تعلیق دولت را اینطور داده اید. اگر خود را جزء دولت ایران و خیر خواه پادشاه میدانید فوری هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردید...»<sup>۲</sup>

میرزا آقاخان پس از واقعه هرات برای اینکه شامرا مشغول بدارد او را تشویق به عیاشی و خوشگذرانی میکرد. دانشمند فقید خان ملک ساسانی مینویسد: «... در یکی از روزها که شاه باید برای سان قشون بمیدان مشق میرفت میرزا آقاخان در عریضه ای بشاه نوشت «هواسرداست ممکن است بوجود مبارك صدمه ای برسد دوتا خانم

۱- خوابنامه یا رؤیای صادقانه ص ۵۹

۲- تاریخ عین الوقایع صفحه ۱۲۹ - ۱۳۰

بردارید بپرید ارغونیه<sup>۱</sup> عیش کنید؟ ...»

از همه جالبتر اینکه روز دوشنبه عید قربان ۱۲۷۰ هـ ۱۸۵۳ م. شاه در داودیه سلام نشسته و شب همانجا بسربرد و نیز عید غدیر همانسال شاه در داودیه بوده است. میرزا آقاخان در عریضه بشاه مینویسد: «آنجا پشت کوه قاف است سه شب متوالی عیش بفرمائید»<sup>۲</sup>

دفاع از خود اکنون چند کلمه‌ای از نوشته‌های میرزا آقاخان درباره روابطش با انگلیسها از نامه‌های خود او نقل میکنیم. در نامه‌ای که امروز هفتم شوال ۱۲۷۳ به فرخ خان امین‌الملک به لندن نوشته در حاشیه‌اش چنین مینویسد: «... شارژ دافر روس دیروز آمد حرف زیاد بامن زد... گفت... شما زیاد حمایت از انگلیس می‌کنید بسیار خنده‌ام گرفت. روز پیش کاغذ شما رسیده بود [که] انگلیس [ها] از شما دل‌تنگ هستند می‌گویند صدراعظم رفیق روس است، حالا روس به عکس می‌گوید. شما این قدر نتوانستید بازبان دانی و زرنگی‌های میرزا ملکم خان آنجا حالی کنید با باجان صدراعظم مدتی بدنام دولت انگلیس بود در ایران حالا چرا دشمن شما شد. من نه دشمن انگلیسم، نه دوست - نه دشمن روسم نه دوست، خیر خواه دولت ایران و خانه زاد این دولت، هر کدام با دولت ایران دوست هستند من به او دوست صدیق هستم والا فلا<sup>۳</sup>». در حالیکه صدراعظم انگلیس مآب با این نوشته، خود را خدمتگزار صدیق دولت ایران میداند، با اینحال ناشران کتاب (اسناد و مدارک

۱ - ارغونیه (داودیه فعلی) را ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ساخته بعد از آنکه او را با سایر شاهزادگان باردیل بردند و املاکش صادره شد، میرزا آقاخان آنجا را تصرف کرده و بعد از چندی با اسم پسرش داودیه نامید.

۲ - به نقل از انبوخته سلطنتی ۱۰۸ - ۱۶۲ - سیاستگران دوره قاجار صفحه ۱۷

۳ - ایضاً سیاستگران دوره قاجار ص ۴۰

۴ - اسناد و مدارک سیاسی امین‌الدوله ص ۳۷۳

۵ - کریم اسفهانیان - قدرت‌اله روشنی زعفرانلو

مأموریت امین الدوله ( در باره اش چنین مینویسند :

«میرزا آقاخان نوری به دلائلی که مقام ذکر آن نیست از طرفداران جدی سیاست انگلیس در ایران بود و همه او را به این عقیده می شناختند . در مجالس مشاوره راجع به جنگ و صلح با انگلیس به شرحی که در جلد اول مخزن الوقایع ذکر شد عده ای طرفدار جنگ بودند و وجود میرزا آقاخان را در مقام صدارت در چنان وضعی بمصلحت نمی دانستند . انگلیس ها هم که از وجود او استفاده کرده بودند یکی از شرایط صلح را عزل او قرار دادند تا برای حفظ مقام خود زودتر به صلح راضی شود و بامعزول شود و شایعه مداخله انگلیس ها در کار انتخاب صدر اعظم خود، در میان مردم ضعیف تر و بالنسبه بی اثر شود.»<sup>۱</sup>

در همان ایام، میرزا آقاخان برای مقابله با چنین شایعات و اقداماتی این نامه را به حضور شاه نوشته :

عریضه جناب اشرف امجد ارفع سلمه اله به خاکبای همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداء .

قربان خاکبای مبارک شوم دستخط مبارک که همه حکمت لقمانی بود و فصاحت سبحانی و کاملاً جوهر غیرت مردی و مردانگی از جمیع الفاظ در بارش واضح و لایح ، و واقعاً زیارت کردنی بود، زیارت شد . نه کسالت دارم و نه بیعازم و نه نکرده کار، حاضرم و منتظرم بهر گونه فرمایش و هر گونه خدمت ، حتی جان که در راه خدمت ولی نعمت متاعی است حقیر . به قول ملاها هذا گو هذا میدان . آن پدر سوخته هائی که مرا انگلیسی قلم می دادند و ابلیسم می خواندند که شاید بجهت وحشت این حرف و رفع اتهام تن به مخاطرات عظیمه دهم ، و صلحی که راه عافیت است گذاشته راضی به جنگ و بار آوردن ننگ شوم تافادی شود و کل به نوائی رسد ، آخر کردند آنچه خواستند ، بسا اینکه می دانستند و یقین داشتند بنده با صدر اعظمی دیگر انگلیسی نمی شوم . این همه ابرام ها بجهت این بود که بنده و دولت را به مرارت بیندازند . حسادت زیاد شد، شد آنچه شد، حالا آن جنگجو ها راضی به مصالحه و حرفهای بی مایه خیر خواهانه شدند .

هر عاقلی می‌داند سران سپاه و سرخیلان بارگاه که خود باید در حقیقت گلوله آتش باشند و مایه شورش چرا از یخ افسرده‌ترند، و گویند این اصلاح و این المعز. زیرا که در اصلاح، شرط معظم عزل صدراعظم است. یکی نیست بگوید: ای نمک ناشناسها حق نمک ولی نعمت کو؟ گومن رفتم دولت به این ذلت بعد از این چگونه دولتی است و خلقتش چگونه بی‌غیرتی در سایه این دولت چگونه راحت می‌کنید، با خود دولت با عظمت و شأن چگونه می‌ماند؟ بعد از تمامی دولت و ملت باز شما سران سپاهید و ارکان بارگاه؟ لاحول و لا قوة الا بالله.<sup>۱</sup>

خدمات میرزا آقاخان در دوران صدارت عظمای، میرزا آقاخان نوری بعثت اینکه او متهم به «تابعیت انگلیس» و خدمت بآنها بود، دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران بعد اعلی رسید، تا جائیکه بیشتر اوقات دستگاه «صدارت عظمی» صرف خنثی کردن اینگونه فعالیتها میشد. بطوریکه دیدیم شهرت انگلیس مآبی او بدانجا رسید که شخصاً گفته دیگران را نقل میکند و «انگلیسی» بودن خود را تکذیب میکند.

میرزا آقاخان برای موجه جلوه دادن عملیاتش و مبارزاتی که بعثت دخالت خارجیان در امور ایران شده، در ششمین سال<sup>۲</sup> زمامداریش دستور میدهد، صورتی از اقداماتی را که علیه خارجیان و یا خائنان داخلی که بمزدوری نمایندگان سیاسی خارجی درآمده بودند، انجام داده تحت عنوان «تفصیل خدمات جناب اشرف ارفع صدراعظم دام اجلاله العالی» تهیه کند و بشرح زیر برای ملاحظه ناصرالدین شاه فرستاده‌اند:

۱ - فقره ممانعت کردن میرزاهای سفرا، از آمدن بحضور جناب صدراعظم.

۲ - فقره چوب نزدن مقصر، که در روزنامه باسمه شده.

۳ - بیرون آوردن عباسقلی خان و حسین خان از سفارتخانه.

۱ - اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۴۰۸.

۲ - دوران صدارت میرزا نصراله خان اعتمادالدوله نوری، معروف به میرزا آقاخان

از محرم سال ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵ هجری قمری ۱۸۵۱ - ۱۸۵۸ م بطول انجامید.

- ۴- ممانعت کردن از داخل شدن کشتیهای جنگی روس بمرداب انزلی، باینکه حاجی میرزا آقاسی مرحوم حق دولتی داده بود.
- ۵- عزل استیونسن قونسول انگلیس از تبریز و آوردن اوبطهران، و بعد بایران آمدن ادهم موقوف شدن.
- ۶- موقوف نمودن بیدق عثمانی در پای تخت ایران و بیدق زدن دولت ایران در اسلامبول.
- ۷- اسامی نوکرهای قونسولگریهای روس و عثمانی را گرفتن و حال آنکه در عهد شاه مرحوم جواب سخت داده بودند.
- ۸- رفتن بسفر سلطانیه، باینکه چندین سال بود قدغن و موقوف شده بود.
- ۹- عزل دولغاروکی وزیر مختار روس، باینکه قرار بود سفرا حکام ایران را عزل میکردند از قبیل مرحوم مهدیقلی میرزا و عباسقلی خان جوانشیر و محمد رضاخان فراهانی.
- ۱۰- عزل قونسولهای استرآباد و گیلان.
- ۱۱- ممنوع داشتن تبعه خارجه را از نسیه کاری و خریدن ملک در ایران.
- ۱۲- تصرف رودخانههای صید ماهی، که از دولت علیه بود و در دست غیر بود.
- ۱۳- موقوف داشتن غیر از تجارت داخله، که باعث شکست و پریشانی تجارت ایران بود.
- ۱۴- اجرای احکام قونسولهای دولت ایران بر سر تبعه ایرانی در مملکت روسیه که سابق نمیتوانستند قونسولهای ایران يك کلمه حرف بزنند.
- ۱۵- موقوف نمودن بست سفارتخانهها و قونسولخانهها.
- ۱۶- برچیدن بساط کشیشان ینگى دنیائی در ارومیه.
- ۱۷- فقره میرزا هاشم خان نوری، که منشی سفارت انگلیس شده بود، و موقوف شد، و از سفارت فرانسه هم بیرون آمد، و انگلیسها هم حین عهد بستن حرفی از او نزدند.
- ۱۸- کشته شدن خان خوارزم و آوردن سراو بانامه او، که بتحریک انگلیسها

- به‌شاه خطاب برادر نوشته بود .
- ۱۹ - ممنوع داشتن سفراء را از آمدن بتکيه دولتي .
- ۲۰ - معاهده بادولت فرانسه و ثمرات نيکديدن .
- ۲۱ - شکست امام مسقط ، که بتحرير انگليس به بندر عباس آمده بود، و مداخله ندادن انگليسها را در اين باب .
- ۲۲ - نوشته تبعيت دادن حاج عبدالکريم قندهاري .
- ۲۳ - فقره پول کرور باروس .
- ۲۴ - فقره پول ابريشم ميرزا داود .
- ۲۵ - بيرون کردن عباس ميرزا و مادر او را از ايران، و برگردانيدن مادر او را از مصر، که ميخواست بلندن برود، و مطيع کردن عباس ميرزا را در بغداد، که يك کلمه حرف از مادرش و انگليسها نمي شنود .
- ۲۶ - موقوف داشتن پول بليط از تبعه ايران در بلاد قفقاز که خلاف قانون روس بود .
- ۲۷ - فقره پسر بهمن ميرزا که بدون بليط روس باصطبل همايون آمد . او را بدست روس دادم و از ايران اخراج کردم .
- ۲۸ - فقره فرهاد ميرزا، که تذکره رعيته بدست او داده بودند، از او گرفتند ، و بعد کاغذ صريح داد که تبعه انگليس نيست .
- ۲۹ - گذرانيدن کار بندر عباس را با امام مسقط، بدون مداخله سفرای خارجه، و استخلاص مال تجار، و سه مساوي کردن ماليات بندر عباس را .
- ۳۰ - گرفتن پول سبزعلي سرايي از دولت روس، که بتقصير بيرون آوردن منات قدغني، مال او را ضبط کرده بودند .
- ۳۱ - واگذار نمودن روسها اولاد مرحوم خان باباخان سردار را، با سيصد هزار تومان ادعای طلبی که از ديوان بموجب برات و سند داشتند .
- ۳۲ - فقره اسبابهای قورخانه ميرزا اسمعيل ميزان آفاسي گيلان که روسها ضبط کرده بودند و گرفته شد .

۳۳- کوتك خوردن آدمهای طامسون صاحب [ کساردار انگلیس ] از کسان شعاع السلطنه .

۳۴- زلف بریدن شاهزاده ها، که آمیزش با ایلچی کبیر عثمانی داشتند .

۳۵- پس گرفتن مال تجار از ایروان و مسقط .

۳۶- فقره گرفتن هرات - اعتقاد مردم خسارجه و داخله این بود که اگر جنگ

فیما بین ایران و انگلیس بشود و يك كشتی انگلیس بیحرالعجم بیاید، کل بنادر و ممالك ایران بهم میخورد و ایران روگردان میشود. یکسال هم جنگ کردیم هیچ ایران بهم نخورد سهل است - مالیات گرفته شد مردم تنبیه و سیاست شدند .

۳۷- معاهده با دولت انگلیس با شأن ایران .

۳۸- رفتن فرخ خان بلندن، با اینکه حسین سفیر ایران را راه ندادند .

گرچه ناصرالدین شاه پس از یکسال و چند ماه از این تاریخ میرزا آقاخان را عزل و به یزد تبعید کرد ، ولی در آن هنگام در زیر آن صورت ، تقدیر نامه ای بدین مضمون باو نوشت :

«این خدمات شما خیلی بزرگ است و عمده هیچ وزیری در پنجاه سال نمیتواند اینهمه خدمت بدولت بکند و حال آنکه شما در پنج سال کردید . انشاء الله امیدوار هستم در دنیا و آخرت، هردو ، اجر عظیم به بینید و البته خواهید دید . در حال من ، خدمات شما از اینها بیشتر است و همه را نمیدانم .<sup>۱</sup>

شهرشوال ۱۲۷۳هـ

بطوریکه ذکر شد از خدمات سی و هشتگانه صدر اعظم ، در مدت پنجاه سال، بغیر ازدوسه مورد، بقیه همه مربوط به خنثی کردن کارهای نمایندگان خارجی و مزدوران ایرانی و حقوق بگیران آنها در ایران بوده است . این رسوائیها و تباهاکاریها بعد از معاهده تنگین ترکمانچای یعنی از سال ۱۸۲۸ م. ۱۲۴۴ هـ. آغاز گردید. این معاهده شوم دخالت روس و انگلیس را در ایران بصورت شرم آور و مداومی درآورد، تا جائیکه قسمت اعظم



اوقات زمامداران ایران بخصوص صدراعظم و شاه مصروف جلوگیری از دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور میشد. تمام سعی و کوشش صدراعظم و شاه برای آن بود که از دخالت ناروای فلان سفیر، یا فلان کنسول جلوگیری نمایند. و به بهانه جوئی نا موجه آنها پاسخ گویند و یا از خرابکاری و زد و بند و مزدوری حقوق بگیران ایرانی آنان جلوگیری شود. انتخاب میرزا آقاخان بسمت صدراعظم که معروف به تابعیت انگلیس بود، نه تنها دامنه توقعات انگلیسها از خدمتگذاری صدیقشان را زیاد کرد، بلکه سایر خارجیان نیز توقعات ناجائبی از ایران داشتند.

کار دخالت سفرای خارجی در امور داخلی ایران با تجار رسید که خود میرزا آقاخان نوری هم جدا در آمده بفرخ خان امین الملك مینویسد: «وقتی که مأمورین انگلیس در ایران تغییر رفتار دادند، مأمورین سایر دول هم میدان را خالی دیده بنای تاخت و تاز را گذاردند، با اینکه دشمن واقعی دولت ایران بودند و در اضمحلال دولت ایران و اغتشاش امور داخله هر چه ممکن بود بعید نبود که از آنها ناشی شود. باز دستی پیش چشم خود گرفته ثلث حرکات و رفتار مأمورین انگلیس از آنها ناشی نشد»<sup>۱</sup>

اما انگلیسها که از دوستی میرزا آقاخان حداکثر استفاده را کرده بودند، برای اینکه پس از شکست مفتضحانه نیروهای ایران در بوشهر و محمره و تخلیه هرات در برقراری صلح هم از وجود او استفاده کنند و در نظر رقیب هم (سیاست وارونه) بازی کنند، او را طرفدار روس اعلام کردند. دولت انگلیس برای اینکه حداکثر استفاده از این (نعل و وارونه) زدن را بنماید، میرزا آقاخان (تبعه سابق) را دشمن انگلیس و مانع صلح قلمداد کرده و تقاضای عزلش را کرد<sup>۲</sup>

میرزا آقاخان که از وضع خود خائف بود، برای حفظ مقام صدارت و مال و منالی که اندوخته بود، نامه ذیل را به فرخ خان امین الدوله نوشت:

«برادر مکرم من نوشته بودید که جناب لاردها لمرستان اظهار نموده اند که من با دولت انگلیس خوب نیستم، و من بعد اشکال خواهد داشت که امورات دایره مابین

۱- اسناد و مدارک مأموریت امین الدوله ص ۳۷۴

۲- ایضاً ص ۳۷۷

دولتین موافق قاعده بگذرد و این عهد دوستی و مودت سخت استحکام پذیرد .  
خوب بود این فرد را از برای جناب معظم‌الیه بخوانید :  
بجرم عشق توام می‌کشند و غوغائی است

تونیز بر سر بام آ ، که خوش تماشائی است  
من بدوستی انگلیس هیچ نمانده بود که تمام شوم ، و حالا هم اگر بد خواهان  
من در حضور اعلیحضرت ولی نعمت من سعایت از من می‌نمایند می‌گویند با انگلیس  
دوستی مفرط دارد، روس و دول سائر، که در تهران سفارت دارند بهمین ملاحظه از من  
وحشت کلی داشتند و دارند ، چه طور شد که بد خواه انگلیس هم قلم رفتم - شما که  
امین‌الملک هستید در طهران بودید و از این اوضاع کاملاً اطلاع دارید ، چه شد که  
مطلب را درست حالی نکردید ؟

باز فرصت از دست نرفته است، به شما موکداً می‌نویسم که در لندن جناب ایشان  
را مخصوصاً ملاقات کرده و حالت قبل و بعد مرا کاملاً هوحقه حالی نمائید و بگوئید من  
بی‌عقل نیستم که دوستی دولت انگلیس را از برای دولت خودم ترجیح به دوستی دول  
دیگر ندهم .

واقعاً امین‌الملک اگر ذهن اولیای دولت انگلیس باشد که من بدخواه آن دولت  
هستم ، از برای من هم اشکال دارد من بعد توام با سفرای آنها کاری صورت بدهم .  
قبل از اینکه فیما بین روم<sup>۱</sup> و روس مصالحه شود و هنوز منازعه و جنگ برقرار بود ،  
باهمین مسترموره که حالا اسباب برودت شده است در داودیه پاره [ای] حرف‌ها  
حسب الامرزدم و بلکه سواد دادم که به دولت خودش بفرستد ، و صریح وعده موافقت  
و شراکت با دول متفق را کرده بودم و از جانب انگلیس اثر تکلیفی ظاهر نشد .

اگر من با روس متفق بودم و بدخواه انگلیس بودم آن اظهارات چه بود ، و اگر  
مستر موره اظهارات مرا به دولت خودش نفرستاد ایرادی به این طرف وارد نخواهد

۱- مراد دولت عثمانی است که چون وارث سرزمین روم شرقی بوده است آن دولت

را در ایران به این نام هم می‌خواندند .

آمد . خلاصه این مطلب را درست حالی نمائید و جواب آن را به من اعلام نمائید  
۸ شهر شوال ۱۲۷۳ »

در حاشیه این نامه بخط ناصرالدین شاه نوشته شده و این رقعہ را بعد از خواندن  
البته بارہ کنید کہ نماید<sup>۱</sup> .

اما پس از این کہ ہفت سال از صدارت میرزا آقاخان نوری گذشت ، ناصرالدینشاہ  
یکبارہ متوجہ شد کہ در دوران صدارت او چہ صدماتی بدولت و ملت ایران و استقلال  
مملکت وارد آمدہ و بیچہ جہت ہرات از ایران جدا شدہ است .

مخبر السلطنہ ہدایت مینویسد: «میرزا صادق نوری در عربضہای کہ بشاہ نوشتہ  
دوازده فقرہ خیانت برای میرزا آقاخان شمرده و متعهد باثبات میشود، منجمله مواضعہ  
اورا بادولت انگلیس در امر پوشہر و ہرات » .

رسالہای در میان اسناد باقیمانده خاندان ادیب الملک وجود دارد کہ ہم اکنون  
در اختیار مہدیخان اعتماد مقدم میباشد . نویسنده این رسالہ عبدالعلیخان ادیب الملک  
است کہ نظرات خود را در ادارہ مملکت و اشتباہات ناشی از صدارت میرزا آقاخان  
برای ناصرالدینشاہ شرح دادہ :

«بسم اللہ الرحمن الرحیم . بعد از حمد حمدا و نعت رسول و آل اطہار و بیزاری  
از دشمنان دین و دولت از توجہ امام عصر عجل اللہ فرجہ معروض پیش گاہ حضور  
بہر النور میدارد کہ چون درد و یوم تعطیل در خانہ نشستہ و باب صحبت بروی ہر دوست  
و بیگانہ بستہ نشستہ بودم و خواطر بخویشتن مشغول - در سرای بخود بستہ از خروج و  
دخول - اگرچہ قلب مبارک حضرت شہرباری بر جمیع دقایق و لطایف امور و بہرامری  
از خفا و ظہور نہایت اطلاع و آگاہی را دارد و چیزی بہ ضمیر منیر پوشیدہ نیست و در  
حقیقت ہر چہ عرض شود کمال جسارت است خاصہ امثال این فذوی کہ در منسب آفتاب  
وجود مبارک یکسرہ معدوم و نابود و از زہ ہم کمتر است ، و لیکن چون شرط ارادت و  
بندگی و حق ملاحظہ ولی نعمت آنست کہ آنچه بدانیم و بہ بینیم و یا بعقل ناقص ،

بندگان برسد بمنصه عرض پیشگاه حضور باهرالنور برسانم باین جهت جسارت عرض شده که خیالم بر آن واداشت که بعضی از واردات و خیالات و برخی از آنچه بخوابم - فاتر گذشته برشته تحریر درآورد، که چون خداوند بیچون وجود مبارك پادشاه و نفاذ حکم و انتظام امر دوست او را سبب آسودگی و رفاهیت بندگان خود قرار داده و همه مردم را نسبت با او بمنزله عیال و اطفال خردسال مقرر فرموده، پس هرگاه پادشاه امرش در بین رعایا نافذ و جاری نباشد امر دولت او بغایت مغشوش و باعث استیلاي دشمنان بر سرحدات و ثغور مسلمانان خواهد شد و آنگاه نظام امور جمع بندگان خدا از هم پاشیده میشود و این خلاف غرض خداوند از وجود مبارك پادشاهست در شرع حرام بین و باعث تمامی دولت و دین است فلذا باید پادشاه کمال اهتمام در نفاذ امر خود بفرمایند و از آنجا که وجود مبارك حضرت شهریارى بمنزله دل عالم است و مقام دل مقام باطن و غایب از انظار است و کسی را جز از او امر و احکام و اراده و فرمایشات سلطان دل نیست مگر بتوسط مترجمین که آنها عبارت از چشم و گوش و زبان و دست و پا و اعضای رئیسه و جوارح او باشند و این دوستی را خود دل باید میان ایشان بیندازد و مراقب باشد که همیشه باهم صفاداشته باشند و ایضاً باید در بین این اعضاء و جوارح اصلاً خلاف دوستی و یکجبهتی نباشد و باهم کمال صفا داشته باشند و صفای ایشان هم بجهت خوابم امتثال فرمایشات دل باشد و چیزی را برای خود نخواهند تا از صفای آنها باهم امورات سلطان قلب منتظم و هر يك بخدمت خود مشغول و همه باهم در مقابل انجام مهام دل ساعی بوده باهم موافق و متفق باشند و شکی در این نیست که اگر سلطان دل هم بخوابم یکی از اینها اکتفا کند و اختصار و اقتصار بر عضو واحد نماید اختلال کلی در امرش واقع میشود چنانچه بدیهی است که انسان اگر بهمان چشم اکتفا کند و گوش و زبان و دست و پا را در امور با او شریک نکند و بکار بیندازد، یکسره امورش از هم میپاشد و با بگوش تنها اکتفا کند و چشم را پوشیده و سایر جوارح را از کار بازدارد، مفاسد کلیه حاصل خواهد شد. پس مقدمه که از روی خلقت خداوندی در همه نفوس برداشته شده چنین استنباط میشود که حضرت شهریارى هم که قلب عالم میباشد میباید اقتصار

بيك نفر وزير نفرمايد ، بلكه وزراى متعدده قرار داده هريك را بشغلى مأمور فرمايد كه يكي بمنزله چشم و ديگرى بهجاي گوش و ديگرى بمحل زبان و ديگرى درمكان دست و ديگرى در مقام پا و بعضى در مقام ساير حواس و جوارح باشند و با آنكه هريك صاحب شغلى هستند وليكن در اجراى كليات احكام و امور هفته دوروز لااقل در مجلس شورى نشسته در نظم امور قشون يا امر عزل و نصب حكام و يا در حفظ ثغور و سرحدات و فرستادن و خواستن عسكر و صلح و جنگ نمودن با دشمن و حواله و اطلاق بولايات يا تخفيف دادن بر عايمى بعضى ولايات يا فكر نرخ يا رواج تسخير و عدم تسخير غلات و ساير اجناس يا در بيرون فرستادن متاعهاى ولايتى با راه دادن اقمشه و متاعهاى دول خارجه و در هر امرى باهم نقشه شور كنند و چون همه متفق شدند آنگاه آن حكم را نوشته بپيشت اجتماعيه همه باهم بحضور باهر النور مشرف شده بمحضر انور عرضه دارند و پس از امضاي ازديار معذلت مدار در آنچه تعلق بر عايم او بر ايا و تمام عساكر و سرحدات و عموم مردم دارد فرمان مبارك صادر شود و به مهر تمام وزرا كه رسيد در دفاتر خلود ثبت شود و حكم جارى شود و در امور دولتي حكم را نوشته تمام وزرا مهر نموده با امضاي اعلى حضرت شاهنشاهى در محلى ضبط و ثبت شود ، زيرا كه از اين قرار و در چنين صورتى خبط و خطا واقع نمى شود و اگر هم واقع شود چندان مفاسد بهم نمى رساند . بخلاف آنكه هر گاه امر منحصر بشخص واحد بشود چون او خود مستقل در امر است و مردم ديگر كه زير دست او واقع شده اند دخيل در امور دولتي نيستند ، پس هر گاه خطائى و خبطى واقع بشود از ترس جان خود قدرت اظهار ندارند و علاوه طرف شور و مصلحت سلطان نيستند و در بزمنى كه پادشاه با وزير خلوت نمايد راه ندارند تا معلوم شود كه او چگونه عرض ميكند آيا خلاف واقع ميگويد يا مطابق عرض ميكند . وايضاً همانكه منحصر بفرد شد جميع خيال او منحصر بصلاح امر خود خواهد شد و هر كار بكند صلاح را مقدم ميدارد چنانچه شاهد اين مقال و مرات اين تمثال من جمله حكايت جنگ انگليس است كه واقع شد ، زيرا كه پس از جواب كردن سفير انگليس و نكوت نمودن بينق او همان آن بلا تأمل در تدارك امر قشون و انضباط امر سرحد و فكر كيفيت دعوا و تدبير

راه جنگ و مال امر باید جناب وزیر بر آید . و حال آنکه از زمان انقطاع رشته دولتی با دولت متحابه و اشتعال نایره عداوت و وقوع خصومت و مخاصمت تا یوم ورود آنها بیندر ابوشهر هشت ماه تمام کشید . سه ماه بلکه متجاوز قبل از آنکه وارد بندر شوند اخبار جنگ نمودند و با وجود این اصلاً در فکر حفظ سرحدات استحکام امر قشون بر نیامد و پس از آنکه عسکر آنها بی دعوا و بدون معارض وارد بندر شد ، او اگر عنذهای غیرموجه آورد که حضرات انگلیس ها خلاف قاعده دولتی حرکت نموده بی خبر چرا به بندر وارد شدند . و حال آنکه آنها سه ماه بود خبر کرده بودند و از روزی که علم خود را خوابانیدند خبر نمودند .

واضح است که این مسامحه و معاطله در چنین امر عظیمی خیانت بدولت و درج ذل خدمتی بزرگ بدولت انگلیس است زیرا که همین امر دولت را بدنام و آنها را سرافراز و نیک نام نموده و حال آنکه از روز اول بایستی جمیع بندرات را آتش بزند و خالی از سکنه نموده در جاهای صعب در چهار فرسخی یا بیشتر که مأمّن و محل مرور و عبور دشمن میباشد ، توپ و سرباز قلیلی گذاشته و اصل انجام مهم انگلیس را بعهده مثل ایلخانی فارس و خوانین فارس گذاشته ، بصدور دستخط مبارک و خلعت و منصب و وعده و التفات حضرت شهرباری نوازش نموده امیدوار نمایند ، تا بجان و دل کوشیده خودداری نکنند نه آنکه بعهده شجاع الملك مقرر شود که همیشه خوانین فارس را بر او تفوق بوده و معرفت منکر باحوال او داشته اند و نگاه شکست فاحش او را بهزار رنگ فتح نمایان قلمداد کنند و پاداری و زحمت سایر سرکرده گان را مدت نه ماه در میان آفتاب مقابل دشمن (خواننده نشد) پاداری نموده خدمت کردند اصلاً قدر و مقداری گذاشته نشود . شجاع الملك با وجود شکست خوردن هر روز الطاف و خلعت و منصب شده و نوکرهای بزرگ مقرب پادشاه قدیمی اصلاً نامشان مذکور نشده . از طرف هرات که چهل و پنج هزار قشون مستعد دولتی بوده بسمت پیشاور هندوستان حرکت نماید و هرگاه بگوید من ندانستم که باید بندرات را آتش زد و خالی نمود دروغ میگوید ، میدانست و میفهمید و شنیده بود که دولت روسیه چهل منزل شهرهای آباد خود را از سرحد روم آتش زده خالی از سکنه

نموده و حال آنکه بندگان جز خانه های کبری چیز دیگری نبود و هرگاه بگوید من  
 نوشتم ولی حکام و صاحب منصبان نشنیدند باز دروغ میگوید چگونگی میشود کسی را که سلطان  
 او را بمنزله تمثال مبارک خود قرار داده باشد، مردم بتوانند تخلف از حکم او بورزند. پس  
 معلوم است که یا خود در جزء آنها را بمماطله و مساهله امر نموده و یا حکم محکم ننموده  
 و یکی دیگر پس از آنکه وزیر دید که پنج ده روز یا یکماه گذشت و حکم او را نشنیدند  
 چرا مراتب را بمحضرا نور عرض ننمود، تا پادشاه خود حکم محکم بفرا ماید، یا مواخذه  
 و سیاست کند. یا عزل نموده شخص دیگر تعیین کند و چرا تعطیل را جایزدانست و حال  
 آنکه در چنین مواقع مهمتر باید لمحّه حکم دولت تعویق نیفتد. پس معلوم شد که این  
 امور دانسته و فهمیده کرده و باز جانب داری دولت انگلیس را منظور داشته و هرگاه  
 بگوید که من هرگاه طرف انگلیس را منظور داشتم از اصل باید بنای جنگ با ایشان  
 نگذارم و باب خصومت را مفتوح ننمایم چنانچه خودم در مجلس شوری که پس از گرفتن  
 بندر با جمیع امرا و اشراف و اعیان مملکت روی دادم گفتم و همه شنیدند که باید من  
 محض بجهت رفع تهمت از خود و ملاحظه خیال مبارک پادشاه که گمان بد در حق من نزد  
 رواج جنگ بر نگردانم و لابد باید جنگ بکنم در جواب گفته میشود هرگاه منظور او  
 از جنگ ملاحظه صلاح دولت و نیک نامی بوده چرا جنگ را از راه هرات و طرف  
 هندوستان نکرده که بحمدالله از گرفتن هرات اسم دولت در همه اطراف عالم بلند و پشت  
 دولت قوی شده بود و از نظر همه دولت ها این دولت بعظمت و بزرگی جلوه کرده بود و  
 جنگ را بکنار دریا انداخت که او با توپهای قوی که خاصه کشتی است بندر را خراب  
 و قشون را بی پا و دولت را بدنام نماید میخواست کنار دریا را خالی کند و در چهار پنج  
 فرسخی بنشیند تا قشون او بخشکی بر آید و در خشکی دعا کند شکی نیست که توپ  
 بزرگ را نمی توانست بیرون بیاورد با توپ جلومیبایست دعا کند و هرگز در قوه نداشت  
 که بتواند از گردنه های صعب و راه های سخت لرستان بسمت ایران بیاید یا از کوه های  
 سخت فارس شیراز بیاید نهایت باید در کنار دریا، بندگان خرج بیجا کند و بخوابد و از  
 این طرق هم قشون سرحد هند او را مغشوش می نمود و فتح پیشاور باسانی حاصل می شد

بعد انگلیس چاره نداشت مگر اینکه بیاید از دولتهای خارج منتها قبول کند و آنها را واسطه کند و راضی شود که این دولت با او صلح نموده قشون خود را از سرحد هندوستان بردارند و در مقام انجام صلح حرف هرات را نمی توانست بزنند سهل است که تمام افغانستان و ترکستانی یا ایرانی باشد ولیکن این قدر باشد که قشون ایران از سرحد ترکستان تجاوز نکند و در ضمن مصالحه تمام خسارهای ایرانی را که در سر هرات سابقاً و لاحقاً کشیده بودند و ضررهائی که در تخلیه بندرات دست داده می داد بلکه ده کروهرم علاوه می داد که کسی کاری به هندوستان او نداشته باشد و این امور هم در صورتی بود که دول خارجه در مقام وساطت بر آیند و شاید که اسباب منفعت در او مشاهده مینمودند در مقام اتلاف او بر می آمدند که اصلاً از دولت او نام و نشان نگذارند پس با این همه محاسن جنگ از سمت هرات و حصول مفاسد از سمت بندرات اصلاً متوجه سمت هرات نشده و جنگ را به سمت بندر انداختن دلیل خیانت بدولت و ملاحظه جانبداری دولت انگلیس است و همین کار سبب مزید نهمت خواهد بود نه رفع نهمت و هرگاه بگویید من دیدم که از مملکت افغانستان عبور ممکن نیست زیرا که از هرات تا سرحد خاگ هندوستان مسافت بعیده باید طی کرد و آن استعداد حاصل نبود جواب گفته میشود اما هرات که محیطه تصرف آمده و رمقی برای هرانی ها نمانده بود که بتوانند سرکشی کنند خاصه با وجود افتداری ممکن بود که آنها را از آنجا کوچانید و بخاگ خراسان و عراق آوردن و یا حاکم قندهار بوعده حکومت افغانستان و از او دختر گرفتن و نوشته دولتی دادن با وجود حصول افتداری بهترین طوری می شد که آرمده قشون را سیورسات داده و راه بدهد که از خاگ او عبور نموده وارد هند شوند و خودش هم در خدمت گذاری دولت باشد برضا و کمال ممنونیت خدمت نماید چنانچه از جمیع سرکشان افغانستان و از کابل و قندهار هدایا و تعارف و پیشکشی و تکلف برای حاکم السلطنه آورده و تمام سر خدمت گذاری پیش آورده بودند خصوصاً که با افغانه این امر را می شد ملت کرد و افغانه را باسم ملت و دفع کفر از جا حرکت داد شکمی در آن نیست که هرگاه افغانه را امیدوار بمال هندوستان و بطمع دولت قشون انگلیس تطمیع می نمود خودداری نمی نمودند پس هر یک از اینها



دلیل خیانت باین دولت ابد مدت که دولت اکرم است میباشد و برهان قوی برطرف -  
 داری و ملاحظه جانب دولت انگلیس است و هرگاه بگوید که اگر من طرف داری دولت  
 انگلیس را مینمودم چرا جزء شرط حصول مصالحه عزل مرا میخواستند قرار بدهند  
 جواب داده میشود که همین هم تلقین بود که از برای استحکام امر خود به بیچاره امین -  
 الملك شده بود تا این حرف از آنجا گفته شود و پادشاه در این هنگامه مستاصل شده برای  
 نام نیک خود جز مصالحه وزارت وزیر خائن خود را دانسته و فهمیده قرار بدهد والا سبب  
 خوابانیدن بیدق آنها و جواب کننده آنها و اخراج نماینده خود پادشاه بود دخلی بوزیر  
 نداشت این جمله معترضه که دخلی بهیچ جا ندارد بنا نیست آنها بپردازند و نمی انداختند  
 پس معلوم شد که کل اینها باصطلاح زبان زرگری ورنک ریزی و ساختگی بوده و ملاحظه  
 دولت انگلیس بوده و ایضاً برای سرشکستگی دولت ایران و بدنامی مردم را بمسجد  
 جمع نمودن و طلب نصرت از مردم کردن و پول جهادیه با دوهزار ظلم و ستم از زنان  
 بیچاره و اطفال صغیر گرفتن و تمام رعایا را باین اسم خراب کردن و حال آنکه مذکور  
 شد که تمام رعایا گفتند از دادن این وجه جهادیه مضایقه نداریم و باشد رضامیدیم بشرط  
 اینکه هرات و اگذار نشود رسوائی گدائی از رعیت برای دولت حاصل و تنگ پس دادن  
 هرات بر این دولت گذاشته شد و قریب سی ارا به توپ و چند هزار تفنگ ضبط دولت  
 انگلیس شد و چه قدر قشون تلف و بی پا شده و رعیت یکسره زیر پا رفت و با همه اینها  
 خدمت نمایان بدولت انگلیس شد و خیانت آشکار نسبت بدولت سلطان اسلام خداوند  
 خود از خیانت کاران بدترین طورها انتقام انشاء الله بزودی خواهد کشید در این  
 عریضه بهمین مختصر اکتفا میشود »

در زیر عریضه مذکور حسین اعتماد السلطنه چنین مینویسد : « این عریضه را  
 مرحوم عبدالعلیخان ادیب الملک جد من باعلی حضرت ناصرالدین شاه عرض کرده و  
 بخط مرحوم پدرم محمد باقرخان اعتماد السلطنه است . »

برای اینکه اسناد و مدارك اهمال و سستی و احیاناً خیانت میرزا آقاخان نوری

را تکمیل کنیم ، لازم است نامه تکان دهنده‌ای را که ناصرالدین‌شاه خطاب باو نوشته نقل کنیم :

«جناب اشرف صدراعظم عریضه های شبانه شما واقعاً ما را متأثر و دل‌سردتر از همه چیز میکند روزها که بحضور میرسید و فرمایشات ما را میشنوید همه را بله قربان اطاعت میشود میگوئید و ما خیال میکنیم کارها درست شده شبها که باندرون میائیم عریضه شما را میدهند که سرتاسر خلاف مطالبی است که مافرموده‌ایم .

حسام السلطنه در نزدیکی هرات منتظر کمک ما میباشد شهر تاریخی هرات محاصره شده و ایرانیانی که در شهر سکنی دارند از داخل کمک میخواهند و ما به شما امر میفرمائیم سرباز و پول بفرستید شما مینویسید اردو مخارج و سرباز و مهمات لازم دارد و جنگیدن با دولت بزرگی مثل انگلستان صلاح نیست . مگر ما نمیدانیم اردو پول و مهمات میخواهد پس دولت سرباز و مالیات از مردم برای چه روزی میگیرد این مهمات که از قدیم بود و در زمان امیر تدارک شده در کجا بمصرف شده است [۱۴] روزی که پدر تاجدار ما مرحوم و ما دیناری در تبریز نداشتیم و مرکزیت در مملکت نبود شخص امیر کبیر خدایش رحمت کناد ما را برداشت و بتهران که رسیدیم نصف کارها در راه تمام کرده و مرکزیت به پایتخت داد و مرتباً مخارج دولت را هر ماه میداد و مبلغی هم در خزانه برای روز مبادا پس انداز داشت چه شد پول ما بکجا رفت ما با انگلیس ها جنگی نداریم اما راهی هم نمیشویم هر روزه خورده فرمایش گوش بگیریم و قسمتی از مملکت را جدا سازیم .

چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند و این توپ و تشرها را نمیزدند وقتی سفیر آنها شرفیاب میشد بزانو در مقابل ما خم میشد البته وقتی آنها به بینند صدراعظم شاه خودش را میترساند و سردار ملک که در جنگ است کمک نمی‌رساند تا اصفهان را میخواهند و دیگر مردم ایران شاه و صدراعظم لازم ندارند اکیداً مینویسم گوش ما را خسته نسازید ما حاضریم جواهرات سلطنتی را که برای چنین روزها ذخیره شده بفروشیم و شخص خودمان بهرات رفته در اردوی سردار خودمان حسام السلطنه

بشرط آنکه هر است و آنکه در تشویر سوا که از انوار  
 بر اثر دولت حاضر و تنگ پس دادن هر اب بر این  
 دولت گذارنده شد و درین سر راهی توپ  
 و چند هر در تفنگ ضبط دولت انقلیس شد  
 و چه قدر قشون تلف و بی باشد و در حین بیسره  
 زیر بارفت و با همه اینها خدمت نمایان بدولت  
 انقلیس شد و وفاتت اشکار است بدولت  
 سلطان اسلام خداوند خود از خیانت کاران  
 بنده ترین طور را انتقام رفت اسم زود خواهد شد  
 در این عریفه بهی غفر التقای متشبه

اینم خدا را زوم بدو سلطان ادیب که بر زبان به نیت  
 نام اینم خدا را زوم بدو سلطان ادیب که بر زبان به نیت  
 اینم خدا را زوم بدو سلطان ادیب که بر زبان به نیت

سربازی کنیم اگر بتوانید بمانید و خدمت کنید والا والسلام<sup>۱</sup>

**عزل میرزا آقاخان** سرانجام ناصرالدین شاه تصمیم به عزل میرزا آقاخان نوری میگیرد. منتهی از ترس اینکه مبادا سفارت انگلیس، از عزلش جلوگیری کند و یا حوادث دیگری بوجود آید، در صدد برآمد قبلاً پیش بینی های لازماً بنماید. دستخطی که ناصرالدین شاه در باب عزل میرزا آقاخان خطاب به وزراء اعیان و درباریان صادر کرده بسیار جالب و خواندنی است. ناصرالدین شاه مینویسد:

**شق اول** - در سر اشرف امجد، آقای نظام الملك وزیر لشکر قراول احترام بگذارند. حاجب الدوله درست حفظ کند که يك نفر حرکت نکند و يك پول سیاه آنها حیف نکند که باعث نقص دولت است و بلافاصله وزرای مختار را اعلام کند بدرخانه نیایند با حضور شاه از این قرار با آنها حرف بزنند یا بتوسط امنای دولت که قاعده هر دولت خاصه دولت و پادشاه ایران این است در عمل داخله خود مختار است و آنچه تغییر و تبدیل بدهد اختیار کلیه دارد و در قدیم پادشاهان ایران وقتی که تغییرات کلیه با کلیه وزرای خود میدادند، چنانچه شنیدیم اثری از خود آنها و ازدودمانشان نمی گذاشتند همرا تمام میکردند لیکن عقیده شاه و رای خیالات پادشاهان سلف است میخواهد کارها را موافق عدالت و بقول فرنگیها سولیزاسیون بکند. اگر بگویند چرا در فقره میرزا تقی خان آن قسم شد راست است، لیکن بخدا قسم مقصود من ابداً اینطور نبود، او خودش بیجهت و اهمه کرد و در فکر فسادات کلیه افتاد هیچ شاهی بهتر از این نیست که وقتی که فرمان حکومت کاشان را برای او صفحه میگذاشتیم و در فکر امنیت و رفاهیت و فراهم آوردن اسباب آسایش برای او بودم او تکالیف ما را قبول نکرد و در فکر هرزگی افتاد. آنچه کرد خودش و بخودش کرد. حال هم ابداً قراول احترام در صدراعظم نمیگذاشتیم و باین قدر جزئی هم در صدد هتك حرمت او نمی افتادیم. لیکن چون از عقیده صاف و پاک و قلب ما آگاه نبود و خیالات گذشته گان را میکرد و مردم یاوه گو او را بحس و اهمه بیجهت می افتد، همینکه

میگفتم تو را از شغل عمل عزل کردیم و مطلق می ماند شاید بنا باین خیالات که در نظر او قوت میگرفت و مردم مفسدهم ساعت بساعت قوی میگرددند و کاری میکرد که ما را و دول دوست ما را بزحمت بی جبهه می انداخت. آنوقت مانمی توانستیم که عقیده قلب خود را که در حق او بیجز راحتی او و التفات باوست بکسی حالی کنیم. لابد آن مقدار (خواننده نشد) بشما فرمایش خود مان را حالی کنم او را در قراول احترام نگاه داشتم مختصر فرمایش این است که او یکنفر است و حریص در جمیع امورات دولت و معلوم است یکنفر آدم اگر هم هر قدر استراحت نکند باز نمیتواند از عهده این امورات دولتی از داخله و خارجه و قشون بر آید و چون احدی را هم طالب نیست که شریک کارهای دولت کند چندیست که امورات دولت ما معوق مانده است فعلاً بهمین جبهه ما او را عزل فرمودیم که در گوشه استراحت کند و بقدر اندازه خانه نشستن خود و اولادش مواجب و مرسوم هم در حق او برقرار خواهم فرمود و من که پادشاه بزرگ ایران هستم بسفرای پادشاهان بزرگ دوست هم عهد خودم و عده صریح رسمی میدهم که ابداً بجان و مال او و اولادش ضرر و آسیبی ابداً نخواهد رسید در کمال امنیت و آرامی راه خواهند رفت همینطور که من و عده صریح دادم شما هم باید و عده رسمی بمن بدهید که بحرفها و حبس و ترسها بیهوده که خیالاً باو شاید وارد شود شما را بی سبب زحمت بدهد ابداً اعتنا نکنید در این صورت در کمال اعزاز و احترام و آزادی و امنیت تمام روانه خانه اش میکنم والا اگر شما وعده ندهید تکلیف من نیست که او را مطلق العنان کنم شاید قوه و اهمه بیجبهه مصدر امری شود که باعث زحمت ما و دولت دوست ما شود. در این صورت دیگر نمیتوانید بدولت خود بنویسید که پادشاه ایران عادل نیست و بغیر قاعده سولیزاسیون حرکت میکند.

شق دوم این است که نه حبس کنم و نه بسفرا اعلام کنم، دستخط بخودش بنویسم که تو معزولی برو خانه ات بنشین و از جان و مال ایمن باشد بعد بسفرا اعلام کنم که قرار وزرای ایران را تغییر دادیم.

شق سوم این است که پس از عزل کردن یا حبس کردن بنوسط یکی از معارم از

ایلمچی‌ها خاطر جمع شویم که حمایت نخواهند کرد از او ، بهیچوجه . آنوقت دستخط عزل او را بفرستم ، این سه شق است . شماها که دولتخواه ماستید به نشینید باهم شور بکنید هر کدام را که مصلحت دانسته عرض کنید . انشاء الله بمبارکی و میمنت<sup>۱</sup> ،

متأسفانه هیچگونه سندی در باره مجلس مشاوره‌ای که ناصرالدین‌شاه خواسته بود و بررسی اعمال طریقی که بعمل آمده در دست نیست . ولی سرانجام شاه روز ۲۰ محرم ۱۲۷۵ سپتامبر ۱۸۵۸ - فرمان عزل او را نوشت و دستخط را به حسینقلی خان مافی تفنگدار حسام السلطنه داد نادر سوهانک شمیران ( سرچشمه خرگوش ) بدست میرزا آقاخان بدهد . چون هنگام صدور دستخط صدارت ، شاه به او امنیت جانی پس از عزل داده بود ، او را به یزد تبعیدش کردند . میرزا آقاخان شش سال در تبعید یزد ، اصفهان و قم بود ، سرانجام در روز ۱۲ شوال ۱۲۸۱ - ۱۰ مارس ۱۸۶۴ م در سن پنجاه و نه سالگی وفات کرد . جنازه‌اش را به کربلا بردند و در مسجد شیخ العراقین که از ثلث میرزا تقی خان امیرکبیر ساخته و مدرسه صدر تأمیده بود دفن کردند .

۱ - دستخط شاه در مجموعه اسناد دانشمند فقیدخان ملک‌ساسانی ضبط است .

## میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری

یکی از مأموران مخفی و حقوق بگیر انگلیس در ایران که در تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران از او نام برده شده میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری، پسر میرزا رحیم خان همشیره زاده محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک کرمانی است.

این مرد که اکنون در شجره خانوادگی‌اش نام ۷۴۲ زن و مرد در کرمان، تهران، مازندران و فارس دیده میشود، رسوائی بزرگی بیارآورد، تاجائیکه رابطه ایران و انگلیس بخاطر او و عشقبازی همسرش با سفیر انگلیس قطع شد و با حمله قوای انگلیس بیوشهر «هرات» برای همیشه از ایران منتزع شد.

میرزا هاشم خان در دوران سلطنت محمدشاه «غلام بیچه» اندرون بود و سپس در معیت ناصرالدینشاه در تبریز بمقام «غلام پیشخدمت» رسید و هنگامیکه ناصرالدینشاه پادشاهی رسید بتشویق میرزا تقی خان امیرکبیر داخل قشون گردید. همسرا و «پروین خانم»، خواهر «گلین خانم»، همسر عقدی ناصرالدینشاه بود که میرزا هاشم چهارمین شوهرش میباشد.

همسر میرزا هاشم خان که دختر احمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه نیز بود، بعلت زیبائی فوق‌العاده خیلی زود با زنان اعضاء سفارت انگلیس آشنا شد و بتدریج میرزا هاشم خان نیز بسفارت انگلیس رفت و آمد پیدا کرد. ارتباط دائمی میرزا هاشم و پروین خانم

با اعضاء سفارت انگلیس بدانجا منتهی شد که سرانجام بدستور شاه قاجار او را از قشون اخراج کردند و او بظاهر بشغل منشی گری سفارت انگلیس منصوب گردید. متعاقب این وقایع در تابستان ۱۲۷۲ هـ ۱۸۵۵ م. اعضاء خانواده او باتفاق اعضاء سفارت انگلیس به زرگنده رفتند و در چادر مخصوص زندگی خویش را آغاز کردند.

وقتی بناصرالدین شاه خبر دادند که خواهر زن وی در سفارت اقامت کرده و شوهرش نیز عضو رسمی و حقوق بگیر انگلیس شده سخت بر آشت و بوسیله میرزا آقاخان نوری صدراعظم به سفیر انگلیس درباره استخدام میرزا هاشم اعتراض کرد. ولی سفیر که «مری» نام داشت اعتراض دولت ایران را وارد ندانست. و برای اینکه ناصرالدین شاه را بیشتر عصبانی کند، تصمیم گرفت میرزا هاشم را بسمت کنسول دولت فخیمه انگلستان منصوب سازد و در این باره از لندن نیز کسب تکلیف کرد. وزارت امور خارجه انگلیس نیز با پیشنهاد او موافقت نمود و ازین جهت بود که وزیر مختار انگلیس طی نامه ای بوزارت خارجه ایران اطلاع داد که بزودی میرزا هاشم خان بسمت کنسول انگلیس در شیراز بآن شهر عزیمت خواهد کرد. ولی میرزا آقاخان اعتمادالدوله در جواب وزیر مختار نوشت که نمی تواند مقام جدید میرزا هاشم را برسمیت بشناسد زیرا که وی از دولت ایران مستمری می گیرد و نباید در یک زمان در خدمت دو دولت ایران و انگلیس باشد. وزیر مختار طی نامه ای در جواب صدراعظم اعلام داشت. «... از وقتی که دوستدار بایران آمد و چند وقت قبل از آن میرزا هاشم خان نه در خدمت دولت بود و نه يك پول موجب باورسیده است...»

اعتمادالدوله با جواب داد که آیا شما «... توقع دارید میرزا هاشم خان در سفارت باشد و دوات مواجیش را هدیه بفرستد؟ او قبل از آنکه بسفارت بیاید هر ساله مواجیش را گرفته است...»

برای اینکه خوانندگان گرامی از آغاز نوکری و جیره خواری میرزا هاشم خان مطلع گردند قسمتی از نامه میرزا آقاخان نوری را به حاجی میرزا احمدخان، مصلحت گذار ایران در اسلامبول نقل میکنم:



دوستا . مهربانا . البته کاغذ سابق من در باب رفتار جناب مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس بآن عالیجاه رسیده است و بر حسب مأموریتی که بآن عالیجاه داده شده است مراتب سلوك و رفتار او را بجناب جلالتمآب ایلچی کبیر دولت انگلیس مقیم اسلامبول که با اعتماد صادقانه اولیای این دولت علیه خیر خواه حقیقی این دولت و از رموز کار و رد مطلب اطلاع داشته و دارند و با اعتقادات دولت و ملت ایران بدوستی دولت انگلیس علیم و خبیر بوده و هستند ، اطلاع کامل داده اید ...» مقدمه ایسن نامه از آنجهت نقل شد که خوانندگان گرامی بدانند که دولت ایران در ابتدای ماجرای قطع رابطه ایران و انگلیس ، جریان را به همه دول خارجی بوسیله نمایندگان سیاسی خود اطلاع میداده است . میرزا آقاخان پس از بیان روابط ایران و انگلیس اشاره به اقتضای که همسر میرزا هاشم خان بوجود آورده نموده و چنین مینویسد : «... و چنان که خواهش شده بود بعضی اوقات بجناب معزی الیه زحمت داده شود البته قبول خواهش کرده اند و این نکته را حالی کرده اید که آن اعتقادی که جناب جلالتمآب ایلچی کبیر بجناب مستر موره داشتند که بعد از ورود ایشان بدمبار دولت ایران کارها بدوستی و مودت خواهد گذشت و من بعد دیگر زحمتی که خارج از دایره محاذنت و مناسبت باشد با اولیای دولتین داده نخواهد شد بعکس نتیجه بخشید جای آن دارد که گفته شود رحم الله معشر الماضی واقعاً همین طور است جناب شیل صاحب که جای خود دارد عالیجاه طامس صاحب با اینکه کمال سختی را داشت و در مدت شارژدفری خودش چند دفعه اولیای دولت را رنجاند و در سرکارها و مطالب بی حق و بی معنی از قبیل عمل حاجی عبدالکریم و غیره کمال سختی را کرد و مرادۀ دوستانه دولتین را تبدیل بترك مراده کرد که ابدأ این معنی با آن اعتقادی که اولیای دولت علیه بدوستی آن دولت داشتند بخیال نمیرسید و حرکات او سبب شد که مراتب بجناب ایلچی کبیر نگاشتند و زحمت بجناب معزی الیه داده شد ، اما هیچ ملاحظه نشد که دست بهنگامه بزنند که با وصف عدم حقیقت بیم مرارت از برای این دولت داشته باشد . باز راه صحیحی از برای آخر کار برای خود می گذاشت . این وزیر مختار دست بالا بر خواسته مثل اینکه گویا ربطی

از عمل خارجه ندارد و ابدأ در بند مراوده و دوستی دولتين ايران و انگليس نباشد و غافل از اين باشد که دولت انگليس چه اهمتات کرده و چه مخارج و ضررها در دوستی اين دولت کشيده است . کارها پيش گرفته است که هيچ صاحب شعوری ابدأ اقدام با اين کارها نمی کند خاصه در اين اوقات اوضاع روزگار طور ديگر و پلتيك هر دولت قسم ديگر است . اولیای اين دولت بعد از آن همه سختیها که از شارژدفرديدند نه شنيدند که وزير مختاری از دولت انگليس مأمور باقامت اين دولت عليه شده است . پيش خود خيال کرده اند که عجب اتفاق خوبی افتاد . در اينوقت که دولت انگليس مشغله بزرگ دارد دوستی اين دولت هم که با دولت انگليس کمال استحکام را دارد و اين وزير مختار هم البته يك نوع محروميت و اختيار و دستورالعمل از دولت خودش دارد که ما بتوانيم با اقرار و مداری داده و صرفه از برای دولتين حاصل گردد و قريب با اعتقادات اولیای اين دولت با کمال شوق و ميل ورود او را منتظر بودند . بعد از مدتی انتظار خبر ورودش سرحد محقق شد اين بود که مقرب الخاقان مصطفی خان سرتيب پسر مرحوم امير خان سردار که از اونجيب تر و بأشان تر کمتر در دولت ايران يافت می شود با تدارکات زياد و دستور العملهای کافی به مهمان داری او مامور سرحد شد و او را (دو کلمه محو شده) که البته از تفصيل آن اولیای دولت انگليس استحضار دارند و جناب جلالتماب ايلچی کبير کما هو حقّه مطلع هستند وارد در طهران کرد و مکرر در حضور مهر ظهور همایون و چه پيش اينجناب و چه نزد اعيان و اشراف ايران اظهار رضامندی از اقداماتیکه باو شده بود کرد . حتی گفت من قبل از اين که وارد ايران بشوم می شنيدم که مردم ايران کاملاً از رسم وقاعده استحضار ندارند ، اين غلط بوده است که شهرت يافته است مافاعده دانی خلق ايران را بهتر از همه جا ديده و آنطور که در خاک ايران بمن خوش گذشت در خاطر ندارم که بهيچ سفیری در مملکت ديگر گذشته باشد . مدتی اولیای اين دولت منتظر بودند که امروز يافردا وزير مختار اقدام بحرف و گفتگو خواهد کرد و مقصود اولیای اين دولت بعمل خواهد آمد . ديدند هيچ اقدامی نشد و ابدأ حرفی از آن طرف گفته نشد . فکر کردیم که شايد انتظار ورود وزير مختار فرانسه را می کشد که چون دولتين

انگلیس و فرانسه با هم عهد و اتفاق دارند منظور دادند با همدیگر حرف بزنند وزیر مختار فرانسه هم وارد شد و باز چیزی طول کشید اثری ظاهر نشد، بلبه کارهائیکه از او بروز کرد چند فقره کارهای بی معنی که باز بسبک و سیاق مأمورین سابق و مرارت و زحمت آن بیشتر از سابق در حالت اولیای این دولت موثر افتاد مثلاً اول تیری که از ترکش او بیرون رفت حکایت فرهاد میرزا بود که این وزیر مختار تجدید مطلع کرد و مدتی اولیای این دولت را بمرارت انداخت و بعد از آن حکایت صادق فراش خودش بود که با شخصی دعوا کرده بود مدتی بمرارت این کار بودیم. بعد از آن حکایت اندره خیاط شد که چندی اولیای این دولت را از زحمت و مرارت فارغ نگذاشته پس از آن کیفیت غلام سفارت شد که از جلو غلامهای سرکار عظمت مدار مهد علیا و ستر کبری دامت شوکتها بیرون آمده بود که اگر آن عالیجاه بخواهد از تفصیل این مراتب مطلع شود لازم است سؤال و جوابهای طرفین را بخواند و از آن استحضار کافی حاصل نماید. خلاصه هر روزی يك مرارتی و زحمتی داشتیم که کارهای داخله مملکت را گذاشته مشغول سؤال و جواب و کارهای بی معنی وزیر مختار بودیم و منظورمان این بود که اگر این وزیر مختار منشاء امری نشد که بر استحکام دوستی دولتین بیفزاید، لامحاله باعث برهم خوردگی دوستی دولتین نشود تا اینکه این روزها دست به هنگامه میرزا هاشم خان زد و کیفیت او این طور است که مشارالیه نوری و پسر میرزا مرحوم محمد رحیم خان همشیره زاده محمد اسمعیل خان است. اول در اندرون شاهنشاه مرحوم بود و وقتی که سرکار همایون روحیفداء بآذربایجان تشریف می بردند در رکاب مبارک بآذربایجان رفت و در رکاب همایون باز معاودت بادریست تومان مواجب بمنصب غلام پیشخدمتی سرافراز شد و بعد از چندی استدعا کرد که داخل اهل نظام خدمت کند استدعای او قبول شد و در نظام و مدرسه دارالفنون خدمت می کرد، بعد از چندی که موکب همایون درשמیران تشریف داشت و عالیجاه طامسن صاحب شارژدافر بود یکروز دیدم از شارژدافر کاغذی رسید که میرزا هاشم خان را منشی اول سفارت کردم. اولیای دولت علیه بمحض اطلاع چون خلاف قانون کلیه دولت (يك کلمه خوانده نشد)

بود که نوکر موجب خور و خانه زاد دولت خود دست از نوکری دولت بردارد و بجای دیگر برود و نوکری نماید و این معنی سبب میشود که منبعد هر کس بخیال خودش این طور رفتار کند فی الفور بعالیجاه شارژدافر اطلاع دادند که ما او را نوکر حقیقی دولت علیه میدانیم و او را مثل يك شخص فراری این دولت می پنداریم که به بست سفارت آمده باشد و هرگز او را بسمت نوکری سفارت نمیتوانیم بشناسیم و اگر من بعد يك کلمه کاغذ دولتی بخط او بمان نوشته شود از قبول آن معذوریم. شارژدافر بعد از ایستادگیهای زیاد و سؤال جواب بسیار با آنهمه سختی و درشتی که از او در سر مطالب بیمعنی ملاحظه شده بود و واقعاً اولیای این دولت از سوء سلوك و رفتار او بتنگ آمدند چون این ماده را بی حساب و ایستادگی خودش را در سر این مطلب بی حق دیده و هیچ نتوانست تأخیر بحوالی و حواشی این مطلب بند نماید باضاف پیش آمد و او را منشی گری سفارت بی دخل کرد و عوض او میرزا فضل الله برادر مرحوم میرزا حسینقلی منشی سابق سفارت را بجای او آورده رسماً اعلام کرد که میرزا فضل الله منشی اول سفارت شد اولیای دولت علیه کاغذ رسمی او را قبول کرده و میرزا فضل الله را به منشی گری سفارت شناختند و چندی او هم مشغول انشاء بود تا او هم باقتضای خلاقی که با سفارت کرد از شغل معزول و سلطان خان افغانی حالا منشی سفارت است. بعد از آنکه امر این طور شد و میرزا فضل الله منشی سفارت شد چادری که از برای منشی اول در ییلاق از جانب سفارت زده می شد میرزا هاشم خان را شارژدافر از آنجا بیرون کرد و میرزا فضل الله را در آنجا نشاند اولیای دولت بشارژدافر اعلام کردند که میرزا هاشم خان را از سفارت بیرون بکن بیاید در سر نوکری خودش خدمت نماید شارژدافر گفت خواهش دارم یا اینکه آدمی روانه نمائید او را راضی کرده از سفارتخانه بیرون بیاورد یا اذن بدهید او را بایک نفر آدم از جانب سفارت پیش شما بفرستم دلجوئی از او کرده بر کارش برود. چون این قسم مداخلات مأمورین انگلیس را اولیای دولت علیه مکرر دیده و تجربه کرده بودند که بهمین دست آویز باعث مرارت اولیای دولت می شوند چنانکه در باره میرعلی نقی خان و خان باباخان خوانساری و فرهاد میرزا شده بودند من نتوانستم خواهش شارژدافر را

قبول نمایم گفتم خودش باید بدون مداخله سفارت بیرون بیاید و محبت و التفات به بیند چنانکه حسین خان نظام الدوله و عباسقلی خان لاریجانی و کوچک خان و دیگران که بدون جهت به بست سفارت آمده بودند و بی مداخله سفارت بیرون آمدند . محض اینکه جناب شیل صاحب خواهش دوستانه ملفوظی کردند که بآنها محبت بشود کمال محبت و مهربانی بآنها شد سهل است بعد از رفتن جناب شیل صاحب هم با اینکه مقدر بود نسبت بآنها تعرض بشود و شیل صاحب هم اینجا نبودند که اگر خلاف آن تعهد ملحوظی ملاحظه نشود اقلاً خجالتی کشیده نشود مع ذلک روز بروز محبت و التفات در باره آنها زیادتر شد خود میرزا هاشم خان راضی نشد [از سفارت] بیرون بیاید طامس صاحب هم بعد از چندی قبل از ورود مسیوموره پیش من آمده اظهار داشت که اگر چه عیب من است اما دولت انگلیس رفتار مرا در عزل میرزا هاشم خان تصدیق کرده است و من هم از این مهربانی دولت انگلیس اظهار رضامندی کردم باینکه رسم نیست امر گذشته را از سر بگیرند و تجدید مطلع نمایند بعد از آنکه این وزیر مختار وارد شد نمیدانم بچه ملاحظه زیر سر او را بلند کردند که برخوردش قرارداد که در بست سفارت بماند و در این بین باز اولیای این دولت باین مقام بودند که او را راضی کرده از بست بیرون بیاورند و او راضی نمی شد . این میرزا هاشم خان زنی دارد که بعد از چندین شوهر ، او را اختیار کرده و از قضا نام نیک میان خلق نداشته اما دختر مرحوم شاهزاده احمد علی میرزا است و همشیره زوجه مکرمه و حرم محترم اعلیحضرت اقدس ، همایون شهریاری روحنا فداء میباشد که اعظم زنها و بزرگ ترین حرمهای محترمه سرکار قبله عالم روحی فداء باشد در این مدت که میرزا هاشم خان در بست بود زوجه او مروده بآنجاها میکرد و حرفهای بد و زمزمه های بسا قباحات که ذکرش مایه افتضاح دولت و ملت است در دست و زبانهای مردم دار الخلافه از خارجه و داخله افتاد اولیای دولت مجبور شدند و گاه مخدجی در کمال ادب و با پرده بکل سفارتخانه های دول متحابه مقیمین دار الخلافه نوشتند که سواد آن هم بجهة آن عالیجاه انفاذ شد بخیال اینکه شاید صاحب منصبان سفارت انگلیس باین معنی



متنبه و آگاه شوند و بیش از این در مقام هتك حرمت منتسبین بحریم، بر نیایند این معنی در مذاق سفارت انگلیس موثر نیامد و باز بهمان رشته سابقه رفتار کردند و سهل است بمیرزاهاشم خان دستور العمل دادند که همسر خود را به قلهك برده نزد يك چادر و منزلهای سفارت بفاصله يك دیوار سکونت دهد. تا بدرجهای که در این معنی شایع و کمال شهرت را بهم رساند نواب سلطان حسین میرزا پسر مرحوم احمد علی میرزا که برادرزن میرزاهاشم خان باشد از شهرت این معنی و شماتت مردم بستوه آمده اول پیش علمای دارالخلافة و کل ملا و طلاب شهر رفته استفتاء با امهار همه گرفت و کاغذی بمن نوشت که: من ملجاء شدم و همشیره خودم را حبس کردم که سواد کاغذ سلطان حسین میرزا و استفتاء همه انفاذ شد وزیر مختار دست باین هنگامه زده سئوال و جوابها کرد که سواد کل آنها موافق تاریخ و نمره پیش آن عالیجاه ایفا شد...<sup>۱</sup>

برای اینکه دنباله ماجرای معاشقه زن میرزا هاشم خان را با وزیر مختار انگلیس بدانیم، نامه میرزا آقاخان نوری را قطع کرده، به نقل از نامه ۲۴ نوامبر ۱۸۵۵ مسیو «بوره» سفیر کبیر وقت فرانسه در تهران به «والوسکی» وزیر خارجه فرانسه، بقیه ماجرا را شرح میدهیم:

پس از ارسال نامه صدراعظم بسفارتخانه ها که در آن بشایعات شهری درباره زن میرزا هاشم اشاره شده بوده سفیر انگلیس بدین نامه صدراعظم سخت اعتراض کرده و میگوید قصد صدراعظم آنست که بدین وسیله از قدر و اعتبار سفارت درانظار ایرانیان و یگانگان بکاهد و برای آنکه جبران نهمتی را که زده است بکند، باید شخصاً بسفارت بیاید و عذرخواهی کند.

خود سفیر انگلیس در گفتگوئی با «بوره» سفیر کبیر فرانسه اظهار میدارد که البته طامس کارداد سفارت نسبت بغزن میرزا هاشم نظری داشته لیکن بمنظور خود نرسیده است. سفیر انگلیس این جمله را بالحن استهزاء آمیزی گفته تا موفقیت خود را

۱- نامه ربیع الاول ۱۲۷۲ میرزا آقاخان نوری به مصلحت گذار ایران در اسلامبول

در همان قضیه نشان دهد<sup>۱</sup>.

در همان ایام «لایارده» نماینده مخالف دولت انگلیس در مجلس عوام آنکشور نطق مفصلی ایراد می‌کند که خلاصه آن چنین است: «میرزا هاشم نامی از کزکنان دستگاه دولتی ایران مدت‌ها بار و سای مافوق خود در کشمکش بود تا آن که برای استخلاص از دست اولیای امور بسفارت انگلیس در طهران پناهنده گردید. مستر موره وزیر مختار مادر ایران برای محافظت جان او مشارالیه را بعنوان مأمور انگلیسی با اتفاق همسرش بشیراز روانه داشت. زن میرزا هاشم مزبور یکی از منسوبان شاه یعنی خویش یکی از حرمهای شاه است، در ممالک شرقی غالباً دخالت نسوان در امور سیاسی موجب خطرات عظیمه می‌گردد چنان که برخلاف شایعات داستانی نظیر همین اتفاق بود که منتج بوقوع جنگ ما با افغانستان گشته، ما را دچار آن همه رنج و مشقت ساخت. همینکه دولت ایران دانست میرزا هاشم زن خود را بدیهانه تبعیت و حمایت انگلیس بشیراز می‌برد عاجلاً اقدام کرد تا زن او را روبرو و بطهران عودت دادند. از همینجا اعتراضات شدید مستر موره و جوابهای مقابله صدراعظم ایران که بوئی از مسالمت و ملایمت نبرده بود شروع گردید. خود شاه ایران نیز از مقام شامخ سلطنت نزول کرده ملاحظه‌شون مقام سلطنت رابینک باره کنار گذاشته با جان و دل داخل معرکه گردید ...»<sup>۲</sup>

وزیر مختار انگلیس پس از اینکه شاه و دولت ایران را عصبانی کرده و آن‌ها را وادار به نشان دادن عکس العمل کرد، برای تلافی نامه‌هایی که میرزا آقاخان به سفارت خانه‌های خارجی مقیم ایران نوشته بود، نامه‌ای بدولت ایران نوشته و ضمن اولتیماتومی از ایران خواست:

۱- صدراعظم باید شخصاً بسفارت انگلیس بیاید و معذرت بخواهد و تمام اتهاماتی را که زده است در نزد سفرای خارجه در ایران تکذیب کند.

۱- بایگانی وزارت خارجه فرانسه

۲- متن کامل این سخنرانی و سایر گفتگوهای موافق و مخالف را دیرخانه مجلس عوام بخواهش نویسنده ارسال داشته‌است.



۲- مجتهدین وملاها که بتحریرك صدر اعظم بسفیر انگلیس تهمت زده اند باید اظهار تأسف بکنند .

۳- شاه باید یکی از اعضاء عالی رتبه دولتر را بسفارت بفرستد تا مطالب آخرین نامه او را انکار کند .

۴- زن میرزا هاشم که نزد برادرش بازداشت شده است باید اجازه یابد که بمنزل خود برگردد ومیرزا هاشم نیز بعنوان منشی سفارتخانه پذیرفته شود .  
ناصرالدین شاه بوسیله صدر اعظم به او جواب داد که بهیچوجه تقاضاهای او قابل قبول نیست .<sup>۱</sup>

مری پس از اطلاع از این پیام شاه نامه زیر را در روز ۲۰ نوامبر ۱۸۵۵ به وزیر امور خارجه نوشت :

«جناب اشرف طبق نامه ای که در شنبه گذشته بصدر اعظم و پیغامهایی که دیروز برای آن جناب فرستادم نظر باینکه رفتار دولت ایران باعث پائین آمدن پرچم سفارت و قطع روابط سیاسی بین دولین شده است، به اطلاع آن جناب میرسانم که قصد دارم با هیئت سیاسی انگلیس بکشور عثمانی بروم وممنون خواهم شد اگر دولت ایران بمنحض آنکه آماده حرکت شدم ، مهمانداری را تعیین کند که بامن تاملز بیاید .

همچنین با اطلاع آن جناب میرسانم که کنسول انگلیس ضمن غیبت هیئت سیاسی، در تهران خواهد ماند وتمام امور اتباع انگلیسی و کارهای کسانی را که تحت حمایت آن اداره هستند خواهند کرد دوستدار مری»

میرزا سعیدخان وزیر خارجه نامه مری را بنظر ناصرالدین شاه میرساند، شاه پس از قرائت نامه این دستخط را بمیرزا سعیدخان مینویسد :

«وزیر امور خارجه - نامه سفیر انگلیس را خواندم واز قصد حرکت او وتقاضایش برای تعیین میهماندار مطلع شدم . فی الحقیقه اگر منافعی که از وجود سفیر انگلیس

عایدما میشود همانست که ما می بینیم، نفع دودولت در آنست که مراغه کند و برود. هر وقت صداقت خود را با صداقت دولت انگلیس و انتظاراتی که قلباً از دوستی آن دارم با رفتار هیئت سیاسی آن مقایسه می کنم، غرق در دریای حیرت میشوم آیا وظیفه چنان دولت بزرگی در تهران فقط اینست که هر روز لطمه جدیدی بحیثیت و اعتبار دولت ما وارد آرد؟ چون همیشه حامی متمردین و لجوجها و احمقهای خانواده ماست و این اشخاص را بدون اینکه لطمه ای بآنها وارد آید بطمع بالا بردن مواجب و مقام بسفارت خانه ها دعوت می کنند، حتی مایلند که این دولت را خوار و سرافکنده کنند و بطوری در امور دخالت می کنند که حق مهمان از حقوق صاحبخانه زیادتر شده است.

مطابق عهدنامه، حق داریم که در صورت ناراضی بودن از قنسولهای خارجی، انفصال و عزل آنها را بخواهیم آنها حتی میل ما را در خصوص شخصی مثل میرزا هاشم که نوکر دولت ما و یکی از اتباع ماست محترم نمی شمارند و در مخالفت خود همیشه حیثیت خود و اعتبار ما را از یاد می برند، میرزاهای بیکار در تهران کم نیستند که آنها بخاطر میرزا هاشم، نوکر حقوق بگیر ما، هم خودشان و هم ما را مورد بحث خودی و بیگانه قرار دهند.

در خصوص اینکه نوشته که قنسولی در تهران بجای میگذارد، اگر مقصودش مستر-استیونس است، رفتار و مفسده جوئی او ضمن اقامتش در تبریز ده کتاب را بر خواهد کرد و اگر کارهایش در اینوقت که مری وزیر مختار باعث سردی و سوء تفاهم بین دو دولت شده همانست که می بیند، پس چه اعتمادی به استیونس که در مفسده جوئی معروف است می توانیم داشته باشیم؟ اگر سفیر انگلیس برود، بگذارید مستر استیونس را هم ببرد. بگذارید بکنفر دیگر را بجایش تعیین کند، سوادى از این دستخط را در جواب نامه سفیر بفرستید و جزئیات رفتار او را برای وزیر انگلیس باضمام حقیقت قضیه تهیه کنید. اگر دولت انگلیس میخواهد دولت ما را خوار و سرافکنده کند، البته ما تا زمانی که قدرت داریم تن به بیج بی احترامی نخواهیم داد. پیشنهادهای سفیر انگلیس طوری است که نمی توانیم

آنرا قبول کنیم . يكسواد از این دستخطرا برای سفیر کبیر و نسخهای دیگر را برای  
سفر اء خارجی که باما حتماً در این قضیه موافقند بفرستید .<sup>۱</sup>

موره وزیر مختار انگلیس پس از قرائت نامه شاه جواب زیر را به میرزا سعیدخان  
وزیر امور خارجه ایران فرستاد :

### ۲۴ نوامبر ۱۸۵۵

جناباً جلالت مآبا، دین این سفیر اینست که بآنجناب یادداشتی در جواب دستخط  
اعلیحضرت شهرباری که دیروز بافتخار آنجناب صادر شده بود وسواد آنرا نزد این سفیر  
فرستادند در جوف این نوشته انفاذ دارد واز آنجناب خواهش بنماید که اصل این کاغذ  
را بعینه بدست اعلیحضرت شهرباری برسانند . زیاده چه زحمت دهد . حررفی ۱۳ شهر  
ربیع الاول ۱۲۷۲ .

چون دستخط اعلیحضرت اقدس شهرباری را این سفیر بدقت ملاحظه کرد واز  
مضمونش استحضار بهم رسانید لازم است که اطمینان کامل از نهایت احترام که نسبت  
باعلیحضرت شهرباری این سفیر دارد بدهد وهر کس باعلیحضرت شهرباری عرض کرده  
است که این سفیر شخصاً یاد ر حالت مأموریت خود خفت دولتی یا خللی بشأن اعلیحضرت  
پادشاهی را طالب است ، دروغ شنیع بخدمت سرکار اقدس همایون عرض کرده است ،  
محض اینکه اسباب برودت را که فیما بین این سفارت وادایای دولت ایران بهم رسیده  
است فراهم بیاورد . خلاف حقیقت هم بسرکار اعلیحضرت شهرباری عرض کرده اند .  
چنان که باین سفیر هم نوشته اند که پیوسته نوکرهای متمرّد و مخالف دولت ایران را در  
زیر حمایت میگذازد وصاحب منصبهای این دولت را بطمع زیادی مواجب بنوکری  
سفارت دعوت میکند . مقصود از این همه دروغ ، انزجار خاطر مبارک اعلیحضرت اقدس  
شهرباری از این سفیر بوده است . و حال اینکه اشخاصیکه این حرفها را نوشته اند و  
مذکور داشته اند خوب اطلاع دارند از اینکه از وقت ورود این سفیر در این دربار احدی

از صاحب منصبان و چاکران دولت ایران بحمايت دولت انگليس نيامده است . و فقط دو فقره مباحثه که در اين خصوص با اوليای دولت ايران نموده است هر دو بر سر اين اشخاص بوده است که يادر اين سفارت بوده اند ، يا تعلق باين سفارت داشته اند ، مدني قبل از ورود اين سفير .

در خصوص ميرزا هاشم خان همه اشکالات اين مسئله از ابتداء الی انتهي از بدخواهی و حرکت ناهنجار جناب اشرف صدراعظم دولت ايران شده است . هيچ محل شبهه و تشکيك نيست که سال قبل جناب صدراعظم عباراتي مذکور داشتند که مطابق بوده با اخراج ميرزا هاشم و مرخصی که نوکری ديگری اختيار نمايد . اقرار اين معنی را از قول خود جناب اشرف صدراعظم در حضور يکی از صاحب منصبان اين سفارت شنيد ، وليکن وقتی که اين سفارت ياد آور شد ، در کاغذ رسمانه ( کذا در اصل ) در جواب نوشتند که قرارهای ایشان انحصار بمکاتبات رسميه دارد ، هر چه نوشته است باين وسيله سند و دليل می شود .

اعلی حضرت اقدس شرياری در دستخط مرقوم فرموده اند که همه نوشتجات دایره قيمين اين سفير و اوليای دولت ايران را در اين خصوص بدولتهای خارجه بفرستند . آيا بر شأن دولت ايران می افزايد که شخص اول دولت انکار قول خودش را نموده و در کاغذ رسميه اعتراف نمايد که اظهارات شفاهی ایشان باطل است ؟ اگر جناب اشرف صدراعظم در اين مسئله بصيرت و خيرخواهی ظاهر می نمودند ، در اوائل در کمال سهولت گذرانده ميشد . اگر فی الواقع ، وقت ورود اين سفير ، ميرزا هاشم خان صاحب منصب و موجب خوار دولت ايران بود ، دين ایشان اين بود که باين سفير اطلاع دهد تا قرار امر گذاشته شود ، وليکن ایشان در اين خصوص حرفی نزدند ، و چون اين سفير اطلاع داشت که ميرزا هاشم خان قريب بيکسال بی موجب و مأموريت در سفارت بود ، مناسبتر از برای طرفين دانست که او را بشيراز بفرستد . لهذا ، اوليای دولت انگليس اين سفير را مأمور نمودند که منصب مزبور را باز بدهد . بعد از منصوب شدن ( کذا در اصل ) او بود که رفتار اوليای دولت ايران به حدی نامناسب و تنفر آميز شد که اين سفير لابد بشد که پارهای فقرات ، که نمی بایست در چنين مکاتبات نوشته شود ، در نوشته دولتی خود

مذکور دارد. زن میرزاهاشم را گرفته و حبس کردند، و باین وسیله نه تنها خلاف تذکره حمایتی که باو و متابعاتش داده شده بود نمودند، بلکه خلاف قانون شرعی و عرفی این دولت را معمول داشتند، و مادامیکه در کاغذهای خودشان مینوشتند که در این امورات باین باریکی<sup>۱</sup> نمیتوان مباحثه کرد، باز رجوع به آنها نمود، امری را اقدام کردند که حسب الزوم همین فقره مورد گفتگوی کل شهر شده. علاوه براین، جناب اشرف صدراعظم خودش مکرر در حضور جمع در خصوص این مسئله منظور پست‌ترین<sup>۲</sup> باین سفارت داده است بجهت حمایت میرزاهاشم خان و عیال او.

این سفیر شك ندارد که جناب اشرف صدراعظم این عبارات خود را هم منکر میشود چرا که در فقرات دیگر، این سفیر بتجربه رسانده است که بچه‌اسبایی جناب ایشان حرف خودشان را انکار مینمایند، ولیکن این سفیر یا هر سفیر دیگر دولت انگلیس میتواند متحمل چنین بی‌احترامیها و چنین اقترای بی‌اصل ناشایسته و چنین تشرای متفرانه بشود از شخص اول دولت ایران؟ یا که میتواند مراد دپلوماتیکه (کذا در اصل) را معمول بدارد، بدون آنکه تلافی کامل داده شود؟ بنظر مبارك اعلی حضرت شهریاری نمی‌آید که هرگاه آن کاغذ در نزد هر دولت دوست خوانده شود، همه تصدیق خواهند کرد که بیرق سفارت میبایست بخوابد. تا وقتی که تلافی که مطالبه کرده است داده شود؟

در خصوص توقف عالیجاه مجدت و نجدت همراه قونسل صاحب در تهران در غیبت سفارت، این سفیر در کاغذ جداگانه بیان نموده است، اشتباه است که اولیاء دولت ایران موافق عهدنامه، حق دارند که مطالبه عزل قونسولها را در صورت رضامندی از آنها بنمایند چنین حق موافق عهدنامه نه بدولت ایران و نه به دولت دیگر میرسد، مگر حق ایراد گرفتن از قونسولی در وقت معین شدنش. بعد از آنکه منسوب شد (کذا در اصل) بمیل هیچ دولت نمیتوان بی‌دخل کرد<sup>۳</sup> مگر دولت خودش.

۱ - یعنی امور مربوط بحرمسرای شاه.

۲ - مقصود مترجم پست‌ترین منظور، است.

۳ - یعنی او را منفصل کرد.

در دستخط همایون چند عبارت سخت در خصوص رفتار عالیجاه استیونس صاحب در تبریز فرمایش رفته بود . میشود که چند خدمت خوب که عالیجاه معزی‌الیه در زمان جلوس اعلیحضرت اقدس شهرباری نسبت بسرکار اقدس همایون کرده بود بخاطر مبارك بیاورند ، ولیکن بعد که از روی حقیقت بتفصیل ، رفتار کارگذاران تبریز و ظلمها و تعدیات وی حسابها که به آن واسطه ولایت آباد آذربایجان قریب به خرابی رسیده بود می‌نوشت ، آنوقت مفسد شد . در نظر آنها که میخواستند حقیقت را از نظر اعلیحضرت شهرباری پوشیده بدارند . نه فقط عالیجاه استیونس بلکه هر کس بخواهد تقرب بجوید و پارمائی حقیقتها که در روزنامه طهران نیست معروض بدارد ، همه آنها را میبایست مفسد دانست و دور کرد . از بعضی عبارات از دستخط همایون چنین معلوم میشود در نظر اقدس شهرباری این سفارت میل تجاوز از حق و خفت دولت ایران دارد (کذا در اصل) این سفیر تصور دیگر نمیتواند بکند مگر اینکه این فرمایشات اعلیحضرت شهرباری بلا تأمل از روی نصیحت‌های بدخواهانه آنها بوده است که طالب بوده‌اند که دوستی چند ساله فیما بین دولتین رازائل نمایند .

اعلیحضرت شهرباری اطلاع دارند از اینکه اولیای دولت انگلیس همیشه طالب این بوده‌اند که استقلال و سلطنت اعلیحضرت شهرباری را استحکام دهند ، و از وقت ورود رفتار این سفیر مبنی بر همین عقاید بوده است .

امادر خصوص قطع مراده که در این وقت فیما بین سفیر و اولیای دولت ایران شده است ، دین این سفیر این است که با اعلیحضرت شهرباری اطلاع کامل بدهد که نمیتواند و نخواهد گذاشت که افتراهای من غیر نسبت بخود و بی احترامی بدولت انگلیس داده شود ، بی آنکه حق خود را بتلافی کامل و مطلوب نگاهداری نماید .<sup>۱</sup>

ناصرالدین‌شاه پس از قرائت نامه بسیار زنده وزیر مختار انگلیس ، نامه زیر را خطاب به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه مینویسد :

۲۶ نوامبر ۱۸۵۵

وزیر امور خارجه نامه مستر موری را خواندیم . در نامه او عبارات زننده نسبت به صدر اعظم ما وجود دارد که ما را متغیر کرده است . بطور واضح باو پیغام بدهید که هرچه او گفته یا کرده طبق فرمان ما بوده است . لازم نمیدانیم که هیچ خارجی در خصوص اداره امور مملکت خودمان بما تعلیم بدهد . چند شایعه تهدید آمیز در شهر وجود داشت که فکر نمیکردیم از طرف سفارت منتشر شده باشد ، ولی حالا نامه مستمری این شایعات را تأیید میکند . مثل اینکه قصد دارد آشوب و مزاحمت در مملکت ایجاد کند . اگر روابط سیاسی قطع و نامه های رسمی رد و بدل و بنا بر تقاضای خود او مهمانداری برایش تعیین شده است ، دیگر تجدید مطلع چیست ؟ چرا کاذب رسمی میفرستد ؟ اگر پشیمان شده و مطلب دعوائی ندارد ، بگذارید بیرق بزنند و پس از اظهار دلائلش اگر مایل است دوباره آنرا بخواباند .

مینویسد که اولیاء دولت انگلیس همیشه طالب بوده اند که استقلال این دولت را استحکام دهند و خود او هم همین عقیده را داشته است . سفراء انگلیس عجب مایلند که استقلال ما را حفظ کنند ! می خواهند قدرت و نفوذمان را حتی از اعضاء خانواده خودمان سلب کنند . یکروز از عمویمان فرهاد میرزا حمایت و او را نسبت بما بیگانه و مخالف فرامین ما میکنند . روز دیگر یکی از نوکرهایمان را بر خلاف میل ما علناً میبزنند . امروز هم بزور می خواهند خواهر زن ما را ببرند نمی فهمیم که چرا گذاشتید این قبیل مباحثات پیش بیاید قصد مستمری اینست که خواهر زن ما را بزور ببرد . فرمان ما اینست که ما تن باین خفت و خواری نباید بدهیم و نمیگذاریم که آن زن را ببرند .

اگر جناب صدر اعظم باز هم مثل سابق اعتدال و اغماض نشان بدهد ، مجبور خواهیم شد که برای حفظ حیثیت خودمان بهر عملی که لازم باشد اقدام کنیم . چون مستمری بکلی از حدود ادب فراتر رفته و از حقوق سفارت آنهم در وقت قطع روابط تجاوز کرده است کاملاً بی مورد است که این نامه ثبت شود . حتماً آنرا پس بفرستید و

آنرا نگاه ندارید، اجازه ندارید که قضیه را بیش از این مورد مباحثه قرار بدهید یا با او مباحثات معقول یا غیر از آن بکنید. وارد يك کلمه بحث با او نشوید، حالا که روابط را قطع کرده است و می‌خواهد حرکت کند این نوع حرف‌ها نتیجه‌ای جز عصبانی کردن ما ندارد، بدیهی است که دوستی ما و روابط سیاسی ما با انگلستان مربوط بوجود مستمری نیست، ما خودمان بطریقی که مناسب میدائیم دوستی صمیمانه خودمان را نسبت بدولت انگلیس اظهار می‌کنیم و رفتار ناشایسته مستمری را کاملاً شرح میدهیم<sup>۱</sup>

پس از اینکه وزیر امور خارجه ایران سواد این دستخط شامرا برای وزیر مختار انگلیس می‌فرستد، او نامه‌ای اهانت آمیز که نظیر آن تا با امروز در تاریخ دیپلوماسی جهان سابقه نداشته خطاب بوزیر امور خارجه ایران مینویسد و آنچه میتواند به شاه و دولت ایران توهین میکند:

۲۷ نوامبر ۱۸۵۵- جناباً، جلالت ما با کاغذ آن جناب مورخه دیروز با سواد دستخط همایونی که در جوف آن بود رسید.

ظاهراً آن جناب یا نخواندند یا نفهمیدند مضمون آن دستخط را، والا خلاف واضح حکم آن کاغذ مفصلی را در خصوص میرزاهاشم خان که تجدید مباحثه میکند، نمی‌فرستادند. این سفیر بیش از اینها رأی اعلیحضرت شریاری را منظور خواهد داشت، لهذا از جواب فقرات مندرجه کاغذ مزبور معذور است. در خصوص خود دستخط همایون بسفقره اظهار اکتفا مینماید که بنظر همایون برسانید:

اولاً، در ضمن آن دستخط استفسار رفته است که چرا این سفیر بعد از قطع مرادیه تجدید مطلعی نموده است و کاغذ دولتی نوشته است؟ جواب این سفیر واضح است. نه آرزو و نه منظور بد تجدید مکاتبات و نوشتن کاغذ دولتی داشت، ولی چون اعلیحضرت شریاری بنوشتن دستخط و مأمور نمودن آن جناب در نوشتن کاغذ دیگر سبقت فرمودند این سفیر بملاحظه مدارا بر خود لازم دانست که جوابی نگارد.

۱- متن نامه فارسی که در قسمت اسناد فارسی بایگانی عمومی انگلستان ضبط است.



ثانیاً ، اعلیحضرت شهرباری ایراد فرمودند ازاینکه شکایت نمودن این سفیر از وزیر اعلیحضرت ، تجاوز از حق سفارت شده بود . جواب این است که این سفیر فقط بر مشق دستخط همایون متابعت نموده که آن اصطلاح ناشایسته و شکایتهای غیر منوط [درباره] قونسول دولت انگلیس که مأموریت نامه باین پایتخت از اعلیحضرت پادشاه [کذا در اصل] انگلستان دارد مندرج بود و در جواب آن اظهارات ، این سفیر لابد شد در خصوص رفتار وزیر سرکار اعلیحضرت شهرباری اظهار نماید . چون کاغذ این سفیر بی احترامی نسبت بر سرکار اعلیحضرت شهرباری نداشت ، نزد آن جناب انفاذ شد و پس نخواهد گرفت مگر وقتی که سواد دستخط همایون که بانی آن کاغذ بود پس گرفته شود .

ثالثاً ، در دستخط آخری همایون این عبارت مذکور است که مستمری مقصودش این است که بزور خود خواهر زن مارا ببرد . این الفاظ محل شبهه نمی ماند که بر اعلیحضرت شهرباری مشتبه کرده اند و اقترای بی اصل که وزیر سابقاً منتشر کرده مهور و ممضی فرمایند . همین قدر هم روشن است که تطویل این مکاتبات حاصلی نخواهد بخشید و لهذا مناسبتر این میداند بجهت احترام اعلیحضرت شهرباری و حفظ شأن این سفارت که به آن جناب اعلام نماید که این سفیر بهیچوجه کاغذ دیگر در این خصوص قبول نخواهد کرد و جواب نخواهد نگاشت ، زیاده چه زحمت دهد . حررفی ۱۶ ربیع الاول ۱۲۷۲

نامه ای که ناصرالدین شاه بعد از خواندن این نامه مری به میرزا سعید خان وزیر خارجه مینویسد ، عصبانیت و خشم شاه را بخوبی آشکار میسازد . توهینی که وزیر مختار انگلیس در آن تاریخ بشاه ایران کرده بود ، نمودار افکار پلید نماینده استعماری بریتانیا در قرن نوزدهم است . جوابی که شاه غیر مستقیم به مری میدهد ، در هیچیک از آرشیوها و کتب «زبان فارسی» دیده نمیشود . ولی مستر بوره<sup>۱</sup> سفیر کبیر فرانسه در تهران ترجمه این نامه را که از وزارت خارجه ایران گرفته بوده ، بوزارت خارجه

فرانسه فرستاده است که دکتر اسمعیل دولتشاهی آنرا در مجله سخن نقل میکند. همچنین خان ملک ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجار ترجمه دیگری از این نامه با حذف چند جمله و کلمه به نقل از یادداشت‌های «سرهانری دراموندولف» وزیر مختار انگلیس در تهران منتشر کرده است. چون دکتر اسمعیل دولتشاهی از اسناد بایگانی وزارت خارجه فرانسه استفاده کرده و ترجمه ایشان کاملتر بنظر رسید عیناً نقل میشود:

نامه ناصرالدین‌شاه خطاب به میرزا اسمعیل خان وزیر امور خارجه ایران اولدسامبر ۱۸۵۵ شب گذشته کاغذ وزیر انگلیس را خواندیم و از لحن گستاخانه و نفرت انگیز وی معنی او تعجب کردیم. کاغذی هم که قبلاً نوشته، بی ادبانه بود. بعلاوه شنیده بودیم که در منزل خودش همیشه بی ادبانه راجع بما و شما صحبت میکند، ولی هرگز آنرا باور نداشتیم. اینک آن را در نامه رسمی نشان داده است. بنابراین بر ما مسلم شده است که این مرد، مستمری، احمق نادان و دیوانه است که جرئت و جسارت داشته حتی بسلاطین توهین کند.

از زمان شاه سلطان حسین (که ایران بمنتهای درجه هرج و مرج زندگی که بعلت بیماری شدید نمیتوانست بکارها برسد رسید) تا زمان حاضر. هیچ بی احترامی از طرف دولت یا نماینده‌ای نسبت پیا د شاه نشده است. حال مگر چه شده است که این وزیر مختار احمق این طور جسورانه رفتار میکند؟

پیدا است که هیئت خارجی که بامادوست هستند از مندرجات آن کاغذ اطلاع ندارند، آن را بدهید بمیرزا عباس و میرزا ملکم که برای سفیر فرانسه وحید رافندی<sup>۱</sup> بخوانند و به آنها خوب بفهمانند چه بی ادبانه نوشته است. از دیشب تا بحال اوقات ما بتلخی گذشته است. اینک بشما امر میکنم که خودتان بدانید و بهیئت های خارجی هم اطلاع دهید که تا خود ملکه انگلستان عذرخواهی مناسبی از جسارت نماینده خود نکند، ماهرگز نماینده احمق او را که آدم سفیهی است دوباره نخواهیم پذیرفت و از طرف دولت او هیچ وزیری قبول نخواهیم کرد<sup>۲</sup>.

۱- منظور سفیر عثمانی است

۲- بایگانی وزارت خارجه فرانسه جلد ۲۶ صفحه ۱۹۲

در همین ایام (اواخر سال ۱۲۷۱ و اوایل سال ۱۲۷۲) هجری  
جدا شدن هرات و قمری (۱۸۵۵م) در دنباله حوادثی که در هرات روی داد ،  
قندهار از ایران شاهزاده محمد یوسف که در خراسان سکونت داشت، بدعوت  
انگلیسها بهرات رفت و ظاهراً از طرف مردم به حکومت منصوب  
گردید و سید محمد خان حاکم سابق نیز بدست یکی از همراهان «محمد یوسف»  
بقتل رسید.

رفتن محمد یوسفخان از ایران بهرات با آنکه ابتدا با موافقت سلطان مراد میرزا  
حسام السلطنه والی خراسان نبود ، مع هذا بعداً مورد تأیید و حمایت او واقع شد .  
در قندهار نیز پس از فوت کهندهار خان حاکم آن شهر ، که در غالب موارد خود را  
مستظهر بحماییت ایران میدانست ، اختلافی بین برادران و پسران او روی داد . دوست  
محمد خان حاکم کابل که از مدتها قبل جیره خوار انگلیسها شده بود به بهانه تسلیت  
پیاز ماندگان کهندهار خان و رفع اختلاف بین آنها با عده ای سوار و پیاده به قندهار رفت  
و این شهر را بدون مقاومت متصرف شد ولی اقدام او با اعتراض فرزندان و برادران  
کهندهار خان مواجه شد و آنان برای رفع فتنه و شروی ، نامه هائی بدربار ایران نوشتند  
و از شاه کمک خواستند .

متعاقب این حوادث ، انگلیسها با فرستادن مقدار زیادی اسلحه و مهمات  
برای دوست محمد خان او را تشویق کردند که پس از تصرف کامل قندهار ، هرات را  
نیز متصرف شود . و در نتیجه دوست محمد خان که نیروی کوچک ولی زبده ای فراهم  
کرده بود ، پسرش را با عده ای ، مأمور تسخیر سیستان کرد .

یورش دامنه دار این دست نشانده انگلیس ، سبب شد تا محمد یوسفخان حاکم  
هرات نیز متوحش شده او و بزرگان آن شهر و همچنین سردار علیخان سیستانی ، نامه -  
هائی بدربار ایران بنویسند و تقاضای کمک و سرکوبی او را کنند .

دولت ایران که از مدتها قبل بمنظور و مقصود دوست محمد خان و انگلیسها  
بی برده و خود را آماده جنگ کرده بود ، به حسام السلطنه دستور داد نیروهای خود

را بهرات اعزام دارد و این موضوع در روزنامه رسمی نیز با اطلاع عموم رسانیده شد . اعزام حرکت نیروهای ایران به هرات ، انگلیسها را در حمله بجنوب ایران و تصرف بنادر و جزایر خلیج فارس مصمم کرد . بهترین بهانه قطع رابطه سیاسی ، عشقبازی پروین خانم زن میرزا هاشم خان با سفیر انگلیس و محصل شوهرش در سفارت بود . چارلز مورای پس از مبادله نامه های توهین آمیز فوق الذکر سرانجام سفارت انگلیس در تهران را تعطیل کرد و از ایران رفت .

جریان اعزام قشون ایران بهرات و علل آنرا وزیر امور خارجه در جواب استعلام مسیود بوره ، وزیر مختار فرانسه مقیم تهران در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۷۲ ( دسامبر ۱۸۵۵ ) شرح داده است وی در پایان این نامه مینویسد : « در ثانی زحمت افزا میشود که اولیای دولت ایران از حرکت مستر موره <sup>۱</sup> قرین بحرحیرت و فکرت بودند که بچه ملاحظه در سر امر جزئی بی معنی ترك مراوده کرده سفارت را از دربار ایندولت برد حالا معلوم شد که حرکت جناب معزی الیه بهانه جوئی بوده است و چون از رفتار و منظورات دولت خودشان اطلاع داشت و میدانست که منظور دولتش از پس پرده بیرون خواهد افتاد بهانه جوئی نموده دست بآن کار بی معنی زده ترك مراوده نمود و جمیع حرکات دوسه ماهه مستر موره معلوم شد بهانه جوئی بوده است ، والا یدق دولت انگلیس بجهت مرد وزن بی معنی عقل اجازه نمیداد که بیفتند ... »

انگلیسها پس از اعزام نیرو بجنوب و اعلان جنگ بدولت ایران ، در صدد برآمدند در سواحل خلیج فارس نیز حوادثی علیه ایران بوجود آورند . مأموران سیاسی انگلیس موفق شدند ، امام مسقط را در خلیج فارس وادار به تصرف بندر عباس نمایند ، ولی شکست سختی که با امام وارد شد ، این توطئه انگلیسها را عقیم گذاشت . لرد کلارندن وزیر امور خارجه انگلیس در تاریخ دهم اکتبر ۱۸۵۶ ( دهم صفر ۱۲۷۳ ) نامه ای بوزیر امور خارجه ایران نوشته و در آن پس از شرح عللی که موجب تعطیل سفارت آن دولت

۱- نام وزیر مختار انگلیس را موره - مورای - موری ثبت کرده اند و با انگلیسی چنین

نوشته میشود . Charles Murray

و تهدید دولت ایران به «مکافات محقانه دولت انگلیس» شد، اعلام داشت: «باز بر بیحرمتیهای که بیشتر باعث درخواستن [کذا] سفارت انگلیس از طهران شده بود بیحرمتیهای دیگر که هر یک ترضیه علیحده لازم دارند افزوده اند و بیحرمتیهای مذکوره بخصوص در نظر نامه نگار از این قرار است:

۱- قدغن امنای دولت ایران باشخاص ایرانی که در طهران مراوده باقونسول دولت انگلیس نمایند.

۲- تخلف قرار دولت ایران در دادن مستمری بسید عبدالله رعیت دولت انگلیس از بابت ادعای او از دولت ایران.

۳- اصرار صدراعظم در باب تصاحب نمودن آبی که در سابق از برای ضروریات بیلاق سفارت انگلیس معین بود.

۴- مقطوع نمودن قدری از آب که بحسب قاعده از برای سفارتخانه دولت انگلیس در شهر طهران معین و مقرر بود.

۵- انکار از مجری ساختن و تنبیه اشخاصی که یکی از نوکرهای قنصلگری انگلیس عنفاً هجوم آورده بودند.

۶- انکار امضای حقوق دولت انگلیس بملکیت قونسولخانه انگلیس در طهران.

۷- اخراج نمودن شخصی از استرآباد که نوکر سفارت انگلیس بوده.

۸- مندرج نمودن مضامین مضرت آمیز در روزنامه های دولتی ایران در باب

دولت انگلیس.

۹- تحریک آشکار بمتعصبین در باب رعایای انگلیس بتجدید حرکاتی که سابق

اهالی طهران هنگام قتل یکی از مامورین دول خارجه از هجوم جهال غیور مشاهده نموده بودند.

همه این معاملات در پایتخت ایران شهرت تمام یافته است و مادامی که تلافی که

مطالبه شده است داده نشود و بهمین درجه شهرت نیابد امکان نخواهد داشت که سفارت انگلیس به امنیت ناچه رسد با احترام در دربار پادشاه ایران اقامت نماید ...»

انگلیسها نتایجی را که از «عشقبازی» وزیر مختار خود با «خواهرزن شاه ایران» انتظار داشتند خیلی زود بدست آوردند. در نامه‌ای که لرد کلارندن به وزیر امور خارجه ایران ارسال داشته، مسئله حمله بیوشهر و محمره را عنوان کرده و نوشته است:

«... دولت انگلیس بیش از این نمیتواند متحمل بیحرمتیها و خسارتها از دولت ایران بشود. استعدادی برای ایران معین شده است و حالا از ممالک انگلستان روانه میشود و هر چه از این مقدمه که دولت ایران عبث خود باعث شده است عاید ایران بشود در عهدهٔ مشیران شیریرا علیه حضرت پادشاه ایران است که اعلیحضرت پادشاه را تحریک نموده اند که وانمود بی احترامی ها و خسارت نسبت بدولت انگلیس و بنقض عهود مشیده فیما بین دو دولت نمایند...»<sup>۱</sup>

مدتها قبل از وصول این نامه، یعنی از تاریخی که مستر مورای وزیر مختار از طهران رفت (نهم ربیع الاول ۱۲۷۲) و رابطه سیاسی ایران و انگلیس قطع شد، دولت ایران گذشته از اتخاذ تدابیری برای مقابله با حوادث احتمالی بمنظور رفع غائله از مجرای سیاسی توسط نمایندگان دولتهای فرانسه، عثمانی و روس اقداماتی بعمل آورده و همچنین فرخ خان امین الدوله را بنمایندگی باستانبول اعزام داشت تا با «رد کلیف» سفیر انگلیس مقیم آنشهر مذاکره کند و مقامات ایرانی با انگلیسها کنار بیایند.<sup>۲</sup> ولی دولت انگلیس که هدف اصلی اش از قطع رابطه، حمله بخلیج فارس و تهدید ایران برای عقب کشیدن نیروی اعزامی از مرز هندوستان و بوجود آوردن کشورهایی بین هندوستان و ایران بود، تلاش های ایران را نادیده گرفت و اعتنائی به صدر اعظم دست نشانده خود نکرد. میرزا آقا خان نوری، اقدامات خود را در بخشنامه‌ای که برای سفراء ایران شرح داده چنین مینویسد: «... و این رشته را بجائی کشانید که ترك مراوده کرده بیرق سفارت را که

۱- بایگانی راکد وزارت امور خارجه نامه دهم اکتبر ۱۸۵۶

۲- نشریه وزارت امور خارجه شماره ۱۲ دوره دوم

علامت استقرار دوستی دولّین بود انداخت که اولیای این دولت هرگز راضی نبوده و از این حرکت وزیر مختار کمال افسوس را دارند اگر بخواهم کل مطالب کاغذها را در این ورقه بنویسم گنجایش ندارد و تفصیل را رجوع کردم بخواندن آن سوادها در هر صورت از هر راهی که پیش آمدیم و پیغام دادیم چه بتوسط رجال دولت علیه و چه بتوسط سفیر فرانسه موسیو بوره و چه بتوسط حیدر افندی شارژدفر عثمانی مثل اینکه گویا از جانب دولت خودش مأمور به برهم زدگی میان دولّین است. ابد آنمکین نکرد و ساعت بساعت تکلیف خود را زیادتر کرد و حتی اولیای دولت علیه بخواهش وزیر مختار فرانسه بجهة اصلاح کاغذها هم باو نوشتند که در حقیقت ترضیه داده بودند و آن کاغذ آخر خود را پس خواسته باز قبول نکرده و آن کاغذ ترضیه را پس داد که از این معنی وکل مراتب دایره فیما بین سفرای فرانسه و عثمانی اطلاع دارند سواد آن کاغذ را هم بجهة شما فرستادم. مقصود از این همه نوشتن و سواد فرستادن این است که مطلب را درست حالی بشوند و بمحض وصول این کاغذ سفرای فرانسه و نمسه<sup>۱</sup> خاصه جناب جلالتمآب ایلچی کبیر انگلیس را ملاقات کرده کاغذ مختصری اینجانب با ایلچی کبیر انگلیس نوشته است برسانید سواد این کاغذ را من البدو الی الختم بدهید. سواد کاغذ هائی که فیما بین رد و بدل شده است همه را برسانید و علاوه بگوئید اولیای دولت ایران از حالت مأمور دولت انگلیس حیرت دارند. در این وقت که هر دولّی منظور دارد از برای خود دولت زیاد نماید بچه ملاحظه مأمورین شما دوست قدیم و صدیق دولت انگلیس را از دولت خودشان دور می نمایند دولت انگلیس همیشه طالب نظم و قرار مضبوط و محکم در این دولت بوده و هست و حرفی که بعضی اوقات مذاکره می شود می گویند دولت ایران در جمیع دول سویلیزه محسوب نمی شود یعنی دولت تربیت شده نیست در عوض مأمورین انگلیس باعتقاد خودشان راه و رسم تربیت را در ایران بگویند و مردم را با آن راه نمائی نمایند بچه ملاحظه می خواهند اولیای دولت ایران را برخلاف مدنیت با جبار و اکراه وادارند ایرادی که ظاهراً دول یورپ در اول جنگ بدولت روس می گرفتند این بود که دولت

روس هنوز کاملاً تربیت نشده است که طالب قتال و خونریزی است و می‌خواهد اقدام بجنگ و خونریزی نماید بدولت ایران که بی‌طرف است و خود را بحالت دوستی سابقه نسبت بهر دولتی برقرار داشته و معنی سویلیزه را کاملاً رعایت کرده است چه ایرادی وارد می‌آید اولیای این دولت تا در قوه داشتند اول درخفاء این امر کوشیدند و فوق‌القدره از همراه با وزیر مختار و انجام این کار مضایقه و دریغ ننمودند، هر قدر از این طرف ملایمت و نرمی شد از آن طرف سخت‌تر شد حتی اولیای دولت علیه بتوسط وزیر مختار فرانسه و شارژدفر عثمانی و رجال دولت باو پیغام دادند که میرزا هاشم خان میل‌دارد در طهران بماند چهارصد تومان مواجب دوساله او پیش دیوان است که براه آن صادر شده است اگر چه در این سال در بست سفارت بوده است و خدمتی بدیوان نکرده است که مستحق مواجب باشد اما محض خواهش سفارت این چهارصد تومان باو داده میشود و سیصد تومان هم از وجوه هوائی بملاحظه پریشانی و مقروضی که در این مدت از برای او حاصل شده است علاوه باو داده میشود بیاید سر خدمت خودش از برای اطمینان او هم من کاغذی بخودش می‌نویسم و مهر می‌کنم و قسم در آن یاد می‌کنم که باو اذیتی وارد نیاید و بعد از بیرون آمدن الزامی بدهد و تعدی نماید که زوجه خود را حفظ نماید و نه خودش بجای نامناسب او را ببرد و نه بگذارد خود سر او بجای نامناسب برود. زوجه او هم باو تسلیم خواهد شد و اگر میل دارد از طهران بولایت دیگر برود و در آنجا مشغول خدمت باشد غیر شیراز و تبریز بهرجائی که میخواهد برود هم منصب او زیاد می‌شود و هم يك صد تومان بر مواجب او افزوده می‌شود و هم بحاکم آنولایت حکم می‌شود که سالی دو یست تومان از خودش باو بدهد که در عرض سال پانصد تومان باو برسد وزن او هم در صورت بردن از شهر بلا شرط باو تسلیم میشود که با خودش بیرون ببرد. اینکه اگر در طهران میماند بر مواجب او افزوده نمی‌شود راهش این بود که من بعد از تو کرایه این دولت هر کس بخیال زیادی مواجب و منصب خود را بسفارت می‌انداخت و مایه مرارت از برای اولیای دولت و سفارت میشد. باین قرار ما هم وزیر مختار راضی نشد و ترك مراوده کرد تکلیفی که او می‌کرد در نظر ملت ایران بقدری سنگین بود که اگر اولیای این دولت بخیال



تمکین و قبول آن می افتادند واقعاً حالت استقلال واقعیت از برای این دولت و مهمانهای خارجی این دولت جاناً و مالاً بخطر بوده و عمده تکلیف او بود که زن میرزا هاشم با آن تفصیل و آن شهرتها حقاً ام باطلاً و آن طور اطلاعی که علمای این بلد از احوال او بهمرسانیده بودند و آن استفتاها و استشهادها که نوشته و مهر کرده بحکم اولیای دولت علیه بمیرزا هاشم خان بشود که بخانه نزدیک سفارت پیرد چون حکایت گریبایدوف ایلچی روس که در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه مرحوم اتفاق افتاد و هنوز رفع خجالت دولت ایران پیش اهل فرنگستان و کل دول روی زمین نشده است همیشه در مد نظر اولیای این دولت بوده و هست که از برای یک نفر گریه آن مرارت عمده برپا شد و قطعاً از برای خاطر این زن که انتساب نزدیک بحریم سلطنت عظمی دارد و مثل طایفه معظمه قاجار انتساب بایل و طایفه دارد مرارت عمده تر برپا خواهد شد که خجالت آن ابدی باشد و مرارت آن سرایت باستقلال سلطنت هم نماید اولیای دولت نتوانستند تکلیف وزیر مختار را قبول نمایند و البقاء و اضطراراً با کمال دلتنگی افسوس در ترک مراده کردن وزیر مختار ساکت شدند . واقعاً این وزیر مختار که تازه وارد ایران شده است و از طرز وقاعدۀ ایران اطلاع ندارد و مراتب عصمت پرستی و دین و آئین ملت ایران را درست مطلع نیست چندان محل ایراد نیست. اشخاصی که حول و حوش او را دارند و وزیر مختار را راهنمایی باین کارها می کنند که از جمله مستر استیونس باشد آنها زیاد محل ایراد هستند که با اینکه از کل قواعد ایران اطلاع دارند او را و امیدارند که اقدام باین کارها نماید و این همان استیونس است که حرکات و رفتار او در تبریز واضح است و مکرراً اولیای دولت علیه ایران از او شکایت بدولت انگلیس بلا واسطه نوشته فرستادند و جناب ایلچی بزرگ مقیم اسلامبول بی اطلاع نیستند هنوز پایش بدار الخلافه نرسیده کرد آنچه کرد. کی دیده شد که حرفهای دولتی که دخل بعمل قونسولگری ندارد و با قونسول بمیان گذاشته شود این وزیر مختار استیونس را وزیر خود قرار داده کارهای دولتی را با او شور می کند. خلاصه آن عالیجاه حسب الامر مأموریت دارد که جناب جلالتاب ایلچی کبیر دولت انگلیس را از این کیفیت من البدو الی الختم مطلع ساخته خواهش نماید که سواد این

نوشته‌جات عموماً پیش اولیای دولت انگلیس انفاذ نمایند که اولیای آن دولت از حالت وزیر مختار و اتباع سفارت خودشان در ایران اطلاع کامل حاصل نماید و در دوستی دولین برای من بعد قراری بدهند که این طور اتفاقات ظهور نماید و از جانب سفارت انگلیس ملاحظه در امورات داخله این دولت نشود فی شهر ربیع الاولی ۱۲۷۲...»

حمله نیروهای انگلیسی به بوشهر و جنگ شدیدی که در «خوشاب» برازجان روی داد منجر به شکست قوای نامنظم ایران شد، در محمره (خرمشهر فعلی) نیز انگلیسها موفق به پیاده کردن نیرو و پیشروی در خوزستان شدند. این حوادث سبب شد تا شاه و صدراعظم، امین الدوله فرخ خان کاشی را به پاریس بفرستند و قرارداد منحوس معروف ۱۲۶۹ هـ . ۱۸۵۲ م. که منجر به جدائی همیشگی هرات و قندهار از ایران شد، بامضاء برسد. بعد از این حادثه میرزا هاشم خان و همسرش تا آخر عمر در گمنامی و شرمساری بسر بردند و در تاریخ قاجاریه نام آنان بزشتی یاد شده است.

## وکیل الدوله های انگلیس در فارس - کرمانشاهان و بنادر جنوب

از اواسط قرن نوزدهم ، اغلب از معالک خارجی در ایران نمایندگانی داشتند که وظائف کنسولی و نمایندگی سیاسی و اقتصادی را برای آنها انجام میدادند . اینان که مورد وثوق و اعتماد دول خارجی بودند ، با داشتن تابعیت ایران بعضی دارای تذکره انگلیسی بودند و برخی دیگر فقط تبعیت دولت شاهنشاهی را داشتند .

از روزیکه ایرانیان قبول پست سیاسی ، کنسولی و اقتصادی دول خارجی را نمودند ، مردم آنها را تبعه ایران نمیدانستند و مثل يك خارجی با آنان رفتار میکردند . اینان در بین مردم به « وکیل » ، « وکیل شهیندر » ، « وکیل الدوله » و از اوایل قرن بیستم بنام « وکیل الفاره » مشهور بودند . در بعضی از شهرها اینگونه نمایندگان بیشتر بکار جاسوسی و کتب و ارسال اخبار میپرداختند ، چنانچه ملا ، هدی وکیل التجار خراسانی که کلنل فریزر در سفرنامه اش از او نمجید فراوان میکند ، در شهر مشهد سمت جاسوسی و تهیه اخبار و اطلاعات داشته است . اینک باختصار چند وکیل الدوله انگلیسی را بعنوان نمونه معرفی میکنم :

یکی از خانواده های قدیمی ایران که اغلب از اعضای آن مدت خانواده نواب  
دوستان سال حقوق بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بودند  
و حتی تذکره انگلیسی داشتند ، خانواده «نواب هندی» است . در مدت ۹۶ سال افراد  
سرشناس این خانواده در فارس و تهران بسمت «وکیل الدوله انگلیس» ، «منشی سفارت

انگلیس « و بالاخره وزیر امور خارجه ایران انجام وظیفه میکردند .  
 در بین اسناد حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس بیش از سیصد گزارش  
 و نامه راجع باین خانواده در بایگانی های دهلی و لندن ضبط شده است ، که مطالعه آنها  
 اسرار جالبی را فاش میکند . برای شناسائی این خانواده که مدت یک قرن افراد مختلف  
 آن حقوق بگیر انگلیس بودند ، لازم است قبلا شجره خانوادگی افراد آن را مورد بررسی  
 قرار دهیم :

در سالهای ۹۵۸-۹۵۲ هـ - ۱۵۵۱-۱۵۴۵ م - محمد رضا خان مازندرانی سرداری  
 یکی از افواج سپاه ایران ، بفرمان شاه طهماسب صفوی به هند رفت و بعد از کمک به  
 همایون شاه گورکانی در محلی موسوم به «مچلی بندر» سکنی گرفت .  
 هنگامیکه ابالت «ماسولی پاتام» هند بتصرف قوای انگلیس درآمد فرماندهان  
 انگلیسی ، حکومت «مچلی بندر» را به محمد رضا خان و اولاد او واگذار کردند و سالی  
 یکصد هزار روپیه برای او و خانواده اش مقرری تعیین نمودند و بدین طریق بود که موفق  
 شدند راجه ها و صوبه داران هندی این منطقه را سرکوب و نابود سازند و بجای آنها  
 عوامل دست نشاندۀ خود را بگمارند .

یکی از نواده های محمد رضا خان موسوم به جعفر علیخان درقشون هند تامقام  
 ژنرالی ارتقاء یافت و در سرکوبی مسلمانان و هندیهای شورشی با قساوت و بیرحمی  
 رفتار کرد . در یکی از شورشائی که اوسمت فرماندهی فوج اعزامی را برای سرکوبی  
 آنان داشت چهارده هزار مسلمان و هندی ، حتی اطفال شیرخوار و پیرمردان و ریش  
 سفیدان کشته شدند . بعد از این حادثه شوم که در تواریخ هند از آن بزشتی یاد شده است  
 جعفر علیخان از خدمت ارتش هند استعفا کرد ، و برای استغفار و طلب بخشایش به  
 بین النهرین رفت و در کربلای فعلی مجاورت گزید . او در کربلا هر روز بضریح مقدس  
 حضرت سیدالشهدا علیه السلام پناهنده میشد و ساعتها با گریه و زاری از خدای متعال  
 و امام شهید طلب بخشایش میکرد .

دربکی از روزها که ساعتهای متوالی به گریه وزاری مشغول بود، میرزا حسنعلی طبیب شیرازی که فرزند حاج آقاسی بیك و دوست و صاحب کریم خان زند بود، او را در ضریح مطهر دید. حسنعلی طبیب که از شیراز با خانواده‌اش بزیارت رفته بود، متوجه حالت افسرده و اشکهای او گردید. بر تنهائی و بی کسی او ترحم نمود و مقامی را که سابقاً در هند داشت بخاطر آورد و از روی شفقت و دلسوزی، دختر خویش را باو داد و جعفر علیخان را باخود بشیراز برد و در محله میدان شاه معروف به (تکیه حاجی آقاسی) منزلش داد.

وقتی که نایب السلطنه هند از سفر نواب جعفر علیخان بشیراز باخبر شد، برای او ماهانه ۳۶۰ تومان مقرری معین کرد و باب مکاتبه را باو گشود. بر اساس این مکاتبه، جعفر علیخان تا سال ۱۲۳۴ هـ - ۱۸۱۸ م - که زنده بود، هر سه ماه یکبار گزارشی از اوضاع فارس برای شرکت هند شرقی و حکمران انگلیسی هندوستان میفرستاد. پس از مرگ او، دولت انگلیس نصف مقرری ماهیانه وی را قطع کرد و نصف دیگر را به فرزند ده ساله‌اش میرزا محمد علیخان و همسرش می‌پرداخت.

میرزا محمد علیخان پس از اینکه بسن بیست سالگی رسید، نماینده دولت انگلیس شد و بسمت وکیل الدوله تعیین گردید. از این پس، دولت مذکور باو ماهی پانصد تومان مقرری می‌پرداخت و تا سال ۱۲۷۶ هـ - ۱۷۶۲ م - که او زنده بود، مقرری دولت انگلستان کماکن در حق او پرداخت میشد.

از محمد علیخان پنج پسر باقی ماند، که بزرگترین آنها محمد حسن خان معروف به «نواب هندی» بود. محمد حسن خان در سال ۱۲۴۲ هـ - ۱۷۲۹ م - متولد شد و از ۲۵ سالگی بسمت وکیل الدوله انگلیس در شیراز تعیین گردید و از بابت این سمت و شغل ماهیانه، چهار صد تومان مقرری میگرفت. محمد حسن که در دوران اقامتش در شیراز همه گزارشات و اخبار فارس و بنادر را برای حکومت هندوستان میفرستاد، در سال ۱۲۸۴ هـ - ۱۸۶۷ م - از شیراز بتهران آمد و سفارت انگلیس او را

بسمت منشی اول سفارت برگزید .

پسر دوم میرزا محمد علیخان ، موسوم به حسنعلی خان نواب است که بلافاصله در ۱۲۹۶ هـ - ۱۸۷۸ م. پس از مرگ برادرش<sup>۱</sup> بسمت وکیل الدوله انگلیس با حقوق و مواجب باین خدمت تعیین گردید . حسنعلیخان نیز بعدها در تهران منشی سفارت انگلیس شد و از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ هـ . بادرست داشتن تذکره انگلیس و تابعیت ایران و سمت منشی گری سفارت انگلیس فعالیت‌های بسیار جالبی بنفع انگلستان میکرد . او واسطه کارهای سفارت با رجال قاجاریه بود و چون سمت (منشی شرقی) را هم داشت هنگام انعقاد قراردادهائی نظیر قرارداد رویترو تأسیس بانک شاهی و امتیاز انحصار دخانیات با امین السلطان همکاری نزدیک داشت و چنانکه همه میدانند از این راه مبالغ هنگفتی نصیب واسطه‌ها و عاقدین قرارداد و کسانی که بنحوی از انحاء در روبراه کردن قراردادها دست داشتند ، شد .

بطوریکه قبلاً در همین کتاب ذکر گردید، حسنعلیخان نواب در دوران صدارت میرزا علی اصغر خان اتابک ، اخبار و اطلاعات پنهانی سفارت انگلیس را به صدراعظم میرسانید و همین امر باعث انتقال او بانگلستان شد .

پس از مرگ حسنعلی خان در تهران ، حیدرعلیخان پسر سوم میرزا محمدعلیخان در شیراز وکیل الدوله انگلیس شد .

میرزا حسنعلی خان نواب هنگامیکه منشی سفارت انگلیس در تهران بود ، دو نفر از برادر زاده‌های خود را ( عباسقلیخان و حسینقلی خان ) که پسران جعفرقلیخان بودند ، با خرج سازمان لوانت سرویس انگلستان برای تحصیل بلندن فرستاد . این دو نواب که هم تذکره انگلیس داشتند و هم بتابعیت دولت ایران افتخار

۱ - محمدحسن خان اعتمادالسلطنه درباره او مینویسد : « ... محمدحسن خان نواب شیرازی منشی سفارت انگلیس داماد و دلشاد ، خانم روزشبه فوت ( و در اصل نسخه خطی از دیوئی ) خلاص شد ... » ( خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۴۲۲ ) .

میکردند، پس از مراجعت بایران بخدمت دولت انگلیس مشغول شدند، میرزا عباسقلیخان منشی سفارت انگلیس شد و حسینقلیخان بخدمت وزارت خارجه ایران در آمد. این دو برادر در حوادث انقلابات مشروطیت در تهران و ولایات، برقراری رژیم مشروطه، خلع محمد علیشاه از سلطنت تا جنگ بین‌المللی اول نقش اساسی و مهمی در سیاست ایران داشتند.

عباسقلیخان در دوران خدمتش در سفارت انگلیس دو نقش عمده به‌عهده داشت:

۱- شخصاً گزارش‌هایی برای سفیر انگلیس تهیه میکرد که در نامه‌ها و انواع راپورت‌های هفتگی، ماهانه و سه ماهه مورد استفاده قرار میگرفت. بعلاوه او در جمع‌آوری اطلاعات روزانه برای سفارت و همچنین تهیه اسناد و مدارك نیز فعالیت میکرد.

۲- هنگامیکه وزیر مختار انگلیس و یا یکی از کارکنان سفارت با صدراعظم وزراء و یا سایر مقامات دولتی ملاقات میکردند، عباسقلیخان در این ملاقاتها شرکت میکرد و بعلت اعتماد و وثوق فراوانی که سفارت انگلیس باو داشت وی را مأمور تنظیم و نوشتن صورت مذاکرات میکردند. درحالیکه انگلیسها درکار تهیه اسناد و گزارش‌ها و نقل گفتگوها، اعتمادی بگفته غیر انگلیسی ندارند، با اینحال عباسقلیخان نواب دراکثر از مذاکرات مهم شرکت داشته است. چنانچه در شب سی‌ام اوت ۱۹۰۷ م - ۱۳۲۵ هـ که سرسیل اسپرینگ ریس وزیر مختار انگلیس در تهران که بعد از رفع کدورت‌ها بدیدن اتابك میرود عباسقلیخان را همراه میبرد. اسپرینگ ریس در گزارش قتل اتابك که روز بعد واقع شده مینویسد: «... افتخار دارم صورت مجلس مذاکرات آن شب را که بوسیله عباسقلیخان ( مترجم مخصوص سفارت ) تنظیم گردیده است برای اطلاع جنابعالی تقدیم دارم ...»<sup>۱</sup> ضمیمه شماره يك این گزارش عین نوشته عباسقلیخان است که در ۵ بارگراف صورت مجلس گفتگو را تهیه و امضاء کرده و برای وزیر خارجه بریتانیا فرستاده شده است.

در حوادث استبداد صغیر و دخالت انگلیسها در کار مشروطیت ایران، نقش عباسقلی خان بوضوح بیشتری نمودار میگردد. در این دوره، سفارت انگلیس که از بشمر رسیدن مشروطیت امکان بیشتری پیدا کرده است، همه عوامل خود را وارد معرکه نموده، از وجود آنها برای پیش بردن مقاصد سیاسی و انقلابی استفاده میکند. یکی از این عوامل بسیار مؤثر عباسقلی خان بود که گزارشها و نظرات او از نظر صحت در ردیف گزارش دیپلماتهای انگلیسی بشمار میرفت و وزیرمختار انگلیس در تهران برای تأیید نوشته هایش از نام او استفاده میکرد. چنانچه در گزارش بسیار محرمانه شماره ۲۵۹ مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۶) وزیرمختار انگلیس در تهران که بنظر میرسد گزارش سالانه او باشد مینویسد: «... از گزارش ضمیمه که توسط اسمارت تنظیم گشته و عباسقلی خان نواب و چرچیل آنرا دیده و تأیید کرده اند...»<sup>۱</sup>.

شاید تأثیر همین عملیات و نفوذ عباسقلی خان بوده که محمد علیشاه وی را یکی از دشمنان خود میدانسته و در گفتگوهای رسمی از او بزشتی یاد میکرد. جرج چرچیل در گزارش روزاول ژوئیه ۱۹۰۸ (۳۰ جمادی الاول ۱۳۳۶) که برای وزیرمختار انگلیس تهیه کرده در باره گفتگویش با محمد علیشاه مینویسد: «... شاه مجدداً گفت: از دیدن من خوشحال است اما نواب (عباسقلی خان) دیوانه محض است! در این باره اظهار نظر نکردم و شرفیابی پایان یافت...»<sup>۲</sup>.

برای نشان دادن اهمیت مقام عباسقلی خان در سفارت انگلیس، این نکته شایان توجه است که در آن هنگام در سفارت انگلیس، چندین منشی و مترجم ایرانی بودند، ولی مقام عباسقلی خان نواب از همه آنها بالاتر و والاتر بود.

روزی که عباسقلیخان مرد، هشتصد هزار لیره از خود باقی گذاشت که همه بنفع حسینقلی خان نواب برادرش ضبط شد، زیرا عباسقلیخان صاحب اولاد نبود.<sup>۳</sup>

۱- بایگانی راکدوزارت خارجه انگلیس

۲- مجله سخن شماره ۱۱ و ۱۲ دوره پانزدهم

۳- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران ص ۹۶.



حسینقلی خان نواب با داشتن گذرنامه انگلیسی<sup>۱</sup> در زمان سفارت علاء السلطنه ابتدا بسمت نیابت سفارت ایران در لندن تعیین گردید. اما هنگام تأسیس اداره انحصار دخانیات (رژی) بدستور انگلیسها خدمت وزارت خارجه را ترك كرد از لندن بتهران آمد و مأمور کمپانی رژی در شیراز شد. پس از لغو امتیاز رژی، مجدداً بعضویت وزارت امور خارجه ایران درآمد و بار دیگر بلندن رفت. علاء السلطنه که وزیر امور خارجه شد، حسینقلی خان بتهران آمد و در وزارت خارجه رئیس اداره دول غیر همجوار گردید.

در جریان استبداد صغیر اوبعضویت «کمیته سری» که فراماسونهای ایران آنرا اداره میکردند درآمد. ملکزاده در باره این کمیته مینویسد: «کمیته سری انقلاب از شانزده نفر رهبران مشروطه که اسامی آنها در پائین ذکر می‌شود، تشکیل شده بود: ملك المتكلمين - سيد جمال الدين اصفهانی - میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل - سيد محمد رضامساوات - سيد حسن تقی‌زاده - حكيم الملك - سيد عبدالرحيم خلخالی - سيد جليل اردبیلی - معاضد السلطنه - میرزا سلیمان خان میكنه - حسینقلی خان نواب - میرزا علی اکبر خان دهخدا - حاجی میرزا ابراهیم آقا - میرزا داود خان علی‌آبادی - ادیب السلطنه - نصرت السلطان. محل این کمیته در خانه حكيم الملك واقع در خیابان پستخانه (اکباتان فعلی) تشکیل می‌شد. اعضای آن قبل از طلوع آفتاب متفرق می‌شدند، جالب توجه است که ملکزاده دستور قتل اتابك و فرمان قتل محمد علی‌شاه و اجرای آن را به هیئت مجریه تحت ریاست حیدر عمواغلی، بدستور همین کمیته سری میداند<sup>۲</sup>. این کمیته سری بانوجه بمحل تشکیل آن و نامه‌ای که در تاریخ ۲۸ اپریل ۱۹۶۱ لژ گراندد اوریان فرانسه بنگارنده نوشته، بدون شك مرکز لژ فراماسونی «بیداری ایران» وابسته به گراندد اوریان بوده است. در این نامه Pannetier (پانیتر) دبیر کل گراندد اوریان مینویسد:

«لژ بیداری ایران در تهران در روز ۶ نوامبر ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ هـ) تشکیل شد و برای اولین

۱- دست‌پنهان سیاست انگلیس در ایران ص ۹۶

۲- جلد سوم تاریخ مشروطیت ایران ۲۰۲ - ۲۰۳



حسينقلي خان نواب

بار در سالنامه ۱۹۱۳ م (۱۳۲۲ هـ) گرانداوربان دفرانس ذکرى از تشکیل لژ مزبور شده است. محل این لژ در خیابان پستخانه کوچه جلیل الدوله نمره ۸ و روز ملاقات برادران «شنبه هر هفته میباشد».

همین کمیته سرى بود که بموجب ادعای سید حسن تقی‌زاده، شیخ فضل‌الله نوری را ترور کرد. او مینویسد: «در دوره استبداد صغیر هم در تهران فعالیت های سرى در کار بود و مرحوم صنیع الدوله و حسینقلی خان نواب و بعضی از علماء تامی توانستند فعالیت میکردند و حاج شیخ فضل‌الله نوری را تیر زدند...»<sup>۱</sup> این ادعای تقی‌زاده جای تردید باقی نمیگذارد که حسینقلی خان نواب عضو کمیته سرى هفده نفری فراماسونها با اطلاع و نظراعضاء کمیته که یکی از آنها خود تقی‌زاده بود دستور ترور شیخ فضل‌الله نوری، اتابک و محمد علیشاه را صادر کرده شاید به همین مناسبت باشد که محمد علیشاه پس از بمباران مجلس و تحصن عده‌ای از مشروطه خواهان در سفارت انگلیس از وزیر مختار خواست تا نواب را تحویل مقامات قضائی بدهند.

پس از ترور آیت‌الله بهبهانی و فرار سید حسن تقی‌زاده و خروج حسینقلی خان نواب از طهران، پرفسور ادوارد براون انگلیسی بحمايت از تقی‌زاده و نواب نامه‌ای بتاريخ ۲۷ جمادى الاول ۱۳۲۹ به آخوند ملاکظم خراسانی مینویسد. در این نامه که از کمبریج بتوسط میرزا عبدالرسول یزدی برای آخوند فرستاده شده، براون شفاعت نواب و تقی‌زاده را نموده، چنین مینویسد:

«... یکی از مخبرین انگلیسی که خیلی ایران دوست است و خوب بر بواطن امور واقف است، خیلی اظهار تأسف می‌کند که اشخاصی مستعد و وطن پرست و عاقل و مجرب که اگر عیبی دارند منحصرست بتندروی که آنهم از کثرت حب الوطن و تنفرازمدارا با اهل ظلم ناشی است خارج از کارها باشند خصوصاً جناب میرزا حسین قلی خان نواب

که سابقاً وزیر امور خارجه بود تا بواسطه مقاومت با روسها و شجاعتی که روی آنها بخرج داده بود آخر مجبور شد استعفا بکند و مخبر روزنامه تیمس محرمانه بمخلص نوشته بود که در شجاعت و همت و کارکنی و درست گوئی و درست کاری عدیم المثال بود حیف که چنین شخصی از اجزاء حکومت نباشد ولی مطمع بغض واستکراه دولت شمالی گردید و اینها در زوال او کوشیدند...<sup>۱</sup>

آخوند ملا کاظم خراسانی در جواب براون روز ۳ رجب ۱۳۲۹ از نجف مینویسد:  
 «... از نایب وزیر خارجه سابق آقای حسینقلیخان نواب ... و سایر دوستان صمیمی ایران ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیر خواهی و خدمات آنها مسبوق است...»<sup>۲</sup>  
 پس از عزل محمد علیشاه از مقام سلطنت، حسینقلیخان نواب مجدداً وارد خدمت دولت ایران شده و بمقامات عالیہ رسید. او در سال ۱۳۲۸ هـ - ۱۹۱۰ م. بمقام وزارت امور خارجه منصوب شد. چون در این موقع تذکره انگلیسی داشت، دولت روسیه با انتخابش بوزارت خارجه ایران مخالفت و اعتراض کرد و در نتیجه او ناچار شد «ظاهراً» ترك تابعیت انگلیس را بنماید. حسینقلیخان سپس دو دوره نماینده مجلس شورای ملی شد.<sup>۳</sup>

در دوران جنگ بین المللی اول حسینقلیخان نواب باکمک سید حسن تقی زاده به سفارت ایران در برلن منصوب شد. خان ملک ساسانی می نویسد: «... در تمام مدت جنگ بین المللی اول حسینقلیخان نواب وزیر مختار ایران در برلن بوده. اما برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان را بیرلن فرستادند، خود یکی از مسائل مهم سیاست

۱- مجله یادگار شماره ۲ سال اول

۲- ایضاً مجله یادگار

۳- حسینقلیخان نواب در ۱۸ رجب ۱۳۲۸ در دوره دوم قانونگذاری و شانزدهمین کابینه مشروطیت بمقام وزارت رسید و سه ماه و هشت روز در این مقام باقی بود سپس در هفدهمین کابینه که بریاست حسن مستوفی (مستوفی الممالک) تشکیل شد، بار دیگر بوزارت منصوب گردید، ولی یکماه و ۲۸ روز بعد (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸) استعفا کرد و حاج محتشم السلطنه بجای وی وزیر خارجه شد.

بین‌المللی است که در جای خود نوشته شده است...<sup>۱</sup>. همان‌طوریکه دانشمند فقید اظهاریه نظر کرده‌اند، سفارت او در بحرانی ترین ایام و هنگامیکه آلمانها با انگلیسها در ایران در حال نبرد پنهانی و علنی بودند، حائز اهمیت فراوان است. آنان که اعمال انگلیسها را همیشه با سوء ظن مینگرند، عقیده دارند که انتخاب او در آن موقع حساس بمقام سفارت ایران در برلن بیشتر بمنظور کسب اطلاع از اعمال و افعال آلمانها در ایران و بنفع انگلیس و ضرر آلمانها بوده است. چه آلمانها در دوران جنگ اول در شرق نزدیک تا هندوستان همه جا با انگلیسها در نبرد و ستیز بودند و سعی داشتند زمینه انقلاب و شورش در مستعمرات و مستملکات انگلیس و کشورهای نظیر ایران که تحت نفوذ و سیطره آنها بود، برپا کنند. و شاید بهمین منظور بود که کمیته مبارزه با انگلیس در هند و ایران نیز مورد علاقه انگلیسها بوده است. داستان تشکیل کمیته تارسیدن نواب بمقام سفارت ایران را در برلن از زبان مورخ الدوله سپهر که خود در آن هنگام در تهران منشی اول سفارت آلمان بوده بشنوید :

« در اواخر سال ۱۳۳۳ هـ ۱۹۱۴ م سیاسیون آلمان بمنظور تولید خصومت بین هندوستان و انگلستان در مقام استفاده از حزب انقلابی هندی بنام « غدر » برآمده با کمک یکی انقلابیون معروف هند با اسم « چاتوپادایا » که از رجال دانشمند و تیزهوش و مدیر و باشهامت بود کمیته‌ای در برلن تشکیل دادند و توانستند بکنفرانقلابی بزرگ هندی موسوم به « هاردیال » را نیز از سویس بآلمان بکشانند . « مولوی برکت‌الله » از اهل بهوپال جزو همان کمیته بود. اولین وظیفه این کمیته تبلیغ و موعظه میان اسراء شرقی و وظیفه دوم اعزام مبلغین به هندوستان از راه ایران بود. « چاتوپادایا » گفت تنها نیروی ایرانی منظم و ملی ، حزب دمکرات است که سید حسن تقی‌زاده در آن نفوذ دارد و او هم فعلاً در امریکا است و باید به برلن دعوت شود . در آن موقع تقی‌زاده در نیویورک اقامت داشت و بدعوت علیقلی خان نبیل‌الدوله یکی از وطنپرستان پر

حرارت به ییلاق رفته دز باغ زیبای او واقع در روی کوه زندگی میکرد . در آنجا يك جوان ایرانی دیگر بنام میرزا رضا خان که بعدها معروف بافشار شد و دارای شور و احساسات تند نیز بود توقف داشت. پس از مراجعت تقی زاده به نیویورک روزی ژنرال فونسول آلمان مقیم آن شهر از تقی زاده وقت ملاقات خواست و پیشنهاد همکاری برضد متفقین را مطرح کرد . تقی زاده که آتشی در دل از مظالم روسهای تزاری میپرورید [ او فقط دشمن روسهای تزاری بود نه انگلیسهای استعمارگر ] بدون درنگ آن پیشنهاد را پذیرفت و پس از فراهم آمدن وسائل با اتفاق میرزا رضا خان افشار بطرف آلمان عزیمت نمود . در کشتی با يك هندی معروف موسوم به « لاتا » که قبلاً نیز در ایران با نام « ضیاء الدین » اقامت داشته آشنا شد . تقی زاده در هلند با وزیر مختار آلمان ملاقات کرد و روز دهم ژانویه ۱۹۱۵ وارد برلن گردید . رئیس امور شرق آلمان تلگرافاً توضیحانی راجع به سوابق تقی زاده از تهران خواست . « فن کلردرف » شارژ دافر آلمان جواب تلگراف را بنگارنده محول داشت . و من آنچه از ایام طفولیت از مراتب وطن پرستی و آزادی خواهی و فداکاری تقی زاده شنیده بودم بروی کاغذ آوردم .

در برلن کمیته هندی درخواست مساعدت فکری از تقی زاده کرد و اساساً هم آهنگی با اقدامات آنها را قبول نمود . اما برای عملیات خود استقلالی قائل شد و تصمیم گرفت بهترین عناصر ایرانی شریف و میهن دوست را که در اکناف اروپا پراکنده بودند، در برلن گرد آورده و از جمع آنها هیئتی برای نجات ایران از فشار همسایگان تشکیل دهد. اغلب ایرانیان ملت خواه دعوت تقی زاده را اجابت کردند . کلظم زاده ایران شهر از کمبریج ، پورداد و اشرف زاده و میرزا محمد خان قزوینی از پاریس ، جمال زاده و نصراله خان جهانگیر و سعداله خان درویش راوندی از سویس و میرزا اسمعیل نوبری و حاج اسماعیل آقا امیر خیزی و میرزا آقا ناله ملت و میرزا اسماعیل یکانی از اسلامبول بآلمان رفتند و پس از مشاوراتی تصمیم به تشکیل يك کمیته ایرانی و همکاری با آلمان گرفتند و چنین مقرر گردید که دسته دسته بنواحی شرقی عزیمت نمایند و فعالیت هر دسته در یکی از ولایات تمرکز حاصل کند و بدین ترتیب بمقصد گسیل شدند :

کاظم زاده و میرزا رضاخان افشار به تهران - اشرفزاده و یکی دو نفر دیگر به شیراز - جمالزاده و امیرخیزی و پورداود و نویری بیفداد - اینعده بعداز بیفداد به کرمانشاه رفته و در آنجا روزنامه « رستاخیز » را انتشار دادند . اقدام تقی‌زاده منحصر بتشکیل انجمن فوق‌الذکر نبود . او میخواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان نیز بدستهای مطمئن سپرده شود . بدینوسیله مبعادی با حسینقلی خان نواب در « مونتره » سویس قرارداد و خود عازم آن شهر شد . تقی‌زاده معتقد بود بجمع وسائل ممکنه باید دست زد تا حسینقلی خان نواب به مقام وزیرمختاری ایران در برلن منصوب گردد . نواب این پیشنهاد را قبول کرد و لذا از وزارت امور خارجه آلمان به سفارت تهران دستور صادر شد تا موانع این انتخاب را مرتفع سازند خصوصاً که چون نماینده سیاسی ایران در برلن در آن موقع یکی از آرامنه موسوم به « آهانس خان » بود و آلمانها اطمینان نداشتند ، موضوع را بطهران رجوع و انجام این مأموریت بعهده نگارنده واگذار شد و من بسهولت توانستم مستوفی الممالک را که خود ازدوستان صمیمی نواب بود ، لکن تصمیم به تعیین ضیاء الممالک به وزیرمختاری آلمان گرفته بود از نیت اولی منصرف و مصمم به نصب حسینقلی خان نمایم ... »<sup>۱</sup>

با انتصاب نواب به وزیرمختاری ایران در آلمان همه کارها برفع کمیته نجات‌هند و ایران که تقی‌زاده در رأس تشکیلات ایرانی این کمیته قرار داشت ، انجام گردید و او سالها در این سمت باقی بود . نواب در دوران سفارتش در آلمان بکار « بورس » پرداخت و از اینراه استفاده سرشاری کرد . ولی با سقوط پول آلمان و نزول سهام بورس برلن آنچه را که جمع کرده بود ، از دست داد . بطوریکه خان ملک سانسائی مینویسد : « او با از دست دادن دارائیش در بورس برلن ، ازغصه شبیه دیوانه‌ها شده ، نیمه‌عربان در (میتز گارتن) که باغ عمومی برلن بود ، پلیس او را دستگیر کرده . سفارت ایران برده بعداز چند روز به بیمارستان (هارتس) بردند و ماهها بستری بود<sup>۲</sup> . » نواب در دوران

۱ - ایران در جنگ بزرگ ص ۵۵ تا ۵۷

۲ - ده سال در خدمت احمد شاه (کتاب خطی)

سلطنت اعلیٰ حضرت فقید بایران برگشت و بکار خرید و فروش زمین پرداخت و در ۱۳۱۴ شمسی درگذشت .

**آخرین وکیل الدوله در آخرین وکیل الدوله انگلیس از خانواده نواب خانواده نواب**  
 غلامعلیخان نواب هندی بود. در آغاز جنگ بینالمللی اول ، حیدر علیخان که وکیل الدوله انگلیس در شیراز بود وفات یافت . ژنرال کنسول انگلیس در شیراز غلامعلیخان پسر محمدحسنخان نواب را با سمت وکیل الدوله ، و مقرری که در حق دیگران پرداخت میشد ، بعنوان منشی مخصوص و وکیل الدوله ، انتخاب کرد . غلامعلیخان در دوران جنگ جهانی اول و در مجموعه مبارزات انگلیسها با آزادیخواهان فارس ، سران عشایر و آلمانها خدمات ذیقیمتی به انگلیسها کرد . در یکی از روزها که سوار بر اسب بود و بطرف قونسولخانه میرفت ، چند تروریست او را هدف گلوله قرار دادند و او در دم جان سپرد و بدین ترتیب دوران خدمت خانواده نواب هندی با سمت وکیل الدوله انگلیس پایان یافت .

**وکیل الدوله های انگلیس از روزیکه دولت انگلیس و اداره کنندگان در کرمانشاه**  
 حکومت هندوستان متوجه اهمیت ایران و خلیج فارس برای حفظ مرزهای هند شدند ، سعی کردند بینالنهرین و مغرب ایران را زیر نفوذ خود داشته باشند . به همین جهت فارس ، کرمانشاهان و بنادر ایران در خلیج فارس ، از جمله مناطقی بود که میبایستی همه اطلاعات و اخبار نقاط مختلف این استانها به لندن ، تهران و دهلی برسد . همانطور که انگلیسها در فارس از خانواده نواب با عنوان « وکیل الدوله » استفاده میکردند ، در کرمانشاه نیز بوجود چنین خانوادهای احتیاج داشتند . ولی سیاستمداران انگلیسی خوب میدانستند که خانواده های اصیل و قدیمی ایران حاضر بجاسوسی و یا پذیرفتن نمایندگی سیاسی برای آنها نمیشوند ، به همین جهت در صدد برآمدند يك خانواده عرب را از بینالنهرین بایران کوچ دهند و از وجود این خانواده برای اعمال نظرات و اجرای مقاصد گوناگون خود استفاده کنند .



برای انجام این منظور سررابینسون انگلیسی هنگامیکه از بغداد بایران می‌آمد، يك خانواده عرب را با خود بکرمانشاه آورد و در آنجا اسکان داد. دررأس این خانواده عرب شخصی بنام حاج آقا خلیل عرب، قرار داشت. حاج آقا خلیل که باثروت و مکنّت فراوان بایران آورده شده بود، از راه تجارت،



مستوفی کلان حاج آقا حسن وکیل الدوله انگلیس

دلالتی و معاملات تزولی روزگار میگذرانید. همیشه در خانه او بروی شیعه، سنی، مسیحی و یهودی باز بود و از هیچگونه انعام و الطافی نسبت برهنگذران یا مردم شهری و ایلی کرمانشاه دریغ نمیکرد. در دوران پیری و کهولت حاج آقا خلیل، پسرش «حاج آقا حسن» یا «حاج محمد حسن» بتدریج جانشین پدر شد و با گرفتن لقب و مقام «وکیل الدوله» انگلیس اخبار و اطلاعات مورد نیاز انگلیسها را به بغداد و تهران میفرستاد. لرد کرزن در کتاب «ایران و مسئله ایران» درباره او چنین مینویسد: تمام مسافران انگلیس از حاج محمد حسن وکیل الدوله به نیکی یاد کرده اند. حاج محمد حسن را مستر رالینسون از بغداد با ایران برد و نمایندگی دولت انگلیس در کرمانشاه برگماشت. حاجی از آن تاریخ تا کنون خدمات برجسته ای انجام داده و چون دارای نشان سی.ام. جی<sup>۱</sup> از دولت انگلیس است، فوق العاده این رهگذر بر خود می بالد...<sup>۲</sup> اغلب از حاج محمد حسن بنیکی یاد میکنند. مهدی بامداد مینویسد «آقا حسن وکیل الدوله شخصی بوده بسیار زرنگ، باهوش، پشتکاردار، مردم دار، مدبر و مردم شناس...» [او] اصلاً از اعراب بوده که با ایران مهاجرت کرده و در کرمانشاه ساکن و تابع ایران میشود و یا دیگران او را برای انجام کارهایی با ایران میفرستند و چون با انگلیسها ارتباط داشته دولت انگلستان او را بسمت نماینده سیاسی خود در کرمانشاه بلکه در نواحی غرب ایران تعیین نمود...<sup>۳</sup> حاج آقا حسن بعلت سخاوت فوق العاده در دربار قاجاریه نیز نفوذ کرد و لقب «معمدا السلطان» گرفت. در سفری که ناصرالدینشاه به زیارت عتبات میرفت، او یک کیسه اشرفی طلا بوسیله فرزندش عبدالرحیم که مقیم بغداد بود، برای شاه فرستاد و استدعا کرد، وجوه پیشکش در بین النهرین بخشش شود. میگویند وقتی ناصرالدینشاه چشمش بکیسه اشرفی و این پیشکش بموقع افتاد از «حاج آقا حسن» بنیکی یاد کرد. بعلت خدمتانی که حاج آقا حسن بدولت انگلیس کرد باو لقب «خان بهادری» نیز داده

۱ - نشان سن مبشل در سال ۱۸۱۸ بیادبود الحاق جزیره مالت و جزایر ایونین در

انگلستان متداول شد. نشان مذکور صلیبی است دارای هفت شاخه.

۲ - جلد دوم ترجمه علی جواهر کلام

۳ - رجال ایران ص ۳۵۳

شد. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در روز ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸ م.) که در تهران بدیدن حاج حسن آقارفته بود چنین مینویسد: «... صبح خانه مشیرالدوله (یحیی خان) بعد بدیدن آقا حسن وکیل الدوله که از کرمانشاه تازه آمده رفتم. نشان سن میشل با لقب بهادرخانی از طرف دولت انگلیس به حاج آقا حسن داده شده و این دلیل بر کمال اعتمادی است که انگلیس باو دارد...»<sup>۱</sup> از این تاریخ ببعد او بنام «حاج محمد حسن معتمد السلطان بهادر خان وکیل الدوله» نامیده شد. اعتماد السلطنه در جای دیگر از یادداشت‌هایش که مربوط به دو سال بعد می‌باشد، مینویسد: (جمعه ۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۰۸ هـ. ۱۸۹۰ م) وکیل الدوله کرمانشاهانی معروف اردو آمده (در شهرستانك) که مرخص شد به کرمانشاه برود بهتر از این مرد دردنیای نمی‌شود...»<sup>۲</sup>

با اینکه حاج آقا حسن معتمد السلطان و وکیل الدوله انگلیس نسبت بناصرالدین‌شاه و خاندان سلطنتی ایران همیشه اظهار وفاداری میکرد و با اینکه او و پدرش از خدمتگذاران صدیق و وفادار و طرف اعتماد انگلیسها بودند، با اینحال او در وقایع (رژی) و مبارزانی که در پایتخت و شهرها علیه این شرکت انگلیسی رویداد، علیه کمپانی رژی اقدام میکرد!

حسین سعادت نوری مینویسد «... باستناد مطالب مندرج در کتاب تحریم تنباکو «بازرگانان و علمای طهران، تلکرافات خود را که علیه کمپانی رژی انگلیسی بود، به حاج محمد حسن وکیل الدوله مقیم کرمانشاه مخابره میکردند. حاج محمد حسن وکیل الدوله نیز مطالب این تلکرافات را عیناً به حاج عبدالرحیم پسرش که در بغداد اقامت داشت مخابره مینمود و وی شخصاً این تلکرافات را به سامره نزد میرزای شیرازی می‌برد و جواب میگرفت...»<sup>۳</sup>

۱- روزنامه اعتماد السلطنه ص ۶۹۵

۲- ایضاً ص ۷۱۲

۳- خواندنیها شماره ۴۹ سال ۲۷

حاج محمد حسن خان وکیل الدوله، صفات عجیب و اغلب صفات عجیب پسندیده‌ای داشت که در خانواده های متعین ایرانی کمتر دیده میشود. مثلاً همه ساله در بهمن ماه بنماینداش در اصفهان تلگراف میکرد و چند صندوق گزوان شیرمال سفارش میداد. يك روز قبل از عید از خانه وکیل الدوله سینی هائی که روپوش های قیمتی روی آن انداخته بود و محتوی گز و نان شیرمال بود، بخانه های عمال دولت و بزرگان شهر و معارف و آشنایان میفرستاد. تعداد سینی های ارسالی آنقدر بود که از انعام هر سینی ۲ تا ۱۰ ریال که نصیب نوکران وکیل الدوله میشد حقوق سالانه آنان تأمین میگردد.<sup>۱</sup>

همچنین در هر يك از خانواده های سرشناس شهر کرمانشاه و یا حتی در ایلات و عشایر هر از دواجی صورت میگرفت، وکیل الدوله يك طاقه شال و شاخ نبات و شیرینی برای عروس و داماد میفرستاد.

در حالیکه در اواخر عمر دارائی هنگفتی داشت، با اینحال خیلی ساده زندگی میکرد و لباس ارزان قیمت میپوشید. در یکی از روزها که «امیر نظام گروسی» والی شهر شده و در عمارت «بیدستان» که شبیه کاخ گلستان بود بارعام میداد، وکیل الدوله بدیدن والی رفت. رسم بر این بود، که هرگاه حاکمی وارد کرمانشاه میشد، وکیل الدوله مبلغی پول نقد و یا اجناس نقدی پیشکش میداد، اما برای حاکم جدید تا آن تاریخ چیزی نفرستاده بود.

امیر نظام در آن روز در طارمی عمارت نشسته، دست راست او شاهزادگان قاجار در طرف چپ خوانین زنکته جای داشتند. وقتی وکیل الدوله وارد محل ضیافت شد، امیر نظام جائی در جلو خودش باو نشان داد و نشست. آن روز ماه دوم بهار بود و معمولاً اعیان شهر عبای بوشهری میپوشیدند. عبائی که وکیل الدوله پوشیده بود، چند رفوداشت و آثار کهنگی در آن پیدا بود.

امیر نظام که متوجه عبای کهنه او شد، بیاد نفرستادن پیشکش وکیل الدوله افتاد و تصمیم گرفت

۱- نقل از خاطرات نادر علی کریمی وکیل دوره های پیشین مجلس شورای ملی از کرمانشاه

اورا خفت بدهد. صندوقدار حکومتی میرزا علی اکبرخان نامی بود دست بسینه جلوامیر ایستاده ومنتظر فرمان بودامیر نظام چند کلمه‌ای در گوش او گفت. پس از نیمساعت، میرزا علی اکبرخان بادرفراش حکومتی و یک سینی نقره که روی آن پارچه قلمکار بسیار زیبائی انداخته بود وارد طالار پذیرائی شده، بامیر تعظیم کرد. امیر نظام دستور داد سینی راجلو وکیل الدوله بگذارند. وکیل الدوله بایر داشتن سفره قلمکار روی سینی عبای بوشهری رادرون سینی دید. او بدون اینکه از چوب کاری امیر متاثر باشد، عبا را بوسید و روی سر گذاشت و فی المجلس ۲۵ تومان به میرزا علی اکبرخان انعام داد.

پرداخت این انعام در حضور شاهزادگان قاجار و روساء ایلات و بزرگان شهر، سبب شد که همه باو احترام بیشتری بگذارند. وکیل الدوله پس از مراجعت از دارالحکومه، مستقیماً بطرف زیرزمین خانه‌اش رفت و ده طاقه عبای بوشهری که لای آنها گرد تنباکو ریخته بودند، از صندوق بیرون آورده با نامه زیر برای والی فرستاد:

حضرت اشرف جناب آقای امیر نظام گروسی والی معظم کرمانشاهان از آنجائیکه راضی نیستم يك عبا از صندوق حضرت اشرف کم بشود و برای اینکه دیگران هم مانند چاکر مفتخر بدریافت خلعت بشوند ده طاقه عبای بوشهری تقدیم حضور گردید. علت پوشیدن عبای رفودار اینست که میخواهم دیگران از دیدن عبا و لباس نو بتن چاکر ناراحت نشوند.

الاحقر محمد حسن<sup>۱</sup>

درآمد حاج آقا حسن بیشتر از راه نزول تأمین می‌شد. بعلت داشت نمایندگی سیاسی انگلیس هرگاه در سر موعد پرداخت نزول از طرف صاحب ملك میسر نمیشد، او بدون اینکه يك روز گذشت کند، ملكی را که در گرو داشت بنفع خود ضبط و باصطلاح اهالی کرمانشاه (لزوم) میکرد. روزیکه پدرش بایران آمد فقط ده هزار تومان پول نقد داشت ولی روزیکه حاج آقا حسن مرد هفتاد پارسه ملك آباد و زر خیز مردم

۱- این خاطره را نیز آقای نادعلی کریمی نماینده پیشین مجلس شورای ملی و همچنین آقای اسمعیل نیکومتش که از زندگی وکیل الدوله اطلاعات دقیق دارند نقل کرده‌اند.

کرمانشاهان را که درگروش بود و بنام خود برداشت کرده بود، در تملك خویش داشت. لرد کرزن در این باره مینویسد :

«حاجی محمد حسن بواسطه کاردانی و مهارت در امور بازرگانی بزودی ثروت هنگفتی بدست آورد و دارای صدقیه و آبادی در بست و شش دانگ شد. وی بتدریج شش کاروانسرا ساخت و باغ و عمارت محمد علی میرزا دولتشاه پسر فتحعلی شاه را خریداری کرد. البته سر عمده پیشرفت کار او تحت حمایتی دولت انگلیس بود و به همین سبب مامورین دولت نمیتوانستند هر روز به عناوین مختلف او را بدوشند.

وی در جشن تولد ملکه ویکتوریا تمام شهر کرمانشاه را آذین بندی و چراغان میکرد و به اعیان و معارف شهر شام و ناهار میداد و به این طریق آبرو و حیثیت نمایندگی مارا حفظ مینمود.

این اواخر که من او را در طهران ملاقات کردم پیر شده بود و از بیماری مالاریا رنج میکشید. چون اطبای طهران از معالجه او عاجز ماندند به سفارت انگلیس رفت و تحت درمان طبیب مخصوص سفارت و سایر پزشکان اروپائی قرار گرفت و نزدیک بود معالجه شده، و از بیماری و از جنگ مرگ خلاص شود ولی مناسفانه با همه تلاشهایی که برای بهبود او به کار رفت ناگاه اجل گریبان او را گرفت و بالاخره او را به خاک کشید.<sup>۱</sup>

اعتماد السلطنه فوت او را در جزء وقایع روز ۱۳ شعبان ۱۳۱۰ - ۱۸۹۲ م ضبط کرده مینویسد : «... شنیدم حاجی آقا حسن وکیل الدوله انگلیس که بسیار شخص معتبر و معقولی بود در کرمانشاهان فوت کرده، خیلی افسوس خوردم<sup>۲</sup>، یکی از کارهای نیک او کمک به اردوی دولت و مردم کرمانشاه در قحطی سال ۱۲۸۸ هـ - ۱۸۷۱ م است که در تواریخ از او یاد شده است.

پس از درگذشت حاج آقا حسن، لقب وکیل الدوله انگلیس پس از ۱۲ سال به حاج میرزا عبدالرحیم که او نیز بعداً لقب «خان بهادری» گرفت، واگذار شد. حاج میرزا

۱- جلد دوم ایران و مسئله ایران ترجمه علی جواهر کلام بنام «جهانگردی ایران»

۲- خاطرات اعتماد السلطنه ۹۷۸

عبدالرحیم خان که تا ۱۹۱۰ م - ۱۳۲۸ هـ وکیل الدوله بود، در ۱۳۲۱ هـ - ۱۹۰۳ م. درگذشت. یکی از فرزندان ذکور او با دختر آقا محمد باقر بهبهانی امام جمعه کرمانشاه ازدواج کرد. از این ازدواج دو پسر بنام «هدایت‌الله پالیزی» و «عنایت‌الله‌دهبان» باقی ماند. هدایت‌الله پالیزی در دوره های ۱۵ و ۱۶ نمایندگی مجلس شورا بملی را داشت و يك دوره هم سنا نور شد.

يك وکیل الدوله دیگر انگلیس که سالها در بنادر وکیل الدوله انگلیس ایران سمت نمایندگی سیاسی و کنسولی دولت انگلستان را در بندر لنگه داشت، در بندر لنگه می‌زیست و بنام «آقابدر وکیل الدوله» معروف بود.

اسمعیل نورزاده بوشهری که یکی از احرار جنوب ایران و نویسنده چهار کتاب معروف درباره خلیج فارس و «اسرار نهضت جنوب» می‌باشند، معرفی جالبی درباره آقا بدر وکیل الدوله انگلیس بعمل آورده‌اند که بسیار شنیدنی است. نورزاده عقیده دارد که این آقا بدر که سالها سمت کنسولی انگلیس در بندر لنگه را به عهده داشت، تا خاتمه جنگ بین‌المللی اول در سواحل جنوبی ایران با داشتن سمت «کنسولی» و «وکیل الدوله» ای بدولت «صاحب‌خود» خدمت میکرد و از هیچ‌گونه آزار و اذیت بمردم این سامان خودداری نمی‌نمود. از اسناد بسیار جالبی که نورزاده در دست دارد، یکی واگذاری جزیره «بوموسی» از طرف این شخص بدولت انگلیس می‌باشد. روزیکه او این جزیر را در اختیار دولت انگلیس گذاشت، در جزیره مذکور مأموران دولتی ایران حکومت میکردند ولی آقا بدر وکیل الدوله طی نامه‌ای این جزیره را بدولت انگلستان بخشید.

جزیره بوموسی ۵ کیلومتر طول و ۴ کیلومتر عرض دارد و عمق دریا در ساحل این جزیره هفت قامت (فادوم) می‌باشد. با اینکه این جزیره متعلق بدولت ایران بود، هست، با اینحال حاکم محل بی اجازه دولت ایران استخراج گل سرخ (اکسید دوفر) جزیره را يك انگلیسی بنام (گاردن ویلی) واگذار کرد. قبلا خاک سرخ بوموسی

بوسیلده حاج حسن بن سمیه، تبعه ایران مقیم بندرلنگه استخراج میشد و تجارت خانه رابرت و نکمپوس آلمانی نیز آنرا بکشور آلمان صادر میکرد.

در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه، مرحوم محمد مهدی ملکالتجار بوشهری حکمران بنادر و جزایر خلیج فارس، پرچم ایران را در آنجا برافراشت و نیز میسیون بلژیکی که گمرکات جنوب را اداره میکرد، یک رئیس گمرک بدیوموسی اعزام داشت. ولی در همین حال ناگهان آقا بدر وکیل الدوله نامه‌ای را که ذیل آن عنوان «کنسول افتخاری» مشاهده میشد، به ژنرال کنسول انگلیس در بوشهر فرستاد و باو اطلاع داد که برای تصرف جزیره و استخراج و حمل خاک سرخ آن اقدام کنند.

کنسول انگلیس در جواب آقا بدر نامه زیر را باو نوشت:

عالیجاء عزت همراه آقا بدر رقعہ مورخ ۵ نوامبر ۱۹۰۲ م - [۱۳۲۱ هـ] آنجناب رسید در باب استعلامیه که نمودید اعلام میدارد که مقصود از خاک سرخ (گلک) چیزیست که آنرا خاک آهن خام مینامند و گلک قرمز که باصطلاح محلی آنرا (مفر) میگویند، همان خاک سرخ است. حالا زحمت کشیده اطلاع مطلوب را با اسرع مایکون بفرستید تا بآباداره وزارت خارجه لندن ایفا شود.

بتاریخ ۲۶ شعبان ۱۳۲۱ مطابق ۱۶ نوامبر ۱۹۰۲ سکرتری اول کنسولگری بهیه انگلیس بوشهر (سکیره)

آقا بدر که در عالم خیال جزیره بوموسی را بدولت انگلیس بخشیده بود، موفق شد سالها خاک سرخ این جزیره را بشرکت های انگلیسی بفروشد ولی با آغاز جنگ جهانی دوران «ریاست» آقا بدر بسر آمد. وقتی جنگ جهانی آغاز شد، حکومت هندوستان یکی از پزشکان انگلیسی را بنام کنسول انگلیس مقیم بندرلنگه بدولت ایران معرفی کرد او که دکتر جانتون، نام داشت در بالاخانه منزل مسکونی آقا بدر وکیل الدوله، دفتر کنسولگری انگلیس و همچنین مرکز طبابت دایر کرد. آقا بدر روزها پس از ملاقات دکتر جانتون بقهوه خانه‌ای که در زیر محل کنسولگری انگلیس قرار داشت میرفت و بازار وازیت مردم میپرداخت.

در سال ۱۲۹۸ هـ - ۱۸۸۰ م دولت ایران در صدد برآمد حاکمی به بندرلنگه



اعزام دارد. در زمستان آن سال محمود دریاییگی از طرف حکمران کل بنادر، با صد نفر تفنگچی به بندر لنکه رفتند. همینکه حاکم وارد این شهر شد، سیل شکایت از طرف مردم علیه آقا بدر سرازیر گردید. روزی نبود که عده‌ای شاکی بدارالحکومه نروند و از مظالم آقابدر در گذشته شکایت نکنند. تضرع‌وزاری مردم بتدریج تفنگچیان حاکم را برانگیخت تا آقابدر و برادرانش را بقتل برسانند.

سه نفر از تفنگچیان حاکم که بازماندگان دلیران تنگستانی بودند و کینه انگلیس‌ها را بدل داشتند از شنیدن شرح مظالم آقابدر تحریک شده، یک روز صبح که آقابدر و برادرانش در قهوه‌خانه مشغول کشیدن قلیان بودند، او و دو برادرش را کشتند. ضاربین بلافاصله به قلعه حکومتی رفته باکمک سایر تفنگچیان در صدد دفاع از قلعه حکومتی برآمدند. دکتر جانستون که چند تفنگچی داشت، چون نمیتوانست در مقابل یکصد تفنگچی مقاومت کند، روز بعد بایک قایق بادی بطرف بوشهر رفت تا گزارش حادثه را به ژنرال کنسول انگلیس و حاکم کل بنادر بدهد. ضاربین آقابدر و ده تفنگچی دیگر وقتی از خبر حرکت کنسول انگلیس مطلع شدند، آنها نیز شبانه به بندر شیبکوه رفته، از آنجا به دشتستان و دلوار و دهات مسکونی خود رفتند و از مجازات فرار کردند. ژنرال کنسولگری انگلیس هم از اعزام مجدد دکتر جانستون به لنکه خود داری کرد و بدین ترتیب برای همیشه عنوان وکیل الدوله انگلیس در بنادر منسوخ و این دستگاه تعطیل و منحل گردید.

## آقاخان محلاتی

از سیمصد سال قبل تاکنون ، خارجیان همیشه بفرقه‌های مذهبی در ایران و خاور میانه توجه خاصی داشتند و حمایت از آنان را از اصول سیاست خود می‌شمرده‌اند. از جمله این اقلیتها تشکیل فرق مختلف «بابی» ، «ازل» و «بهائی» و هم چنین فرقه اسماعیلیهرا میتوان نام برد . چنانکه میدانیم پس از ایجاد دو دستگی میان پیروان سید علی محمد باب ، صبح ازل بریاست «ازلیان» و میرزا حسینعلی بهاءاله بریاست فرقه «بهائی» رسیدند . بطوریکه در اسناد و مدارك بایگانی عمومی انگلیس و بایگانی عمومی هند دیده میشود و همچنین بسیاری از مورخان خارجی نیز نوشته‌اند ، این دو فرقه دربدو تأسیس از پشتیبانی خارجیان برخوردار بوده‌اند .

«لرد کرزن» سیاستمدار مشهور انگلیسی در کتاب «ایران و مسئله ایران» تصریح میکند : «صبح ازل که در قبرس سکنی داشت ، مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت مینمود و درعین حال روسها هم از وی حمایت میکردند. چنانکه تا اواخر انقراض حکومت روسیه تزاری ، دربار سلطنتی روس از هیچگونه کمک و جانبداری از بهائیان مضایقه نمیکرد و در مقابل قبرس ، عشق‌آباد کانون بهائیان شد . .»

ولی با سقوط حکومت تزاری و تسلط انگلیسها بر سرزمین فلسطین و تنزل مقام و موقعیت و کاهش سازمان ازلیان ، انگلیسها لقب «سر» را به پیشوای بهائیان دادند

و کوشیدند چنین وانمود کنند که بهائیان از حمایت آنان برخوردارند. اما بتدریج بهائیان که توسعه و نفوذ جهانی پیدا کردند، بجانب آمریکائیان روی آوردند و با گسترش دامنه بهائیت در امریکا، در این سرزمین پهناور بفعالت پرداختند و از انگلیسها روی برتافتند.<sup>۱</sup>

در این میان انگلیسها هم از «اسماعیله» و خانواده پیشوایان این فرقه مذهبی جانبداری بتدریج میکردند و هم از نفوذ خانواده «آقاخان» در پیش بردن سیاست خود در آسیا و آفریقا استفاده فراوان می بردند.

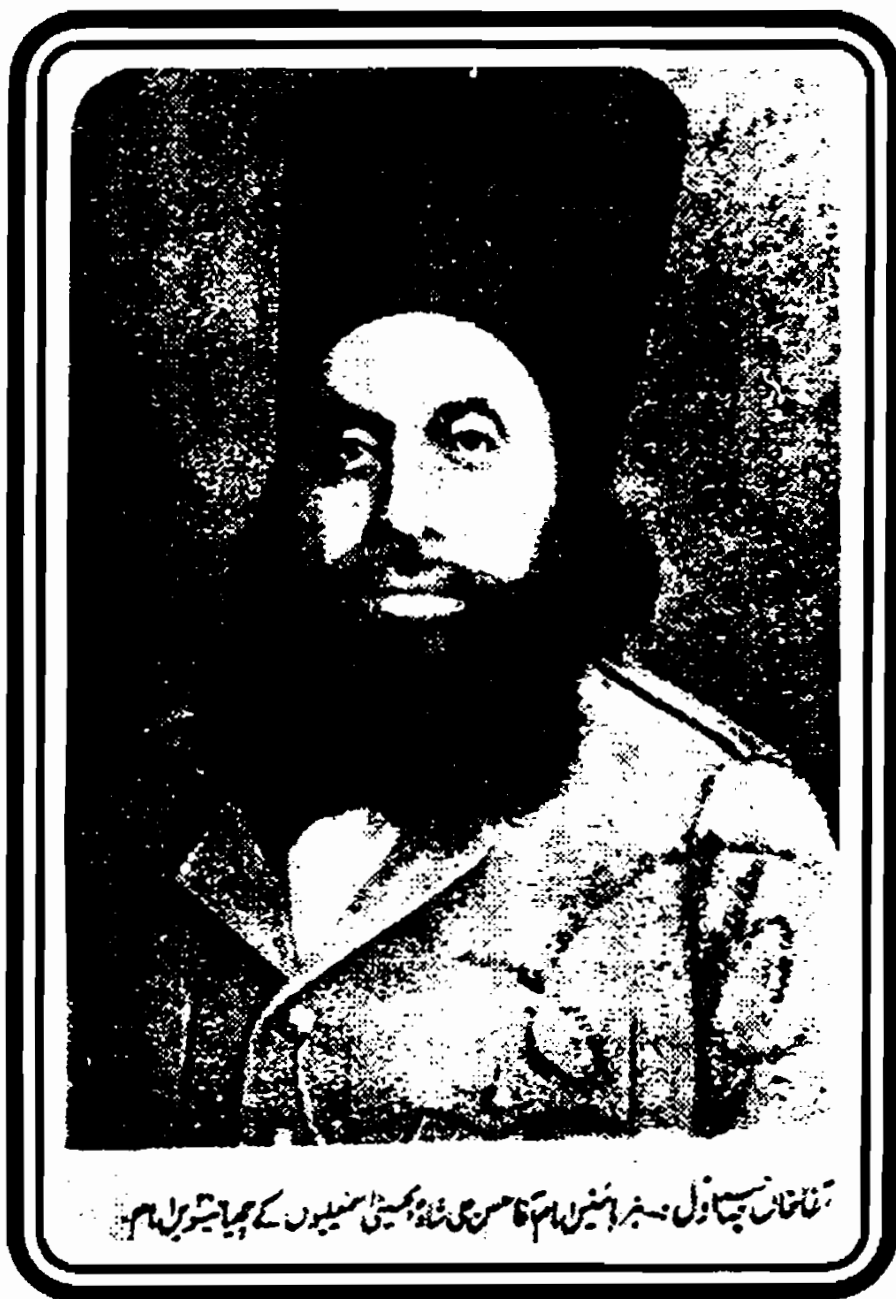
حال که به نقش فرقه های مذهبی اشاره کوتاهی کردیم، بد نیست که از آقاخان اول نیز نامی ببریم و خوانندگان ارجمند را با این نام که توأم با سلسله وقایع عظیمی در جنوب ایران است بهتر و بیشتر آشنا کنیم: نخستین سخن را از محمود میاوری که در باره «آقاخان» نوشته است: «این مرشدزاده محلاتی در لباس زهد و تقوی و عمامه سبزیادت، به تحریک خارجی در این ایام غوغائی در نواحی یزد و کرمان و بم و بلوچستان برپا نمود، و بالاخره پس از شکست پی در پی از قشون ایران بهندوستان راه یافته در آن مملکت بامقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد و اعقاب او هنوز هم از آن ارشاد متمتع میشوند. فتنه هائی که در این تاریخ در ایران رویداد همه آنها مربوط میشود بمسافرانی که محمد شاه بطرف هرات نمود...»<sup>۲</sup>

فتنه بزرگی که در لباس روحانیت و بمنظور آشفتن اوضاع جنوب ایران و انتزاع بلوچستان برپا شد، بدست «سید محمد حسن الحسینی» معروف به آقاخان پسر «شیخ خلیل اله» رئیس فرقه اسماعیله صورت گرفت. شاه خلیل که جانشین پدر بود در سال ۱۲۳۲ - ه (۱۸۱۶ - م) در یزد بدست جماعتی از هنگامه طلبان کشته شد و آقاخان پسر ارشد او که در سال ۱۲۱۹ - ه (۱۸۰۱ - م) بدنیا آمده بود و در آن هنگام

۱ - اسناد و مدارك بیشتر از ارتباط بهائیان - بایان - ازلیان با خارجیان بطور مشروح در جلد دوم این کتاب شرح داده خواهد شد.

۲ - جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۳۹۰

سیزده سال پیش نداشت که جانشینی از پدر را بارث برد.<sup>۱</sup>  
آقاخان خود در این باره مینویسد: «پس از وقوع این واقعه [قتل پدرش]



اولین عکس آقاخان محلاتی

خویش و بیگانه، یگانه وار بمخالفتم موافقت نمودند و تقویت امنای دولت سلطانی  
بمعاونت اعداد مزید بر علتها گشته و...<sup>۲</sup> در این هنگام فتحعلیشاه که متوجه خطر

۱- امیر کبیر و ایران .. چاپ اول م ۲۶۰

۲- عبرت افزا - م ۵

دین سازی در کشور شده بود ، برای اینکه غائله را خاموش کند ، در صدد استمالت آقاخان برآمد و یکی از دخترانش را بعقد او در آورد و بیست هزار تومان باو وجه نقد داد و موقتاً فتنه را خاموش کرد .

در دوران سلطنت محمد شاه ، بنا به پیشنهاد قائم مقام ، آقاخان بحکومت کرمان منصوب شد . اما هنگامیکه محمدشاه به هرات لشکر کشید و مرزهای هندوستان بنخطر افتاد ، انگلیسها آقاخان را تحریک بانقلاب و طغیان علیه محمد شاه کردند ، ولی این قیام و طغیان زیاد بطول نیانجامید ، زیرا فیروز میرزا او را بشدت سرکوب و قوایش را متلاشی کرد . پس از مراجعت شاه از هرات ، فریدون میرزا فرمانفرمای فارس از آقاخان وساطت کرد و او را بتهران فرستاد و در حضرت عبدالعظیم اقامت داد .<sup>۱</sup> اعتمادالسلطنه در جزء وقایع ۱۲۵۵ هـ . ( ۱۸۳۹ م ) مینویسد : « هم در این سال آقاخان محلاتی ابن شاه خلیل الله رئیس طایفه اسماعیله که سابقاً به بم متحصن شده بود ، اطمینان یافته بدارالخلافه آمد و در حضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنابر سیادت عمامه سبز بسر نهاده بود . حاجی میرزا آقاسی ، حاجی عبدالمحمد محلاتی را بزایه مقدسه فرستاد که آقاخان را کاملاً اطمینان داده بدارالخلافه آورد ، اگر چه آقاخان بجهت اینکه حاجی عبدالمحمد سابقاً از رعایای او بوده از این معنی استنکاف داشت که بدارالخلافه آید ، ولی ناچار تمکین نموده ، باعمامه سبز بحضور حاجی میرزا آقاسی آمد و به شفاعت او عفو و مرخص شد و بخانه خود رفت . پس از چندی از خاکپای مبارک هما یون اجازت خواست که با اهل و عیال خود بزیارت مکهمعظمه مشرف شود و پس از حصول اجازه ، اهل و عیال و احوال و ائفال خود را از راه بغداد بعقبات روانه ساخت و باتباع اسبهای عربی و غیره پرداخت .

در مدت دوسه ماه تقریباً بانصد رأس اسب عربی تحصیل کرده و در هر جاسوار دلیری سراغ داشت او را به بذل وجوه فریفته دور خود جمع نمود و در اوایل رجب با

۱- عبرت افزا - ص ۷

۲- امیر کبیر و ایران - ص ۲۶۲ .

ملازمان و برادران خود بجانب کرمان روان شد، چه هواخواهان و مریدهای او که از جمله فرقه عطاءالاهی بودند داخل در طریقه اسماعیلیه شدند در صفحات شهر بابلک و آن محدود بودند. خلاصه آقاخان فرمان معمولی تمام کرد باین مضمون که ما آقاخان را حکومت کرمان دادیم، اهل کرمان باید اطاعت او کنند. و نوشتجاتی بر طبق آن فرمان باهالی کرمان نوشته، اظهار داشت که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم، در بین راه حکم حکومت کرمان بمن رسید.

از آن طرف چون خبر حرکت آقاخان محلاتی بجانب کرمان بامنای دولت رسید احکام به بهاءالدوله بهمن میرزا حکمران یزد در دفع و رد او صادر شد. همین تفصیل را به فضلعلی خان قرا باغی حاکم کرمان مرقوم داشتند. آقاخان چون بخارج شهر رسید، میرزا حبیب الله<sup>۱</sup> نویسنده خود را با احکام معموله نزد نواب بهاءالدوله فرستاد و نواب معزی الیه چون هنوز بی خبر بوده فرماندار دستور داد منزلی در شهر برای اقامت آقاخان مهیا نمایند و چند نفر را معین کرد که روز ۱۵ رجب باستقبال او روند، ولی آقاخان وارد شهر نشد و مستعذر شد باینکه مشغول اخذ زکوة جماعت عطاءالاهی هستم و راه کرمان پیش گرفت و احکام دفع و منع او به بهاءالدوله رسیده نواب معزی الیه با جماعتی آقاخان را تعاقب نمود، ولی باو نرسید و به یزد بازگشت و آقاخان بنواحی کرمان رسید و نوشتجات معموله خود را بمردم نمود. روز دیگر اخبار صحیح شیوع یافت و کارگزاران دولت بفکر اخذ و قید آقاخان افتادند.<sup>۲</sup>

آقاخان وقتی دانست تحت تعقیب قوای دولتی قرار گرفته است، بدون اینکه بشهر کرمان وارد شود، بطرف شهر بابلک عزیمت کرد. او برای اینکه به انگلیسها خدمت بسزائی کرده باشد، در نظر داشت با کهنه دل خان، خدارحم خان و مهردل خان که در این ایام با انگلیسها در جدال و زد و خورد بودند، بجنگد و بدین منظور ابتدا

(۱) جاعل فرامین سلطنتی بنوان آقاخان، حاجی میرزا احمد اصفهانی است نه

میرزا حبیب الله.

۲- منتظم ناصری.

قصد تصرف «سیرجان» را کرد، ولی فضلعلیخان قرا باغی بیگلربیگی بقوای اوشکست سختی وارد آورد. فرمانفرمای هندوستان وقتی از شکست او باخبر شد، سعیدخان بلوچ را باتوپخانه و مهمات فراوانی از راه قندهار و سیستان بکمک قوای آقاخان فرستاد. اما شکست های پی در پی، قوای او را بکلی متلاشی کرد تا جائیکه در صدد برآمد از راه بندرعباس و عربستان به هندوستان فرار کند. اودر حین عقب نشینی خود را به «شمیل» رسانید ولی در آنجائیز از قوای دولتی ایران شکست خورد. فرمانفرمای هندوستان و سایر انگلیسها برای نجات جان او اقدام کردند و «راولینسون»<sup>۱</sup> را که در این ایام در قندهار بود، مأمور رسانیدن او به هند نمودند. آقاخان در ذی قعدة ۱۲۵۷ هـ (۱۸۴۱ م) وازد قندهار شد و بطوریکه مینویسد: «خرج مهمانی ما را خشکه از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند»<sup>۲</sup>

«راولینسون» در صدد برآمد آقاخان را مأمور تسخیر هرات و سپس سامزد پادشاهی افغانستان کند. او موافقت «لرد مکناتن»<sup>۳</sup> را که در کابل بسر میبرد با طرح خود جلب کرد، ولی قیام مردانه «وزیر محمد اکبر خان» سردوست محمدخان و شکست سختی که وی بقوای انگلیس وارد آورد، موضوع تصرف کابل بوسیله آقاخان را بکلی منتفی کرد.<sup>۴</sup> خود او مینویسد: «پس از دید و بازدیدها شرح احوال ما را شاهزاده محمد [تیمور میرزا] و رالینسن صاحب خود نوشته و بمن القا کردند. نو شتم به لارد مکناتن صاحب و شاه شجاع و جواب در کمال مهربانی رسید و مقرر شد که بمعاونت آن هرات را گرفته، ساکن شوم. مگر تقدیر مخالف تدبیر آمد و حکایت بلوای کابل متوانر شد و خلل قاحش در احوال صاحبان انگریز ظاهر شد». وقتی خبر همدستی آقاخان با انگلیسها به سرداران بلوچ رسید، شاهزاده «صفدر جنگ» و «محمد عمر خان سردار» نامهای به آقاخان نوشتند که «اگر بیرون آمدی و بما ملحق شدی فبها المظنوب

RAWLINSON - ۱

۲- عبرت افزا - ص ۴۹

LORD MACNAUGHTEN - ۳

۴- امیر کبیر در ایران - چاپ اول - ص ۲۶۳

والا هر وقت دست یابیم اول تو و کسان تو را قتل میکنیم بعد انگریزان را<sup>۱</sup>،  
 متعاقب این وقایع او از ایران به هندوستان عزیمت کرد و بساط خود را در آنجا  
 گسترده به بسط نفوذ انگلیس در «سند» کمک فراوان نمود.

«هنری بول» دانشمند انگلیسی در مقدمه‌ای که بر کتاب «مارکو پولو» نوشته است  
 مینویسد: «.. آقاخان در ازاء مستمری و وظیفه‌ای که از حکومت انگلستان دریافت  
 میکرد حسن خدمتی نسبت به ژنرال «نوت» در قندهار و هم چنین «سرنایپر» در سند  
 انجام داد». خود آقاخان درین باره چنین مینویسد: «در آن اوقات جنرال سرچالز  
 پنسیر صاحب و اطرام صاحب در سند بودند و مقصودشان این بود که میر نصیرخان  
 کراچی را واگذارند با آنها و پنسیر صاحب موصوف نمکین نمیکرد و علی‌مرادخان خیرپوری  
 باجنرال موصوف موافقت نمود و رفته رفته غائله طولانی شد.

من از رهگذر خیرخواهی اصرار بسیار بمیرها نمودم که مصلحت شما اینست  
 که کراچی را واگذارید و آسوده شوید که علاوه از آنچه مداخل سالیانه کراچی است  
 از دولت انگلیس بشما عاید خواهد شد، ولی این خیر اندیشی و نصایح پدرا نه در نصیرخان  
 که علاقه بوطن خود داشت مؤثر نیفتاد و آماده جنگ شد.

اما آقاخان به فرمانده انگلیسی گفت: «موافق قانون اسلام نیست که من و نوکرهای من  
 مدد نکنیم، لکن چون لباس نوکرهای من ملبوس ایرانی است شاید بلوچهای لشکر شما  
 آنها را شناسند و خللی واقع شود. پس چند دست لباس سندی بدهید که نوکرهای  
 من بپوشند و باشما بجنگ بیایند. قبول نکرد و گفت شما مهمان من هستید و من هرگز  
 چنین تکلیفی را رضا نمیدهم..» آقاخان که بر اثر دوستی با انگلیسیان ناچار بکمک  
 لشکریان انگلیسی شتافته بود، سپس مینویسد: «.. و چون قرار داده بودند که شبانه  
 بی خبر در «جهاونی» شیخون بزنند و اطرام صاحب و کسانی را که در جهاونی بودند  
 قتل عام کنند محض رضای الهی بجهازات سوار شدند و سلامت ماندند...»<sup>۲</sup>.

۱ - عبرت افزا - ص ۵۰

۲ - عبرت افزا - ص ۵۳





آقاخان محلاتی و فرزندانش

اما وقتی بلوچها از رفتار آقاخان مطلع شدند با او و نوکرانش بجنگ پرداختند و چهار دندان او را شکستند و ۳۲ هزار روپیه از اموالش را بیغما بردند. آقاخان مینویسد: ... جنرال صاحب سیاهه اموال غارت شده مرا خواستند که از بلوچها مطالبه نمایند. مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه از ما غارت شد ببلوچان ببخشند

تا آنها را رام و ملك آرام گردد و در عوض از سرکار کمپنی بما بدهند ...»<sup>۱</sup>

پس از این فتح که نصیب انگلیسها و آقاخان شد، او قصد ایران کرد و برادر خود «سردار محمد باقرخان» را در ربیع الاول ۱۲۶۰ باتدارك زیادی که حکومت هند دیده بود برای تسخیر قلعه «بمفهل» واقع در منطقه بلوچستان بایران فرستاد.

دکتر فریدون آدمیت مینویسد «همینکه آقاخان بسند رسید، دو باره بارجاع خدمتانی گماشته شد، زیرا نقشه تسخیر هرات جامه عمل پوشیده بود و باید موضوع انتزاع بلوچستان صورت میگرفت. حقا که این روحانی شاید خدمتهای بزرگی بدولت انگلیس کرد».<sup>۲</sup>

آقاخان چه در دوران آغاز خدمتگذاریش بانگلستان، چه در سالهای آخر عمرش هیچگاه منکر خدمتگذاری دولت بریتانیا و تجزیه ایران نبود، چنانچه خود او مینویسد: «بجهت خوانین، خدمتگزار و انعام و مواجب مقرر کردم و بقدر لازم وقت باستعداد برادر معزی الیه افزودم و حکم دادم که اگر ده لکثروپیه هم خرج بشود مضایقه نکنند و حتماً بمفهل را تسخیر نمایند ..»<sup>۳</sup>

آقامحمد علیخان بلوچ که از سرداران وطنخواه بود باسپاه آقاخان بجنگ پرداخت و آقاخان وقتی بامقاومت سردار محمد علیخان مواجه گردید، برادر دیگر خود را که «سردار ابوالحسن خان» نام داشت، بکمک محمد باقر خان فرستاد. شاه وقتی از هجوم برادران آقاخان مطلع شد قوای کافی بکمک سردار محمد علیخان فرستاد و سرانجام در سال ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۵-م) برادران آقاخان راشکست سختی داد و متواری ساخت.

بعد از فرار آقاخان از ایران و پیوستن او باردوی انگلیس در قندهار، و رفتن وی به هند، دولت ایران استرداد او را بموجب معاهده ۱۲۲۹ - هـ (۱۸۱۴-م) خواستار

۱- عبرت افزا - ص ۵۶

۲- امیرکبیر و ایران ص ۲۶۴

۳- عبرت افزا - ص ۶۸

شد. ماده دهم این معاهده میگوید: «اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار بولایت انگلیس نماید، باید بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود، او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایت مزبور اشارتی از امنای دولت ایران در باره او بهاکم آنحدود رسد، آنکس فرود آمده او را گرفته روانه ایران نمایند و همچنین معلومست که از جانب دولتین شرایط این فصل استقرار پذیرفته ...، دولت انگلیس بعنوان اینکه «مشارالیه خدمت بدولت انگلیس کرده است» بقبول تقاضای ایران تن نداد. سرانجام قرار بر این شد که استثنائاً ایران خواهش دوستانه دولت انگلیس را بپذیرد و از استرداد آقاخان صرفنظر کند و حکومت هندوستان نیز تعهد کرد که آقاخان را از بمبئی بکلکته ببرند تا مصدر فتنه و فساد نگردد.

اما حکومت هند، باین تعهد خود وفا نکرد و آقاخان را در بمبئی بعزت و احترام نگاه داشت، تا در سال ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۵ م) که ویرا بتسخیر بلوچستان گماشت. آقاخان نیز برادران خود را بتفصیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه ساخت و نامه‌های تحریک آمیزی بر رؤسای قبایل بلوچ نوشت و آنانرا بنا فرمانی ایران و اطاعت از حکومت هند تحریک و دعوت نمود. حاجی میرزا آقاسی بدولت انگلیس اعتراض کرد و در نامه مورخ ذیحجه ۱۲۶۲ بسفیر آن دولت نوشت:

جناب جلالت و نبالت نصابا. محبان استظهاراً دوستان اعتقاداً مشفقاً معظماً، مکرر بآنجا نبزحمت داد و تحریراً مصدع آمد، باز اظهار میدارد که دولت علیه ایران از اول بادولتی از دول اروپا که افتتاح مراودن کرد و عهد دوستی بست بادولت فخمیه عظیمه انگلیزه بود، باین امید که نظر بمجاورت ایران و هندوستان و مخالطت و معاملت تبعه دولتین ابرار کان و حفظ عهد مقرر اتحاد و النیامی فیما بین دولتین فخمین بدهد که محسود افارب و اجانب شده و در سرأوضراً و انتظام و اختلال باهم مساهم و مشارک باشید و کارگذاران دولتین و منتسبان حشرین در حفظ اساس دوستی جانبین و انتظام ثغور

و سرحدات مملکتین لازمه اجتهاد و اهتمام را بعمل آورند، لیکن این مقصود و مأمول بعمل نیامده چندی است که پاره اطوار ناخوب و رفتار نامرغوب از کار گذاران و منتسبان آن دولت بهیه صادر و ناشی میشود که هرگز اولیای دولت علیه اینطور حرکات خلاف را از آنها متوقع نبودند و نمیدانستند هرگز ممکن است از کار گذاران دولتی بزرگ تشبث بدولت همجوار خود اینطور حرکات که مخالفت صریح بعهد نامه مبارکه دارد بظهور رسد.

از جمله داستان آقاخان محلاتی نوکر خائن و فراری این دولت جاوید آیت است که در چهار سال قبل از این که مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره ای از اشرار را جمع آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت. سرحدداران دولت علیه سلك جمعیت او را از هم گسیخته سه عراده توپ که روی آنها خط انگلیس داشت از او بدست آورده خود او فرار کرده باردوی قشون انگلیس که در آن اوقات در قندهار بود رفته او را تصاحب کردند و باتفاق خود بمملکت سندبرده در آنجا نگاهداشتند، دوستدار شرحی بآن جناب نگارش داشت که چرا کار گذاران آن دولت بهیه مخالف شروط عهدنامه مبارکه عالیجاه مشارالیه باید بدولت علیه رد شود یا از حدود متعلقه بدولت انگلیس اخراج کنند، اما از اینکه عالیجاه مشارالیه خدمت بدولت بهیه انگلیس کرده است اولیای آن دولت بهیه توقع دوستانه دارند که بمشارالیه اذن داده شود که در کلکته اقامت کند اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاهی صان الله شوکت عن التناهی محض استرضای خاطر آن دولت بهیه این خواهر را که مخالفت بعهدنامه مبارکه داشت قبول فرمودند و قرار شد که مشارالیه در کلکته سکنی نموده مشروط بر اینکه روابط مخفیة باهالی ایران نداشته، دست شرارت او از سرحدات دولت علیه کوتاه باشد. معذالك المراتب کار گذاران هندوستان او را بکلکته نبرده در بندر بمبئی نگاهداشته که مصدر شرارت و فساد شود و سرحدات کرمان و آنحدود را مغشوش نماید. چنانچه این روزها مشارالیه میرزا ابوالحسن خان و محمد باقر خان برادران خود را با چند اراده توپ و

جمعیتی از اشرار بلوچیه آنجا بر سر قلعه بمفهل فرستاده که آنجا را تسخیر کرده و مأمن فساد و شرارت خود سازد ... ظهور اینگونه افعال و حرکات خلاف از کارگذاران هندوستان بادوستی مثل دولت علیه ایران کمال استبعاد را دارد و از حسن انصافی که آن دولت دارند یقین دارم در قول من شریک می باشند و باولیای دولت بهیه انگلیس خواهند نوشت که بکارگذاران هندوستان قدغن نمایند اینطورها با دولت همجوار قدیمی خود راه نروند و زیاده از این آن مفسد خائن را در بمبئی نگاه ندارند . یا موافق عهدنامه مبارکه عمل کنند و او را از ملک خود اخراج نمایند یا موافق خواهشی که کرده اند او را بکلکته برده دست شرارت و فساد او را از سرحدات دولت کوتاه دارند ...<sup>۱</sup>

پس از این اعتراض، بعضی از نامه های محلاتی که با مرای بلوچ نوشته بود، بدست عمال دولت ایران افتاد و حاجی میرزا آقاسی همه را بنظر سفیر انگلیس رسانید، تا بالاخره حکومت هند بناچار آقاخان را در جمادی الاول ۱۲۶۳ هـ - (۱۸۴۵ م) از بمبئی بکلکته کوچ داد. خود او مینویسد (... به دمدمه که جهت ترول مانواب فرمانفرما معین کرده بود، ساکن گردیدیم ...)<sup>۲</sup>

آقاخان پس از اینکه بکلکته تبعید شد، بدستور انگلیسها عده ای از هندوان گرسنه و جمعی از جماعت «نجس» ها و مسلمینی که فرماندار انگلیسی آنها را جمع کرده بود، بنام «اتباع» و پیروان دین «اسمعیلیه»، علم کرد. کلنل استوارت معاون انگلیسی فرماندار که ضمناً رئیس سازمان جاسوسی انگلیس در هند بود مینویسد: «... دستوری از روساء بمن رسید تا هرچه زودتر عده ای را بدور آقاخان جمع کنم و مقدمات دینی تازه فراهم کنیم. من از دینی که قرار بود عنوان شود هیچ اطلاعی نداشتم، خود آقاخان نیز مطالب زیادی در آن باره نمیدانست به همین جهت خواستم تا مستشرقین و یاماموران مذهبی هندوستان اطلاعات کامل در این باره بیاورند ...»<sup>۳</sup>

۱- اسناد را که وزارت خارجه ایران مجموعه ۵۰۲۵

۲- عبرت افزا.

۳- یادداشت های کلنل استوارت - ایندین افیس

همینکه وسائل دین نوینی که آقاخان میبایست رهبر آن باشد آماده شد ، انگلیسها در صدد برآمدند ، او را با جلال و شکوه روانه ایران نمایند . قبل از اعزام



آقاخان اول و برادرش سردار ابوالحسن خان

او با ایران عده‌ای از جاسوسان حکومت هندوستان در بلوچستان و کرمان تبلیغاتی برای او نموده و مقدمات پذیرفتن دین جدید را فراهم کردند ، بدین سبب وزیر مختار انگلیس در ایران از طرف فرمانفرمای هندوستان نامه‌ای بدولت ایران نوشته در صدد برآمد

فرمان کتبی برای معاودت او بدست آورد. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران در نامه ۲۷ صفر ۱۲۶۳ هـ (۱۸۴۶م) به حاجی میرزا آقاسی چنین مینویسد: «... چون در این اوقات خود عالیجاه آقاخان مایل و راضی باین دربار شوکتمدار شده است و برضای خاطر میخواهد معاودت نماید لهذا جناب فرمانفرمای مملکت هندوستان دوستدار را مأمور فرموده اند که از اولیای این دولت علیه در مقام استفسار برآید که آیا اولیای دولت علیه راضی بمعاودت عالیجاه مشارالیه خواهند بود تا دوستدار مراتب را اظهار دارد. حال زحمت کشیده بهره را برای اصابت پیرای اولیای این دولت علیه قرار گیرد مرقوم فرمایند تا دوستدار نیز بجناب فرمانفرما اظهار دارد...»<sup>۱</sup>

حاجی میرزا آقاسی با مراجعت میرزا آقاخان مخالفت نکرد، اما شرط ورود او را از راه فارس یا بین النهرین دانست نه از راه بلوچستان و کرمان. شاید هم حاجی میرزا آقاسی از ورود جاسوسان اعزامی فرمانفرمای هندوستان اطلاع داشته است.

بطوریکه دکتر آدمیت مینویسد: «این نظریه حاجی میرزا آقاسی مبتنی بر این بود که اگر آقاخان از راه بلوچستان معاودت کند، احتمال دارد بتحریک وی در آن خط اغتشاشات و فتنه ها پی برپاشود...»<sup>۲</sup> به همین جهت در جواب کلنل شیل مینویسد:

«... معلوم است بودن یا نبودن آقاخان در ایران برای دولت علی السویه است و اینکه چندی هم رفته بوده محض سفاقت و بیخردی بود کسی باور جوئی ندارد و حالا هم نخواهد داشت. در صورتیکه از راه فارس با درغبتات عالیات از راه کرمان شاهان باعیال خود بخواهد بمحلات بیاید و در خانه خود بنشیند، کسی با او حرفی ندارد. بیاید بفراقت در خانه خود باشد. قریه دولت آباد را هم که در عوض طلب خواجه عیسی تاجر دولت بهیه روسیه داده بود و من دو هزار و پانصد تومان اتیاع کردم، تنخواه مرا رد کند.

۱- مجموعه اسناد راکد وزارت خارجه ایران مجموعه ۴۰۰۱

۲- امیر کبیر و ایران چاپ دوم ص ۲۱۴

من قریه مزبور را بخود او وامی گذارم...<sup>۱</sup> اگر چه تبلیغات بعدی انگلیسها حاجی میرزا آقاسی را مردی سفیه و ابله معرفی میکند، ولی همین نامه نشان میدهد که حاجی با چه زیرکی دفع شر او را کرده و در عین حالیکه وجودش را در ایران امر عادی جلوه میدهد، از ورودش به بلوچستان و کرمان جلوگیری میکند و در عین حال او را مجبور با قامت اجباری در محلات مینماید.

پس از فوت محمد شاه و تسلطت رسیدن ناصرالدین میرزا، آقاخان نیز با اجازه فرمانفرمای هندوستان از کلکته به بمبئی بر میگردد. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ۲۹ صفر ۱۲۶۶ - ۵ (۱۸۴۹ - م) نامه زیر را به امیر کبیر مینویسد:

جناب جلالت و نبالت و کفایت نصایباً محبان استظهارا دوستان اعتضادا مشفقاً مکرماتاً. چند روز قبل بآنجانب مشفق مکرم مهربان اظهار داشت که امنای ممالک هندوستان بر حسب خواهش اولیای دولت علیه ایران عالیجاه آقاخان را در هندوستان نگاهداشته اند اینروزها از جانب اولیای دولت بهیه انگلیس شرحی رسید که از اولیای دولت علیه ایران استفسار دارد که آیا سبب حساسی در ممانعت عالیجاه مشارالیه بآمدن بخاک ایران دارند یا خیر؟ تادر صورت عدم سبب کارگزاران ممالک هندوستان را اعلام دارد، زحمت کشیده دوستدار را در مقام اطلاع بر آئید چون لازم بود زحمت داد،

امیر کبیر بدین نامه وزیر مختار پاسخی نمیدهد. باردیگر وزیر مختار انگلیس در غره ربیع الاول ۱۲۶۶ - ۵ (۱۸۴۹ - م) دومین نامه را بامیر مینویسد و بطور علنی بحمایت از آقاخان برخاسته و از صدر اعظم اجازه ورود او بایران را خواست. امیر کبیر در جواب او مینویسد:

دجناب جلالت و نبالت نصایباً مجددت و فخامت انتساباً محبان استظهارا مشفقاً معظماتاً شرحی که در باب آقاخان محلاتی مرقوم داشته بودید که امنای ممالک هندوستان او را بر حسب خواهش اولیای دولت علیه ایران در هندوستان نگاهداشته اند و از جانب اولیای دولت بهیه انگلیس مأمورند که از اولیای دولت علیه ایران استفسار کنند که



آیا سبب حساسی در ممانعت عالیجاه مشارالیه بآمدن بخاک ایران دارند یاخیر رسید و  
بجواب میپردازد که در باب عصیان و شرارتهائی که از مشارالیه در سرحدات دولت علیه



سید علی خاں بر آقاخان

بظهور رسید ، ضرور باستظهار دوستدار نیست . آنجناب بهتر از من استحضار دارند و  
میدانند که جرائم اعمال او نه بطوری است که ابداً از تقصیر او اغماض شده، هم استحضار

دارند که بعد از آنکه مشارالیه بسمت هندوستان فرار کرد، اولیای دولت علیه موافق شرط عهدنامه مبارکه از اولیای دولت بهیه انگلیس مطالبه رد او را کردند. اولیای دولت بهیه انگلیس دوستانه خواهش کردند که نظر به خدماتی که مشارالیه در سنده کرده است، او را مستثنی داشته راضی نشود که در هندوستان باشد مشروط باینکه در جانی محل توقف او را قرار بدهند که دست فساد او از سرحدات دولت علیه کوتاه باشد و هم آنجناب نیز اطلاع دارند که در اوقاتی که مشارالیه در بمبئی اقامت داشت و پاره نوشتجات فسادآمیز او که بایلات بلوچیه رعیت دولت علیه نوشته بود، بدست افتاده بود بملاحظه آنجناب رسید و اولیای دولت علیه خواهش کردند که حالا که او را نگاهداشته اند، کار گزاران هندوستان او را در کلکته که بسرحدات دولت علیه مسافتی دارد، سکنی دهند. حال هم آنجناب اظهار میشود که اگر اولیای دولت بهیه انگلیس مایل باشند که بایران بیاید باید بطور فراری او را بسرحد داران دولت علیه بسپارید و الا نظر بکثرت عصیان و جرائم اعمال او اولیای دولت علیه راضی نخواهد شد که آقاخان بطور دیگر بایران معاودت بکند. چون لازم بود اظهار شد فی شهر ربیع الاول ۱۲۶۶ - ،

این جواب روشن و صریح امیرکبیر، وزیر مختار انگلیس را در بن بست قرارداد زیرا امیر در ضمن اینکه به آقاخان اجازه ورود بایران را داده، از دولت انگلیس نیز خواسته بود که بعزت و شرارت و فساد در ایران، «و فرار به هندوستان» او را بعنوان «فراری فاسد» تحویل دهند. وزیر مختار انگلیس در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۶۶ - هـ (۱۸۴۹ - م) بامیرکبیر چنین مینویسد:

«بعد العنوان - شرحی که در جواب مراسله دوستدار در باب آقاخان بستان روش که نکارش رفته بود رسید، مراتب مندرجه اش معلوم آمد، دوستدار نیز خواهش اولیای ایندولت علیه را در دهند نگاه بدارند بامنائی دولت علیه انگلیس اظهار خواهد داشت البته سابقاً عالیجاه فرنٹ صاحب از حکم اولیای دولت انگلیس اولیای ایندولت علیه را اطلاع داده است که دولت انگلیس در قوه ندارند که او را برخلاف رضای خودش در آنجا نگاه بدارند، آنکه نوشته اند بطور فراری رد کنند البته آنجناب استحضار

دارند که دولت انگلیس چنین قراری با هیچ دولت ندارند که فراری پس بدهند، در فصل دهم عهدنامه مبارکه ملاحظه خواهند فرمود که قرار فیما بین دولتن علیتین این است که فراری خائن دولت ایران را از خاک خود بیرون کنند چنانچه در باب آقاخان هم در عالم دولتها و اتحاد فیما بین دولتن بیرون کردن او را موقوف کردند. چون لازم بود اظهار داشت.<sup>۱</sup>

این نامه وزیر مختار فقط پاسخ زیرکانه‌ای است که انگلیسها میخواستند در زیر آن اقدامات و برنامه‌های اساسی خود را پنهان سازند. زیرا آنها در مورد آقاخان برنامه‌های وسیعی داشتند و میخواستند او را با تشریفات و رسوم من درآوردی روانه ایران کنند و بدست او تجزیه بلوچستان را از ایران فراهم نمایند، بیکار نه نشسته و بوسیله میرزا حسینخان کنسول ایران در بمبئی تقاضای شفاعی آقاخان را با اطلاع شاه ایران رسانیدند. خود او در وقایع سال ۱۲۶۷ چنین مینویسد: «... از رعایت دولت بغایت امیدوار بودم که باقصی الغایه بعزم خواهند افزود و در حق عطوفت خواهند فرمود و بعد از آنهمه خرابیها که در دولت شاه مرحوم دیده و کشیدم حال با بادیم خواهند پرداخت و با جمعی عیال و اطفال سادات متواری فراری بالطف شهریاری بموطن و مسقط الراس مستقر و متقبل خواهند ساخت...»<sup>۲</sup>

سفارت انگلیس در تهران، چند نامه دیگر درباره مراجعت آقاخان بایران نوشت، تا سرانجام امیرکبیر نیز موافقت کرد که از راه بوشهر بایران برگردد نه کرمان و بلوچستان. اما انگلیسها که میخواستند او را در شرق ایران مستقر کنند و سرحددار هندوستان و یا پادشاه بلوچستان و سیستان و کرمان نمایند، راضی باین امر نشدند.

پس از اینکه امیرکبیر بتحریر انگلیسها و مهد علیا کشته شد، باردیگر مسئله مراجعت آقاخان بایران مطرح گردید. این بار خود آقاخان با فرستادن هدایای قیمتی برای شاه و صدراعظم و همچنین فرستادن فیل و زرافه بدربار سعی کرد تا شاید اجازه

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران

۲- عبرت افزا- ص ۷۲

مراجعت از راه بلوچستان و کرمان وسکونت در این قسمت از ایران را بدست آورد .  
ولی حتی میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری که از سرسپردگان انگلیسها بود ، هم  
نتوانست اجازه ورود او بایران از راه بلوچستان را بدهد .  
آقاخان وقتی از همه جا مأیوس شد ، تصمیم باقامت در بمبئی گرفت و همه عمر  
را آنجا گذراند و یکی از ارکان سیاست انگلیس در هندوستان شد .

## فرهاد میرزا معتمدالدوله

مسأله پناهنده شدن برخی از ایرانیان به سفارتخانه های بیگانه و حمایت دولتهای بیگانه از آنان از مسائل مهم و حساسی است که در طول تاریخ قاجار بارها مشکلات و دردهای فراوان و پیچیده ای برای دولتهای وقت ایران فراهم ساخته و در همه حال این مسئله چون سلاحی مؤثر، برای حفظ و تأمین مصالح بیگانگان بکار رفته است. چنانکه آنان گاهی در موقع مناسب از وجود این پناهندگان برای ارباب دولت ایران استفاده کرده و زمانی با حمایت از ایشان صفحه وقایع را بکلی بنفع خود برگردانیده اند و هنگامی هم از این مسأله برای تضعیف دستگاه سلطنتی و دولتی و عقیم کردن تصمیمات دولت ایران بهره برداری نموده اند. ماجرای پناهندگی حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه که از شاهزادگان فاضل و معتبر قاجار میبود از این راه بوده است.



از موضوع پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس، در تاریخهای دوره قاجار ذکری بمیان نیامده و ظاهراً مورخان این دوره بخاطر اعتبار و نزدیکی او با پادشاه موضوع را بسکوت برگزار کرده اند. تنها نادر میرزا در «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» ضمن ترجمه شرح حال مختصری که از فرهاد میرزا نوشته باین موضوع اشاره کرده است که آن اشاره چنین است :

«... پس از آن ، او را غلطی افتاد تا بدولت انگلیس پناهِید و سالها از درگاه دورمانده بحکم پادشاه به طالقان و قزوین ساکن بود و وجوه دیوانی انهای، اورا مشا هره بود ...» و سپس در پایان ترجمه حال او چنین اضافه میکنند: «چون از افتادن پِیای خاست و از دولت خارج پیرید»<sup>۱</sup>

محمود فرهاد معتمد نیز که در توضیحات کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی» ، ترجمه حالا بالنسبه مبسوطی از شاهزاده فرهاد میرزا تنظیم کرده است از موضوع پناهنده شدن فرهاد میرزا بسفارت انگلیس و مسأله حمایت انگلیسها از او بهیچوجه ذکری بمیان نیاورده و ماجرای اورا بسکوت برگزار کرده است .

خوشبختانه با بدست آمدن بیست و چند نامه که بر سر همین مسأله بین دولت ایران و سفارت انگلستان در تهران مبادله شده است واصل آن نامه هادر وزارت خارجه ایران ضمن مجموعه ای بشماره ۶۰۵۹ موجود میباشد ،<sup>۲</sup> می توان تاحدی از ابهام این قضیه کاست و بستگی و ارتباط آنرا با تاریخ دوره قاجاریه روشن ساخت .

فرهاد میرزا پسر پانزدهم وایعهد شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه است که در جمادی الاول ۱۲۳۳ - (۱۸۱۷ م) متولد شد<sup>۳</sup> و از شاهزادگان فاضل و دانشمند قاجاریه بوده است . فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۰ - (۱۸۴۳ م) بحکمرانی خوزستان منصوب شد و تا سال ۱۲۵۲ - (۱۸۳۶ م) بر این کلر باقی بود . در این سال بطهران احضار گردید و در التزام رکب محمد شاه بگراگان رفت . در سال ۱۲۵۴ - (۱۸۳۸ م) چون محمد شاه عازم جنگ هرات بود او را بعنوان و سمت نایب السلطنه در تهران گماشت<sup>۴</sup> و خود عازم هرات گردید . در سال ۱۲۵۵ - (۱۸۳۹ م) هم که محمد شاه باصفهان مسافرت میکرد (۱۴ شوال) باز فرهاد میرزا بنیابت پادشاه در تهران برسیدگی

۱- ص ۷۵

۲- تنظیم این فصل ، مرهون اطلاعات عمیق و محققانه سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی میباشد .

۳- منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۱۸

۴- تاریخ تبریز ص ۷۵

امور پرداخت<sup>۱</sup> و در سال ۱۲۵۶ هـ (۱۸۴۰ م) بسمت نایب‌الایاله فارس منصوب شد.<sup>۲</sup> و چون نصراله خان کشیکچی باشی حکمران فارس درگذشت فرهاد میرزا مستقلاً بحکمرانی فارس انتخاب گشت و آغاز بکار کرد. مقارن این احوال بین ایلات قشقائی و قبایل ممسنی اختلافات وزد و خورد هائی رویداد و فرهاد میرزا برای سرکوبی آنها و آرامش منطقه، خود بمیان قبایل مزبور رفت و آنها را سرکوبی کرد و قلعه های طوس و نوندر را که در محال ممسنی میبود ویران ساخت و پس از برقراری امنیت در آن مناطق و ناحیه کوهکیلویه، در ربیع الاول ۱۲۵۷ - (۱۸۴۱ م) بشیراز بازگشت. این قدرت و شایستگی فرهاد میرزا و همچنین مقام فضل و دانش وی و نیز حسن تدبیر و درایتی که او در اداره امور فارس از خود نشان میداد، احتمالاً یکی از جهات وعللی بود که انگلیسها را باو متوجه ساخته و اگر تیرگی روابط او و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت راهم که برخی بدان اشاره کرده اند<sup>۳</sup>، صحیح بدانیم، این گمان بیشتر قوت می یابد که انگلیسها او را زیر نظر داشته اند. بهر حال ظاهراً از این روزها بود که عمال انگلیسی رفته رفته فرهاد میرزا را بجمع خود کشیدند، تاجائیکه روابط او با آنها در سال ۱۲۵۹ - (۱۸۴۳ م) بگوش دربار تهران رسید.

مؤلف ناسخ التواریخ در این خصوص بطور اشاره می نویسد: وجماعتی از اعیان فارس در حضرت کلداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از گردن خویش فرو گذاشته و در نهانی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده. کلداران دولت بیم کردند که مبدا از میانه فتنه انگیزد و بادولتی که سالها طریق مؤالفت سپردماند مورث مخالفت شود. لاجرم او را از نیابت ایالت فارس خلع کردند و فتح اله خان مانی را باسواری چند از مردم مانی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را بحضرت آورد و میرزانی خان امیر دیوان را بجای او بحکومت فارس فرستادند.<sup>۴</sup>

۱- منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۷۳

۲- تاریخ تبریز ص ۷۵

۳- مجله یادگار سال ۶ شماره ۶

۴- ناسخ التواریخ قاجاریه جلد ۲ ص ۱۵۰

از این پس تا سال ۱۲۷۳ در تواریخ دوره قاجار از فرهاد میرزا و بستگی ها و ارتباط او با انگلیس ها دیگر ذکری دیده نمی شود و همچنین هورخان مزبور نوشته اند بعد از آنکه فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۹ بپهران آمده ، با او چه رفتاری شده است .

در یکی از نامه های آثرمان که سرویلیام نیلور طامسن وزیرمختار انگلیس بتاريخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۷۱ برای میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدراعظم وقت نوشته ، درمورد آمدن فرهاد میرزا بتهران چنین اشاره شده است :

«... در سنوات سابق که شاهزاده حاکم فارس بودند ، با اینکه در رسانیدن مالیات و انجام امورات دیوانی بهیچوجه مورد ایراد نبودند و پیوسته مراقب بوده اند که فیما بین دولتین علیتین مودت و دوستی باشد و این فقره را مصلحت دولت خودمیشمردند ، چون مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم آثرمان که علایه اظهار و افتخار برعیتی روس میکرد و رفتار شاهزاده را منافی رأی و عقیده خود میدانست ، شاهزاده را عزل کرد ، درکمال خفت و بی احترامی به دارالخلافه آورد<sup>۱</sup>»

از این تاریخ تا سال ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۷ م ازوضع فرهاد میرزا اطلاعی در دست نیست ظاهراً وی در طی این مدت از کلرهای دولتی برکنار بوده است در این سال محمد شاه درگذشت (ششم شوال ۱۲۶۴) و تا بتخت نشستن ناصرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز بود ، مهد علیا مادر او قدرت را بنمت گرفت و نخستین کاری که کرد این بود که برادران خود را چند تن مأمور نمود شاهزاده عباس میرزا برادر کوچکتر ناصرالدین میرزا را دستگیر و کورکنند<sup>۲</sup> ولی چون فرهاد میرزا از قضیه آگاه شد بیپانه دیدار خواهران خود باندرون شاهی آمد و پس از گفتگوهای بسیار با اهل حرم ، صلاح در آن دیده شد که عباس میرزا بسفارت انگلیس پناهنده شود و چون در بیرون آمدن عباس میرزا از اندرون احتمال خطر میرفت ناگزیر وی نامه ای بسفیر انگلیس نوشت و آن نامه

۱- اسناد دولتی ایران مجلد ۶۰۵۹

۲- شرح حال عباس میرزا ملك آرا ص ۲



را از بیراهه بقلهك، مقر تابستانی سفارت انگلیس برد و بطوریکه عباس میرزا خود نوشته است :

« فی الفور صاحب، حکیم خود دکسون صاحب را فرستاده بهمه ابلاغ نمود که عباس میرزا در تحت حمایت دولت انگلیس است...<sup>۱</sup> و از اینجا این نکته معلوم میشود که فرهاد میرزا در این موقع هنوز با سفارت انگلیس رابطه داشته و راه آنجا را خوب میشناخته است .

دخالت فرهاد میرزا در امر نجات عباس میرزا بی گمان موجب گردید که فرهاد میرزا مورد کینه و بی مهری مهد علیا قرار گیرد و سالها از کار برکنار بماند. چه آنکه سالها بعد از آنکه با پادشاهی ناصرالدینشاه بساط قدرت حاجی میرزا آقاسی برچیده شد، معذالك چون مهد علیا هنوز قدرت مطلقه را در دست داشت، فرهاد میرزا را تا حدود سال ۱۲۷۶ هـ - ( ۱۸۵۹ - م ) برکنار نگاهداشت و فقط بدریافت نشان میرپنجی و حمایل مخصوص آن مفتخر گردید<sup>۲</sup> در حالیکه او در دستگاه دولتی راه و جایی نداشت. اسناد و شواهد تاریخی نشان میدهد که در خلال این ایام - یعنی از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۷۶ هـ فرهاد میرزا دوبار بسفارت انگلیس پناهنده شد و مکاتباتی که بر سر پناهنده شدن او میان دولت ایران و سفارت انگلیس مبادله گردید ثابت میکند که موضوع بوخامت کشیده بود، تا جایی که وقتی مأموران دولت ایران برای مذاکره در خصوص بازگرداندن فرهاد میرزا، بسفارت انگلیس میروند، سفیر انگلیس خطی بروی زمین در مقابل ایشان میکشد میگوید :

« هر کس از این خط تجاوز کند او را بقتل خواهیم رساند ! »<sup>۳</sup>

در سال ۱۲۶۸ بوسیله عده ای پیروان باب سوء قصدی نسبت بجان ناصرالدینشاه صورت گرفت<sup>۴</sup> که در این حادثه مغرضین عباس میرزا، برادر او را که از سال ۱۲۶۴ تحت

۱- شرح حال عباس میرزا ملک آرا ص ۲

۲- منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۶۶

۳- یکسال در میان ایرانیان - براون ص ۱۱۳

۴- ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۱۷۲

حمایت انگلیسها بود متهم کردند. ناصرالدین شاه او را به بغداد تبعید کرد و احتمالاً فرهاد میرزا در این قضیه باعباس میرزا متهم شد زیرا در نامه‌ای که «سرجستن شیل» وزیر مختار انگلیس بتاريخ ۲۹ محرم ۱۲۶۹ - یعنی سه ماه بعد از سوء قصد مزبور - بمیرزا آقاخان نوشت معلوم می‌گردد که درست مقارن همان روزها، فرهاد میرزا مورد بی‌مهری شاه واقع شده و ناصرالدین‌شاه دستور داده بود او را بطلاقان تبعید کنند و در نتیجه فرهاد میرزا از بیم جان بسفارت انگلیس پناهنده شد.

اگرچه در این نامه ذکر از همکاری فرهاد میرزا با عباس میرزا بمیان نیامده است، ولی تقارن واقعه تبعید این دو نفر از عواملیست که این گمان را بوجود می‌آورد. بخصوص که چندی بعد هم این مسأله بخودی خود مورد بحث و گفتگوی دولت ایران و سفارت انگلیس واقع گردید از طرفی در گزارشی که سفارت فرانسه در ایران، بتاريخ هشتم ژانویه ۱۸۵۵ (۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۱) بدولت متبوع خود فرستاده، بصراحت از این همکاری و ارتباط و بعد هم از پناهنده شدن فرهاد میرزا در سفارت انگلیس صحبت شده است.<sup>۱</sup>

مواد نامه سرجستن شیل که مهور بمهر اوست درباره فرهاد میرزا چنین است: «جناب جلالتاً با. شرحی که در باب نواب فرهاد میرزا نگارش رفته بود که در آن واهمه کرده و در آن ضمن قسم‌های موکده یاد کرده بودند<sup>۲</sup> و ازدوستان خواهش کرده بودند که ایشان را اطمینان داده روانه نمایند رسید. اگر چه دوستان از همان تفصیلات شفاهی آنجناب که بکرات با دوستدار صحبت داشتند اطمینان داشت، ولی حالا که این نوشته آنجناب که در حقیقت تعهد و اطمینان از آن بالاتر نمی‌شود، رسید کمال اطمینان حاصل کرده و یقین قطع دارد که از قرار همان نوشته از هر جهت بشخص نواب والا، جانا و مالاً بر حسب شأن و آبرو به پیچوجه خللی راه نخواهد یافت. لذا محض خواهش اولیای آن دولت او را اطمینان داده روانه می‌نماید. ولی در دوستی از آنجناب خواهش

۱ - اسناد دولتی ایران مجلد ۶۰۵۹

۲ - اسناد ایران در وزارت امور خارجه فرانسه مجلد ۲۵ ص ۳۳

می‌نماید که تا ۱۳ صفر بایشان مهلت بدهند که روز ۱۴ بر حسب امر اعلیحضرت شهرباری حکماً روانه طالقان گردد. زیاده زحمتی ندارد - تحریراً فی ۲۹ محرم سنه ۱۲۶۹ (پشت نامه اثر مهر کوچک و هشت گوش «جستن شیل» بتاریخ ۱۲۶۴ موجود است).<sup>۱</sup>

جالب این است که میرزا آقاخان در نامه‌اش مینویسد: «بعلی‌ابن ابیطالب و به جقه مبارک سرکار اعلیحضرت شهرباری و به مرگ فرزندی نظام‌الملک که اگر نواب فرهاد میرزا فرمایش پادشاه و لینعمت خود را اطاعت کند و بطالقان برود ابداً ضرر جانی و مالی برای ایشان نیست.»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب فرهاد میرزا بعد از سپری شدن سیزدهم ماه صفر بطالقان رفت و تا اواخر ۱۲۷۱ هم ظاهراً در آنجا بود.

بموجب اسناد موجود، فرهاد میرزا در این سال بعلی‌که ظاهراً یکی از آنها سختی زندگی در طالقان بود، از حضور ناصرالدین شاه استدعا کرد که باو اجازه داده شود بطهران بیاید و در طهران اقامت کند و سفیر انگلیس را نیز واسطه این کار ساخت. ولی ناصرالدین شاه خواست فرهاد میرزا و وساطت سفیر را نپذیرفت و فرهاد میرزا ناچار از بیم جان، بی‌خبر از طالقان بتهران آمد و بسفارت انگلیس پناهنده شد و در نتیجه کشمکش میان دولت ایران و سفارت انگلیس آغاز گردید - ۲۰ فقره نامه و یادداشت رسمی در مورد این پناهندگی موجود است.

اسناد مزبور، حاوی شرح سماجت‌های نماینده انگلیس بطرفداری از فرهاد میرزا و مدافعات دولت ایران بر اساس اثبات این حقیقت است که فرهاد میرزا يك نفر از اتباع دولت ایران است و صدور اجرای هر حکمی در باره او در حد اختیارات دولت ایران میباشد. ولی ویلیام طامسن برای اثبات حرف خود موضوع تبعید فرهاد میرزا را یکنوع «بی‌احترامی بزرگ بدولت انگلیس» تعبیر می‌کرد و تلافی این «بی‌حرمتی» را بر ذمه خود واجب میدانست: «با وجود اینها دوستدار لازم می‌داند که مجدداً تکلیف

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران ۶۰۵۹

۲- ایضا مجله ۶۰۵۹

کند که اولیای دولت ایران تعمق و تفکر نمایند که این فقره محض از برای یکنفر از خانه زادان همایون است. حرف همان است که سابق نوشته شده است، مطالبه دوستدار تلافی بی حرمتی است که بدولت انگلیس شده است و لازم است اظهار بدارد که آن بی حرمتی قصداً و عمداً از اولیای دولت ایران ظهور یافته است. آن سخت کاریها که از رفتار خود اولیای دولت ایران بظهور رسیده است سبب و جهت آن خود دولت ایران شده اند و رجوعی بدوستدار ندارد و چون حفظ ناموس و شأن و احترام دولت انگلیس را اولیای این دولت اینقدر کم اعتنائی نمودند حالا بر عهده دوستدار است که فقط ملاحظه نماید آنچه لایق و شأن دولت خود است، لهذا مجبوراً دوستدار از آن جناب اشراف مطالبه میکند که بزودی بالصراحه اطلاع بدوستدار بدهند که منظور اولیای دولت ایران این است که قبول کند مطالبی را که دوستدار مطالبه کرده در کاغذ مورخه بیست و ششم ربیع الاول.<sup>۱</sup>

دولت ایران در ۱۵ ربیع الثانی باین نامه تند سفیر انگلیس پاسخ مبسوطی فرستاد و ضمن آن اظهار کرد که موضوع فرهاد میرزا از مسائل داخلی کشور است و بار وابط خارجی بهیچوجه بستگی ندارد، حکمی که درباره او صادر شده حکم نیست که در باره يك تبعه ایران و از طرف دولت ایران صادر شده و این عمل بهیچوجه بی احترامی بدولت انگلیس نیست و در خاتمه یادداشت یادآوری شده بود که «بعد از این دوستدار در باب فرهاد میرزا راضی بر حمت سؤال و جواب با آن جناب نمی شود و آنرا بی ثمر میدانند...» سر ویلیام تامسن در جواب این نامه کلیه اظهارات دولت ایران را بی مورد میداند و قید می کند که دولت ایران برای تلافی این بی حرمتی که نسبت بدولت امپراطوری انگلستان شده باید :<sup>۲</sup>

اولاً: دو نفر را یکی از طرف دولت و یکی از طرف شخص شاه برای عذرخواهی از شارژ دافر انگلیس بسفارت بفرستد !

۱- مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران ۶۰۵۹

۲- مجلد ۲۵ اوراق ۳۳ و ۳۴ اسناد وزارت خارجه فرانسه

ثانیاً- کلیه اموال و مایملک و حقوق فرهاد میرزا که دولت ایران آنرا غصب و تصاحب کرده است فوراً پس بدهد.

ثالثاً- بفرهاد میرزا اجازه داده شود در تهران مقیم باشد و از همان حقوق و مزایا که سایر شاهزادگان قاجار برخوردارند استفاده کند.

این یادداشت در شانزدهم ربیع الآخر ۱۲۷۱ (۶ ژانویه ۱۸۵۵) بدولت ایران رسید و شاه قاجار مجلس مشاوره‌ای مرکب از هشتاد تن از بزرگان و سران و اولیای امور کشور در دربار تشکیل داد تا برای رفع مشکل و معضل سیاسی که پیش آمده بود راهی یافته شود. مجلس مشاوره تا ساعت ۱۰ شب بطول انجامید و در بدو امر سه تن از رجال پیشنهاد کردند پول و مقرری فرهاد میرزا با واکذار شود تا با اطمینان خاطر از سفارت خارج گردد. اما خیلی زود این اقلیت هم بدسته دیگر پیوستند و بالنتیجه کلیه اعضای مجلس بالاتفاق رأی دادند که شاه در قلمرو سلطنت خود هر چه بخواهد بکند مختار است و اگر این پیشنهاد سفارت انگلیس پذیرفته شود کسر شأن و احترام مقام سلطنت خواهد بود شاه باید در اعتراض بر این سفیر گستاخ فوراً اقدام نماید.

در نتیجه نامه‌ای بدین شرح بسفارت نوشته شد: «... کاغذ مورخه ۱۶ آنجناب را در باب فرهاد میرزا موافق تفصیل فوق لا بداً نرسیده و ندیده محسوب دارند...»<sup>۱</sup>

آن جناب من غیر حق در اجرای مقصود غیر حقه اصرار و ایستادگی می نمایند. بطریق اولی حق بر اولیای این دولت می دهند که بعد از این بدناچه مصلحت امور کلی و دولتی و حفظ پاس شأن سلطنت اقتضا نماید عمل کنند و نتیجه که از این نوع مطالبات مصرانه غیر حقه آنجناب روی دهد بر عهده خود آن جناب خواهد بود...»<sup>۲</sup>

گویا این ایستادگی و جواب محکم و قاطع دولت ایران کار خود را کرد زیرا بموجب یادداشت دیگری که يك روز بعد از ارسال نامه مذکور از طرف دولت ایران خطاب به طامسن فرستاده شد، معلوم گردید که فرهاد میرزا: «پس از ملتفت شدن بر قبح حرکات خود و بر معایب و خطرات راهی که اختیار نموده بود، اظهار ندامت کرده

۱- ظاهراً بهمین سبب است که اصل این نامه جزو سایر نامه های متبادله نیست

۲- اسناد رسمی دول - ۶۰۵۹

و در باطن بحضور همایون واسطه برانگیخت، و ناصرالدین شاه هم از تقصیرات او گذشت و در نتیجه در شب دوشنبه هیجدهم ربیع الآخر - یعنی چند ساعتی بعد از وصول پاسخ تند و سخت دولت ایران - فرهاد میرزا از سفارت انگلیس خارج شد و این بیرون آمدن فرهاد میرزا از سفارت خواه بر حسب توصیه خود او بود و یا به صلاح دید و توصیه انگلیسها می‌رساند که انگلیسها دریافته بودند اصرار در طرفداری و حمایت از او به صلاح سیاست آنها نیست و بهمین سبب در نگاهداری فرهاد میرزا پافشاری بیشتری نکردند خاصه که می‌بینیم چند روز بعد هم که سفیر انگلیس بحضور ناصرالدین شاه رسید با الصراحه اعتراف و اذعان کرد که شاهزاده فرهاد میرزا در حمایت دولت انگلیس نیست و این نکته را در نامه ۱۶ جمادی الاول خود نیز نوشته است :

«... با وجود اینکه دوستدار شماها گفته بود حالا هم این دفعه مضایقه ندارد تحریراً جواب بدهد که نواب والا شاهزاده فرهاد میرزا در آن حالت نیست» (یعنی در حمایت انگلیس).

اما باید دانست شارژدافران انگلیس در نامه خود باز هم راهی برای تعقیب موضوع (اگر ضرورت یابد) باز گذاشته بود، باین معنی که در همان نامه مینویسد «هر چه فیما بین دوستدار و اولیای دولت ایران در این خصوص گفتگو شده است دوستدار با اولیای دولت انگلیس اظهار داشته و روانه نمود و احکامی که در این خصوص از برای دوستدار صادر میشود در وقتش با اولیای دولت ایران اظهار خواهد شد...»

بدین ترتیب قضیه ظاهراً بهمین جا پایان پذیرفت اما طولی نکشید که باز آتش فتنه روشن شد، باین معنی که چهار ماه بعد (در ماه رمضان) دولت ایران بفکر کاستن مقرری فرهاد میرزا افتاد و این امر موجب گردید فرهاد میرزا که راه سفارت انگلیس را شناخته بود، مجدداً بآن سفارت متوسل و ملتجی گردد و چنانکه اسناد موجود نشان میدهد ناصرالدین شاه و سلطنت سفیر انگلیس را نپذیرفت و در نتیجه فرهاد میرزا که متکی بحماییت دولت انگلستان بود با پرخاش و تغییر نسبت به دستورات و دستخط شاه

بی‌احترامی کرد.<sup>۱</sup>

این وقایع درست مقارن ایامی است که چارلز موره سفیر جدید انگلستان تازه بپهران وارد شده بود و این چارلز موره همانست که دولت انگلیس او را برای تیره کردن روابط سیاسی دولّین بتهران فرستاده بود تا زمینه قطع روابط دولّین را فراهم سازد و نتایج مطلوب بنفع دولت انگلستان بدست آید و او هم با وسائل و حیل فراوان بالاخره کار دولّین را بقطع روابط کشانید و پرچم سفارت را پائین آورد و با هیأت سفارت از ایران خارج شد و به دنبال او کشتی‌های جنگی انگلستان بخلیج فارس وارد شدند و به بنادر بوشهر و محمره (خرمشهر امروز) حمله بردند و قوای نظامی آنها تا اهواز در خاک خوزستان پیش آمدند و بالاخره عهدنامه پاریس مبنی بر انتزاع افغانستان از ایران، بدولت ایران تحمیل گردید، (۷ رجب ۱۲۷۳) بنابراین هنگامی که این مقدمات و این سیر وقایع را در نظر بیاوریم، آیا نباید چنین استنباط کرد که میان فضیه فرهاد میرزا و سیاست چارلز موره ارتباط و بستگی هائی بوده است؟ شاید روزی با بدست آمدن اسناد و مدارك دیگری این نظر تأیید شود...

بهر حال، قدر مسلم اینکه در همین روزها نامه‌ای از لرد کلارندن وزیر امور خارجه انگلیس بتهران رسید و چارلز موره مفاد آنرا بدینگونه تعبیر نمود که اولیای دولت انگلیس سخت آزرده‌اند و این رفتار را نوعی بی‌احترامی بمقام امپراطوری انگلستان می‌دانند و در مورد التزامی هم که فرهاد میرزا بتشویق خاطر و بر حسب صلاح خویش بدولت ایران سپرده و در آن قید کرده بود دیگر مراوده‌ئی با سفارت انگلیس نخواهد داشت، چارلز موره اظهار می‌داشت دولت ایران این التزام نامه را بپذیر و

۱- از نامه‌ئی که میرزا آقاخان اعتمادالدوله به چارلس نوشته چنین آمده است :  
... بعد از آنکه اعیان حضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحی فدا منظور فرهاد میرزا را در آن خصوص قبول نفرمودند، بمقتضای اطمینان از طرف آنجناب در ماه مبارک رمضان بکتابچه دستورالعمل که مزین بدستخط مبارک بوده آن بی‌ادبی و خودسری دانموده که بتفصیل آنجناب مطلعند و این معنی باعث شده که دوستدار حضوراً باو تفریر نمود، واورفت بخانه سرکار عظمت مدارمهد علیا و سترکبری دامت شوکتها نشست ... - (مجموعه ۶۰۵۹ اسناد رسمی)

فشار از فرهاد میرزا گرفته است نه برضای خاطر، چنانکه در نامه‌ای که در دوازدهم شوال چارلس مری برای میرزا آقاخان فرستاد، نوشته بود: «اطلاع دوستدار از تفصیل دخالت گرفتن آن نوشته کمتر از استحضار خود آنجناب اشرف نمیباشد...» و این نکته را دلیل بر بی‌احترامی نسبت به امپراطوری انگلستان دانسته چنین اعتراض کرده بود: «... از عبارات نوشته [بی] که اولیای دولت ایران از نواب شاهزاده فرهاد میرزا گرفته‌اند آشکار بود که تقصیر عمده نواب معظم‌الیه در نظر اولیای دولت‌مراوده با این سفارت بود و چون دوستدار ظاهراً مقصود مراسله جناب جلالتماب لاردر کلارندان<sup>۱</sup> را در این باب واضحتر از آن جناب اشرف می‌فهمد، مجدداً بآنجناب اشرف تکرار می‌نماید که تا وقتی که دستورالعمل ثانی از اولیای دولت انگلیس در اینخصوص نرسد نواب شاهزاده فرهاد میرزا در تحت حمایت تمام این سفارت خواهد بود. هرگاه اولیای دولت بخواهند منقصی جاناً [کذا] و مالا و حرمتاً بنواب معظم‌الیه برسانند، همان نتایج بعمل خواهد آمد که ظاهر میشد در صورتی که چنین رفتار بنواب حاجی سیف‌الدوله میرزا یا دیگری از رعایای دولت ایران که در تحت حمایت این سفارت هستند می‌کردند...»

بدین ترتیب باز فرهاد میرزا، موضوع کشمکش دولتی ایران و انگلیس و مورد بهانه انگلیس‌ها گردید و سفیر انگلیس رسماً فرهاد میرزا را در حمایت خود اعلام کرد و تذکره حمایتی هم بدست او سپرد.

دولت ایران بر اثر پیش‌آمدن این وضع، نامه‌ئی اعتراض‌آمیز بتاريخ ۲۴ شوال بسفیر انگلیس نوشت که قسمتی از آن چنین است:

«دوستدار چیزی که از سواد مزبور استنباط کرد این است که سفارت آندولت

---

۱- موضوع مراسله لرد کلارندن که چارلس مری ضمن نامه خود بدان اشاره کرده مربوط باین است که داوولای دولت پادشاه انگلستان چنین حرکتی را [یعنی اتهام فرهاد میرزا را به داشتن ارتباط و مراوده با سفارت انگلیس] گواه بدخواهی اولیای دولت ایران نسبت بدولت انگلستان خواهد داشت... (اسناد رسمی مجموعه ۶۰۵۹)





فرهاد میرزا معتمدالدوله

خودش دارد اولیای دولت خور را متقاعد بر این می‌سازد که دولت ایران در مقام اذیت اشخاصی هستند که با سفارت آن دولت مراوده دارند. اگر از آنجناب سؤال شود که آیا مراوده اهالی ایران با آن سفارت انحصار بشخص فرهاد میرزا دارد یا اینکه جمعی از اعیان و معاریف ایران اعم از شاهزادگان و غیره همیشه با آن سفارت آمده و شده دارند و هیچگونه مورد بحث و ایراد نشده اند آیا چه جواب خواهد داد؟ بلی چیزی که حقیقت دارد و اولیای ایران بملاحظات چند نمی‌توانند راضی شد و انکار ندارند، اینست که میل ندارند جاهل کم‌ظرفی باستظهار حمایت از آن سفارت علانیه طریق تمرّد و خودسری پیش بگیرد و سرمشق بدراهی سایر جهال این مملکت بشود. آنجناب بدون ملاحظه معایب که تذکره حمایت بدست فرهاد میرزا شخص کم‌ظرف بی‌مایه که مدتی اولیای این دولت و آن سفارت گرفتار شیطان خیالیهای او بودند دادند و حال اینکه آنجناب هیچ حقی نداشتند که چنین کاغذی را در این مملکت بدست چنان منسوب خاندان سلطنت بدهند، چنانچه اولیای دولت ایران آن تذکره را کان‌لم یکن انگاشته اند...»

اسناد دولتی مربوط به فرهاد میرزا بتاریخ ۲۸ شوال ۱۲۷۱ خاتمه می‌یابد و بدین ترتیب دیگر از وضع فرهاد میرزا اطلاعی نداریم، تا اینکه ضمن شرح وقایع سال ۱۲۷۳ در نسخ التواریخ به نام فرهاد میرزا بر میخوریم که چنین نوشته شده «... چون مستر موره از ایران می‌رفت، جماعتی از مردم ایران را که در ظل حمایت دولت انگلیس می‌دانست نام و نشان ایشان را جریده کرده و بموسیوقوینو<sup>۱</sup> شارژدافر دولت فرانسه فرستاد و اعلام داد که این مردم در حمایت دولت انگلیس اند و بعد از سفر کردن من رعایت ایشان بر ذمت دولت فرانسه است و در آن جریده نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود. شاهزاده چون اصفای این سخن را کرد، روز هفتم ربیع الثانی کلمه [بی] چند نگار کرده خاتم بر زد و بشارژدافر داد که من پناهنده هیچ دولتی نیستم بلکه يك تن از چاکران درگاه شاهنشاه ایرانم و اگر مرا حکم بگردن زدن برسد، گردن نهادم و چاره نمی‌جویم و روی با دولت بیگانه نمی‌کنم. لاجرم شارژدافر نام او را از میان اسامی

محو کرد و از این قضیه وزیر مختار انگلیس را آگهی فرستادم<sup>۱</sup>.

میرزا آقاخان در نامه‌ای که به فرخ‌خان امین الدوله نوشته درباره تصمیم فرهاد میرزا معتمد الدوله چنین مینویسد «... نواب فرهاد میرزا هم که فهمید استیونس [اسم] او را به شارژدفر فرانسه داده است، خودشان بی آنکه من مستحضر باشم بصرافت کاغذی به شارژدفر معزی‌الیه نوشتند که من از بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداء هستم و در حمایت انگلیس و هیچ دولتی نیستم و نخواهم بود و اعلیحضرت اقدس همایون اعلی ولی نعمت من هستند هر حکمی که بر من جاری سازند مطیع و منقادم. شارژدفر فرانسه هم در جواب کاغذ نواب معزی‌الیه رسیده‌ای نوشته است و از تحت حمایت سفارت فرانسه که بجای حمایت سفارت انگلیس است نواب معزی‌الیه را بیرون آورده، بعد از آن نواب فرهاد میرزا خودش کیفیت را به من اظهار کرد. کاغذ شارژدفر فرانسه را که بمایشان نوشته بود به من داد که به وزارت امور خارجه دادم ضبط نمایند، و همچنین سواد کاغذ خودشان را که به شارژدفر مشارالیه نوشته بود به من داد که سواد هر دورا در جوف این پاکت برای استحضار شما فرستادم. من هم مراتب ارادت شعاری نواب معزی‌الیه را به خاکبای همایون عرض کردم ایشان را مورد التفات فرمودند و به اعطای يك توپ کلچه تن مبارك همایون اعلی نواب معزی‌الیه را قرین مباحات فرمودند...»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب بالاخره فرهاد میرزا که مدتی آلت سیاست انگلیسها شده بود، از سفارت انگلیس و حمایت دولت انگلستان بیرون آمد و باز در سلك خدمتگذاران دولت ایران قرار گرفت و غائله او پایان یافت.

از این پس دیگر در کتابهای تاریخی کراراً به نام فرهاد میرزا برمیخوریم که گاهی بدریافت نشان میرپنجی و حمایل مخصوص (در سال ۱۲۷۶) و یا نشان طلا از مرتبه

۱- منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۶۶.

۲- اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۱۸۱.

اول باحمایل امیرتومانی<sup>۱</sup> (در سال ۱۲۷۸) و با بلقب معتمدالدوله مفتخر گردیده است<sup>۲</sup> همچنین زمانی بحکومت برخی از ولایات و ایالات ایران مأمور شده (در سال ۱۲۷۸ بحکومت خوزستان و لرستان<sup>۳</sup> و حکمرانی کردستان و همدان سال ۱۲۸۴)<sup>۴</sup> و بسیاری مناصب و مشاغل دیگر ... تا اینکه سرانجام سال ۱۳۰۵ قمری درگذشت.

- 
- ۱- اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۱۸۱ .
  - ۲- ایضاً ص ۲۷۷ .
  - ۳- ص ۷۵ تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز
  - ۴- ص ۷۶ همان کتاب و تاریخ سپهسالاراعظم .

## سید کاظم یزدی عالم جلیل القدر شیعیان

در فصول گذشته شمه‌ای از روابط برخی از علماء با انگلیسها را ذکر کردیم . آنچه که قبلاً یادآور شدیم، مستند باسناد وزارت خارجه ومدارك دیگری بود . اینک با استفاده از چند کتاب دیپلماتهای انگلیسی ، نکات تاریک دیگری از نفوذ و فعالیت مأموران سیاسی ودولتی انگلیسها را روشن میکنیم . از جمله دو کتاب مستند در باره (موقوفات اود هند) است ، که نگارنده را در طریق دیگری از نحوه نفوذ انگلیسها در کشورهای مسلمان رهنمون میکند . مندرجات این کتب فعالیتهای پنهانی انگلیسها را آشکار میکند ، و نشان میدهد که در این راه چگونه عالیتیرین احساسات ومقدسات مردم مسلمان بیازی گرفته میشود .

این دو کتاب در لندن و بزبان انگلیسی منتشر شده است . مؤلف یکی از این کتابها شخصی است بنام «جون هولیستر» که کتاب خود را تحت عنوان «شیعه در هند» نوشته است ودیگری «میس بل» دیپلمات انگلیسی است که سالها در سفارت بریتانیا در بغداد انجام وظیفه میکرد ، وشغل سیاسی اش حفظ ارتباط با دستجات مختلف در بین النهرین بود . متعاقب وصول این دو کتاب ، چهار جلد کتابی که «جعفر خلیلی» محقق شیعه و برادر عباس خلیلی قدیمی ترین روزنامه نگار ایرانی در عراق منتشر کرده بتهران رسید . دو جلد از کتاب خلیلی در باره نجف و مجلدات دیگر بکربلا وسامره اختصاص دارد . تحقیقات عمیق خلیلی در باره «اعتاب مقدسه» آنقدر ارزنده و گرانبهاست که جادارد

ایرانیان در صدد ترجمه و انتشار آن بر آیند . نکته‌شایان توجه آنست که در مجلدات این کتب اسناد و مدارك فراوانی در باره ارتباط انگلیسها با مقامات مختلف و پرداخت حقوق و مستمری به اهل عمامه وجود دارد که در عین حال در دو جلد از آن یعنی در (قسم نجف) راجع به آن دسته از رؤسای مذهبی و رهبران شیعه که حاضر بقبول «پول» و «مقرری» از انگلیسها نشده بودند نیز بتفصیل مطالبی بمیان آمده است .

چون نقل همه نوشته‌های این دانشمند در باره آن دسته از اهل عمامه که به نحوی با انگلیسها ارتباط داشتند میسر نیست ، به اختصار قسمت‌های کوتاهی از کتب دو گانه‌ای که در بالا بآنها اشاره شد ، نقل می‌گردد .

«جون هولیستر» مؤلف کتاب «شیعه در هند» می‌نویسد «در این سرزمین کشوری بنام «اوده» در شمال هند وجود داشته که از سال ۱۷۲۲ تا ۱۸۵۶ [۱۱۳۴ تا ۱۲۷۲ هـ] حلقه ارتباط بین امپراطوری مغول و شیعه‌هند و استانهای که اکنون جزو دولت پاکستان میباشد، بشمار میرفته است .

این دولت موفقاتی داشته که درآمد آنها بین مستحقان در نجف و کربلا توزیع میشده است . سلاطین «اوده» مبلغ سده میلیون و نیم لیره استرلینگ ، بعنوان ذخیره برای افراد خانواده خود نگاهداشته بودند و همه ساله مبالغ هنگفتی به مکه ، مدینه ، کربلا و نجف اشرف میفرستادند و چون بعضی از آنان ورثه‌ای نداشتند، همه وجوهات را به این اماکن اختصاص میدادند.»<sup>۱</sup>

میس بل دیپلمات انگلیسی می‌نویسد : «غازی الدین حیدر ، پادشاه اوده مبلغ ۱۲۱/۰۰۰ روپیه در سال به کربلا و نجف میفرستاد ، دولت هند که وارث مسئولیت‌های شرکت هند شرقی بود ، خود را ناظر بر این وقف میدانست . معینا پول مزبور همه ساله مشکلاتی ایجاد می‌کرد، بحدی که سزا انجام در سال ۱۹۱۰ (۱۲۳۷ هـ) ترتیبات خاصی برای پرداخت آن داده شد و دو کمیته خیریه در نجف و کربلا بوجود آمد که در هر يك از آنها عده‌ای مجتهد و ریش سفید عضویت داشتند و وجوهات زیر نظر آنها تقسیم میگردد واصل وجوه موقوفه بوسیله نماینده سیاسی بریتانیا در بغداد برای آنها حواله میشد...»

سرارنولد ویلسن در کتاب بین‌النهرین (۱۹۱۷ - ۱۹۲۰) می‌نویسد: «هنگامی که انگلیسها وارد بغداد شدند، «سرپرسی کاکس» متوجه شد که موقوفات «اوده» پس از آغاز جنگ بین‌المللی، بکربلا و نجف فرستاده نشده است. علت عدم ارسال وجوه مذکور آن بود که ارد «اورست» فرماندار هند، بعلت بحران مالی که بر اثر بروز جنگ برمه در سال ۱۸۲۵ برایش پیش آمده بود، مبلغ قابل توجهی از پادشاه اوده (هند) به منظور ادامه جنگ وام گرفته بود.

این وام تقریباً به دو میلیون روپیه بالغ میشد و سلطان «اوده» هنگام پرداخت وام شرط کرد که ربع آن تا پنج درصد به کربلا و نجف فرستاده شده و تحت نظر نماینده انگلیس توزیع گردد و طبق همین شرط، همه ساله وجوهات بکربلا و نجف ارسال گردید، لیکن بعدها مشکلات زیادی بعلت دخالت ترکها بوجود آمد که مدت‌ها ادامه یافت. حقیقت آن بود که ترکها می‌ترسیدند که مبادا وجوهات مزبور صرف کارهای تخریبی و سیاسی گردد و بمنظور زوال حکومت ترکها در بین‌النهرین بکار افتد و ازینرو انواع مشکلات را در راه رسیدن و توزیع آن می‌تراشیدند.

در نتیجه با آنکه عده‌ای از اهل عمامه در نجف و کربلا از

**مقاومت بنفع انگلیسها** وجوه موقوفه هند بوسیله نماینده سیاسی انگلیس برخوردار بودند، تنی چند از روحانیون طراز اول از گرفتن این وجوه و

قبول حقوق و مقرری امتناع کردند. یکی از این روحانیون

بزرگوار مرحوم حاج سید کاظم یزدی بود که مقامش در نزد شیعیان جهان و بخصوص ایرانیان ارجمند است. مرحوم آقا سید کاظم در حالی که طرفدار سیاست و حمایت قوای انگلیس برای اخراج ترکها بود، از گرفتن وجوهی که باو پیشنهاد می‌شد جداً خودداری می‌کرد.

میس بل دیپلمات انگلیسی مقیم بغداد در این باره چنین می‌نویسد: حکومت عثمانی قبل از اعلام قانون اساسی سال ۱۹۰۸ در بین‌النهرین، معتقد بود که شهرهای

مقدس این سرزمین امتیازاتی بر سایر شهرها دارند و به همین جهت مقررات مخصوصی برای ساکنان این شهرها وضع کرده بود که از جمله آنها معافیت جوانان ساکن این شهرها از خدمت نظام وظیفه بود. این امتیاز سبب شد تا عده‌ای از جوانان سنی نیز برای فرار از خدمت سربازی به نجف اشرف بروند، ولی ترکها اعلام کردند که فراریان را به خدمت باز میگردانند و تهدید کردند که ساکنان اصلی نیز که مشمول خدمت سربازی هستند، به خدمت فراخوانده خواهند شد.

دولت عثمانی همچنین تصمیم گرفت که موجودی خزائن عتاب مقدسه را برای (مخارج جهاد) مصادره کند و مأمورین ترك برای احضار مشمولین سربازی دست بکار شدند و هر جوان عمامه ببری را که در مدارس مشغول تحصیل بود، بزور وارد ارتش کردند.

مأموران ترك مقیم عتاب مقدسه، بدین امر اکتفا نکرده شبانه خانه‌های شیعیان را تفتیش می‌کردند و حتی متعرض آنان میشدند و بهانه آنها این بود که جوانان شیعه در خانه‌ها لباس زنانه می‌پوشند و به همین جهت بهر خانه‌ای که وارد میشدند متعرض زنها می‌گردیدند تا جنسیت آنها اثبات شود.

شدت عمل سربازان و مأموران ترك تدریجاً با نجا کشیده شد که مرحوم آقا سید کاظم یزدی علیه آنان فرمان جهاد صادر کرد و مردم نجف در خیابانها و محلات شهر مواضع جنگی درست کردند و آماده بیکار گردیدند. سربازان ترك نیز توبه‌های خود را در صحن مطهر جای دادند و بر اثر تیراندازی، چند گلدسته در حالیکه مؤذنین در آنها بازان گفتن اشتغال داشتند، هدف قرار گرفت و ویران شد.

آقا سید کاظم یزدی بالاخره تلگراف اعتراض آمیزی به اسلامبول مخا بره کرد و از دولت عثمانی خواست تا به این وقایع خاتمه دهد. اما دولت عثمانی به او جواب داد: «بہتر است مانند يك درویش سالک طریقت بکار خود پردازید و در امور دولت مداخله نکنید، وصول این تلگراف به منزله اعلام جنگ بین شیعیان و سربازان ترك تلقی شد و چنان زد و خوردی آغاز گردید که سه شبانه روز ادامه یافت. روز چهارم بالاخره ترکها



تسلیم شدند و مردم ، مأمورین آنها را خلع سلاح کردند. ساختمان های دولتی غارت شد و طعمه حریق گردید و منزل فرماندار ترك نیز از بین رفت و خود او متواری گشت .

پس از این حوادث بود که حکومت عثمانی در شهرهایی که اعتاب مقدسه در آنها قرار داشت از بین رفت و اداره شهر بدست روحانیون افتاد . میس بل دیپلمات انگلیسی مینویسد : «بعد از این حوادث چهار مرد برنجف حکومت میکردند که بترتیب عبارت بودند از: سید مهدی سید مسلمان (حویش) ، حاج عطیه ابو کلل (عمار) (کاظم صبی) (براق) و حاج سید حاج راضی (مشراف) امور شهر را با مشورت سید کاظم یزدی اداره میکردند و فرزند سید کاظم بنام سید محمد از طرف پدرش نزد این افراد نمایندگی داشت .»

در حالیکه دیپلمات انگلیسی سعی دارد مرحوم آقا سید کاظم را وارد امور سیاسی کند ، جعفر خلیلی بعکس این روحانی باکسرشت را عاری از اینگونه امور دانسته مینویسد : «سید کاظم یزدی ، نه در جای دیگر هیچگونه مداخله ای در امور اداری نداشت ، او فقط يك مرجع دینی بود .»

بهر حال از آن به بعد منطقه فرات برای ترکها بحرانی شد ، بصورتی که مقامات ترك تصمیم گرفتند سیاست خود را تغییر دهند ، و روش آشتی و مسالمت در پیش گیرند. در نتیجه کمیته ای مرکب از ریش سفیدان برای حل مشکلات تشکیل شد و در آن توافق گردید که فرماندار بمحل کلر خود در نجف برگردد و يك نگهبان ضعیف و مردنی از او حمایت کند . اما اداره شهر همچنان در دست انقلابیون باقی بماند ، زیرا فرماندار بازیچه ای در دست این چهار مجتهد شده بود و مردم در کوچه و بازار علناً نگهبانان او را مسخره میکردند .

بعقیده میس بل ، این آرامش ، يك پیروزی موقتی برای تركها بود ، زیرا پس از مدتی حاج عطیه ، برقابت و مخالفت با سید کاظم یزدی برخاست و محرمانه با فرمانده انگلیسی نیروی اشغالگر تماس گرفت . اما مرحوم آقا سید کاظم که همیشه بیطرفی را رعایت میکرد اصولاً نمیخواست در سیاست مداخله کند و به خرده گیری هایی که درین مورد از او میشد وقتی نمینهاد . سرانجام حاج عطیه و سایر روحانیون شیعه بفرمانده



سید کاظم یزدی

انگلیسی پیشنهاد کردند که شهر نجف و قبایل اطراف آن که آمادگی برای مبارزه با ترکها دارند، به انگلیسها ملحق شوند، بشرط آنکه نیروهای اشغالگر بین النهرین، احترام اعتاب مقدسه را محفوظ نگاه دارد و این اماکن مورد تعرض آنان قرار نگیرد. جواب فرمانده انگلیسی این بود که: «اعلامیه‌ها و بیانیه‌های دولت انگلیس در بدو امر این موضوع را روشن کرده است که نیروهای انگلیسی نه با عربها سرجدال دارند و نه با مسلمانان شیعه دشمنی. و بحاج عطیه یادآور شد که رجال مذهبی که اسیر انگلیسها شده‌اند، از هر جهت مورد احترام هستند.»

باری، پس از شکستی که انگلیسها در طاق کسری  
**دخالت مستقیم انگلیسها (سلمان پاک) از ترکها خوردند، ژنرال مود انگلیسی همه**  
**در امور شیعیان قوای خود را متوجه (کوت العماره) کرد و در آخر سال**  
**۱۹۱۶، این نقطه حساس را از ترکها پس گرفت و در ۱۱**  
**اوت ۱۹۱۷ بغداد را هم متصرف شد. پس از اینکه انگلیسها پیروزی بزرگی کسب**  
**کردند، بقول میس بل، علمای نجف و کربلا تلگرافهایی بدولت اعلیحضرت پادشاه**  
**بریتانیا مخابره نمودند و این پیروزی را تبریک گفتند. پادشاه انگلستان در جواب**  
**علماء و روحانیونی که از انگلستان طرفداری کرده بودند جواب داد: منظور و عقیده**  
**قلبی ما اینست که مردم عراق مرفه باشند و اعتاب مقدسه را محافظت کنند. آنها**  
**خواهند کوشید تا آرامش و رفاه سابق دوباره بدست آید.»**

پس از این که سررونالد استورز، کربلا و نجف را متصرف  
**پیشنهاد پرداخت شد، تصمیم گرفت با ریش سفیدان و علمای دین درین دوشهر**  
**رشوه ملاقات کند. او که زبان عربی را خوب می‌دانست در کتابی**  
**بنام «Orientations» که آنرا در سال ۱۹۴۵ در لندن**

منتشر کرده است می‌نویسد: «وقتی به نجف رسیدیم، بعلت تعطیل عمومی هزار نفر  
 به استقبال ما شتافتند. عصر آنروز بدیدن یکی از علماء بزرگ شیعه بنام سید کاظم یزدی  
 که نفوذ او در عراق و اصفهان زیاد بود رفتم و بوی گفتم انگلیسها از ارزش شما نسبت بخود

مطمئن نیستند، خاصه آنکه چندی پیش از قبول دو بست لیره که برای شما فرستادیم خودداری کردید . . . مستر گاریوت که در این سفر همراه و نالد استورز بود مینویسد: «... من بوی ( به استورز ) تکلیف کردم، باردیگر معادل يك هزار لیره استرلینگ به سید کاظم یزدی بعنوان هدیه از طرف حکومت انگلستان بپردازد . انجام این امر مهم ، برای استورز مشکل می نمود و از این جهت به من مأموریت داد تا شخصاً این پول را به او کارسازی کنم . من نیز با اکرام این امر را پذیرفتم و هر دو نفر بطرف منزل سید براه افتادیم ، در حالی که یک هزار لیره در جیب من بود. در جلومنز لوی لحظه ای منتظر ماندیم تا خبر آمدن ما را به اندرون او بدهند . سید در بیرون منزل به استقبال ما شتافت ...

... او مردی پیر بود که عمامه سیاهی بر سر داشت، ریشش را رنگ زده و ناخنهایش را حنا بسته بود. بما خوش آمد گفت و در خارج از حجره اش هر دوی ما را روی حصیری نشاند « استورز نوشته است : « بادیدن او احساس کردم که مردی است فوق العاده و در هیچیک از کشورهای اسلامی ، مجتهدی را بهوش و نفوذ او اصلاً ندیده بودم . وقتی صحبت آغاز شد اقداماتش را ستودم و از او پرسیدم که میل دارید انگلیسها چه بکنند؟ سید جواب داد : « شما عتبات مقدسه را حفظ کنید » این سخن را دو بار تکرار کرد . سید آنگاه با عجله گفت که در شهرهای شیعی مذهب ، فقط مأمورین جعفری بگذارند و بعضی از شیعیان که در زندان هستند ( مانند دکتر مظفر بگ ) آزاد شوند و میرزا محمد خان بهادر ایرانی بسمت فرماندار نجف تعیین شود . »

میرزا محمد اکنون زنده است و در بهره وکالت عدلیه می کند . او قبل از جنگ بین الملل اول در منطقه خلیج با انگلیسها همکاری داشت و هنگام حمله آنها به عراق به سمت معاون نماینده سیاسی انگلستان در کربلا تعیین گردید و مرحوم کسروی در کتابهایش از او به نیکی یاد می کند .

مستر گاریوت در دنبال خاطراتش می نویسد : « در این هنگام سید در مقابل سررو نالد ، نرمتر شد و تصمیم گرفت مقداری از مناعت و شخصیت خود را بشکند، زیرا بسیار از او تمجید کرد و سپس بایکی از علما که در آنجا حاضر بود، بفارسی صحبت کرد و بعداً

معلوم شد که بآن عالم گفته بود اگر ترکهای مسلمان روش بهتری در پیش گرفته بودند، هیچوقت دوستی و حمایت عربها را از دست نمی دادند.

سرروالد باو وعده داد که در بغداد همه مطالب را با سرپرسی کاکس در میان خواهد گذاشت. پس از تأمل بسیار، ازسید خواست که سدیقه یا اوخلوت کند، او در این ملاقات گفت:

من همه ساله عده کثیری را نان می دهم و آمادگی آنرا دارم که دست دوستی بسوی انگلیسها دراز کنم. استورز فرصت را غنیمت شمرده و کیسه هزار لیره ای را بیرون آورد که بسید بدهد. ولی او با آرامی آنرا رد کرد و استورز نیز مناسب ندید که درین مورد اصرار کند. این ملاقات يك ساعت بطول انجامید، هنگام خدا حافظی باردیگر استورز کیسه هزار لیره ای را باو داد ولی بار دیگر ادب و تعارف تمام آنرا رد کرد و گفت که من بشخصیت بیش از آن اهمیت میدهم. استورز روز بعد بخدا حرم مطهر مبلغ ۱۵۰ لیره انعام داد و سید عباس کلیددار، متولی صحن حضرت امیر (ع) از او پذیرائی کرد و وی در مدت اقامت خود، در منزل او مهمان بود.

در روزهای اقامت استورز عده ای از علماء و روحانیون از وجوه موجود استفاده بردند. (با آنکه نویسندگان انگلیسی نام همه علمائی را که پول و رشوه گرفتند ذکر کرده اند مع هذا از انتشار نام آنان اجتناب میشود.)

در تائید آنچه که درباره موقوفه «اود» هند نوشتیم قسمتی از عثمانی و موقوفه نامه ای را که شیخ اسمعیل آقا زاده رشتی داماد آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به آقا سید محمد رضا کرامی فرزند حاج سید جعفر مجتهد کاشانی نوشته و در سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م.)

منتشر شده<sup>۱</sup>، نقل میکنیم: قبلا باید تذکر داد که شیخ اسمعیل آقا زاده فرزند بزرگ حاج میرزا حبیب اله رشتی است که یکی از بزرگترین دانشمندان روحانی و مرجع تقلید مذهب جعفری مقیم نجف بود. ایشان در حدود هزار طلبه در پای منبر خود داشتند

که آنها را تعلیم میدادند<sup>۱</sup>. قسمتی از نامه شیخ اسمعیل آقا زاده علیه (طایفه مستبدین ایران) است و سپس چنین مینویسد: «... در چهار سال قبل براینکه علمای عراق با دولت مخبرات تلگرافی داشته و عزل میرزا علی اصغر خان را باعث شده از دوسه قضیه که اسباب وحشت و بدگمانی عثمانی از علماء باشد روی داد منجمله پول هندی که از عهد مرحوم شیخ الی یومنا بتوسط قونسول انگلیس بعلماء نجف و کربلا میرسید یک طایفه و یک خانواده همیشه داده میشد و از چهار سال قبل موزع شد در کربلا بده نفر و در نجف هم بده نفر ماهانه میرسد و این قضیه مقارن شد با تحریم کردن آقایان استطراق جبل را که اختیارش بعهد آل رشید که دولت عثمانی کمال وثوق را بایشان داشت دولت عثمانی گمانی نمود که تضعیف آل رشید استطراق جبل را حرام نمودند و در همان اوان قصبه کویت که از سرحدات بحری عثمانی محسوب میشد و امیر کویت هم بآل رشید کمال خصومت و مجادله را داشت کویت را بقبضه انگلیسی ها داد و از قضا در آن حین مراسله و مراده حجج باقونسول خانه انگلیس زیادتز از سابق بواسطه پول هندی روی داد. میرزا علی اصغر خان تمام مقارنات اتفاقیه را بنظر عثمانی از علمای عراق جلوه داد و ایشان را مغل آسایش عثمانی و روابط باطنی انگلیس قلم داد و چنین وادار نمود که در مقام تنفیذ اقتدار انگلیس در عراق و سلب دولت عثمانی هستند چنانچه فتنه و آشوب در ممالک ایران احداث نمودند و اقوی شاهد این مطلب را در نظر دولت عثمانی شهریه گرفتن ایشان را علناً از قونسول خانه انگلیس قرار داد و از این معنی عثمانی از علمای عراق بوسواس افتاد ...»

در حالیکه مرحوم سید کاظم یزدی در بحران بین النهرین از تقاضای رشوه در گرفتن «موقوفه هند» از انگلیسی ها خودداری کرد و در انقلاب انقلاب مشروطیت مشروطه نیز از ایرانیان جانبداری نمود، عده ای از کسانی که لباس روحانیت بتن داشتند، نه تنها بدوی اقتدا نکردند، بلکه

۱- رجوع کنید بتاریخ مختصر فقه فقها مذهب جعفری تألیف استاد مرتضی مدرسی

چهاردهی سال نهم و دهم مجله کانون سردفتران ایران.

از سفارت انگلیس در تهران برای شرکت در انقلاب مشروطیت پول خواستند . يك سند جالب اداره بایگانی عمومی انگلستان پرده از روی کار بعضی ملایان و دخالت آنها در امر مشروطه بر میدارد. در گزارشی که وزیر مختار انگلیس از تهران به وزیر امور خارجه دولت متبوع خود داده است اشاره شده ، که یکی از رؤساء مذهبی تهران باو مراجعه کرده و تقاضای کمک نقدی نموده است . ولی متأسفانه در این سند نام آن رئیس مذهبی تهران که از وزیر مختار انگلیس « پول » برای « انقلاب » و « برآه انداختن شورش » خواسته بود ، برده نشده است .

از فحوای این سند جالب و جوابی که وزیر خارجه انگلیس بآن داده است چنین برمی آید ، که وقتی ملای موصوف از طرف وزیر خارجه انگلیس مأیوس شد و بگرفتن پول توفیق نیافت ، ناچار تغییر رنگ داده و بدسته دیگری روی آورده است .

البته تصور نمیرود حتی یکتن سران روحانی که تا پایان کار مشروطیت در صف مردم قرار داشتند ، چنین تقاضائی از سفیر انگلیس کرده باشند . زیرا اگر آنها بامید گرفتن پول خواستار انقلاب میبودند ، وقتی سفارت بآنها پول نداد بالطبع از انگلیسها برمی گشتند و بجانب روسها و درباریان قاجار ، که در صف مقابل مشروطه خواهان قرار داشتند ، روی می آوردند. اینك ترجمه دو سند :

سند شماره ۲۳۵۱۶ وزارت خارجه انگلیس - ضمیمه شماره ۴۰ -  
سفارت انگلیس در ایران - گزارش شماره ۱۷۸ تهران ۱۰ جولای ۱۹۰۶ .  
تلگراف از مستر ای - گرانٹ داف به سراداردگری وزیر خارجه انگلیس وصول  
به لندن ۱۰ جولای ۱۹۰۶ .

« از یکی از روحانیون طراز اول تهران Principal priest (یا پیشوای روحانیون تهران) پیامی دریافت داشته ام، مبنی بر اینکه مردم حاضرند دولت فعلی را سرنگون سازند و بنابر این اگر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در نظر دارد باو مساعدت مالی

کند ، حالا وقت آن فرا رسیده است . چنانچه تصویب بفرمائید به او پاسخ خواهم داد که سفارت انگلستان بهیچ وجه قادر نیست از هر نهضتی که علیه دولت کنونی باشد ، پشتیبانی کند . ملاها ممکن است در سفارت پادشاهی انگلستان تحصن بجویند که در آن صورت باعث ناراحتی زیادی خواهند شد . آیا میتوانیم باروسها تفاهمی حاصل کنیم تا وسیله عزل وزیر اعظم کنونی فراهم شود یا نه ؟ زیرا تا وقتی که دولت فعلی بر سر کار است اوضاع بهبود نخواهد یافت . احتمالاً شاه از اوضاع حقیقی اطلاعی ندارد . »

### سند شماره - ۲۳۵۱۶ - نمره ۳۱ - وزارت خارجه انگلیس

جواب سرادوردگری به گرانٹ داف - لندن به تهران - نمره ۹۲ - ۱۱ جولای ۱۹۰۶ - « پیشنهاد مندرج در تلگراف شماره ۱۷۸ مورخ دیروزشما بمنظور عزل وزیر اعظم که فقط از طریق دخالت در اوضاع داخلی ایران امکان پذیر است ، یقیناً مشکلاتی را بوجود خواهد آورد و این مشکلات چنانست که دولت روس طالب آن است و نه ما . پیشنهاد جوابیه شما به ملاها نیز بدینوسیله تصویب میگردد . »<sup>۱</sup>

در گزارش های متعدد دیگری نیز که مسئولان سفارت انگلیس از تهران به وزارت خارجه دولت متبوع خویش در لندن فرستاده اند ، در باره مراجعات مکرر بعضی از کسانی که کسوت روحانیت بر تن داشتند «وملاها» با اعضاء سفارت برای گرفتن کمکهای نقدی و حمایت سیاسی اشارات فراوانی وجود دارد . درباره ای از این گزارش ها ، مسئولان سفارت مطالبی را عنوان نموده اند که هنوز هم پس از گذشت شصت سال نقل آنها مایه شرمساری است . در عین حال در گزارش هایی که از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۲ از تهران بلندن فرستاده شده موارد متعددی مبنی بر بزرگواری و علو همت و پاکدامنی عده ای از پیشوایان ستایش هایی شده است . بالنتیجه معلوم می گردد حتی انگلیسها این پیشوایان بزرگ



روحانی را از عناصر فاسد دیگر جدا می‌دانند . از مطالعهٔ مجموع گزارش‌ها چنین استنباط می‌شود که در حوادث مشروطیت عدای روحانی‌نما و فاسد ، به لباس روحانیت و دیانت درآمده بودند و برای گرفتن چند تومان مقرری و دستمزد، از خبرچینی و دادن گزارش علیه هموطنان خویش و حتی توطئه برای بدنام کردن روحانیون حقیقی دریغ نمی‌ورزیدند .

## تحت‌الحمايه‌ها و مدعيان تابعيت انگلستان

پايان جنگهای ده ساله ايران و روس و شکست مفتضحاتی که منجر بجدائی قسمت بزرگی از میهن ما شد ، سبب گردید تا دخالت نمایندگان سیاسی خارجی در امور داخلی ایران و حتی رخنه و نفوذ آنها در میان خانواده‌ها افزایش یابد و نمایندگان دولت فاتح روسیه در کمک به دخالت خارجیان بسیار مؤثر بودند. توسعه نفوذ خارجیان سبب شد تا عده‌ای از اتباع ایران برای فرار از مجازات و یارهایی از زندان، قتل و جلوگیری از تاراج اموال و دارائی خود به سفارتخانه‌های خارجی پناه ببرند و خود را تحت‌الحمايه آنها قرار دهند. در آن ایام شوم، سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای خارجی از «مصونیت سیاسی» خود سوء استفاده میکردند و حتی اصطبل‌های خود را محل «تحصن» و «بست نشستن» افراد قرار داده بودند. هرچه دوران ضعف و عدم لیاقت صدراعظمها، اولیاء دولت و شاهان بیشتر میشد، بهمان درجه دخالت مأموران دیپلماسی و مسئله «بست نشینی»، «تحت‌الحمايه‌گی» و «پناه بردن به پرچم سفارتخانه»های خارجی اضافه‌می گردید، تا جائیکه بتدریج اهمیت سفارتخانه‌ها از امامزاده‌ها، شاه چراغها، مساجد و تکایا بیشتر شد. در بین بست نشینان، شاهزادگانی چون معتمدالدوله، فرهاد میرزا، سیف‌الدوله و بهمن میرزا بودند که از ظلم و جور شاهان و صدراعظمهای ایران به خارجیان پناه بردند. عده‌ای از رجال، چون میرزا آقاخان نوری خود را تحت‌الحمايه دولت فخریه معرفی میکردند و بازرگانانی مثل برادران قندهاری

صمدخان رزاز و غیره گاهی که اموال و دارائیشان در خطر بود و یا «ارباب» ها اراده میکردند که آنها را «آلت فعل» خود کنند، فوراً در پناه سفارت و سفیر انگلیس قرار میکردند. از اینها که بگذریم سفلکان و مزدوران و ظلم زدگانی چون كوچك خان دنبلی، عباسقلیخان سردار لاریجانی، ایلخانی فارسی، خانبا باخان خوانساری، آقا جان بیگ، میرعلی نقی خان، سید عبدالله و سید مصطفی و سید محمد شوشتری، تقی آشپز و غراف قراچای مستخدمین سفیر انگلیس و حسنقلیخان و میرزا آقای شیرازی منشیان سفارت فخریه نیز خود را تحت الحمايه انگلستان معرفی میکردند و با تحصن در سفارت انگلیس، بیش از پیش برو نق بازار «بست نشینی» میافزودند. در این میان چند نماینده سیاسی انگلیس نیز بودند که در ترویج تحت الحمايه کی ایرانیان، تابعیت های خلق الساعه و تحصن بیش از همه تلاش میکردند. در رأس اینعده کلنل شیل، استیونس، موره و نامسن قرار داشتند که بیش از سایر دیپلماتهای انگلیسی در ترویج تحصن و تحت الحمايه کی میکوشیدند و از اینراه مشکلات زیادی بوجود آوردند.

در دوران صدارت هفت ساله میرزا آقاخان نوری، یکی از وظائف عمده دیپلماتهای انگلیسی در ایران، دخالت در کارهای دولتی و حمایت از عناصر مزدور، ناراضی ها و مجرمین بود. میرزا آقاخان نوری در نامه ۲۹ شعبان ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) خود اشاره بمداخله مأموران انگلیسی در امور داخلی ایران نموده چنین مینویسد: «... از قرینه و قیاس چنان استنباط میشود که این عهد دولت انگلیس با دولت ایران چندان بقا و بنیادی پیدا نکند به دلیل اینکه کار سفارت انگلیس در این مأموریتی که در ایران دارند این بود که متصل مداخله در امور داخلی کرد. اشرار ایرانی را حمایت کرده، خانه های خود را بست قرار می دادند، به این وسیله خود را از سایرین ممتاز میدانستند...»<sup>۱</sup>

نتایج نکبت بار دخالت مأموران انگلیسی در امور داخلی ایران و حمایت از سرسپردگان و نوکران صدیقشان آنقدر برای آنان رضایت بخش و مفید بود که هنگام انعقاد عهدنامه تنگین پاریس ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) نیز اینعده فراموش نشدند. میرزا

آقاخان مینویسد: «خطرات همه فصول این عهدنامه يك طرف خطر فصل یازدهم يك طرف. مقصود از این فصل طلبزن شی صاحب است از معتمد الدوله مرحوم و اموال مسروقه میرعلینقی خان و مستمری سیدعبداله و بروات و دستخطی که استیونس از صمدخان رزاز گرو گرفته است و محاسبه مسترماکتر<sup>۱</sup> که مکرر به شما اصرار کردم بگذرانید و غفلت کردید...»<sup>۲</sup>. فصل یازدهم معاهده تنگین پاریس که صدراعظم از آن وحشت داشت میگوید «دولت ایران تعهد میکند که در ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس بطهران مأموری معین نماید که باتفاق مأموری که دولت انگلیس معین میکند بدعاوی نقدینه رعایای انگلیس بر دولت ایران رسیدگی کرده و قطعی نمایند و نیز تعهد مینماید که هر يك از این دعاوی که بتصدیق مأمورین رسیده باشد، در ظرف مدتیکه بیش از یکسال از تاریخ صدور حکم نباشد در یکدفعه با قساطر تأدیه نمایند. هر تبعه ایرانی یا رعایای سایر دول که تا زمان حرکت سفارت انگلیس از طهران تحت حمایت انگلیس بوده و از آن ببعد آنرا ترك ننموده اند، دعاوی و ادعایی بر دولت علیه داشته باشند مأمور مزبور بآن هم رسیدگی کرده و حکم خواهند داد...»

ملاحظه میشود که انگلیسها چگونه از مزدوران و جیره خواران خود حمایت میکنند که حتی هنگام انعقاد قرارداد نیز ادعای واهی آنها را تثبیت مینمایند. این ماده از قرارداد تنگین، چون شمشیر «داموکلس» تا نیم قرن بعد برگردن شاه و صدراعظمها فشار میآورد و حتی سبب شد که ادعاهای واهی «میرعلینقی خان» - خائنترین ایرانی و فدائی بزرگ انگلستان بر آورده شود و شاه او را «باطمطراق و جلال و شکوه بار داده و باو خلعت مرحمت کرد».

باتوجه باین مقدمه اینك چندتن از سرسپردگان، تحت الحمايه ها و بست نشینان سفارت فخیمه را معرفی میکنیم:

۱- حسین سعادت نوری مینویسد: مسترماکتر غلط و صحیح آن مستر هکتر Hecter

می باشد. مجله یفما اردیبهشت ۱۳۴۷.

۲- اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۳۴۸.

حاجی سیف الدوله میرزا<sup>۱</sup> سومین فرزند ذکور علیشاه ظل -  
 حاجی سیف الدوله السلطان از جمله شاهزادگانی بود که دولت انگلیس ، سالها  
 میرزا او را آلت اجرای مقاصد شوم سیاست استعماری خود در  
 ایران کرده بود : حاجی سیف الدوله در مدت بیست و پنج سالی که تحت الحمايه انگلیس  
 بود چنان عملیات شرم آوری مرتکب شد ، که حتی میرزا آقاخان نوری نیز او را  
 «فته جو ، مفسد ، هرزه و خائن» میدانند .

حاجی سیف الدوله با همشیره «محمدشاه» ازدواج کرد و وصلت با خاندان شاهی  
 او را بدستگاه سلطنت نزدیک ساخت ، تاجائیکه در سال ۱۲۴۶ - هـ ( ۱۸۳۰ - م ) که  
 حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی کرمان با عبدالرضاخان یزدی جنگ می کرد و شهر  
 یزد نه ماه در محاصره او بود ، فتحعلیشاه برای پایان دادن باین غائله ، سیف الدوله میرزا  
 را بحکومت یزد منصوب و او را روانه محل جنگ کرد . اما شجاع السلطنه دستور صادره  
 از طرف پدرش را ندیده گرفت و همچنان یزد را در محاصره داشت و از حرکت سیف الدوله  
 بداخل شهر یزد نیز جلوگیری کرد . فتحعلیشاه بناچار عباس میرزا نایب السلطنه را مأمور  
 حفظ انتظامات صفحات جنوب کرد و فرمان داد از آذربایجان بطرف یزد و کرمان حرکت  
 کند . پس از ورود عباس میرزا بحوالی یزد ، عبدالرضا خان یزدی تسلیم نایب السلطنه  
 شد و جنگ و محاصره یکساله یزد پایان یافت . عباس میرزا ، برای احترام بفرامین  
 پدرش سیف الدوله را کماکان بحکومت یزد منصوب کرد و خود رهسپار کرمان شد .

حاجی سیف الدوله دو سال حاکم یزد بود ، تا اینکه در سال ۱۲۴۸ - هـ ( ۱۸۳۲ - م )  
 بین حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و سیف الملوك میرزا حاکم کرمان که نسبت  
 خانوادگی آنها «عمو» و «برادرزاده» بود ، اختلاف شدیدی رویداد که منجر به جنگ  
 بین آنها شد . این جنگ به پیروزی حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و شکست سیف الملوك

---

۱ - در دوران قاجاریه سه نفر دیگر لقب سیف الدوله داشتند که اولین آنها سلطان محمد  
 میرزا حاکم اصفهان بود . دومین سیف الدوله عضدالدوله برادر تنی عین الدوله و سومین نفر  
 سیف الملوك میرزا بود که بعداً سیف الدوله لقب گرفت .

میرزا منتهی شد و در نتیجه والی شکست خورده کرمان یزد پناهنده شده. عباس میرزا نایب السلطنه، پس از اطلاع از این حوادث سیف الدوله را از حکومت یزد معزول ساخت و بجای او قهرمان میرزا فرزند خود را بوزارت محمد رضاخان فراهانی بحکومت یزد منصوب کرد. پس از ورود حاکم جدید یزد سیف الدوله و سیف الملوك بتهران احضار شدند. اما یکسال بعد مجدداً سیف الدوله حاکم یزد شد و قهرمان میرزا و محمد رضا خان مأمور خراسان شدند.

مرگ فتحعلیشاه و اختلافاتی که بین پسران او و مدعیان سلطنت ایران روی داده بود، سبب شد که علیشاه ظل السلطان پدر سیف الدوله خود را شاه ایران بداند و با کمک سفارت انگلیس بنام خودش که بزند. اما شکست قوای او از محمد شاه، امید مدعیان سلطنت را مبدل بیأس کرد و فرزندان وی از ترس عقوبت و کشته شدن خود را در پناه انگلیسها جای دادند. انگلیسها نیز بحمايت از علیشاه ظل السلطان و فرزندان او برخاستند و موفق شدند عدهای از شاهزادگان را از ایران فرار داده در سرحدات نگهدارند، که از جمله آنها حاجی سیف الدوله میرزا سومین فرزند علیشاه بود.

دوران در بدری حاجی سیف الدوله مدت زیادی بطول انجامید. همسر او که خواهر محمد شاه بود، همه روزه پیش مادر خود می رفت، گریه وزاری می کرد و تقاضا داشت شوهرش را از بین النهرین و غنابات بایران بازگردانند<sup>۱</sup>. محمد شاه مراجعت او را بلامانع میدانست، اما چون خواهرش از او میخواست که شوهرش را توسط سفارت انگلیس و تحت حمایت دولت انگلیس بتهران بازگردانند، شاه مخالفت میکرد.

چندی که از اقامت سیف الدوله در غنابات گذشت، همسرش بمرضی عجیب مبتلا شد: «... سرکار شاهزاده متعلقه او به ناخوشی دق مبتلا شد و به تجویز اطباء مناسبت پیدا کرد که شوهرش بیاید...»<sup>۲</sup>. با وجودی که اطباء مرض خواهر شاه را دوری از همسرش دانسته بودند، با اینحال محمد شاه حاضر بیازگشت او تحت حمایت سفارت انگلیس

۱- اسناد و مدارك امین الدوله - ص ۳۲۰.

۲- ایضاً - ص ۱۲۶.

نمی‌شد. اما شدت کسالت خواهرش و نوشته رسمی اطباء که «احتیاج به شوهر»<sup>۱</sup> رادر سلامتی او مؤثر دانسته و میگفتند بهبودیش متضمن داشتن «همسر» و «هم بالین» است، سبب شد تا محمد شاه سرانجام راضی شود که حاجی سیف الدوله تحت حمایت سفارت انگلیس بتهران بیاید. میرزا آقاخان نوری در نامه ۷ رمضان ۱۲۷۳ خود مینویسد: «... حاجی سیف الدوله می‌ترسید به ایران بیاید، شاه مرحوم دستخط به فرنت صاحب [کلدار سفارت انگلیس در تهران] نوشت که او را مطمئن کرده بیاورد...»<sup>۲</sup> صدراعظم سپس مینویسد: «... در این دولت حاجی سیف الدوله که از جان خودش می‌ترسید از شاه مرحوم، جرأت نمی‌کرد به ایران بیاید، انگلیسها او را اطمینان دادند و به ایران آمد. سلطنت تغییر کرد و قریب بیست سال محترم در ایران راه رفت و زندگی کرد و واجب گرفت...»<sup>۳</sup>

صدور این دستخط از طرف شاه برای سفارت انگلیس، گرچه ظاهراً بمنظور معالجه همسر سیف الدوله و «احتیاج به شوهر» و تضمین سلامتی خواهر شاه بود، اما در حقیقت بعنوان سند تحت الحمايگی و نوعی تسامعیت این شاهزاده تلقی شد. حاجی سیف الدوله سالها در پایتخت زندگی کرد و از دربار شاه حقوق گرفت. او در ارك سلطنتی منزل داشت و مثل سایر شاهزادگان از همه مزایای خاندان سلطنتی برخوردار بود. ولی همینکه «چارلز موره» وزیر مختار انگلیس در ایران به بهانه حمایت از «زن میرزا هاشم خان» سفارت را تعطیل کرد و از ایران رفت، ناگهان باردیگر موضوع تحت الحمايگی حاجی سیف الدوله عنوان شد و وزیر مختار انگلیس او را تبعه انگلیس دانست. موره روزیکه از ایران میرفت، نامه‌ای به وزیر مختار فرانسه نوشت و طی آن عده‌ای از اتباع ایران را تحت الحمايه و تبعه انگلستان معرفی کرد، که حاجی سیف الدوله یکی از آنها بود. میرزا آقاخان نوری مینویسد: «دولت علیه حاجی سیف الدوله و میرعلینقی خان

۱- اسناد و مدارك امین الدوله ص ۳۲۸.

۲- ایضاً - ص ۳۲۸.

۳- ایضاً - ص ۱۶۰.

و حاجی عبدالعظیم را بسمت رعیتی این دولت می شناسد و هیچ وقت آنها را به تبعیت انگلیس نشناخته و نخواهند شناخت، لیکن مأمورین انگلیس که من غیر حق سیاهه تبعیت اینها را به شارژ دافر فرانس داده اند و دولتین ایران و فرانسه هم که با یکدیگر کمال اتحاد و دوستی را دارند نمی خواهند در این باب مکالمه نمایند و زحمت بدهند و اشخاص مزبوره را که می دانید فتنه جو و مفسد و بهمین بهانه تبعیت شیطنت ها و فسادها کرده و می کنند، البتاً به اطلاع سفارت آنها را از خاک ایران بیرون می کنیم و این کار را به استحضار ایشان جاری می کنیم. والا دولت علیه خواسته باشد آدم مفسد را که اسم تبعیت انگلیس را ندارند از خاک ایران بیرون نمایند اختیار دارند، این اشخاص هم آنهاست. اما بجهة دوستی ایران و فرانسه ملاحظه این کار را کردیم و سواد کاغذ های سؤال و جواب دایره را در این مواد بجهة اطلاع شما فرستاد که اشخاص مزبوره در کار رفتن بسمت بغداد هستند...<sup>۱</sup>

قبل از اینکه حاجی از ایران اخراج شود، نامه های بدون امضائی به حمایت از انگلیسها و علیه ناصرالدینشاه و صدر اعظم مینوشت و مردم پایتخت را بوحشت میانداخت همینکه حاجی سیف الدوله و سایر اتباع و تحت الحما یکان انگلیس به بغداد عزیمت کردند، ناصرالدینشاه دستور داد خانه او را مصادره کنند، عمارت ظل السلطانی را خراب و ضمیمه کاخ سلطنتی نمایند. وقتی تخریب کاخ سلطنتی آغاز گردید، استیونس کنسول انگلیس نامه ای بوزارت امور خارجه نوشته، ضمن ضمیمه کردن دستخط محمد شاه به (فرنت صاحب) جان و مال سیف الدوله را تحت الحما یه و تبعه انگلیس دانسته، بتخریب خانه او اعتراض کرد. صدر اعظم در جواب اعتراض انگلیسها مینویسد: ... اراضی ارك كلاً تعلق به دولت دارد والا ان احدی را اختیار دخل و تصرف در آن بجز وجود ذیجود مبارك هما یون روحی فداه نیست و کسی در ارك مالك اراضی خانه نبوده و نخواهد بود و همین خانه ها در عهد خاقان مغفور از برای مرحوم محمد علی میرزا و بعد بجهت مرحوم مغفور نایب السلطنه ساخته و معین شد. آنها که به محل مأموریت و حکومت



رفتند خانه حکومتی و دارالخلافه شد و مرحوم ظل‌السلطان در آنجا نشست و بعد از رفتن ظل‌السلطان و جلوس همایون داخل انبار و يك ملاحظه ضبط دیوان شد... حالا چطور شد که حاجی سیف‌الدوله مالك حقیقی آن عمارت شد ؟ . هیچوقت نه مرحوم ظل‌السلطان و نه خود حاجی سیف‌الدوله این خیال را کرده بودند و اگر در این خیال بودند می‌خواستند در عهد شاه مرحوم یا در این دولت حرفی بزنند و بگویند چرا انبار را در آنجا قرار داده‌اند ، نیست این مکر از هرزگی و بهانه‌جوئی استیونس...<sup>۱</sup>

همینکه در لندن و پاریس مذاکرات برای انعقاد قرارداد تنگین پاریس آغاز گردید، یکی از مسائلی که در درجه اول اهمیت برای انگلیسها قرار گرفت، حمایت از مزدوران ، حقوق بگیران و تحت الحمايگان خودشان بود . دولت ایران بوسیله امین‌الدوله فرخ خان با انگلیسها اطلاع داد که مراجعت سیف‌الدوله بایران در صورتی میسر است که حمایت سفارت انگلیس را از خودش خلع و ترك نماید و مثل شاهزادگان و امیرزادگان در تحت قاعده و قواعد مملکتی و دولتی ایران باشد ، و بدون توسط انگلیس عریضه به خاکپای همایون نوشته و عرض استدعا بکند تا اذن داده شود که او به ایران بیاید ، و اگر غیر از این طور باشد بهیچ وجه راضی نخواهیم بود او به طهران بیاید ...<sup>۲</sup>

انگلیسها بهیچوجه راضی نشدند که سیف‌الدوله مستقیماً بشاه کاغذ بنویسد و یا با تحت الحمايگی بایران برگردد. آنها استدلال میکردند که بموجب نوشته‌ای که به سرهنگ فرانت داده شده او تبعه انگلیس و تحت حمایت سفارت ایندولت میباشد ، ولی صدراعظم با ارائه مدارك تابعیت آنها در جواب اعتراض آمیز انگلیسها نوشت : «... اینها اولاد دارند، زن دارند و وابسته و متعلق دارند ، و نوه و نتیجه از آنها متولد خواهد شد »<sup>۳</sup>

۱- اسناد و مدارك ماموریت امین‌الدوله - ص ۱۲۶

۲- ایضاً ص ۳۲۸

۳- ایضاً ص ۳۰۰

میرزا آقاخان استدلال میکرد که تعهد سفارت انگلیس مادامیکه سیف الدوله در ایران بود، ارزش داشت<sup>۱</sup> ولی حال که او از ایران خارج شده، اگر میخواهد بایران بازگردد باید مثل خارجیان اجازه ورود بخواند که در اینصورت دولت ایران مجاز خواهد بود، اجازه ورود با او بدهد یا نه. و اگر او خود را تبعه ایران میداند باید مستقیماً دولت انگلیس از شاه اجازه بگیرد. و حتی صدراعظم بفرخ خان مینویسد: «بگذارید او يك مرتبه از خاک ایران برود و جان عالمی را خلاص کند».<sup>۲</sup>

امادولت انگلیس بهیچوجه با اعتراضات شاه و صدراعظم ایران واقعی نمیکندارد و در ماده چهارم معاهده شوم پاریس از دولت ایران میخواهند: «اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد مینماید... فوراً عفونامه کاملی اعلام نموده و بموجب آن تمام رعایای ایران را که بواسطه مناسبات و مراودات خود در مدت جنگ با عساکر انگلیسی بهرنوعیکه متهم شده و آلاشی پیدا کرده باشند از مسئولیت رفتار خود عفو دارند بطوریکه هیچ کس از هر طبقه که بوده باشد مورد هیچگونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود»

میرزا آقاخان نوری که در این ایام روابطش با انگلیس تیره شده و با آنها در مبارزه بود، باین فصل عهدنامه و سایر فصول اعتراض کرده به امین الدوله مینویسد: «به نظر قدری بی تأملانه حرکت شده است. به این معنی که قرار داده‌اید از رعایای ایران، اشخاصی که سابقاً در حمایت سفارت انگلیس بوده‌اند و ترك تبعیت نکرده‌اند، بصفه رعیتی انگلیس شناخته خواهند شد، از جمله حاجی سیف الدوله میرزا و دیگران است که ترك تبعیت نکرده‌اند. آنها سابقاً از رعیتی ایران خارج نبوده، منتها این است که می‌گفتند در حمایت سفارت انگلیس هستیم. حالا شما آنها را انگلیسی کرده‌اید...»<sup>۳</sup>

متأسفانه فریادها و اعتراضات شاه، صدراعظم، وزیر خارجه و نماینده اعزامی بشر نرسید و در عهدنامه تنگین پاریس همه جا از خائنان مملکت و جیره خواران

۱- اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۳۰۱

۲- ایضاً ص ۱۶۰

۳- ایضاً ص ۳۰۰

انگلیس حمایت شد. روزیکه چارلز مور و وزیر مختار مفسد و بقول ناصرالدین‌شاه (احمق) با جلال و شکوه فراوان بایران بازگشت، حاجی سیف‌الدوله میرزا نیز در زیر سایه و تحت حمایت او بایران آمد، و مورد عفو قرار گرفت.

ناصرالدین‌شاه که از این پس تحت فشار سفارت انگلیس و معاهده تحمیلی پاریس بود، همه مزایای سلطنتی را در باره سیف‌الدوله میرزا و خانواده‌اش برقرار نمود. در سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) او را حاکم ترشیز (کاشمر فعلی) کرد و در ۱۲۹۶ هـ (۱۸۷۸ م) حکومت اردبیل را تفویض نمود. حاجی سیف‌الدوله تا اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه میزیست و چون یکی از معمرترین شاهزادگان قاجاریه بود، شاه و دیگران او را (حاجی عمو) خطاب میکردند و بعزت پیری حق جلوس در حضور شاه را داشت. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روز ۲۳ صفر ۱۳۰۶ مینویسد: «... ولیعهد نشسته بودند. حاجی سیف‌الدوله معروف بحاجی عمو که پیرمرد است نشسته بود. سایرین تمام ایستاده بودند...»<sup>۱</sup> و بدین ترتیب حاجی سیف‌الدوله تا پایان عمر بعزت و احترام بسربرد و تحت حمایت سفارت انگلیس قرار داشت.

یکی دیگر از کسانی که نام او در هنگامه هرات و در اسناد میرعلینقی‌خان دولتی ایران و اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس، زیاد برده شده است، میرعلینقی‌خان نامی است که مردی مفسده‌جوی و از عهد فتح‌علیشاه منشاء فتنه و فساد و شر بوده است.<sup>۲</sup> وی از اواخر سلطنت فتح‌علیشاه تا هنگام انعقاد قرارداد صلح پاریس یکی از عواملی بوده که سفارت انگلیس برای ایجاد حوادث، مبارزه قلمی و ارسال یادداشت، از وجود او استفاده میکرده است.

خدمات این جیره‌خوار خائن، بدولت انگلستان آنقدر ارزنده بود که

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۶۸۵

۲- امیرکبیر و ایران ص ۳۴۰

نخست وزیر انگلستان باویك حلقه انگشتر الماس هدیه داد<sup>۱</sup>. استویك شارژ دافر انگلیس مینویسد: «... این میرعلینقی خان سالها بود که در تحت حمایت دولت انگلیس بود و خدمات برجسته‌ای برای دولت انگلستان انجام داده بود و این خدمات مورد تحسین و رضایت فوق‌العاده لرد پالمستون صدراعظم و وزیر خارجه دولت پادشاهی انگلستان واقع شده بود بطوریکه علاوه بر قدردانی‌ها يك حلقه انگشتر الماس نیز برای او فرستاده بودند...»<sup>۲</sup>

در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه بعلت ارتباط پنهانی که با خارجیان داشته و در کارهای غیرقانونی شرکت میکرد، شاه تصمیم گرفت او را به بین‌النهرین تبعید کند. مأموران دولتی با و ابلاغ کردند که آماده سفر باشد. او هم بظاهر امرشاه را اطاعت کرد. ولی روزیکه میبایست از تهران خارج شود، از منزلش مستقیماً بسفارت انگلیس رفت و خود را در پناه بیرق انگلیس معرفی کرد. کلنل شیل وزیر مختار انگلیس نامه‌ای بوزارت امور خارجه نوشته او را تبعه انگلیس و تحت حمایت سفارت اعلام کرد. وزیر امور خارجه ایران این نامه را در جواب سفارت انگلیس نوشت:

«... در مراسله مرسوله سئوالی از آن جناب شده بود که چگونه میشود رعیت و نوکر دولت ایران در زیر حمایت دولت دیگر برود؟ اگر موافق عهدنامه قراری در این باب هست مرقوم دارند تا معلوم شود. آن جناب از این فقره صرف نظر کرده، جوابی مرقوم نداشته‌اند. یقین است که در این باب جوابی مرقوم خواهید داشت. ثانیاً نوشته بودند که اولیای دولت ایران رسماً بطور دولتی بسفارت دولت انگلیس اطمینان دادند تا از سفارت بیرون رفت اگر در این باب سندی از اولیای دولت ایران دارند ابراز نمایند

---

۱ - انگلیسها همیشه بجاسوسان و خدمتگذاران و جیره‌خواران خود الماس‌های یفما شده آفریقای جنوبی را میدهند. چنانکه در جنگ بین‌المللی اول یکی از نوکران ایرانی آنها که موفق شده بود رمز واسموس آلمانی را بدست آورده و سبب دستگیری او گردد، بدیافت يك قطعه برلیان قیمتی مفتخر شد. سه فرزند ذکور این مرد در جنگ بین‌الملل دوم و اشغال ایران در طرفداری از انگلستان، از هیچگونه اقدامی خودداری نکردند و هم‌اکنون نیز بزرگترین مؤسسات اقتصادی و مالی را در اختیار دارند.

۲ - کتاب استویك ص ۳۳۶

تا معلوم شود آن چگونه سندی است که او را از تسلط مملکت و آقا و نوکر ورعیت بودن دولت ایران خارج می‌کند<sup>۱</sup>،

وزیر مختار انگلیس نمیتواند جواب صحیحی بنامه وزیر امور خارجه بدهد و بناچار پس از چندی کلنل شیل، موفق میشود تأمین نامه‌ای از دولت ایران برای میرعلینقی بگیرد و او را روانه خانه و کاشانه‌اش بنماید. اما باردیگر همین مرد خائن و مفسد مانگیر، آلت دست وزیر مختار انگلیس واقع می‌گردد و از وجودش برای تهدید و تیرگی روابط ایران و انگلیس استفاده میشود.

هنگامیکه چارلز مورس سفارت انگلیس در تهران را تعطیل کرد، میرعلینقی جیره خوار فاسد و شریر خود را تحت حمایت سفارت فرانسه قرارداد و رفت. مورس بنوکر صدیق خود دستور داده بود هرچه میتواند بهانه جوئی کند و زمینه را برای ادعاهای هنگفت علیه ایران آماده کند.

این مزدور فاسد برای موجه جلوه دادن جادئه سرقتی که میبایستی عنوان کند، ابتدا اشیاء نفیس و قیمتی و وجوه نقدینه را از خانه برادرش «میرهاشم» و با کمک «کاظم» مستخدم «طامسن» دیپلمات سفارت انگلیس، بخانه خودش برد. سپس با کاظم و یکی از نوکرانش قرار پنهانی گذاشت و با دادن مبلغی وجه نقد از آنها خواست تا شایعه سرقه خانه‌اش را عنوان کنند. کاظم مستخدم «طامسن صاحب»<sup>۲</sup> دیپلمات انگلیسی، جریان مذاکرات او و میرعلینقی را در نامه‌ای که به حیدر افندی و کنت دوگو بینو

۱- امیر کبیر و ایران ص ۳۴۱

۲- بنظر میرسد کاظم مورد گفتگو، مستخدم «ویلیام تایلور تامسون» بوده که اولین بار در سال ۱۲۶۷ هـ - (۱۸۵۰ م) بسمت متصدی امور کنسولی در ۱۲۶۸ هـ - (۱۸۵۱ م) دبیر سفارت در ۱۲۷۲ هـ - (۱۸۵۵ م) کاردار سفارت انگلیس در تهران شد. در این سال بعلت قطع رابطه سیاسی ایران و انگلیس و آغاز جنگ محمره باتفاق اعضاء سفارت به بغداد رفت. در ۱۵ ژوئیه ۱۸۷۲ م - (۱۲۸۹ هـ) بار دیگر به سمت وزیر مختاری و مأمور فوق‌العاده در ایران انتخاب شد. امتیازهای تنباکو - بانگ شاهنشاهی - لاتاری در دوران سفارت او به انگلیسها داده شد.

وزرای مختار عثمانی و روس نوشته ، مینویسد :

« میرعلینقی خان مالی که از برادرش نزد او بود در آن خانه که می گفت از آنجا برده اند گذاشته بود . من با دو نفر در آنجا بودیم ، به خیال اینکه آن مال را بخورد و تهمتی به اولیای دولت زده فسادى برپا نماید آن مال را از جایی که بود به خانه دیگر برده با ما قرار داده تعلیم نمود که در هنگام شب بقتنه<sup>۱</sup> بنای داد و فریاد گذاشته مردم و همسایه ها را در آنجا جمع نموده بگوئید که دزد آمده مالی که در آنجا بوده برد چند روزی به امشب و فردا شب از این بنا گذاری او که گذشت يك شبی که من و رفیقم شراب خورده با هم عروه [عربده] کرده زخم بیکدیگر زده بودیم میرعلینقی خان خبردار شده به خانه [ای] که ما بودیم آمد ما را بحالت مزبوره دید گفت : شما را که همسایه ها به این حالت مستی و زخم به بینند به دیوانیان خواهند رسانید و آنها هم شما را گرفته و سیاست خواهند کرد .<sup>۲</sup> چاره این است که الان بنای داد و فریاد گذاشته های و هوی کنید و بگوئید دزد آمد و مالی که در اینجا بود برد ما هم به گفته او عمل کردیم در حقیقت نه مالی از او و برادرش سرقت شده و نه دزدی آمده بود... »<sup>۳</sup>

پس از وقوع حادثه ساختگی دزدی خانه میر هاشم و شایعه شکایتی که میرعلینقی به وزیر مختار فرانسه کرد ، همه جا شهرت داد که یکصد هزار تومان از اموال و دارائی خانه من و برادرم بسرقت رفته است . میرعلینقی نه تنها ماجرا را به « کنت دو گوینو » وزیر مختار فرانسه که حافظ منافع اتباع و تحت الحمايه های انگلیسی بوده نوشت ، بلکه طبق دستوری که « چارلز مور » ، باو داده بود ، شکوائیه ای نیز به حیدر افندی وزیر مختار عثمانی نوشت و او را هم وادار کرد که « موقتاً مداخله کرده نامه ای نوشته بدولت

۱- در نامه هفتم رمضان ۱۲۷۳ - « صدراعظم به فرخ خان از قول کاظم مینویسد : ... اگر آن طور نگوئید صدراعظم که با من و شما عداوت دارد شما را می گیرد و عقوبت خواهد کرد... » ص ۳۲۸ اسناد امین الدوله .

۲- میرزا آقاخان نوری به نقل از نامه کاظم این حادثه را در نامه های ۷ رمضان و ۲۴ رجب ۱۲۷۳ به تفصیل به فرخ خان امین الدوله نوشته . رجوع شود به اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۲۸۰-۳۲۸

فرستاد .<sup>۱</sup>

در تحقیقاتی که صدراعظم پس از اطلاع از شایعه سرقت انجام داد، معلوم گردید که در خانه مورد ادعای میرعلینقی اموال او وجود نداشته، و آنچه راهم که ادعا میکند سرقت شده متعلق به برادرش «میرهاشم» بوده است. میرزا آقاخان صدراعظم، دستور میدهد از «میرهاشم» در باره میزان اموال مسروقه و نوع کالائی که ارزش آن به یکصد هزار تومان میرسیده سؤال شود. او در جواب این سؤال بیه صدراعظم مینویسد: «... اولاً مالی گمان ندارم از من رفته باشد، اگر هم رفته باشد زیاده‌تر از هفت هشت هزار تومان مال ندارم و نداشتم تا چه قدر بگویند رفته است...»<sup>۲</sup>

صدراعظم برای اینکه مدرکی از وزیر مختار حافظ منافع تحت‌الحمایگان انگلیس بگیرد، نامه‌ای به شارژدافر فرانسه مینویسد. میرزا آقاخان در این باره نوشته است: «... پس از اینکه شارژدافر وارد طهران شد، چون تبعه انگلیس سبرده او بودند میرعلینقی خان مرانبدرا به اظهار کرد، بقدر بیست روز طول کشید، شارژدافر در این باب اظهاری به اولیای دولت علیه نکرد. من خواستم از صاحب منصبان سفارت خانه‌ها در رسیدگی این امر نمایم. قبل از اقدام به اجلاس بموجب شرح دولتی از شارژدافر فرانسه سؤال کردم که کیفیت اموال مسروقه میرعلینقی خان به شما معلوم شده است؟ جواب نوشت رسیدگی کردم، بی‌پا بود. سواد سؤال و جواب را برای شما فرستادم...»<sup>۳</sup>

برای آنکه از میزان سوء نیت و مزدوری میرعلینقی آگاه شویم و بدانیم که این مرد فاسد و جیره‌خوار انگلیسها چگونه باعث گرفتاری دولت ایران شده بود که حتی در موقع مذاکرات صلح با انگلیسها نیز نام او بمیان آمده، قسمتی از نامه ۲۹ شعبان ۱۲۷۳ - ۱۸۵۶ (م) میرزا آقاخان را به فرخ خان امین الدوله نقل میکنیم:

۱- اسناد و مدارك امین الدوله - ص ۲۷۹

۲- ایضاً ص ۳۲۸

۳- ایضاً ص ۳۲۸.

« در باب میرعلینقی خان که تفصیل سوء حرکات و خبث طینت و شرارت ذاتی و فساد حالات او بر آن برادر مهربان کما هو حقّه ظاهر و آشکار است سابقاً و لاحقاً کراراً و مراراً نوشته، و سواد نوشتجات سؤال و جواب دایره را که فیما بین اولیای دولت علیه و شارژ دافر عثمانی و فرانسه در خصوص اموال مسروقه و سایر کیفیات او مکالمه و مکاتبه شده است جمیعاً برای استحضار شما قلمی و انقاد داشته‌ام و گزارشات را نوشته‌ام که محض هرزگی و فساد این اوضاع اموال مسروقه را به میان آورد که بفضل خدا آدمش رفت پیش شارژ دافر فرانسه، او را رسوا کرد، تحریکات و ادعای او را نقل کرد که پیشتر هم اسم آدمش و همین تفصیل را بجهت اطلاع شما نگاشته‌ام، دیگر ضرور تفصیل علی‌حده نیست جمیع تفصیلات را قلمی داشته‌ام، بر شما واضح است طوری نباشد که فردا بساز انگلیسها بیایند در خصوص اموال مسروقه او [که] هیچ اصل و مایه و پایه ندارد حرف بزنند، یا اینکه باز خودش در طهران بماند، مایه شراری و گفتگو بشود، البته می‌دانید که [وجود] این طور اشخاص هرزه باعث مرارت و زحمت کارگزاران طرفین است. در باب میرعلی نقی خان طوری قرار بدهید که در حمایت انگلیسها و تبعیت آنها نباشد. حالا که انشاء الله تعالی به لندن می‌روید بطور خوب و قاعده دانی می‌توانید بالمره او را به دلایل کافی و براهین واضح از حمایت و تبعیت آنها بیرون بیاورید ».

همانطوری که صدر اعظم پیش‌بینی می‌کرد، بعد از عزل او، پرداخت غرامت و شکست قطعی ایران و اجرای قرار داد تنکین پاریس، همین شرفیابی بحضور شاه که اولین نماینده سیاسی انگلیس وارد تهران شد، موضوع (میر علینقی) مطرح گردید. این بار استویک کاردار انگلیس

موضوع را مستقیماً با ناصرالدین‌شاه در میان گذاشت. خود او می‌نویسد: « در سوم ژانویه ۱۸۶۳ یک ملاقات خصوصی دیگر با شاه داشتم، مقصود من از این ملاقات آن بود که قضیه میرعلینقی خان را هم تمام کنم... در موقع جنگ دولت انگلیس با ایران خانه این شخص را غارت کرده بودند. البته این غارت بدون اطلاع میرزا آقاخان نوری



صدر اعظم وقت نبوده . بعد از جنگ که قرار بود دعاوی طرفین را يك کمیسیون مختلط رسیدگی کند ، این موضوع نیز جزء دعاوی دولت انگلستان بود که جبران آنرا از دولت ایران مطالبه می کرد ، نماینده دولت ایران در کمیسیون فوق الذکر ، حاضر نشد داخل این موضوع شود و از آن سال تا حال این مسئله در جریان بود تا شارژ دافری اینجانب و در این مدت بقدری در این باب مکاتبه رد و بدل شده بود که دوسیه این عمل بقدر يك کتاب ضخیم مینمود . زمانیکه مستر الیس وزیر مختار انگلیس در طهران بود مرا واداشت که در این باب يك گزارش تهیه نمایم و چون شرافت دولت انگلیس در میان بود نمیشد از آن صرف نظر کرد . اینک انجام آن بمن محول شده بود . من نیز میدانستم بدون موافقت و امر اکید شخص شاه ممکن نیست اینکار خاتمه پیدا کند ، ولی باطن امر این بود که این شخص ایرانی و تبعه دولت ایران است و بعلاوه مستخدم دولت ایران بود ، بعد تحت الحمايه دولت انگلیس قرار گرفته ، حال کدام يك از دول روی زمین حاضر میشد خسارت وارده بيك نفر از اتباع خود را توسط يك دولت خارجی جبران کند من گاهی این فکر را میکردم . بهر حال من خود را مجاز نمیدانم بآنچه که بین من و شاه در این مورد گذشت اشاره کنم . فقط میتوانم بگویم که در این ملاقات موفق شدم که این موضوع بس مشکل را بنفع میرعلینقی خان خاتمه دهم و علاوه بر این موفق شدم مراحم شاه را مجدداً نسبت بشخص فوق الذکر تحمل کنم ... »<sup>۱</sup>

همانطوریکه کاردار سفارت انگلیس نوشته ، او موفق شد یکصد هزار تومان ادعای واهی و دروغ او را که کنت گوینو بصدر اعظم نوشت « ... رسیدگی [کردم] چیزی از ادعای میرعلینقی نفهمیدم ... »<sup>۲</sup> وصول کند حتی وساطت سفارت انگلیس سبب شد تا این فرد خیانتکار «مقام و منصب دولتی» هم بدست آورد . میرعلینقی خان پس از خاتمه غائله ای که بدستور اربابان انگلیسی اش بوجود آورده بود عریضه ای بدین شرح به «استویک» نوشت :

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم ص ۵۹۶

۲- اسناد و مدارك امین الدوله ص ۳۴۸

۲۴ رجب ۱۲۸۰ - مطابق ۲۴ ژانویه ۱۸۶۳

دبعدالعنوان ... در این موقع بر خود واجب میدانم احساسات قلبی خود را برای ادای تشکر و سپاسگذاری در مقابل اینهمه مهربانی و توجه و حمایت دولت فخریه انگلیس، و همچنین از شخص جنابعالی برای تحمل این همه زحمت و نشان دادن علاقه مخصوص و دوستی در تصفیه کار این بنده تقدیم داشته و ضمناً عرضه بدارم که هیچیک از وزراء مختار دولت فخریه انگلیس باندازه جنابعالی در گذراندن این عمل متحمل زحمت نشده‌اند. در این چند سال اخیر بواسطه معوق ماندن این مسئله فدوی نهایت درجه در زحمت و رنج بودم. حال خدا را شکر میکنم که بمرحمت و توجه دولت پادشاهی انگلستان و بوسیله مراحم و الطاف شخص حضرتعالی کار من بطور دلخواه و رضایتبخش خاتمه پیدا نمود و نتیجه اقدامات جنابعالی که اسباب ازدیاد اعتبارات دولت انگلیس در انظار است دیروز آشکار شد و بافتخار دریافت خلعت فاخر از طرف اعلیحضرت شهرباری منتخر شدم و ذات مقدس ملوکانه نیز مراحم شاهانه را در حق فدوی تکمیل فرموده اجازه صادر شد بحضور باهرالنور همایونی تشریف حاصل کرده مورد مرحمت ملوکانه واقع شوم. اینک امیدوارم که مراحم شاهنشاهی در حق فدوی روز بروز زیاده گردد. این مختصر را برای این بحضور محترم عالی معروض داشتم که مسبوق باشید فدوی تا چه درجه مرهون مساعدت و حمایت و توجه پادشاهی انگلستان می‌باشم و علایق دوستی و محبت‌های جنابعالی را تا چه میزان قدر شناسی میکنم امضاء میرعلینقی، ۱

و بدین ترتیب يك خائن جیره خوار از حمایت کامل انگلیسها برخوردار شد و جالب اینکه افراد خاندان او تا سالهای خیلی نزدیک صاحب مقاماتی میبودند.

### حاجی عبدالکریم قندهاری

حاجی عبدالکریم قندهاری ، بازرگانی بود از اهل «کرشک»  
از نواحی قندهار که در سال ۱۲۲۰ هـ (۱۸۰۵ م) از قندهار  
بسوی سایر شهرهای ایران آمده و مشغول کسب و تجارت میشود.

خود او در سالهای بعد نامه‌ای به دکت دو گوینو، وزیر مختار انگلیس نوشته و درباره  
ملیت و موطنش چنین مینویسد «... من استشهادی دروغ از ترس حاجی (حاجی  
میرزا آقاسی) کردم و هزار نفر افغان در طهران می‌داندند من قندهاری و از اهل  
کرشکم...»<sup>۱</sup>

حاجی قندهاری پس از مدتی که از قندهار بطهران آمد با نمایندگان سیاسی  
انگلیس رابطه مخفی و علنی ایجاد کرد و در سلك جاسوسان و عمال آنان درآمد و از این راه  
ثروت هنگفتی که بالغ بر یکصد هزار تومان میشد بهم رسانید<sup>۲</sup>.

حاجی میرزا آقاسی نخستین صدراعظمی بود که او را بعلت داشتن ارتباط مخفی  
با انگلیسها و جاسوسی برای دیپلماتهای انگلیسی تنبیه و مجازات کرد . مأموران  
حاجی در دستگیری و مجازات او آنقدر سرعت عمل کردند که وی نتوانست بسفارت  
انگلیس پناه ببرد و یا انگلیسها از او حمایت کنند . بدین سبب بعد از مدتی که آزاد  
شد ، استشهادی تنظیم و بمهر و امضاء عده‌ای رسانید که اهل (شکارپور) و تبعه انگلیس  
است نه متولد قندهار و ایرانی .

در دوران صدارت میرزا تقیخان امیر کبیر ، که وصول مالیات و عوارض عمومی  
واجب‌باری شد ، حاجی قندهاری برای فرار از پرداخت مالیات ، خود را تبعه انگلیس و  
معاف از پرداخت مالیات دانست و کلنل شیل انگلیسی نیز برای او تذکره انگلیسی  
صادر کرد . وقتی مأموران امیر در وصول مالیات از او پافشاری کردند ، کلنل ، «شیل»  
نامه زیر را برای امیر نوشت :

« باولای دولت ایران بصراحه اظهار میدارد که حاجی عبدالکریم رعیت

۱- اسناد و مدارك مأموریت امین الدوله ص ۲۰۱ .

۲- ایضاً ص ۳۷۴

خلص دولت انگلیس است و با شبرت<sup>۱</sup> رعیتی دولت انگلیس را هم در دست دارد و از نوشتن و اسناد دادن این قبیل ایرادات بهیچوجه منقضی در رعیت و مطالبات او و اشخاصیکه تذکره رعیتی دولت انگلیس را در دست دارند نمیرسد و دولت انگلیس مطالبات حاجی مشارالیه را از هر کسی که باشد بقسمی مطالبه خواهد کرد، که مطالبات رعایای متولد شده در خودلندن را مطالبه میکند. و در مطالبات مشارالیه اصلاً تفاوتی نخواهد کرد. البته اولیای ایندولت از مراتب مسطوره در اینمراسله استنباط کامل خواهند فرمود که ایستادگی بیشتر در اینموارد عاقبت نیک نخواهد داشت و هر قدر زودتر قراری در مطالبات مشارالیه بدهند بصرفه التیام و مودت دولتین نزدیکتر و بهتر است...<sup>۲</sup>

در پاسخ این نامه تهدید آمیز کلنل شیل، میرزا تقی خان امیرکبیر در روز ۱۱ جمادی الاول ۱۲۶۷ چنین می نویسد:

«استشهاد معتبره مشحونه بامهار مقتیهای هرات و معتبرین و مشاهیر آنجا، حتی جناب ظهیرالدوله [حاکم هرات] در دست است که تولید مشارالیه در کرشك قندهار شده و او قندهار است و این معنی از غایت شهرت و وضوح مستغنی دلیل است... خلاصه ابدأ اولیای ایندولت، حاجی عبدالکریم را برعیتی آندولت نشناخته اند و نمیشناسند...»<sup>۳</sup> و «... درهمه قبالات و تمسکات شرعیه و عرفیه اصل مشارالیه قندهاری و مسقط الرأس و مولد او کرشك قندهار بوده، محلشك و شبهه نیست و هم از اینکه متجاوز از قرنی [قرن سی ساله] در جزو آحاد رعایای ایران محسوب بوده و صاحب خانه و ملك و عیال و اولاد و ثروت و مکننت زیاد شده و قرابت با دودمان و اشخاص بزرگ کرده و با رعایا و عموم تبعه ایندولت در جمیع تکالیف و تحکیمات شریك و سهیم بوده و در این مدت يك قرن توطن او در دارالخلافه، مثل سایر افراد و آحاد رعایای مخصوص

۱- پاسپورت و گذرنامه که در اینجا ظاهراً بعنوان ورقه «تابعیت» بکار رفته است.

۲- اسناد وزارت خارجه ایران.

۳- نامه امیر به شیل - اسناد راکد کتابخانه وزارت امور خارجه.

خود بر مشارالیه حکم کرده اند ، وازدادوستد معاملات و دادن وجه گمرک و سایر قواعد ملکيه بطريق رعيتی ايران رفتار کرده است و هرگز در هيچ حالت بجز در اين اواخر خود را از تبعه خارجه محسوب نداشته است ...<sup>۱</sup>

دکتر فریدون آدمیت ، ضمن تفسیر نامه هائی که بين اولیای دولت ايران و سفارت انگلیس در اين زمینه مبادله شده است چنین نتیجه میگیرد :

۱- املاك و علاقه بسیار حاج عبدالکریم در ايران دال بر رعيتی او نسبت به اين دولت است .

۲- حقوق گمرکی را وی مانند سایر تجار ایرانی میپرداخت و باینترتیب عوارض متنوعی که در شهرهای مختلف میداد ، خود دلیل بر تابعیت ایرانی او است والا فقط گمرک «صدی پنج» را میداد ، نه دروازه بانی و راهداری را ...

۳- تمام قراردادها ، ضمانت نامه ها ، و براتهای حاجی عبدالکریم در محاضر شرع صورت میگرفت ، حال آنکه اگر تبعه دولت دیگری می بود ، باستناد فصل دوم عهدنامه تجاری «ترکمن چای» - که دولت انگلیس نیز بعنوان دولت کامله الوداد از آن بهره مند میشد - این قراردادها بایستی در نزد حاکم و نماینده دولت انگلیس انجام می شد .

۴- در تمام مدت سی و چند سال اقامت حاج عبدالکریم جمله دعاوی او بدون حضور و دخالت نماینده دولت خارجی انجام می گرفت و فیصله می یافت و اگر تبعه دولت انگلیس بود ، چرا ترجمان وکیل یا کنسول آن دولت در جریان دعاوی حضور نمی یافتند و از فصل هفتم معاهده تجاری ترکمانچای استفاده کامله الوداد نمی کردند ؟

وانگهی نسبت به «شکارپوری»<sup>۲</sup> نبودن حاجی عبدالکریم بعدها دولت ايران در

۱- نامه، میرزا محمدعلی خان به کنل شیل - ۲۸ شوال ۱۲۶۷ .

۲- «شکارپوری» عنوانی بوده که حاجی عبدالکریم بکرمک آن وطی يك استشهدا می کوشید خود را تبعه هندوستان - و در نتیجه انگلستان - معرفی کند و دولت ايران را در مورد تابعیت خود گمراه سازد. ولی چنانکه در صفحات آینده خواهید خواند ، اءیرکبیر حيله او را نقش بر آب ساخت .

آخرین روزهای صدارت امیر دودلیل بسیار محکم وقاطع ابراز کرد :

الف : یكسند زمی حاجی میرزا آقاسی كه بموجب آن در هشتم شعبان سال ۱۲۶۳ صدراعظم ایران مبلغ چهار هزار تومان از حاج عبدالکریم قرض کرده بود و در سواد آن سند كه از طرف سفیر انگلیس جهت مطالبه وجه نزد امیر فرستاده شده بود ، صریحاً بقلم آمده كه « ... خیرالحاج حاج عبدالکریم قندهاری المولدو طهرانی - المسكن ... » امیركبير از این سواد اتخاذسند واستدلالي قابل تحسین كرد و بوزیر مختار انگلیس در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ نوشت: « چنانكه در همان سواد نوشته مرحوم حاج میرزا آقاسی ایفادی آنجناب نیز بهمین صفت موصوف شده است . اگر نوشته مزبور معتبر باشد قاطع و فاصل همه این حرفها و مثبت رعیتی او بدولت ایران است والایك نوشته چگونه دو حالت میتواند داشت ؟ كه در جنبه مطالبه وجه معتبر و در جنبه دلالت بر رعیتی بی اعتبار باشد ؟ » .

ب : پس از اینکه حاج عبدالکریم استشهاد خود را تنظیم کرده و خود را رعیت انگلیس میخواند ، نامه ای از سفارت انگلیس بخط « میرزا حسینقلی خان » ، منشی سفارت و مهر « كلنل شیل » بدولت ایران میرسد كه در آن صریحاً حاج عبدالکریم هرانی شناخته شده بود ، و تاریخ این نامه مدتی متأخر بر تاریخ استشهاد حاجی مزبور بود . لذا دولت ایران در ۲۲ صفر ۱۲۶۸ به « شیل » ابلاغ كرد : « ... بدلائل عدیده و براهین واضحه ثابت ومدلل شده است كه او شكارى پور نیست و اصل او از كركشك قندهار كه بهرات نزدیک است میباشد ، و استشهادی هم كه او خود را « شكارى پور » نوشته و ابراز كرده ، جعلی است و تاریخش پیش از تاریخ نوشته آنجناب است كه او را هرانی دانسته اند و بدیهی است كه نوشته سفارت خاصه آنجناب ، اعتبار تمام دارد و ناسخ استشهاد جعلی او ... »<sup>۱</sup>

علاوه بر دلایل و براهین ذكر شده در بالا ، بطوریکه میرزا آقاخان نوری صدراعظم مینویسد ، از اوایل ورود این خانواده بطهران همه آنها خود را ایرانی میدانسته اند . میرزا آقاخان مینویسد :

«... البته میدانید که اوابا غنجد<sup>۱</sup> [کذا] قندهاری الاصل از رعایای قدیمی دولت ایران می باشد. حتی مطلع هستید جناب مستر «آلس» ابلجی بزرگ دولت انگلیس که در سال ۱۲۵۱ - هـ [۱۸۳۵ - م] در دارالخلافة الباهره مقیم بود، حاجی عبدالرحیم برادر حاجی عبدالکریم را مباشر بیع وشرای سفارت انگلیس کرده، کاغذ داده بود. جناب مشارالیه هم در آنجا قندهاری نوشته است که اصل آن کاغذ الان موجود است، شاهم دیده اید، سواد آن هم در جوف این پاکت فرستاده شد و بعد از آن «شیل صاحب» هم در کاغذ دولتی حاجی عبدالکریم را هراتی نوشته است نه «شکارپوری» که بعد از این کیفیت ها بهانه کردند...»<sup>۲</sup>

پس از تعطیل سفارت انگلیس در تهران و عزیمت «چارلز مور»  
**ترك تابعیت**  
**انگلیس**  
 از ایران، او برادران قندهاری را تبعه دولت انگلیس معرفی کرده و آنان را تحت حمایت سفارت فرانسه که پس از تعطیل سفارت انگلیس حافظ منافع اتباع انگلیسی در ایران بود، قرارداد.  
 عبدالکریم و عبدالرحیم قندهاری در آن تاریخ هیچگونه امتناعی از تبعیت دولت انگلستان نمی کردند. اما همینکه قوای انگلیسی بیوشهر و محمره حمله کرد و جنگ آغاز شد، آنان برای حفظ دارائی و ثروت و املاک فراوانی که داشتند، نامه ای بصدراعظم نوشته و طی آن نه تنها «... در کمال میل اقرار به رعیتی دولت علیه» کردند، بلکه حاجی عبدالکریم نوشت: «... هیچ میل و اراده ندارد که سمت انتساب به دولت انگلیس داشته باشد»<sup>۳</sup> حاجی عبدالکریم در محضر شرع و دولت شخصاً حاضر شده از اعمال خود اظهار ندامت و پشیمانی کرده و اعلام داشت که «استشادهای سابقه را جعل کرده ام و تزویر و دروغ بوده...»<sup>۴</sup> در این ایام دولت ایران تسهیلاتی فراهم کرد که برادران قندهاری

۱- منظور نویسنده ابا تاجد میباشد.

۲- اسناد و مدارك امین الدوله - صفحه ۱۱۲

۳- ایضاً ص ۱۱۲.

۴- ایضاً - صفحه ۱۱۳.

املاك جدیدی خریداری نمایند و بدینوسیله موضوع تابعیت انگلیسی آنها موقتاً منتفی شد.

میرزا آقاخان نوری در نامه روز ۲۹ شعبان ۱۲۷۳ خود چنین مینویسد :

«... و هم چنین در خصوص حاج عبدالکریم ، که روز اول رعیت این دولت بود و بعد هم کاغذ رعیتی داده است که از همه تفصیلات درست مستحضر هستید و به شما هم نوشته ام قراری خواهید داد که دیگر در این باب حرفی نزنند و آن کاغذ را که طامس صاحب الجائاً در حق او داده شده است دست آویز نکنند . اولاً حاجی عبدالکریم ؛ قندهاری و رعیت ایران بوده و هست . و ثانیاً بر فرض اگر «شکارپوری» هم باشد ، موافق قرار و قانون انگلیس ها رعیت لندن دایرند ، نمی توانند کاغذ تبعیتی بدهند . اما رعیت هندوستان و سایر جاها آزاد هستند ، می توانند کاغذ تبعیت و رعیتی بدهند . حاجی عبدالکریم نیز به اعتقاد آنها چنانچه شکارپوری و رعیت هندوستان باشد کاغذ تبعیت و رعیتی داده است ، دیگر خلاف قرار و قانون خودشان نخواهند کرد و حرف نخواهند زد ...»<sup>۱</sup> و بدین ترتیب داستان برادران قندهاری پایان یافت .

میرزا آقای شیرازی یکی از حقوق بگیران و مزدوران میرزا آقای شیرازی انگلیس در دوران سلطنت محمدشاه و ناصرالدینشاه بود ، که صدراعظم نوری با ولقب «میرزا آقای حرام زاده» داده بود.<sup>۲</sup>

او در سالهایی که حاجی میرزا آغاسی صدراعظم ایران بود ، خود را بسفرای انگلیس فروخت و تحت الحمايه دولت بریتانیا شد . میرزا آقای شیرازی از بدو خدمت در سفارت انگلیس ماهی چهارصد تومان حقوق میگرفت و واسطه ملاقاتها و گفتگوهای محرمانه کلنل شیل با عمال جیره خوار انگلیسها بود . اما بخاطر اختلافی که وی با حسینقلیخان منشی دیگر سفارت پیدا کرد و شاید بعلت سوءظنی که کلنل شیل با او داشت ، از خدمت سفارت انگلیس معزول گردید . روزیکه کلنل شیل او را اخراج کرد ، حتی ورقه

۱. اسناد و مدارك امین الدوله - صفحه ۳۲۰ .

۲. ایضاً - ص ۳۲۹ .



اخراجی هم بدستش نداد ، اما باواخطار کرد که از تهران خارج شود و چون میرزا آقا تمکین نکرد ، وزیر مختار انگلیس از دولت ایران خواست که او را از تهران اخراج نمایند. صدراعظم وقت نه تنها از پایتخت اخراجش نکرد ، بلکه در صدد برآمد که برای او حقوق و مستمری نیز تعیین کند ، تا سر نوشت او سبب جلب محبت دیگر حقوق بگیران و جیره خواران انگلستان شود !

میرزا آقاخان نوری طی نامه ای که در ماه محرم سال ۱۲۷۳ - هـ (۱۸۵۶ - م) به امین الملک فرخ کاشی نوشته ، در باره رعایت نکردن موازین اداری و اخلاقی از طرف انگلیسها چنین مینویسد : «... میرزا آقا که سابق نویسنده سفارت دولت انگلیس بود ، شما خوب استحضار دارید که مادام سفارت آن دولت او را معاف از خدمت نکرده سهل است ، نوشته مرخصی به دست او نداد . اولیای دولت نخواستند مشارالیه را به نوکری دیوان اعلی قبول نمایند . بعد از آن که خودشان بصرافت طبع مرخصی کردند و نوشتند مرخصی دادند به ملاحظه اینکه رعیت این دولت است و بیکاره و آواره نباشد ، اولیای دولت علیه قراردادند که نزد حکمران اصفهان به شغل منشی گری بماند ، خدمتی کند وواجبی دریافت نماید ، که امرش بگذرد . چندی در اصفهان به شغل منشی گری متوقف بود و پانصد تومان واجب می گرفت . در اول امسال طالب رخصت برای زیارت عتبات عالیات شد. شب عید نوروز دو یست و پنجاه تومان واجب شش ماهه خود را پیشکی نقد دریافت نمود ، شش ماه دیگر را رجوع کرد که در حق ارباب طلب اوداده شود و مقبول افتاد . اما از قراری که خبر رسید ، جناب «مسترموره» در بغداد او را برده در پیش خود نوکر کرده و نگاهداشته است . خیلی غریب است و حیرتی دارم که این چه رفتاری است از مأمورین انگلیس بظهور می رسد . با اینکه میرزا آقا رعیت دولت علیه ایران است و یثبوت در سفارت آن دولت نویسنده بوده است ، اولیای دولت علیه تا کاغذ سفارت را صریحاً در باب اخراجی مشارالیه ملاحظه نکردند او را بخدمت و نوکری قبول نمودند و اینهمه رعایت آدمیت کردند . اما مشارالیه اصلاً ملاحظه ننمود که او

رعیت ایران است و چندین سال است که دولت ایران او را نوکر کرده اند . سالی مبلغی کلی موجب می دهند و خدمت نکرده مواجبش را پیشکی داده سه ماهه او را اذن زیارت دادند که باز بر خدمت خود مراجعت نماید . بدون هیچ يك از این ملاحظات همینکه دید میرزا آقائی وارد بغداد شده است برد نگاه داشت و اسم نوکری انگلیس بر سرش گذاشت واقعاً درست باید در این رفتار جناب مستر مورد دقت و ملاحظه نمود که بهیچ قاعده راست نمی آید و هیچ محل حسابی نمیتوان براو قرار داد . آن سردار مهربان از تفصیل مراتب استحضار حاصل کرده به جناب ایلچی انگلیس و بهر جا که لازم باشد اعلام نماید که این است رفتار مأمورین انگلیس که اصلاً رعایت حق از کسی ندارند و تا در هر جا که پیشرفت داشته باشد در اجرای امور غیر حق خود و ابطال حقوق دیگران می کوشند . بودن میرزا آقا نوکر موجب خور و رعیت دولت ایران در سفارت و نزد مأمور انگلیس چه راه حسابی دارد ؟ اگر مقرون به قاعده است ما را حرف نیست والا حکم صریح نمایند که او را بسپارد و اقدام بعمل بی حق نکنند .»

در دوران ولیعهدی ناصرالدین شاه و اقامت او در تبریز ، پیشکار او صمدخان رزاز چهل هزار تومان از یسکی از تجار آذربایجانی وام میگيرد . چون ولیعهد وثیقه ملکی نداشته که در گرو صمدخان بگذارد ، مقداری از اسناد را نزد او امانت میگذارند . شاید هم این مبلغ بعد از فوت محمد شاه و هنگام عزیمت ناصرالدین شاه به تهران ، قرض گرفته شده بود . صمدخان که پس از مرگ امیر کبیر نتوانسته بود طلب خود را وصول کند ، اسناد و اوراق دولتی را نزد «استیونس» کنسول انگلیس بامانت می گذارد و مبالغ هنگفتی از او می گیرد . میرزا آقاخان نوری در نامه ۱۱ شعبان ۱۲۷۲ - هـ (۱۸۵۵ - م) خود مینویسد «وصمدخان رزاز قریب چهل هزار تومان کاغذها و سندهای زمان ولیعهد را نزد استیونس رهن گذاشته است و جنسی به قیمت گراف از او گرفته بهار باب طلبش داده...»<sup>۱</sup>

پس از خاتمه جنگ محمره ، و بوشهر و هنگامیکه در پاریس بین امین الدوله کاشی

وانگلیسها بر سر معاهده صلح گفتگو بود، انگلیسها برای وصول طلبهای خود از دولت ایران منجمله همین يك فقره ادعاهائی نمودند. و بطوریکه گذشت ماده ۱۱ قرارداد را برای وصول چنین مطالباتی بایران تحمیل کردند. میرزا آقاخان بهامینالدوله مینویسد: «... مثل آفتاب روشن است که آن فصل عهدنامه را تنها از برای همین وفقره صمدخان رزاز بسته اند، دیگر منظوری نداشته اند...»<sup>۱</sup>

چند سال قبل از این حادثه دولت اعلام کرده بود که مطالبات قدیمی و کهنه اعتبار ندارد و بروات صمدخان رزاز هم مشمول این تصمیم دولت شد. همینکه در پاریس، مطالبات صمدخان عنوان گردید، صدراعظم وقت او را احضار کرده، پس از مدت کوتاهی موفق شد اقرارنامه ای از او بگیرد که بروات او اعتبار ندارد... بجهت رفع زحمات آینده کاغذی از صمدخان رزاز گرفته شد، صریح اقرار نموده و نوشت که آن سندها خالی از وجهه و بی معنی است،<sup>۲</sup> با وجود این تا مدت ها بعد سفارت انگلیس مرتباً مطالبه وجوهات مذکور می کرد.

۱- اسناد ومدارك مأموریت امینالدوله ص ۳۲۹.

۲- ایضاً ص ۳۰۶.

## خانواده شوشتری

یکی از خانواده های مشکوک که از هندوستان بایران مهاجرت کرده و در همه دوران سلطنت محمد شاه و سی سال اول سلطنت ناصرالدین شاه حوادث تأسف آوری برای دربار ، دولت و مردم ایران بوجود آورد ، خانواده شوشتری بود . این خانواده که بازماندگان آن در يك قرن اخیر در ایران مصادر امور مختلف مملکتی و اجتماعی بودند بنام های شوشتری ، جزایری ، عون ، عون جزایری و غیره نامیده شده اند . در بین افراد این خانواده عالم روحانی ، دانشمند ، وزیر ، نماینده مجلس ، وابستگان مؤسسات دولتی ، معلم و بازرگان وجود داشته و دارند . درحالیکه اسناد و مدارك دولتی ایران و اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلستان چند نفر از افراد این خانواده را بزشتی نام می برد و آنها را تبعه و تحت الحمایه انگلیس معرفی میکند ، عده ای از آنها نیز مردمی آزاده ، وطنپرست افراطی ، ضد اجنبی و حتی از مبارزین علیه سیاست استعماری انگلستان و دشمن بعضی از نمایندگان دیپلماسی بریتانیا در ایران بوده اند . بنابراین اگر در رأس این خانواده چندتن تحت الحمایه و آلت نظرات شوم سفارت انگلیس وجود داشته ، درعوض مردان شرافتمند و وطنپرست و ضد اجنبی نیز در این خانواده بسیار بوده اند که خدماتی بزرگ بجامعه ایرانی کرده و نام نیکی از خود بیادگار نهاده اند . اینك با استفاده از اسناد دولتی ایران و انگلستان شمه ای از اعمال شرم آور

چند عضو این خانواده را بیان میکنیم ، شاید در آئینه خدمتگذاران آنها نیز معرفی شوند :

در سالهایی که سیاست شوم استعماری انگلستان متوجه ایران و سایر ممالک مجاور هندوستان شده بود وزعمای این کشور درصدد تضعیف کشورهای شرق و نفوذ در این منطقه برآمده بودند، کارگردانان و متخصصان امور هندوستان عدمای از عوامل سرسپرده خود را از آن کشور بایران و سایر مناطق فرستادند . عوامل مخفی و علنی انگلیسها، زمانی در کسوت روحانیت و دیانت و فقر و درویشی بودند و گاهی بلباس سیاح، طبیب ، کشیش و بازرگان درمیآمدند . عواملی که بدینترتیب و بنام مذهب بایران اعزام شدند، از روز ورود بمرزها ، قیافه کریه و نفرت آور خود را نشان داده و آنچه توانستند به « ارباب » خدمت کردند .

یکی از خانواده هائی که بنام عالم و در کسوت روحانیت بایران اعزام شدند ، سه فرزند ذکور از خاندان شوشتری بودند. بموجب اسناد دولتی ایران ، سید عبدالحسین شوشتری که در ایران اقامت داشت ، نامه هائی به محمد شاه نوشته و استدعا کرد که عمویش سید مصطفی شوشتری مقیم حیدرآباد دکن را بایران احضار کند و او را مشمول عنایات خود قرار دهد . سید عبدالحسین چندین نامه بشاه و صدراعظم نوشت تا سرانجام محمد شاه موافقت کرد که او را بتهران احضار کنند . حاجی میرزا آقاسی فرمان محمد شاه را به حاجی میرزا مسعود که در آن اوقات وزیر دول خارجه بود داد و او را مأمور کرد که از جانب شاه فرمانی مبنی بر احضار آقا سید مصطفی خطاب بخود اصدار شود . حاجی میرزا مسعود به بهانه اینکه حیدرآباد دکن از مستعمرات انگلستان است و صلاح نیست « بدون اطلاع مأمورین دولت بیه انگلیس در دوستی ارسال و مرسل بچیدرآباد داشته باشیم »<sup>۱</sup> ، فرمان زیر را بوسیله وزیر مختار دولت انگلیس در تهران برای آقا سید مصطفی فرستاد :

« ... پیوسته وجود مسعود عالیجناب مقدس القاب فضائل و کمالات اکتساب

۱- نامه صدراعظم به شفیع خان درلندن. اسناد بایگانی وزارت خارجه ایران .

حقایق و معارف نصاب شرایع و محامد انتساب سلاطه الاطیاب افضل الفضلاء العظام اعلم العلماء الاعلام آقا سید مصطفی محیط فیوضات الهی و مقرون بغزالتات شاهنشاهی بوده، مصون از صرف حوادث و صنوف نواب باد - بعد مکشوف رأی افاضت پیرای حقیقت نمایش میداریم که چون سلسله جلیله سادات نوریه را در حضرت آسمان رفعت بواسطه دعاگوئی و دولتخواهی اختصاص مخصوص است، در اینوقت که عالیجناب قدسی انتساب فضایل و کمالات اکتساب فاضل ادیب عالم از سلسله نجیب سید عبدالحسین معاودت

محض حضور آفتاب ظهور ادراک نمود، بعرض اقدس همایون رسانید که آنجناب بعزم زیارت حرمین شریقتین زاد هماله شرقاً رفته بواسطه تقدیرات چندی است که در هندوستان و حیدرآباد دکن توقف دارد. لہذا باظهار کمال توجه شرافت مظاهر آن عالیجناب را بصورت این منشور مبتهج و مسرور فرمودیم که چون وجود آن عالیجناب در دربار اقدس کمال ضرورت دارد، میباید آن عالیجناب بوصول منشور عنایت دستور عازم دار الخلافه الباهره گردد. درینباب هم شرحی



چارلز مودره وزیر مختار انگلیس

بجناب جلالت و شوکت نصاب اجل الکفاه نواب حیدرآباد دکن مرقوم فرموده ایم که آن عالیجناب را بطور خوشی روانه نماید. میباید تا زمان شرفیابی همواره اوقات حالات گزارشات خود را اظهار کند - عالم الخیر والعافیة بالعافیة. بضمیمه این فرمان محمد شاه، میرزا مسعود گرمرودی ابن نامه رابه سرجان مکینل وزیر مختار انگلیس در تهران نوشت:

«جناب مجتد و جلالت نصابا محبان استظهارا مکرماً. چون اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه خلد الله ملکه و دولته، بعموم ساداة نوریه شوشتری خصوصاً بعالیجناب فضیلت و کمالات اکتساب، آقا سید عبدالحسین کمال توجه والتفات

را دارند . این اوقات که عالیجناب مشارالیه ادراک سعادت حضور اقدس نمود، اعلیحضرت شاهنشاهی استفساری از احوال عالیجناب سید مصطفی عم عالیجناب مشارالیه فرمودند سید عرض کرد که در حیدرآباد دکن توقف دارد ، فرمودند که وجود عالیجناب سید مصطفی در دربار همایون ضرور است . رقیمه بیجناب جلال و شوکت نصاب نواب صوبه دار دکن نوشته شده که مشارالیه را باکمال خشنودی و عزت روانه نمایند، حسب الامثال امر همایون ، رقیمه بیجناب معزی الیه انفاذ آنجناب شد که چنانچه مصلحت دانند ، برطبق فرمایش شاهانه نوشته بریزدنت دولت انگلیس بنویسند که سید مشارالیه را معزز و محترم روانه دارند .»

پس از ورود سید مصطفی شوشتری بایران ، اولین تقاضائی که از محمد شاه کرد، برقراری مقرری سالانه برای خود و اولاد و حتی سید عبدالحسین برادرزاده اش بود ، که از سالها قبل در تهران اقامت داشت . محمدشاه که شاید تحت تأثیر عوامل انگلیسی قرار داشت ، برای هر يك از آنها تیول و مقرری سالیانه ای بدین شرح تعیین کرد :

۱- مستمری سید عبدالحسین ۱۲۰۰ تومان

۲- مستمری آقا سید عبدالله ۱۴۵۰ تومان

۳- مقرری آقا سید محمد ۳۵۰ تومان

۴- مستمری آقا سید مصطفی دروجه سید عبدالله ۱۲۰۰ تومان

محمد شاه برای برقراری تیول و مقرری سالانه فوق الذکر ، فرمانی بشرح زیر صادر کرد و بوسیله « مکنیل » وزیر مختار انگلیس در تهران برای سید مصطفی که بایران آمده بود فرستاد :<sup>۱</sup>

«آنکه چون مراتب عواطف رأی مکارم آرای اقدس همایون شاهنشاهی را لازم افتاده است که در حق دعاگویان خاص و خیرخواهان دولت جاوید [ يك كلمه خوانده

---

۱- سواد این فرمان را فقط وزیر مختار انگلیس بضمیمه نامه ای برای وزارت خارجه دولت متبوعش فرستاده که عیناً ضبط است .

نشد [از بذل مراسم رأفت و لوازم مکرمات علی حسب مراتبهم دریغ نفرمائیم لهذا در هذمه السنه میمونه ثنی قوی ثیل سعادت دلیل و ما بعدها مبلغ یکهزار و هشتصد تومان وجه مستمری عالیجنابان فضائل و کمالات اکتسابان ، معارف و محامد انتسابان ، سلامتی الساده آقا سید عبدالله و آقا سید محمود لد آن جناب فضائل نصاب معالی انتساب ، اجل الساده آنجناب آقا سید مصطفی دیوانی ولایات دزفول عاید شده که صرف معاش خود کرده بوظائف دعاگوئی اشتغال نمایند . مقرر آنکه حکام حال و استقبال عربستان مبلغ مزبور را در وجه عالیجنابان مشارالیه مستمری برقرار دانسته همه ساله از بابت مالیات دیوانی دزفول عاید ساخته ، بخرج ابواب جمعی خود مجری و محسوب دارند . المقرر مستوفیان عظام شرح فرمان واجب الاذعان همایون را ثبت دفاتر خود کرده ، مصون از تغییر دارند فی شهر رمضان ۱۲۶۵ء

در زیر فرمان مقرری هر يك از چهار نفر مذکور بشرحی که گذشت، نوشته شده است.<sup>۱</sup>

سید مصطفی و خانواده اش چند سالی بدون حادثه در ایران

آغاز هرزگی

زندگی کردند و همه ساله مبالغ هنگفتی بعنوان تیول و مقرری

و

از دولت میگرفتند<sup>۲</sup>. تا اینکه در اواخر سلطنت محمد شاه

شیطنت

ناگهان سید مصطفی بنای مخالفت با دولت را گذاشت. حاجی

میرزا آقاسی ابتدا سعی کرد با او مدارا نماید، ولی ارتباط دائمی او با سفارت انگلیس

و حوادثی که سید مصطفی و افراد خانواده اش بوجود آوردند ، سبب قطع ارتباط او با شاه

و صدراعظم شد . مندرجات يك سند رسمی حاکیست که «... در اواخر دولت شاهنشاه

مغفور مراتب هرزگی و شیطنت او ظاهر شد و از شوشتر کارهای خلاف قاعده از او ظاهر شد

و اولیای این دولت بمشارالیه کم میل شدند . بواهمه اینکه مبدا او را مورد مواخذة نمایند

مستمری که در حق خودش برقرار بود باسم سید عبدالله و سید محمد پسران خودش نمود

۱ - اسناد راکد وزارت خارجه انگلیس

۲ - اسناد بایگانی وزارت امور خارجه ایران ۴۰۷۲



و خودش ترك آمد و رفت را کرده منزوی شده<sup>۱</sup>.

پس از مرگ محمد شاه و بسلطنت رسیدن ناصرالدینشاه قاجار، سید مصطفی نامه - ای به شاه و امیر کبیر نوشت و استدعای اضافه تیول و مقرری خود را کرد. صدراعظم در چهارم جمادی الثانی ۱۲۶۶ ( ۱۸۴۹ - م ) در جواب او نوشت: مبلغ ۱۵۰۰ تومان انعام در وجه شما پرداخت شد، بشرطیکه در طریق خدمتگذاری مضایقه ننمائید. اما سید مصطفی بجای ابراز تشکر از شاه و صدراعظم، نامه‌ای بوزیر مختار انگلیس نوشته، خود را تبعه و خدمتکار دولت فخیمه معرفی و تقاضا کرد اقدامی برای وصول مطالبات گذشته او بشود. وزیر مختار انگلیس نامه زیر را بحماییت از او برای امیر نوشت:

«جناب جلالت و بنالت نصاباً بجدت و فخامت انتساباً، محبان استظهاراً، مشفقاً، مکرماً ...»

شرحی که در باب مستمری عالیجناب آقا سید عبدالله و برادرش نگارش رفته بود چون در طی مراسله دولتی اشعاری از قطع مرسوم مستمری سنوآ آتیه مشارالیه رفته بود، لازم دید که در مقام اسکات اولیای دولت ایران جوابی منصفانه نگارد که:

اولاً - اینکه نگارش رفته بود که دوستدار اسناد خلاف باولیای دولت ایران داده است که احکام برخلاف یکدیگر صادر کرده‌اند، دوستدار اصلاً چنین اظهاری نکرده بود. بلکه نوشته بود که یکی از کارگذاران از قول آنجناب بعالیجاه سلیمان خان نوشته است که حکم جناب امیر این است که آنها خود را بدولت انگلیس بسته‌اند، نباید داده شود و کاغذ خود عالیجاه سلیمان خان الان در دست است.

ثانیاً - اینها اوقاتی که در هندوستان بودند، از جانب نواب حیدر آباد دکن از جمله نوابان ممالک هندوستان وجه مدد معاش از برای آنها معین و برقرار کرده بودند، که در کمال رفاهیت و آسودگی روزگار می‌گذرانند و محتاج بهیچ دولتی نبودند، در عصر علین آشیان محمد شاه مبرور، اولیای ایندولت علیه بتوسط وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس از روی نوشتجات دولتی آنها را از روی کمال میل خاطر خواهش

۱ - نامه میرزا آقا خان نوری به میرزا شفیع مصلحت گذار ایران در لندن - اسناد

بایگانی وزارت خارجه ایران.

بآمدن و آوردن بدولت ایران کردند ، هر چند از خیالات باطن اولیای دولت ایران وزیرمختار آن عصر را استحضاری نبود ، ولی محض رضا جوئی و خاطر خواهی ایندولت و باطمینان تعهدات و نوشتجات دولتی خواهش مرخصی آنها را از کار گذاران فرمانفرمای هندوستان و اجازه آمدن بایران را کرد . ایشان نیز ملتزم اولیای ایندولت را مقبول و آنها را راهی ساختند ، بعد از روانگی بدیهی است که آن مرسوم آنجا قطع گردید ، پس از ورود آنها بایران اولیای سابق ایندولت بملاحظه تعهدی که کرده بودند بوعده خود وفا و وجوهی از برای صرف مخارج بغیر از مستمری و مدد معاش حسب فرمان در وجه آنها از بابت بدیهی املاک زر خرید و موروثی آنها برقرار کردند . تا اوایل جلوس میمنت مانوس سرکار اعلیحضرت شهرباری ، آن مرسوم و مقرری باضعاف و مضاعف ، بعلاوه انعامات و احسانات دیگر میرسید درین عهد فیروزی مهد سرکار اعلیحضرت شهرباری بدستخط مبارک مرقوم فرمودند که جناب امیر هر چه در عهد شاه مبرور میگرفتند بدهید برخلاف آنچه جمیع مرسومات آنها را من جمیع الجهات مقطوع و املاک آنها را مسترد و مغضوب داشته ، مبلغ یک هزار و هشتصد تومان و کسری در عوض آن املاک و مستمریات با وجود دستخط سرکار اعلیحضرت پادشاهی و قبول اولیای ایندولت و معلوم بودن مودی آنجناب متعذر باین شدند که چون مالیات دیوانی در آن سال نرسیده است وصول این وجه نیز خالی از اشکال نیست . دو سال دیگر را که ایت ثیل و ثنی قوی ثیل باشد ، احکام محصل صادر و روانه کردند که رفته حکماً از عالیجاه سلیمان خان گرفته عاید دارند که بعد سبب نوشتن یکی از کار گذاران بسلیمان خان بحیز تعویق افتاد و نرسید و تاکنون زیاده از هشتصد و پنجاه تومان نرسیده است و قریب دو هزار و هشتصد تومان الحال باقی است . امسال را که تنگوز ثیل باشد ، باز احکام بعهد نواب معزی الیه نرسیده ، که آیا ایشان بچه عذر متعذر شدند که اینک این مراسله را نوشته اند . حال البته از ملاحظه این جواب دوستدار خواهند دریافت کرد که گذشته از سایر حقوق اعم از دولتی و غیره انصاف هیچ دولتی تصدیق و تمکین جوابی که از اولیای این دولت بدوستدار رسیده است نخواهند کرد و باعتقاد دوستار شایسته يك دولتی نیست که

مردمان عزیزری را در مملکتی که کمال عزت و آسایش را داشته‌اند به ترغیب و تحریص مبالغتهای گزاف تطمیع کرده، بدولت خود دعوت کنند، مرسوم آنها را در این مملکت مقطوع ساخته و در اینجا راه معیشتی قرار بدهند و سرکار اعلیحضرت شهرباری و اولیای این دولت همه امضاء بدارند و حال از ناراضامندی خاطر خود که چرا آنها از وابستگان دولت انگلیس بوده‌اند بخواهند قطع مزروق و مرسوم آنها را مقطوع دارند و بچنین بهانه‌ها، آنها را متحیر و سرگردان سازند که در مملکت ایران با آن تعهدات بجز قرض زیاد، راه بردار بجائی نباشند. ظاهر این است که اگر اولیای این دولت در حقیقت چنین منظوری داشته باشند، باعتقاد دوستدار اولیای دولت انگلیس بتوانند خودداری نمایند. البته آنجناب هم لازمه تفکر و ملاحظه را در ین باب خواهند فرمود و بدوستان در تأسف اظهار چنین مراسله، همراهی خواهند کرد و در تلافی آن اظهار اقرار و حکم محکمی خواهد فرمود که بقیه مستمری سنوات ماضیه آنها را بدون حالت معطلی عاید ساخته و از هذه السنه و مابعدھا علی سبیل الاستمرار عاید گردد چون لازم بود اظهار داشت زیاده تفصیل جایز نخواهد بود تحریراً ۵ شهر رجب المرجب ۱۲۶۷»<sup>۱</sup>.

روابط خاندان شوشتری با شاه و صدر اعظم باردیگر تیره می‌شود و دخالت وزیر مختار انگلیس امیر کبیر را عصبانی میکند. پس از وصول نامه فوق‌الذکر تا شوال همانسال، بین سفارت انگلیس، خانواده شوشتری و صدر اعظم مکاتباتی شده است، ولی اثری از آنها بدست نیامده. تا اینکه در ۲۹ شوال ۱۲۶۷ امیر کبیر نامه‌ای به خانلر میرزا والی خوزستان مینویسد. در این نامه درباره بزرگ خاندان شوشتری که قصد مهاجرت به بین‌النهرین را داشته، چنین نوشته شده: «... چون سید مصطفی شوشتری میخواهد روانه عتبات شود، اجازه دارد تا مدت یکماه که مرخصی اوست که به شوشتر رفته عیال خود را از آنجا برداشته، روانه عتبات شود...» امیر کبیر در حاشیه نامه مینویسد: «اگر يك روز بیشتر تجاوز كرد نواب والا فوراً گزارش بدهد».

این نامه نشان دهنده اختلاف شدید بین امیر و سید  
**آقا سید محمد** مصطفی شوشتری و احتمالاً دلیل خروج همیشگی او از ایران  
**شوشتری** میباشد. زیرا بعد از این دیگر از سید مصطفی اطلاعی در دست  
 نیست، در عوض نام «سید عبدالله» و «سید محمد» در همه اسناد  
 دولتی دیده میشود. اسناد دولتی همه جا از سید عبدالله بیدی نام می برد، تا جائیکه  
 میرزا آقاخان نوری در باره اش مینویسد: «سید عبدالله شوشتری که می دانید آدم شربری  
 است»<sup>۱</sup> در حالیکه از «سید محمد» چند جا به نیکی یاد شده است و حتی اختلاف و  
 مبارزه او با سفارت انگلیس بالا میگیرد و کار او به تحصن در خانه خواهر شاه می انجامد.  
 بطوریکه در تواریخ ضبط است، سفارت انگلیس به آقا سید مصطفی و آقا سید عبدالله  
 و آقا سید محمد املاکی در قلهک برای سکونت تابستانی میدهد. محل سکونت و زندگی  
 تابستانی آقا سید محمد در مجاورت فئات سفارت قرار داشت. بر سر تقسیم آب، چند بار بین او  
 و مستخدمین ایرانی و انگلیسی مقیم سفارت بیلاقی در قلهک اختلافی روی میدهد که یکبار  
 منجر به زد و خورد و نزاع نیز میگردد. آخرین باری که بین او و کارکنان سفارت نزاع  
 لفظی شدید روی میدهد، انگلیسها بنام اینکه او تبعه انگلیس است، تصمیم میگیرند  
 او را دستگیر و در سفارت زندانی کنند. آقا سید محمد شوشتری خود را بخانه «عزت  
 الدوله» خواهر ناصرالدینشاه رسانیده در آنجا متحصن میشود.

سرانجام با وساطت عزت الدوله و ناصرالدینشاه، سفارت انگلیس از تعقیب و  
 مجازات آقا سید محمد، منصرف میشود، ولی برای اینکه حوادث دیگری بوجود نیاید،  
 شاه دستور میدهد، او را بسمت نماینده سیاسی ایران در «حاج طرخان» منصوب کنند،  
 و وی را بروسیه میفرستد. آقا سید محمد که در این مأموریت لقب «عون الملك» گرفته  
 بود، بعدها جنرال کنسول «ایران» در این شهر میشود و چون زبانهای انگلیسی و هندی  
 هم خوب میدانسته، پیشرفت هائی در امور سیاسی مینماید.

۱- اسناد بایگانی وزارت خارجه ایران.

۲- نامه مورخ ۲۹ رمضان ۱۲۷۳ صدر اعظم به فرخ خان کاشی.

در بین اسناد دولتی قاجاریه و اسناد دولتی انگلیس، نام سید سید عبدالله شوشتری عبدالله شوشتری در حوادث گوناگون برده شده است. طبق نوشته کنت دوگو بینو: سید عبدالله یکی از ریاضی دانهای معروف ایران است و زبان فارسی او فصیح میباشد. او علاوه بر زبان فارسی، زبان عربی را هم خیلی خوب می‌داند...<sup>۱</sup> سید عبدالله با اینکه در علوم دینی نیز تبحر و اطلاعات فراوان داشت، با اینحال بجای کوشش در امور مذهبی، بمخالفت با شاه و دولت پرداخت و سرانجام خود را بدامان سفارت انگلیس در تهران افکند.

اولین باری که اسم او در مکاتبات دولتی برده شد، در سال ۱۲۶۷ هـ - (۱۸۵۰ م) و در زمان صدارت امیر کبیر است. او نامه‌ای بصدر اعظم مینویسد و تقاضا میکند برای وصول مطالباتش از اهالی شوشتر باو کمک کنند. امیر کبیر در ذیحجه ۱۲۶۷ نامه‌ای به «خانلر میرزا» والی خوزستان مینویسد و تأکید میکند «سید عبدالله و آقا سید مصطفی مطابق اسنادی که در دست دارند از پاره‌ای از اهالی شوشتر مطالباتی دارند، در احقاق حق و وصول و ایصال طلب مشارالیه اقدام کنید»<sup>۲</sup> ولی چون ادعای آقا سید مصطفی و آقا سید عبدالله از مردم صحیح نبوده، اقدامی نمیشود. پس از قتل امیر کبیر و بصدارت رسیدن میرزا آقاخان نوری، سید عبدالله شوشتری نامه‌ای بصدر اعظم نوشته و مدعی میشود که «امیر کبیر با خانواده سادات شوشتری مخالف و منافق بود، حال که او از مقام صدارت خلع و این مقام عظمی بشخص کاردان و مدبری واگذار شده، استدعای کمشنر همراهی برای وصول مطالبات و احقاق حق داریم» میرزا آقاخان در محرم ۱۲۶۸ هـ - (اکتبر ۱۸۵۱ م) دستوری بخانلر میرزا میدهد و از او میخواهد که از خانواده سید عبدالله احقاق حق بشود.<sup>۳</sup> ولی جواب حاکم خوزستان اینست که «او مطالبات غیر صحیح از مردم

---

۱- سه سال در ایران

۲- اسناد دولتی در بایگانی وزارت امور خارجه

۳- انبوخه اسناد دولتی کتابخانه سلطنتی

دارد و آنچه که ادعا میکند، سندی در دست ندارد<sup>۱</sup>.

سید عبدالله شوشتری از این پس بامیرزا آقا خان نوری نیز بنای مخالفت گذارده و از وزیر مختار انگلیس در تهران استمداد میکند. او نامه‌ای بسفارت فخمیه می‌نویسد و ضمن یادآوری اینکه مادرم سیده و تبعه هندوستان و خود و برادرانم تابعیت دولت بهیه انگلستان را داریم، تقاضای احقاق میکند. سفارت انگلیس چند نامه بصدر اعظم و وزارت امور خارجه ایران مینویسد، ولی بهیچیک از آنها پاسخ داده نمیشود.

همینکه مسئله هرات خطر جدی برای هندوستان مستعمره زرخیز انگلستان پیش می‌آورد، انگلیسها تلاش همه جانبه‌ای را برای ایجاد حوادث گوناگون در ایران آغاز می‌کنند، از جمله «چارلز مور» وزیر مختار انگلیس در تهران سید عبدالله را با عجله از تهران بشوشتر می‌فرستد تا در خوزستان حوادثی بوجود آورد. صدر اعظم مینویسد: «مستر مور و سایر صاحب منصبان انگلیس در تمهید فتنه و فساد در داخله مملکت ایران هستند و می‌خواهند آدمهای شریر و مفسد ایران را از قبیل تیمور میرزا و رضاقلی میرزا، پسرهای مرحوم فرمانفرما که در بغداد هستند و میرزا آقای شیرازی نمک بحرام را به صفحات فارس بفرستند که در بهیپان و هرجا بتوانند آشوب و شورش نمایند و هم چنین سید عبدالله شوشتری را به عربستان بفرستند که در آنجاها فتنه و فساد نمایند...»<sup>۲</sup>.

اقداماتی که شاه و صدر اعظم برای خنثی کردن عملیات عمال و جاسوسان ایرانی انگلیسها بعمل آوردند، سبب شد تا آنها نتوانند کاری از پیش ببرند و در نتیجه «مفسدین گرفتار سوء خیال خودشان ... و مخدول و منکوب ...»<sup>۳</sup> شدند.

وزیر مختار وقتی در این راه شکست خورد، موضوع تابعیت انگلیسی سید عبدالله و حقوق و مستمری و نیول سالانه او را عنوان کرد و نامه‌هایی بصدر اعظم نوشت. در همین ایام «چارلز مور» سفارت را تعطیل کرد و از ایران رفت. او سید عبدالله شوشتری را مثل سایر تحت‌الحمایه‌ها و اتباع انگلیس در اختیار «کنت دوکوبینو» وزیر مختار

۱- انبوخته اسناد دولتی کتابخانه سلطنتی نامه ۷ رمضان ۱۲۷۳.

۲- اسناد و مدارک امین الدوله ص ۱۸۳

۳- ایضاً ۳۷۵

فرانسه گذارده و از او خواست تا از این خانواده سادات حمایت همه جانبه بنماید !!  
استیونس دیپلمات انگلیسی که بعد از «موره» امور سفارت انگلیس را اداره میکرد ،  
اولتیماتومی بدولت ایران داده و از وزارت امور خارجه خواست تا مقرری سالی ۱۵۰۰  
تومان در حق او برقرار شود : « ... در باب مستمری سید عبدالله شوشتری هزار و پانصد  
تومان بجهت سید عبدالله لوطی وظیفه می خواهند ، چند کاغذ جعل امسال به ایران  
فرستاد ، امسال ندادیم . می خواهند بگیرد نمیدهیم ... »<sup>۱</sup> .

سید عبدالله شوشتری وقتی از همه جا مأیوس شد ، شروع بنوشتن نامه ها و اخبار  
جعلی علیه شاه و صدراعظم کرد و در پایتخت تحریکاتی را آغاز نمود و انگلیسها درلندن ،  
پاریس و بغداد موضوع برقراری مستمری او را عنوان کردند . میرزا آقا خان صدراعظم  
به فرخ خان امین الدوله مینویسد : « در باب سید عبدالله شوشتری که می دانید آدم  
شریری است و شما در طهران بودید ، دیدید چه قدر کاغذهای جعلی منتشر کرد و از همه  
جا بروز کرد ، نباید او هم به طهران بیاید . به او هم مواجب داده نخواهد شد . اگر  
رعیت انگلیس است و هندوستانی ، برود به هندوستان ، والا اگر رعیت این دولت است  
و شوشتری می باشد ، این دولت به او مواجب بدهد ، یا ندهد مختار است ... »<sup>۲</sup> در جای  
دیگر او مینویسد : « چیزی که باقی می ماند مستمری سید عبدالله است . مراتب افساد  
و شیطنت او را که شما البته اطلاع دارید . ما دیگر بچه دلیل مستمری به او بدهیم ؟ اگر  
رعیت انگلیس است چرا خود انگلیس مواجب و مستمری به رعیت خودش نمیده ؟  
اگر رعیت ایران است يك مرتبه ترك حمایت سفارت انگلیس را بگویند ، خود میدانیم  
واو ... »<sup>۳</sup>

انگلیسها برای حفظ خانواده شوشتری و بخصوص برقراری تیول و مقرری سالانه  
این خانواده ، مذاکراتی را درلندن و پاریس دنبال کردند . آنها بهیچوجه نمیتوانستند

۱- اسناد و مدارك ، مأموریت امین الدوله ص ۱۶۰

۲- نامه ۲۹ رمضان ۱۲۷۳

۳- نامه ۷ رمضان ۱۲۷۳

از حمایت این خانواده صرف نظر کنند. اصرار انگلیسها در برگردانیدن سید عبدالله از بین النهرین به تهران بصورت اسناد و نامه هائی در اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس نمودار است. فرخ خان نامه هائی به صدراعظم نوشته تقاضای انگلیسها را عنوان میکند. میرزا آقا خان در جواب مینویسد: « فقره سید عبدالله یا هیچ در ایران نباشند یا در طهران نمائند ... »<sup>۱</sup> اما انگلیسها نه تنها اصرار در مراجعت او بایران کرده و موافقت ایران را جلب کردند، بلکه در برقراری مقرری نیز با وساطت یکی از « انگلیس مآبها » موفق شدند، « سید عبدالله شوشتری را ظاهراً میرزا عباس حاضر کرده با همه شرارت باید به او وظیفه حکماً داد... »<sup>۲</sup> سید عبدالله، بعد از خاتمه جنگ مثل سایر تحت الحما یکان بایران آمد و خود و خانواده اش سالها در ایران اقامت کردند و با داشتن تابعیت ایران و گرفتن حقوق و مقرری از دستگاههای دولتی ایران، بخدمت دولت بهیه انگلستان ادامه دادند.

آخرین سند دخالت  
آخرین سندی که نشان دهنده حمایت علنی انگلیسها  
از بازماندگان خاندان شوشتری است، نامه ۲۹ نوامبر

۱۹۲۰ م. (ربیع الاخر ۱۳۳۸ هـ) میباشد. در این نامه سفارت

انگلیس از دولت ایران میخواهد تا حسین جزایری (عون الملك) دوم را بسمت کمیسر دولت در بانک شاهنشاهی منصوب کند. بطوریکه میدانیم، دولت ایران برای کنترل کارهای بانک، یکی از کارکنان مورد اعتماد خود را بنام « کمیسر » مأمور خدمت میکرد. با وجودیکه در سال ۱۹۲۰ دولت ایران مقتدر الملك را بعنوان کمیسر مأمور بانک کرده بود، با اینحال سفارت انگلیس تقاضای تعویض او را میکند، زیرا مقتدر الملك برای جلوگیری از سوء استفاده ها و نقل و انتقالات ارزی که همگی بضرر ایران و بسود انگلیسها بود، موافقت نمیکرد. مخالفت کمیسر ایران با سوء استفاده انگلیسها موجب عصبانیت سفارت انگلیس شد و بهمین جهت برای انتصاب کسیکه مورد اعتماد و حافظ اسرار آنها



باشد عون « الملك جزایری » را بدولت ایران پیشنهاد کردند . اینك نامه سفارت انگلیس :

سفارت انگلیس ۲۹ - نوامبر ۱۹۲۰

دوست عزیزم :

خواهشمندم حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا بعرض رسانید که تغییری در کمیسری بانك شاهنشاهی لزوم پیدا کرده . مقتدر الملك (مجد السلطنه) کمیسر حالیه بانك بهیچوجه آنطوریکه شاید و باید بخدمت و مأموریت خود رسیدگی ننماید و بواسطه معاونین بکارها رسیدگی مینماید . اگر عون الملك را دولت تعیین نماید بانك شاهنشاهی ایشانرا برای کمیسری باکمال میل قبول خواهد کرد و آقای نورمان هم از این موضوع خیلی خوشوقت خواهد شد ، زیرا که ایشان در امور بانك سابقه و اطلاعات

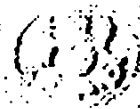
Legation Britannique

Le 29 novembre 1920



Monsieur le Ministre,  
Je vous prie de bien vouloir  
faire passer à Son Excellence le Ministre de l'Intérieur  
la réclamation d'un  
changement de l'administration  
gouvernementale de la Banque  
Industrielle.

Monsieur le Ministre, j'ai l'honneur  
de vous adresser ci-joint  
un rapport sur l'administration  
actuelle de la Banque  
Industrielle, et les  
propositions de changement  
de l'administration  
gouvernementale de la Banque  
Industrielle.



Monsieur le Ministre, j'ai l'honneur  
de vous adresser ci-joint  
un rapport sur l'administration  
actuelle de la Banque  
Industrielle, et les  
propositions de changement  
de l'administration  
gouvernementale de la Banque  
Industrielle.

Je vous prie de bien vouloir  
faire passer à Son Excellence le Ministre de l'Intérieur  
la réclamation d'un  
changement de l'administration  
gouvernementale de la Banque  
Industrielle.

نامه سفارت انگلیس به وزیر خارجه ایران

کافی دارند و البته اطلاعات او در این خدمت برای دولت ایران خیلی مفید خواهد بود .  
دوست عزیز خواهشمندم احساسات صمیمانه‌ام را قبول فرمائید . هایدک .

این نامه در سال های اخیر و در گرما گرم مبارزات همه جانبه با انگلیسها از طرف یکی از نخست وزیران منتشر شد . در آن ایام نخست وزیر مذکور اسناد دخالت انگلستان در سالهای قبل از کودتای ۱۲۹۹ در امور داخلی ایران را منتشر کرده و با نشان دادن عکس «اسناد دخالت» مظلومیت ایران را بجهانیان ثابت میکرد . در بین اسناد مذکور ، سندی که فوقاً ذکر شد نیز وجود داشت و جالب اینست که این سند متعلق به پدر یکی از وزراء کابینه همان نخست وزیر بود که در وطنپرستی و پاکدامنیش هیچگونه شك و شبهه‌ای وجود نداشت و این وزیر باتفاق یکی دیگر از خاندان شوشتری که تاکنون نیز استاد دانشگاه است در جبهه‌ای که علیه انگلیسها بوجود آمده بود ، مبارزه می کردند .

## تقی زاده و انگلیسها

در فصل ۱۷ همین کتاب ضمن معرفی افراد خانواده «نواب» که اکثر آنها دارای دوتذکره و تابعیت «ایران و انگلستان» بودند، در باره انتصاب حسین قلی خان نواب وزیر خارجه ایران بسفارت ایران در برلن از قول دانشمند فقید خان ملک ساسانی خواندید که: «... در تمام مدت جنگ بین المللی اول حسینقلیخان نواب وزیرمختار ایران در برلن بود، اما برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان را برلن فرستادند خود یکی از مسائل مهم سیاست بین المللی است که در جای خود نوشته شده است...»<sup>۱</sup>

مورخ الدوله سپهر در باره انتصاب او بسفارت ایران در آلمان می نویسد: «در برلن کمیته هندی (که با انگلیس مبارزه می کرد) درخواست مساعدت فکری از تقی زاده کرده بود و تقی زاده نیز هم آهنگی با اقدامات آنرا قبول نموده بود. اما وی برای عملیات خود استقلال قائل شد و تصمیم گرفت بهترین عناصر ایرانی شریف و میهن دوست را که در اکناف اروپا پراکنده بودند در برلن گردآورده و از جمع آنها هیأتی برای نجات ایران از همسایگان تشکیل دهد. اغلب ایرانیان ملت خواه دعوت تقی زاده را اجابت کردند...»<sup>۲</sup>

یکی از عناصر ملت خواه که دعوت تقی زاده را برای همکاری علیه انگلیس در ایران و هندوستان پذیرفت حسینقلیخان نواب بود که اجداد او همه تبعه انگلیس و حقوق بگیر

۱- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران - ص ۹۸

۲- ایران در جنگ بزرگ - ص ۵۶

آن دولت در ایران بودند. بطوریکه مورخ الدوله می نویسد: «تقی زاده برای اینکه نواب را بسفارت ایران در آلمان برساند دست با اقداماتی زد، از جمله «اقدام تقی زاده منحصر بتشکیل انجمن فوق الذکر نبود، بلکه اومی خواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان نیز بدست های مطمئنی سپرده شود. و از اینرو میعاد باحسینقلی خان نواب در «موترو» سویس قرار داد و خود عازم آن شهر شد. تقی زاده معتقد بود بجمع وسائل ممکنه باید دست زد تا حسینقلی خان نواب بمقام وزیرمختاری ایران در برلن منصوب گردد. نواب این پیشنهاد را قبول کرد و لذا از وزارت امور خارجه آلمان بسفارت آن دولت در تهران دستور صادر شد که مقامات سفارت موانع این انتخاب را مرتفع سازند، خصوصاً که در آن دوران نماینده سیاسی ایران در برلن یکی از ارامنه موسوم به اهانس خان بود و آلمانیها اطمینان باور نداشتند...»

بدین ترتیب «اهانس خان» که گناهش فقط داشتن تابعیت ایران بود معزول شد و حسینقلی خان که خود و اجدادش حقوق بگیر و تبعه انگلیس بودند بجای او منصوب گردید. مورخ الدوله که خود نیز در انتصاب او دخالت داشته است دردنباله مطالب خود می نویسد:

«... آلمانی ها موضوع را بطهران مرجوع کردند و انجام این مأموریت بعهده نگارنده واگذار شد و من بسهولت توانستم مستوفی الممالک را که خود از دوستان صمیمی نواب بود لکن تصمیم بتعیین ضیاء الممالک بوزیرمختاری آلمان گرفته بود از نیت اولی منصرف و مصمم بنصب حسینقلی خان نمایم...»<sup>۱</sup>

پس از انتشار این یادداشتها مورخ الدوله سپهر، بنگارنده توضیحاتی دادند که بموجب آن معلوم می شد بعقیده ایشان حسینقلی خان نواب، سیاستمدار وطن پرستی بوده است، بطوریکه «انگلیسها و روسها» هر دو با او دشمن بوده اند. مورخ الدوله گفتند که حتی یکروز در جلو مجلس شورای ملی دیپلماتهای دو سفارتخانه انگلیس و روس جلو ورود نواب را بمجلس گرفتند و باو تأکید کردند: مادامی که قروض دولتهای آنان را

تأمین نکنید نمی‌گذارند به مجلس برود .

ایشان افزودند : انتشار سلسله مقالات « حقوق‌بگیران انگلیس در ایران » گرچه بسیار سودمند و از لحاظ اطلاع نسل جوان آموزنده است ، لیکن عده‌ای معتقدند که مقالات مزبور ، این ضرب‌المثل قدیمی را که می‌گوید : « اگر بر کوه دماوند برف نیاید شایع می‌شود که کار انگلیس‌هاست » زنده می‌کند و همین دسته اظهار می‌دارند که حتی انتشار اسناد حقوق‌بگیری و خیانت عده‌ای از رجال دوره قاجاریه نیز بنفع انگلیس‌ها تمام خواهد شد .

طبیعی است که این نوع قصاوت‌ها نادرست و کودکانه است ، زیرا اگر بتوان بآنها توجه کرد ، باید اظهارات دسته دیگری را نیز که طی نامه‌هائی نویسنده را به « کمونیست » بودن متهم ساخته و انتشار این اسناد را بنفع روس‌ها قلمداد نموده‌اند ، مورد توجه قرار داد . ولی حقیقت این است ، که انتشار چنین حقایق سهم‌بزرگی در روشن کردن گوشه‌های حساسی از تاریخ کشور است . انتشار همه اسناد و مدارك بازكر منابع آنها صرفاً بسابقه میهن‌پرستی و ایران‌دوستی و كشف علل و عوامل انحطاط کشور و بالاخره یادآوری دورانهای سیاه بی‌خبری و جهالت زمامداران و مردم ایران در دوران قاجاریه است . گرچه نویسنده از بعضی اقدامات و ظنیرستانه ناصرالدین‌شاه قاجار نیز مدارك مستندی حتی بخط خود وی دیده‌ام ، با اینحال انتشار حقوق‌بگیران انگلیس را برای عبرت و بیداری و اطلاع هموطنان لازم میدانم .

مورخ الدوله سپهر ضمن قبول این نظرات اظهار داشتند : که اصولاً ترس و وحشت مردم از انگلیس‌ها و اعتقادی که عده‌ای از رجال به هوش و ذکوت و تدبیر و سیاست انگلیس‌ها دارند ، بهیچوجه صحیح نیست . ایشان بطور مثال می‌گفتند که میرزا کریم خان رشتی در دوران جنگ دوم بین‌المللی معتقد بود که دنیای سیاست مثل منبری میماند که برپله بالای آن چرچیل نشسته و در پائین منبر استالین و روزولت دست‌بسته منتظر فرمان او ایستاده‌اند . در حالیکه این طرز فکر اشتباه‌آمیز است . مورخ الدوله که خود ، درس هیجده سالگی با شور و وطن‌پرستی خاصی داخل اجتماع شد و باروح انقلابی در صف آزادیخواهان تندرو قرار گرفت

و در زمان اولتیماتوم ۱۹۱۱ علیه ناصرالملک نایب السلطنه و در موقع انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ برضد کابینه و ثوق الدوله قیام نمود و با کمک مرحوم مدرس و لشکرانی عربی و ایرانیان بمجمع اتفاق ملل را تنظیم کرد و با مساعدت آقایان الهیار و علی پاشا خان صالح منشی - های سفارت امریکا موفق بصدر اعلامیه « لانسیک » وزیر خارجه امریکا علیه قرارداد ایران و انگلیس شد . وی در سال ۱۹۱۴ بسمت منشی اول سفارت امپراطوری آلمان در تهران منصوب و مشغول کار شد و در این سمت با پرداخت رشوه به اعضاء سفارت انگلیس بطور غیر مستقیم از داخل سفارت کسب اطلاع میکرد و در تمام جنگ اول جهانی برضد انگلیس و روس و سایر متفقین فعالیت مینمود . در دوران مهاجرت با سلیمان میرزا ، سادات و وحیدالملک همکاری داشت و در کودتای سوم حوت مورد تعقیب سید ضیاء - الدین واقع شد لیکن خود را از نظر مأمورین مخفی نگاه داشت تا توانست بوسیله عامری با سید ضیاء ملاقات کند . مشاغل دولتی مورخ الدوله بترتیب : ریاست دارالترجمه اداره گمرک ، موران بلژیکی - ریاست کابینه - وزارت مالیه و بعد وزارت داخله - رئیس محکمه وزارت مالیه - در دوره اول خدمت دکتر میلیسپو - رئیس اداره تفتیش وزارت معارف - رئیس اداره ثبت اسناد و املاک - کفیل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر - رئیس هیئت مدیره شیلات - وزیر بازرگانی و پیشه و هنر بوده و هم اکنون مدیر عامل بانک بیمه بازرگانان میباشد . سپهر عقیده خود را درباره انگلیسها از غلطهای مشهور دانسته ، و در این باره مینویسد :

«از مدت ها باین طرف افسانه بی پایه و مایه ای در مغز موهوم پرست اکثر رجال ایران میخکوب شده مبنی براینکه در عالم سیاست هیچ رطب و یابسی وجود ندارد الا آنکه در لیست سیاه و سفید سرویس مخفی انگلیس مضبوط باشد و انگلیسها بهیچوجه جائز - الخطا نیستند و آنچه کرده و میکنند افروزی درایت و مال اندیشی است . دستگاه خلقت با انگشت تدبیر آنها میچرخد و هرگاه از اقداماتشان نتیجه مطلوبه حاصل نمیشود گویا عقول ناقص بشری قادر بدرك علت آن نبوده و بعدها شاید پس از يك قرن بتوانیم بفهمیم

که يك خبط فاحش را بکدام منظور عالماً و عامداً مرتکب شده‌اند .  
 حقیقت عکس اینست، یعنی انگلستان فقط با زور و قدرت توانسته بود بتأسیس  
 يك امپراتوری عظیم توفیق یابد . تا اوائل قرن بیستم که طیاره اختراع نشده بود  
 جزایر برتانی کبیر غیر قابل نفوذ بشمار میرفت . چون محاط بود از بزرگترین نیروی  
 دریائی ، واحدی قدرت نداشت به آن سرزمین خصمانه نظرافکند . از روزی که سلطه  
 آدمی بر هوا از قوه بفعل آمد انگلستان دیگر نتوانست لاف جزیره بودن و مصونیت داشتن  
 بزند . از آن تاریخ ، زور بازویش کاسته شد و غنائمی که با آهن و آتش (نه باتزویر و  
 تدبیر) بدست آورده بود ، بتدریج از چنگش رها گردید .

انگلیسها در هیچ کشور دیگری جزایران بهوش و فطانت معروف نیستند ، حتی  
 نویسندگان و سیاسیون خودشان باین نکته اعتراف دارند ، چنانکه اسکاروایلد  
 می نویسد :

« کند ذهنی میراث نژاد انگلیسی است » و بالدوین صدراعظم انگلیس در سال  
 ۱۹۳۷ می گفت « سرعظمت برتانی کبیر در این نهفته است که ما انگلیسها در اقدامات  
 خود هرگز از عقل و منطق متابعت نکرده ایم » . یکی از مورخین شهیر فرانسوی اندرهموروا  
 که تمایلات انگلیس پرستانه او بر احدی پوشیده نیست و چندین کتاب در تاریخ انگلستان  
 و شرح حال رجال بزرگ آن سرزمین تألیف نموده در ضمن سخنرانی خویش در لندن،  
 قبل از آغاز جنگ اخیر مدعی بود که انگلیسها پنج روز بعد را نمی توانند پیش بینی  
 کنند و تا پیشانی آنها بسنگ مصادف نشود خطر را احساس نمی نمایند . سپس خطاب به  
 مستمعین اظهار داشت . « ای آقایان انگلیسها - من دوست شما هستم آمده‌ام شما بگویم  
 که هیتلر با عقد موافقت نامه بحری، سه بریک شماها را فریب داده و اغفال نموده مشغول  
 ساختن تانک و طیاره میباشد و سرویس جاسوسی شما از همه جا بی خبر ، در خواب غفلت  
 غنوده است ! »

ما منکر خصاائل ملت انگلیس نیستیم : ملتی است دلیر، آزاد بخواه و عدالت دوست  
 در عقاید خود مصر و عنود اما عموماً بطئی الانتقال و از این جهت سیاستمداران انگلستان

مرتکب خطاهائی شده‌اند که در زمان قدرت مکتوم مانده و اکنون که دوره کاعش نیرو فرا رسیده از پشت پرده استتار نمودار می‌گردد. بایک لجاج نابهنگام در موضوع صادرات چای، مستعمره زرخیز اتازونی آمریکای را از کف دادند و سایر مستملکات و معابر استراتژیکی را یکی پس از دیگری رها نمودند. چنان‌که در پایان نیمه اول قرن بیستم گوهر گرانبهای مانده هندوستان را از اکیلل امپراطوری رها ساختند اما در عوض خوشحال هستند که ممالك و مشترك المنافع، تشکیل داده‌اند. و حال آنکه این کشورها در حقیقت مجموعه‌ای هستند از کشورهای «مختلف المنافع». اگر انگلستان در دو جنگ بین - المللی پیروزمند شد از راه فداکاری و جانبازی و جرأت و جسارت بود نه بواسطه عقل و مال اندیشی. نباید تصور نمود که دیپلوماسی انگلیس این دو جنگ را با علم و فتح نهائی برپا کرده است. بلکه باید فهمید انگلستان در دو جنگی کشیده شده که برای هیچ کدام خود را آماده نداشتند و فقط در حین محاربه توانسته است قوای خویش را گرد آورد. معذلت نتیجه تا زهر دو جنگ معنأ متضرر شده است. باید دانست هر کشوری در تاریخ ایام عزت و زلتی داشته گاهی باوج عظمت و زمانی به حضیض حقارت افتاده است. همان‌طور که در قرن شانزدهم مملکت اسپانی به قله برتری رسید در قرن هفدهم و هیجدهم فرانسه تفوق را بدست آورد در قرن نوزدهم نوبت به برتانی کبیر رسید و در دنیا کوس فرمانروائی زد ولیکن از قرن بیستم قوس نزولی را طی میکند.

جنگ ترانسوال نکان شدیدی به انگلستان داد. جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ پایه‌های اخلاقی و معنوی آن مملکت را متزلزل ساخت. جنگ ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ اساس مالی و اقتصادی و اجتماعی انگلستان را واژگون نمود.

بدبختانه سیاسیون ایران گرفتار يك مرض عمومی و مسری و درمان ناپذیر راجع به کرامات دیپلوماسی انگلیس شده‌اند. کوچکترین زحمتی برای غور و تأمل در مسائل بین‌المللی بخود نمیدهند. نه جرائد خارجه و نه کتاب مطالعه میکنند، نه تفسیر مفسرین را دیوهای خارجی را گوش میدهند. آنها تصور می‌نمایند سیاست و دیپلوماسی عبارت از نوشیدن يك جرعه کوکتل در يك سفارت ییگانه و بعد حدسیات و تصورات و موهومات



را لباس واقعیت پوشانیدن است . من بگوش خود از يك ديپلومات ایرانی شنیدم که با آب و تاب بسیار و با لحن آمیخته به اعجاب و تحسین می گفت « بالمرستون دستکش سبز رنگ بردست و دیسرایلی پالانو سفید بر تن و انگشتری قلمزده بر انگشت میکرده است ! » اساساً در مشرق عادت به افسانه و مبالغه دارند مخصوصاً در ایران هر اقدام عادی سفارت انگلیس را باشاخ و برگ های گوناگون انتشار میدهند و از اهمیت نفوذ انگلیس و اعمال جادو گرانه دیپلومات های انگلیسی داستانها میدانید .

### فراماسونری و تقی زاده

اینك موضوع فراماسونها را مثال میآوریم : تشکیلات مخفی فراماسونری که به فارسی فراموشخانه ترجمه شده يك مجمع اخلاقی است که هرگز در کارهای سیاسی مداخله مؤثری نداشته و ندارد . در عهد ناصرالدین شاه ملکم خان که از آزادیخواهان معروف آن زمان بود ، اقدام به تشکیل فراموشخانه نمود که در نتیجه سوء ظن شاه قاجار منحل گردید ، بعدها در رژیم مشروطیت سفید فراماسونری فرانسه بنام « شرق بزرگ » تأسیس یافت و رجال مشهور مانند حاج سید نصرالله تقوی و حکیم الملک در آن قرار داشتند . در سالهای اخیر یکمرتبه در شهر شهرت یافت که فراماسونری يك مؤسسه سیاسی است که انگلیسها بریاست سید حسن تقی زاده تشکیل داده و حل و فصل کلیه امور معضله ایران را بدست آن سپرده اند<sup>۱</sup> . هیچکس نپرسید چگونه تقی زاده که مدت پنجاه سال امتحان آزادی طلبی

۱ - برای اطلاع خوانندگان گرامی اضافه میکنیم که چند سال قبل سید حسن تقی زاده به اتفاق عده ای از رجال و فراماسون های ایرانی لژ فراماسونری «مهر» را که وابسته به گرانده لژ آلمان «ژرمن لژ» بود و به فراماسونری جهانی بستگی داشت در تهران تأسیس کرد . دامنه تشکیلات این لژ بتدریج توسعه یافت و لژهای دیگری بنام «ستاره سحر» و «آفتاب تابان» تشکیل گردید . چند سال از تأسیس این لژها گذشت ، چون در آنها عده ای وطنپرست گرد آمده بودند ، با اجازه «گرانده لژ ژرمن» قرار شد ، سه لژ ماسونی مذکور مبدل به «گرانده لژ ملی ایران» گردد و بدون اینکه با ماسونی جهانی بستگی داشته باشد فعالیت مخفی بکند .

مرکز فراماسونری آلمان با این تقاضای آنها موافقت کرده و در مجله رسمی خود -

داده و از مفاخر دانشمندان خاور بشمار میرود دفعه‌آلت اراده سفارت انگلیس قرار گرفت. البته در صدر مشروطیت غالب افراد از قبیل تقی‌زاده و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤمن‌الملک و سلیمان میرزا انگلستان را به‌دروسیه مرجع دانسته و تمایلات انگلوفیلی داشتند.

اما پس از عهدنامه ۱۹۰۷ این تمایلات رو بکاهش نهاد تا آن که در جنگ بین‌الملل اول تقی‌زاده به‌برلن رفته و در آن جا در رأس یک کمیته ایرانی و هندی مبارزات بی‌امانی بر علیه انگلیس و روس آغاز نمود و افکار عمومی ایرانیان و هندی‌ها را برضد متفقین برانگیخت.

پس از شهریور ۱۳۲۰ نطق شکننده تقی‌زاده در مجلس بود که ارکان امتیازنامه نفت جنوب را بلرزه انداخت. شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم حتی هندی‌ها یادگار سال سیاه را فراموش نمودند و اعمال جابرانه کمپانی هند شرقی را بعد از عفو عمومی لرد کانینگ و صدور اعلامیه ملکه ویکتوریا از خاطر‌ها زدودند. اما تقی‌زاده هنوز تقسیم‌نامه ۱۹۰۷ و موافقت با اولتیماتوم ۱۹۱۱ را برسیاسیون انگلیس نمی‌بخشاید.

### اغلاط مشهور

یکی از اغلاط مشهور دیگر رابطه موهوم جزیره نشینان افسونگر با کاخ نشینان

— نیز پذیرش آن را اعلان نمود. اما پس از ششماه بیست نفر از اعضاء لژ «سناره سحر» که در رأس آنها چند تن از رجال سرشناس قرار داشتند بار دیگر با «ژرمن لژ» تماس گرفته، بستگی خود را باین لژ و سایر لژهای ماسونی جهانی اعلام نموده و از «گراندر لژ ملی ایران» خارج شدند. در نتیجه اکنون در تهران دو لژ ماسونی «سناره سحر» و «ناهید» وابسته به لژهای آلمانی فعالیت میکند و «گراندر لژ ملی ایران» هم بدون اینکه وابستگی بفراماسونهای انگلیسی، فرانسوی و آلمانی داشته باشد مستقلاً کار میکند. فراماسونهای جهانی با ایندسته از ماسونهای ایرانی قطع ارتباط کرده‌اند و آن‌ها را بدرون تشکیلات خود راه نمیدهند.

در بین اعضاء لژهای کنونی مهر، صفا — وفا و آفتاب افراد وطنپرست و درستکاری وجود دارند، که نه مثل سید حسن تقی‌زاده گذشته تاریک داشته‌اند و نه هیچگاه «آلت فعل» واقع شده‌اند. بنابراین لازم بنظر رسید که قبلاً از این افراد شرافتمند پوزش بطلبیم.

کرم‌لین و هم‌آهنگی آنان با این دسته در سیاست ایران می‌باشد که حتی رجال معروف ما راضی نشده‌اند افتخار تأسیس فرقه‌های کمونیستی را تنها بروسیه شوروی منتسب سازند. چنانکه یکی از ایشان ضمن اشاره به (مصطفی قاجار مدیر ایرانی شرکت ملی نفت که از مؤسسين حزب توده ایران بود)، چند سال قبل در يك مقام رسمی گفت:



مورخ الدوله سپهر

«... حزب توده بردو قسم است. حزب توده روسی و حزب توده انگلیسی، ما هر قدر تفحص نمودیم نتوانستیم یکنفر از اعضای حزب توده متمایل بانگلستان را پیدا کنیم شاید حکومت نظامی هم که تمام مؤسسات آن حزب و اعماق منازل افراد آنرا بادقت و کنجکاوی تحت بازرسی قرارداد هنوز نوشته‌ای حاکی از رابطه يك کمونیست ایرانی با يك انگلیسی به دست نیاورده باشد.»

باری برخلاف معتقدین باعجاز انگلستان ما تصور می‌کنیم که صندوق دیپلوماسی انگلیسها از سهو و خطا مالا مال است. برای مایه بردن به خطاهای دیپلوماسی انگلستان در ایران از سایر نقاط آسانتر است. و جز در انقلاب مشروطیت که انگلیسها راه صواب اختیار نمودند و توانستند محبت ملت ایران را بخود جلب نمایند در اغلب موارد دیگر آنچه کرده‌اند موجب نفرت عمومی شده و غیر از ضرر محصولی بدست نیاورده‌اند.

یکسال بعد از آغاز مشروطیت معاهده کذائی منطقه نفوذ را منعقد ساختند «سهم شیر» را بروس‌ها واگذار کرده‌اند و پیشنهادهای آنان را مبنی بر اینکه «از سطح خانه تا به لب بام از آن من» پذیرفتند!

همین انگلیسها پنج سال بعد با اخراج شوستر مستشار آمریکائی که بطور وضوح

بضررشان تمام شد موافقت کردند . سیزده سال بعد قرارداد مضحکی با وثوق الدوله بستند و نتوانستند پیش‌بینی کنند که سایدول بزرگ مانع اجراء آن خواهند شد . عاقبت هم قرارداد باطل شد و یکصدوسی هزار لیره رشود که داده بودند موجب رسوایی راشی و مرثی گردید .

### کودتای ۱۲۹۹

آنها در واقع کودتا آلت دست يك سيد جوان ایرانی شدند و آتش انضجار نسبت بخویش را بیش از پیش دامن زدند . دست پرورده انقلاب حق داشت رقبای احتمالی خود را بزندان افکند اما معلوم نشد سفارت انگلیس از حبس بعضی از رجال انگلیس - پرست و امتحان داده چه منفعتی برد ، جز اینکه عموم طبقات معتقد شدند که سفارت بریتانیا بدوست و دشمن نارو می‌زند . « مورخ الدوله سپهر در نوشته دیگری در باره سید ضیاءالدین چنین نوشته اند : « یکی از دوستان صدیق من سلطان محمد خان عامری رئیس کابینه ریاست وزرا بفکر اصلاح ( فیما بین من و سید ) برآمد و از رئیس خود تأمین گرفت و مرا با درشکه خویش به قصر گلستان عمارت بادگیر برد . در آنجا سید ضیاءالدین طباطبائی دیکتاتوری که اقتدارات ناصرالدین شاهی را در دست داشت با کلاه پوستی از پشت میز صدارت بجلو آمد و با نهایت ادب و انسانیت مرا پذیرفت . در طی صحبت از نیات اصلاح طلبانه خود و ابطال قرارداد ( کرزن - وثوق ) بیاناتی کرد و گفت مردم بی‌پوده نسبت انگلوفیلی بمن میدهند . من دوستی با انگلیسها را تاحدی مؤثر و لکن دشمنی آنها را بی‌حد و حصر مضر تشخیص داده‌ام و بدین وسیله شق اول را اختیار کرده‌ام بدون آنکه زیر بار تحمیلات آنها بروم . سید در جواب کسانی که کودتا را ناقض قوانین میدانستند متوسل به ( الضرورات تبیح المحظورات ) شده گفت این اعتراض مانند اعتراضی است که بنا خدای کشتی بنمایند از اینکه چرا دکل کشتی را بریده و ضرر وارد آورده در صورتی که اگر نمیرید غرق سفینه حتمی بود ، ازمنه بعد و مردمان بی - طرف باید قضاوت کنند که آیا این کودتا لازم بوده است یا خیر . گفتم در اینکه سوء

اخلاق و کشمکش‌های سیاسی يك خستگی عمومی را سبب شده بود و انتظاری از تشکیلات موجوده نمیرفت، حرفی نیست. عامه طالب سرنگونی ترتیبات آشفته و هرج و مرج انگیز گذشته بودند و لازم میدانستند تمام اختیارات ملی مرکزیت یافته و بدست قوی و مقتدری سپرده شود تا در راه خیر عموم و مصالح عالیه وطن بکار رود چنانچه بخواهیم این کودتا را با کودتای ۱۷۹۹ در نارنجستان سن کلود بسنجیم البته قیاس مع الفارق خواهد بود ولیکن چون جناب عالی هم از پروردگان دوره انقلاب هستید و از اوضاع مندرسه قدیمه نفرت دارید انشاء الله توفیق حاصل خواهید فرمود. اما راجع به شخص خودم امیدوارم بقول ارباب جرأئد سوء تفاهم بکلی مرتفع شده باشد.

### جنگ دوم و نفت

مورخ الدوله سپهر در دنباله بحث انگلیسها و غلط‌های مشهور که در بالا نقل شد چنین می‌نویسد: «در جنگ بین المللی اخیر اگر دیپلمات‌های انگلیسی از روی عقل و درایت رفتار میکردند، از طریق مسالمت میتوانستند، موافقت دولت ایران را برای استفاده از راه آهن سرتاسری بدست بیاورند، و بدون آنکه متحمل مخارج قشون‌کشی شوند و خاک وطن ما را زیر اشغال سپاهیان بیگانه قرار دهند بمقصود برسند! آنها در قضیه نفت جنوب نیز بطور ناشایسته رفتار نمودند بطوریکه نفت و آبروی خود را تماماً از دست دادند و بعد از قطع روابط سیاسی هرگاه از طرف حریف ایرانی آنها بعضی خط‌ها نمیشد هنوز بارک خیابان فردوسی و باغ ییلاقی قلعه خالی از سکنه افتاده بود.»

تصور نشود که نگارنده ادامه قطع روابط سیاسی با دموکراسی بزرگی چون انگلستان را مفید میدانستم، زیرا با تمام قلب تصدیق داشتم که طبقه حاکمه انگلستان در آستانه سخت‌ترین آزمایش، هرگز از آینده نومید نشده و اصول اساسی تمدن غرب یعنی احترام به شخصیت انسانی و افکار اقلیت و آزادی مبارزات سیاسی را محفوظ داشته است من فقط آرزو داشتم که دیپلوماسی انگلیس پس از تجدید عهد معتقد شود که اهمیت

ایران به کوه و دشت و یا آب و درختان نیست ، بلکه بسته به ساکنین آنست و تا موقعی که آنان حسن نیت خویش را گذشته از دولت ایران به ملت ایران ثابت نکنند منافع و مصالح حقیقی آنها در این کشور از گرد حوادث مصون نخواهد ماند .

### توضیحی درباره کمیته سیاسی ایران

ابراهیم صفائی محقق «بازیگران و رهبران مشروطه» پس از انتشار مطالب مربوط به فعالیت های سیاسی سنا تور و سیاستمداران سید حسن تقی زاده ضمن ارسال يك سند ارزنده بخط و امضای باقیمانده انقلاب مشروطیت ایران ، حقایق شکفت انگیزی را درباره وابستگی تقی زاده بانگلیسها آشکار ساخته است . صفائی مینویسد :

از مسافرت آقای تقی زاده به برلن و تشکیل «کمیته سیاسی ایران» در آغاز جنگ بین المللی اول سخنی بمیان آمده بود . نمیخواهم در این زمینه چیزی بنویسم که در تشکیل این کمیته سیاست انگلستان الهام بخش تشکیل دهندگان کمیته بود یا احساسات میهن خواهی خودشان ؟ و این کمیته برای انگلیس ها کار میکرد و یا برای ایران و آلمان ؟ قضاوت قطعی در این زمینه دشوار و محتاج به بحث طولانی و ارائه اسناد و مدارك قاطع میباشد . آنچه مسلم است آقای تقی زاده و نواب در رویدادهای مشروطه با سیاست انگلستان هماهنگی داشتند ، ولى عناصرى هم که میتوان گفت کم و بیش وطنخواه بودند در آن کمیته آغاز فعالیت کردند ، مانند میرزا محمدخان قزوینی ، کاظم زاده ، سعدالله خان درویش ، نصرالله جهانگیر و پورداود و جمال زاده ، احتمال دیگر این است که پیروزیهای سریع و درخشان آلمان و اطمینان قطعی آندولت به پیروزی تقی زاده و نواب که هم جوان بودند و هم موقع شناس و هم جاه طلب آنها را بسوی آلمانها کشانید تا در کنار آندولت قرار گیرند و پس از پیروزی آلمان خوابهای طلائی خویش را برای خود و سران دمکرات تعبیر به واقعیت کنند ! ولى باز نکته تردید آمیز این است که بیشتر سران دمکرات ایران متهم بجانبداری سیاست انگلستان بودند و بعضی از کارهایشان هم این اتهام را تأیید میکرد . بهمین دلیل آلمانها و مردم ایران به دمکراتها اعتماد نکردند و پس از آنکه قیام ملی به پشتیبانی آلمان و عثمانی مبارزه

باروس و انگلیس و رهائی از یی‌داد‌گری‌ها و تجاوزات دیرین آن‌دو دولت در ایران آغاز شد و «پرنس رویس» وزیرمختار آلمان این قیام را تقویت کرد، رهبری قیام از زعمای دمکرات سلب و بدست عناصر ملی و صالح مانند «رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه» و «سیدحسن مدرس» افتاد.

باری، این مطلب اکنون مطرح نیست، مطلب این بود که آیا «کمیته سیاسی ایران» در برلن با انگلیس‌ها سروکار داشت یا به آلمان خدمت میکرد؟ یا با احتمال دیگر سران کمیته برای رسیدن باوج قدرت و ریاست مطلقه به آلمان پیروزمند و دشمن کوب متوسل شده بودند، شاید این احتمال صحیح‌تر است. اما سندی در پیش چشم من است که این احتمال را هم مخدوش میکند.



سناتور سید حسن تقی‌زاده

میدانیم آقای تقی زاده پس از ترور سید عبدالله بهبهانی بعثت متهم بودن در آن حادثه در ماه شعبان ۱۳۲۸ از ایران به اسلامبول رفت و بیش از یکسال در اسلامبول بود و از آن پس هم گاهی به پاریس و گاهی به لندن مسافرت میکرد. قبل از رفتن به آمریکا مدتی در پایتخت انگلستان بود و با «ادوارد براون» و «مستر لنچ» روابط نزدیک داشت و حتی در این اقامت مخارج او را «مستر لنچ» متکفل بود، و این مستر لنچ سرمایه دار و نماینده پارلمان و از شرکاء کمپانی معروف لنچ بود که از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در جنوب ایران فعالیت راهسازی و بازرگانی داشت و گرداننده «جمعیت ایران» در لندن (Persia Society) هم او بود.

رابطه نزدیک آقای تقی زاده با لنچ و ادوارد براون و انگلیسی مآب بودن نواب اصالت کوشش کمیته سیاسی ایران را در برلن متزلزل می کند، مستند این گفتار و مناسبات آقای تقی زاده با لنچ نامه‌ئی است که آقای تقی زاده در ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۰ ق (می ۱۹۱۲) از اسلامبول به میرزا مهدی خان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن نوشته و از او برای مذاکره با مستر لنچ و فراهم آوردن موجبات مسافرت وی به لندن کمک خواسته است. اینک متن نامه آقای تقی زاده و عین آن :

۲۵ ج ۱- دوست محترم مکرما - بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه چندی است رقیمة شریفه عالی را زیارت نکرده‌ام و نا امروز نتوانسته‌ام جوابی عرض کنم. اولاً چند کلمه در خصوص مطلب شخص مخلص مرقوم بود از زحمتی که در این باره قبول فرموده بودید تشکر دارم، در آن باب مرقوم بود که کمیته وجهی ندارد و مخارج لازمه را هم به زحمت جمع می کنند و هم آنکه مستر لنچ مقصودش آن بوده که مخلص عوض اسلامبول در لندن بمانم ...

الخ، گمان میکنم در این فقرات مختصر اقتباس شده زیرا اولاً مستر لنچ بخود مخلص چیزی نگفته بود و مأخذ مخلص در نقل قول او فقط روایت «سردار اسعد»<sup>۱</sup> و



۱۳۰۲۵

ولست مخرم مکرما بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه  
 چندی است رقیه شریفه عالی را زیارت کرده ام و تا امروز نتوانسته  
 جوابی عرض کنم. اولاً چند کلمه در خصوص مطلب شخصی غلطی رفوم بود  
 از محکمک در این ~~موضوع~~ بودید تشکر دارم در آن باب  
 رفوم بود که گفته و سخن ندارد و خارج لازم را مبرحت می کنند  
 م آنکه سترلنج مقصودش آن بود که غلطی عرضی اسلامبول در لنده  
 بانم الح ... گمان میکنم در این فترات مختصر التباسی شده  
 زیرا اولاً سترلنج بخود غلطی چیزی نگفته بود و ماخذ غلطی در <sup>نقل</sup> قول  
 او فقط حدیث است سردار کعبه و ممتاز السلطنه بود که عیناً در  
 عیینه سابق نقل کردم و روایت آنها این بود که سترلنج گفته  
 «اگر فلاخی بر انگلستان آمده و در آنجا باند (Persia society)

«مختار السلطنه» بود<sup>۱</sup> که عیناً در عریضه سابق نقل کردم و روایت آنها این بود که «مستر لنینج» گفته بود اگر فلانی با انگلستان آمده و در آنجا بماند «جمعیت ایران» (نه کمیته ایران) متکفل مخارج او می شود...<sup>۲</sup>، لهذا مخلص این زحمت را بحضرت عالی داد، معلوم میشود که ایشان در نقل قول مشارالیه سهوی کرده اند ولی مخلص در خاطر دارم که مذاکره اینطور شد یعنی بمن اینطور نقل کردند و هم من در مکاتیب گذشته و به حضرت اجل عالی نقل را درست نوشتم و اسم جمعیت ایران بود نه کمیته ایران. باری بهر حال زحمات عالی مشکور است مخلص هم عذر مزاحمت شخصی را میخواهم در باب افتتاح مجلس تشبثانی که فرمودید شمر ثمر میشود و امید است انشاءالله انتخابات بشود ولی اولیای دولت در توفیقات اخیر و حبس و نفی احرار و اختیار ملت و حتی وکلای سابق سوء تأثیر از حرکات خود در افکار گذاشته و نمایلات خود را بروسها و نفوذ روسی چنان که جراید مینویسد آشکار کرد، دیگر چه مصلحت مملکتی در آن بوده نمیدانم، بعضی می گویند غرض شخصی بوده اگر چه در یکی از جراید انگلیس از قول یکی از ایرانیان لندن شرحی بود که مؤید و مصدق عمل دولت بود ولی بقاعده خذنا خالف العامه اگر از نطق اخیر «سازانوف»<sup>۳</sup> عبرت بگیریم باید دوستان ایران آنهایی را فرض کنیم که «سازانوف» دشمن ایران یعنی دشمن پلتیک خود میداند.

در باره اخوی از راه لطف سؤالی رفته بود، عرض میشود که هنوز تا امروز از مکان مشارالیه خبری نیافته ام اگر چه سالم بودنش را ولودراشد زحمات میدانم دیگران از مبتلایان یکان یکان بتدریج هریک به حمایت يك جائی چاره برای خود کردند و نجات یافتند و چون مخلص پناهی در میان مخلوق ندارم هنوز گرفتارم، وضع ایران باز هم تسلی بخش نیست.

در باره جلب مخلص بآنجا هر اقدامی بفرمائید در آتیه اسباب امتنان میشود باقی

۱- صمدخان مختار السلطنه وزیر مختار اطریش.

۲- سید محمد جمالزاده در مجله یغما می نویسد: تقی زاده هنگام اقامت در آلمان ماهی چهارصد مارك از دولت آلمان مقرری ماهانه میگرفت.

۳- وزیر خارجه روسیه.

عریضه را با ادعیه خالصانه ختم میکنم. س.ح. تقی زاده. نمیدانم وکیل الرعایا از لندن بکجا رفت اگر خبری داشته باشید مراهم مطلع فرمائید. تقی زاده»

قرینه دیگر که اصالت کار و کمیته سیاسی برلن، را ضعیف می کند و مفاد این نامه آقای تقی زاده را هم تأیید می نماید، انتخاب جناب ایشان در آبان ۱۳۲۰ بمقام وزیر مختاری ایران در لندن میباشد، هرگاه در کمیته سیاسی برلن آقای تقی زاده بدشمنی با انگلیس برخاسته بود، هرگز دولت انگلستان او را بسفارت در پایتخت خود نمیپذیرفت و پذیرش نمیداد. بویژه در آن هنگام پراهمیت و حساس که دولت انگلیس بسا دولت آلمان پیکاری کوبنده و نابودکننده داشت و نمی توانست کسی را که در جنگ پیش بزیان او و بسود آلمان در برلن تلاش میکرد است! بعنوان نماینده سیاسی کشوری که در آن سالها پل پیروزی انگلیس و باران هم پیکارش بود بپذیرد.

با این مقدمات گمان نمیرود داوری آقای سپهر در مورد کمیته سیاسی برلن و آقای تقی زاده و نواب مبنای درستی داشته باشد.

(پایان مقاله صفائی)

|                                                       |                |
|-------------------------------------------------------|----------------|
| اینک که مقاله صفائی نقل شده بحث درباره نامه دیگری     | تند روان و     |
| که سندگویائی از ارتباط سید حسن تقی زاده با انگلیسها و | افراطی های صدر |
| قبول مقرر از طرف يك انگلیسی، که در سیاست شرق و بخصوص  | مشروطیت        |
| ایران تأثیر فراوان داشته است، میپردازیم.              |                |

این نامه بعد از عزیمت اجباری تقی زاده از ایران و شهادت آیت اله سید عبدالله بهبهانی نوشته شده است. بطوریکه در تواریخ مشروطیت ایران نوشته اند، پس از صدور فرمان مشروطیت و افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی، آزادی در ایران جان تازه ای گرفت. این دوره از مجلس شورای ملی را بایستی دوران «آزمایش اجرای حکومت پارلمانی ایران» نامید. مردمی که تشنه حکومت پارلمانی و عدالتخانه و «حکومت قانون و عدلیه» بودند، یکسال بعد، آزادی را بصورت هرج و مرج دیدند و بتدریج دو دسته «اعتدالی» و «افراطی» از بین آزادخواهان و مشروطه طلبان بوجود آمد. در

این دوره بود که « نیروی انقلابی » پایه‌گذاری شده و بمب‌سازان قفقازی و گرجی که حیدر عمواغلی یکی از سران آنها بود ، در تندروی و افراط شرکت داشتند .

متأسفانه تندرویهای نیروهای انقلابی و دیگر دستجات افراطی ، صدمات بزرگی بسیر مشروطیت ایران وارد آورد . چون در آن دوران هنوز حکومت پارلمانی نفع نگرفته بود ، هرگاه اعتدال بیشتری رعایت میشد قدرت استبداد بفاصله کمی بر نیروی آزادی چیره نمي‌گردید و اساس آنرا موقتاً درهم نمی‌ریخت .

آزادیخواهان اعتدالی که اکثر آنها پیشروان آزادی قبل از صدور فرمان مشروطیت بودند ، عقیده داشتند که برای استحکام و قوام مشروطیت باید جانب اعتدال مراعات شود آنها در عین حال میخواستند مردم را بحقوق واقعی و فردی خود و مبانی حکومت پارلمانی آشنا سازند ، تانهضت مشروطیت ایران مسیر سالم و مداوم خود را طی کند . ولی متأسفانه کار ملک و ملت بدست تندروان انقلابی بود که باترور و ایجاد وحشت وضع عمومی مملکت را به هرج و مرج سوق دادند . در رأس دستجات افراطی و تندرو ، انجمن آذربایجان قرار داشت که رهبران رؤسای آن سید حسن تقی‌زاده و حیدر عمواغلی بودند . در کشاکش مبارزه دوران استبداد صغیر « انجمن آذربایجان » فرمان قتل محمدعلیشاه را صادر کرد و روز ۲۵ محرم ۱۳۲۶ هنگامیکه وی عازم دوشان‌تپه بود ، نزدیک خیابان ظل‌السلطان ، دو نارنجک بسوی اتومبیل سلطنتی پرتاب گردید . بمب‌انداز بخیال این که شاه در اتومبیل نشسته است اتومبیل را هدف قرارداد ، حال آنکه او در کالسه‌کای داشت که بفاصله کوتاهی بدنبال اتومبیل حرکت میکرد ، در این ماجرا شاه زنده ماند ، ولی چند فرایش و چماقدار کشته و مجروح شدند ؛ و آنگاه محمدعلیشاه بجای رفتن به دوشان تپه ، بقصر سلطنتی بازگشت . این سوء قصد شاه را مصمم به برانداختن مجلس کرد و بدنبال آن ، مجلس بمباران و تعطیل شد ، ماجرای این بمباران و تعطیل بالاخره به عزل وی منتهی گردید . این دو واقعه که محرك اصلی آن ، انجمن آذربایجان و سایر تندروان بودند و ترتیب کار را حیدر عمواغلی داده بود سبب شد تاپس از عزل محمدعلی شاه و تشکیل مجلس دوم ، اختلاف بین اعتدالیون و افراطیون بالاگیرد . در نتیجه عناصر

افراطی در صدور از بین بردن آن دسته از مؤثرین مشروطه خواه که در دوران قبل از صدور فرمان فعالیت بزرگی داشتند و اکنون جزو اعتدالیون بودند، برآمدند. اولین قرعه بنام آیت اله بهبهانی اصابت کرد و او که تنها مرد مبارزه بادیسته افراطی بشمار میرفت، در روز ۸ رجب ۱۳۲۸ ترور گردید.

پس از ترور مرحوم آیت اله بهبهانی، جامعه مسلمان ایران و همه روحانیون علیه مشروطیت و آزادی خواهان بپا خاستند. سید محمد کاظم یزدی که از بزرگترین مراجع تقلید شیعه و مقیم نجف بود، پس از شنیدن خبر اعدام «شیخ فضل الله نوری» و ترور «آیت اله بهبهانی» از جنایاتی که در ایران علیه پیشوایان مذهبی میشد، آنقدر متأثر گردید که همواره میگفت «ایرانیها دین ندارند» ولی آنها که از کینه این جنایات آگاهی داشتند، میدانستند که ترور و آدمکشی های اواخر مشروطیت «بدستور کمیته دهشت» که یکی از شعب «انجمن آذربایجان» در تهران بود صورت میگرفت. در رأس این انجمن سید حسن تقی زاده و در رأس «کمیته دهشت» حیدر عمو اوغلی قرار داشت. پس از ترور مرحوم بهبهانی «آخوند ملا کاظم خراسانی» که خود از مشروطه خواهان بود و کتابی نیز درباره مشروطیت نوشته است، با اتفاق «آیت اله عبدالله مازندرانی» حکم تکفیر تقی زاده را صادر و بمجلس ابلاغ کردند. متن این تلگراف که از بایگانی مجلس شورای ملی گرفته شده عیناً نقل میگردد:

مقام منیع نیابت سلطنت حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم مجلس محترم ملی. کابینه وزارت سردارن (کذا) اعظم چون ضدیت مسلک سید حسن تقی زاده که جداً تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکنونات فاسده اش علناً پرده برداشته شده است لذا از عقوبت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه این مقام منیع بالکلیه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است، منعی از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت بر ملت و بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و امناء دارالشورای کبرای وقایبه امراء و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران ابدهم اله [خوانده نشده] عزیز واجب و تبعیدش از مملکت ایران

فوراً لازم واندك مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه اسلام . بجای او  
 امین دین پرست و وطن پرور ملت خواة صحیح المسلك انتخاب فرموده و او را مفسد و فاسد  
 مملکت شناسند و بملت غیور آذر بایجان و سایر انجمن های ایالتی و ولایتی هم این حکم  
 الهی عزاسمه را اخطار فرمایند و هر کس از او همراهی کند درعین حکم است و لاجول  
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بجمیع مارقم قد صدر الحکم من الاحقر ، عبدالله مازندرانی  
 قد صدر الحکم من الاحقر الجانی محمد کاظم خراسانی بذلك .

پس از وصول حکم فوق تهران، سید حسن تقی زاده مجبور  
 عزیمت از ایران      بعزیمت از تهران شد، منتهی مجلسیان برای اینکه باو کمک  
 و دعوت انگلیسها      نقدی کرده باشند، مرخصی سه ماهه باو داده و با پرداخت  
 مقرری مذکور از تهران به تبریز و آذربایجان به استانبول رفت .  
 او شش ماه در استانبول بود. هنگام توقف در آنجا نامه هایی به سردار اسعد و ممتاز-  
 السلطنه نوشته و از آنها خواست تا در صدد شغل و کاری برای او برآیند و سرانجام شش  
 ماه بعد به پاریس رفت . سردار اسعد با وسائلی که داشت، موفق شد مستر لینچ سرمایه-  
 دار و نماینده پارلمان بریتانیا و گرداننده «انجمن ایران» را به پاریس بیاورد تا حضوراً  
 با او مذاکره نماید .

بموجب نوشته خود تقی زاده، بین لینچ و او و سردار اسعد چندین ملاقات روی  
 میدهد که در یکی از ملاقات ها ممتاز السلطنه سفیر ایران در پاریس نیز حضور داشته است.  
 در ضمن گفتگوها، لینچ به تقی زاده پیشنهاد میکند تا بلندن برود و با او و «انجمن  
 ایران» همکاری نمایند و تعهد پرداخت و مخارج او را هم مینماید . لینچ به تقی زاده  
 میگوید: وجود شما در اروپا بما فرصت میدهد که بطور غیر مستقیم تبلیغات مورد نظر را  
 بنمائیم. ولی لینچ هیچگونه توضیحی درباره اینکه چه نوع تبلیغاتی میخواهد بنماید  
 نمی کند . شاید هم منظور او از (تبلیغات غیر مستقیم) نعل وارونه زدن میباشد .  
 تقی زاده که نه میتوانسته بایران برگردد و نه میخواسته در استانبول بماند و یا دعوت

ممتاز السلطنه را برای زندگی در پاریس قبول کند، دست بدامان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن میشود و از او میخواهد که به «لینچ» مراجعه کند و از او بخواهد تا بار دیگر وی را برای (تبلیغات غیر مستقیم) با انگلستان احضار کند.

مثل اینکه در پشت این ماجرا، عده‌ای انگلیسی دیگر نیز بوده‌اند، زیرا تقی زاده در نامه‌اش صحبت از (حضرات) انگلیسها نموده سؤال میکند «در صورت ثابت بودن حضرات در قول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چطور متکفل میشوند و بچه اندازه مساعدت مینمایند و هم تا چند مدت متکفل میشوند؟» اینک با نقل عین نامه تقی زاده قضاوت درباره مندرجات نامه هفت صفحه‌ای او را بعهده خواننده گرام وامیگذارم:

۲۷ مارچ - دوست محترم مکرمأ - بعد از تقدیم سلام و عرض احترام معروض میدارد، رقیمة محترمه بار ساله و اوراق ملفوف زیارت گردید و موجب امتنان شد دیروز هم مرحمت نامه گرامی مشعر بر یادآوری ارادتمند هنگام عید و تبریک سال نو با کمال شکران تلثیم شد، مخلص نیز عید شریف عالی را تهنیت عرض میکنم و در این تجدد سال مشغول دعای سعادت و سلامت و عزت حضرت اجل عالی هستم و این که از تقدیم تبریک سال قصور نمودم سبب آن بود که مخلص امسال رسماً بهیچ نوع عید نگرفته و مراسم آنرا بعمل نیاوردم و حتی از دید و بازدید هم کاملاً امساک نمودم زیرا در حقیقت اوضاع عموم ایران و بالخصوص وضع فجیع شهر و ولایت ما را ماتمдар نموده و مجال برای ادای وظائف عید نگذاشتند، بهر حال همانطور که مرقوم فرموده‌اید مخلص نیز شریک این تمنا هستم که انشاء الله سال جدید، برای ایران اگر یک دوره سعادت هم نباشد یک دوره سکونی باشد و این مملکت بدبخت نفسی آسوده بکشد، خدمت جناب مستطاب اجل آقای میرزا عبدالغفار خان نیز سلام مخصوص و عرض تبریک میرسانم، از حضرت آقای علاء السلطنه تا امروز هیچ خبری نیافتم، امیدوارم بسلامت در تهران رسیده‌اند، مستدعیم در موقع مکاتبه حضور ایشان از قول مخلص نیز مخصوصاً سلام خالصانه برسانید.

دیگریک مطلب و یا زحمتی نیز بحضور عالی داشتم و ابتدا خیلی عذر میخواهم از اینکه چون کسی غیر از حضرت اجل عالی را در آنجا ندارم مجبوراً این نوع زحمات را به آن دوست محترم استدعا میکنم، عرض مذکور از اینقرار است: اوقاتی که در پاریس بودم «جناب مستر لینیچ» به پاریس برای دیدن «سردار اسعد» آمده بود و مخلص نیز در آن دو سه روزی که ایشان در پاریس بودند هرروز با ایشان و سردار اسعد ملاقات میکردیم و در یکی از آن مجالس «ممتاز السلطنه» سفير پاریس هم بود فقط روز آخر که «مستر لینیچ» عازم عودت به لندن بود برای حضور در ضیافت «پرشیا سوسیته» که «لرد کرزن» هم در آنجا نطق کرد، به وداع سردار اسعد آمده بود مخلص حاضر نبودم ولی ممتاز السلطنه بوده است، باری مستر لینیچ روزهای قبل بمن میگفت که شما در اسلامبول نمایند و البته به اروپا بیایید و در لندن یا کمبریج بمانید، در اسلامبول ترقی کمالات و استفاده معنوی ممکن نیست ولی در اروپا علاوه بر آنکه انسان میتواند تحصیل کند حتی بیکار نشستن و امرار زمان هم انسان را تکمیل میکند، مخلص حرف او را تصدیق میکردم و چون عذرهای شخصی داشتم بدفع الوقت میگذراندم، تا چنانکه عرض شد آنروز اخیر که من حاضر نبودم مشارالیه این حرف را با سردار اسعد تجدید کرده بود و بعضی استفسارات و تحقیقات از احوال خصوصه من نموده بود و پس از آن گفته بود که اگر فلانی ترك اسلامبول گفته بلندن بیاید و در انگلستان اقامت گزیند جمعیت ایرانیان «پرشیا سوسیته» یعنی persia society همه مخارج و مصارف او را متکفل میشود و میپردازد، در این مقام ممتاز السلطنه هم گفته بود که اتحادیه فرانسه و ایران یا Union Franco perisans نیز حاضر است که اگر فلانی در پاریس اقامت کند مصارف او را بعهده گیرد و این فقره مذاکره و قبول شده است فردای این گفتگو که من سردار اسعد را دیدم تفصیل را بمن نقل کرد و هم تکلیف کرد که من یکی از این دو مسئله را قبول کنم، زیرا میگفت وجود شما برای کار کردن برای ایران در اروپا لازم است و ما همیشه باید دو سه نفری در مرکز اروپا داشته باشیم که من غیر رسم پروپاگاندا کار کنند، مخلص گفتم با این مطالب کاملاً شریکم و همیشه



گفته‌ام که چند نفر در اروپا باشند مفید است، علاوه بر اینها من شخصاً چندان مایل به اقامت اسلامبول نیستم و در صورت استطاعت یکروز در آنجا نمانم و اروپا را ترجیح میدهم ولی در نظر مخلص گرفتن وجه معاش از فرنگیها آنهم برای يك شخص که کم و بیش شهرت و عنوانی دارد شایسته و مناسب نیست و بقدر مقدور باید امتناع کرد و انگیزی برای تفلا در امور ایران و حفظ وطن بر علیه روس یا انگلیس از خارجه استفاده کردن دلیل عجیبی بر کم همتی دولت خودمان و هم تناقص غریبی میشود. اگر چه هم این اشخاص دوستدار ایران باشند! ولی باز انسان کاملاً آزاد نمیشود و هر قدر آنها راضی هستند باید بدلولخواه آنها حرکت کند الخ ...

خلاصه شرحی از این قبیل گفتم تا مشارالیه یعنی سردار اسعد نیز با من کاملاً هم عقیده شده گفت خوب است دولت ایران قراری در این باب بدهد و گفت چون من بطهران برسم فوراً در اینباب قراری داده نتیجها بشما مینویسم و بر این مصمم شد ولی بعد از آنکه مشارالیه بطهران رفت تا امروز مکتوبی ننوشته و گویا بحکم طبیعت از خاطرش رفته یا اشتغالات مجال نداده من نیز بحکم طبیعت خود دیگر تا امروز چیزی به او ننوشته‌ام.

حالا مقصود از مزاحمت سرکار این است که این اواخر ماندن در اسلامبول برای مخلص غیر میسر گشته و بهر نحو است میخواهم خاتمه باین نحو حیات بدهم در این حال باید به ایران (برخلاف میل خود) برگردم که هیچ میل ندارم و یا به تربیتی در اروپا بمانم، لهذا اینمسئله سابق باز بخاطرم افتاد که در صورت امکان باز چندی حضور عالی بگذرانم، رفتن بیاریس را هم با آنکه آقای ممتاز السلطنه در دعوت من از لندن دوباره تکرار و اصرار کرده که همه نوع استعمال اسباب فراغت خاطر میسر میشود بهیچوجه حاضر نیستم، اینك میخواهم از حضرت اجل عالی در عالم ارادت و دوستی خواهشمند شوم و مزاحمت دهم که در این کار يك استمزاج و استکشافی بفرمائید یعنی مقصود عمل این است بطور شایسته و آبرومندانه از طرف خودتان (نه از قول مخلص) ابتدا در ملاقات با «مستر لینچ» مذاکره و در عرض کلام و بطور حسبحال

فرمائید و استمزاج فرمائید که چطور است فلانی را با اینجا بیاوریم و هكذا ... دیگر ترتیب صحیح آن را آنجناب بهتر از من میدانند ، منظور اینست که در صورت ثابت بودن حضرات از قول خودشان جزئیاتش معلوم شود که چطور متکفل میشوند و بچه اندازه مساعدت مینمایند و هم تا چند مدت متکفل میشوند ؟ در صورت قرار بر حرکت از اینجا ، مخارجی هم در مسافرت خواهد بود و هكذا ... دیگر بیش از این زحمت نمیدهم ، حضرت اجل عالی را اشاره کافی است و از مختصر مفصل ننوشته میخوانید و ناگفته میدانید ، فقط استدعای مخصوص از آنحضرت این است که این مطالب و عرایض خواه نتیجه داشته باشد یا نه بطور خصوصی در حضور عالی مکنوم بماند و در صورت امکان هرچه زودتر جواب مرحمت فرمایند ، اینرا هم عرض کنم که در صورت انجام این عمل مخلص میخواهم قدری اوقات بمطالعه و تکمیل معلومات بگذرانم و زیاد نمیخواهم در امور سیاسیه امرار نمایم ، اگرچه آنچه در موقع لزوم ضرور شود یا فایده داشته باشد مضایقه ندارم ، بتصویب سرکار عالی است. درختم عریضه باز ادعیه خالصانه خود را بر مزید عزت و اقبال عالی و احترامات فائقه را تقدیم میکنم و منتظر زیارت اخبار سلامت عالی و جواب هستم ، مستدعیم چند کلمه هم از اوضاع سیاسیه ایران مرقوم فرمائید که اینجا هم خبر خیلی کم است. مخلص صمیمی س - ح - تقی زاده<sup>۱</sup> .

۱ - دانشمند فقید ، محمود محمود ، یادداشتها و اسناد و مدارك بسیار جالب و نفیسی از دوران همکاری سیاسی و حزبی با سید حسن تقی زاده نوشته بودند ، که بنا بقولی که به تقی زاده داده اند ، مادام که در قید حیات هستند ، آن اسناد و مدارك انتشار نمی یابد. یکبار که بمناسبتی از ملاقات با تقی زاده سخن پیش آمد ، استاد بزرگوارم فرمودند بار دیگر بملاقات تقی زاده بروید و بایشان بگوئید طبق قولی که داده ام تا ما دو نفر در قید حیات هستیم آنچه که بین ما گذشته منشر نخواهد شد ، چون این دستور ایشان چند بار تکرار شد ، بناچار بملاقات آقای تقی زاده رفتم و در حضور مرحوم احمد فرامرزی عین گفته های دانشمند فقید را تکرار کردم و ایشان هم تشکر کردند . این اسناد و یادداشت های کرانبها در محل قابل اطمینانی نگهداری میشود که در موقع مقتضی انتشار خواهد یافت . امید است در آنوقت گوشه های تاریك دوران پنجاه ساله گذشته روشن شود .

از طرف خودتان (نه از قول غلصی) ابتدا در ملاقات با سرتیج مذاکره  
در عرض کلام و بطور حسیال بنویسید و استزاج فرمائید که چگونه است  
طافی را با اینجا بیاوریم و بکنار آن دیگر ترغیب صحیح آنرا انتخاب  
بهر از من میدانید منظور اینست که در صورت ثابت بودن خفراش  
در قول خودشان جوئیاتش معلوم شود که چگونه متکفل میشوند و بچانداز  
مساعدت می نمایند و ما تا چند مدت متکفل می شویم در صورت قرار بر  
حکمت از اینجا غاری هم در سافوت خواهد بود و بکنار... دیگر پیش از این

و زیاد نمی خواهم در امور سیکنه ابرار نمایم اگر چه آنچه در موقع لزوم  
ضرور شود یا فایده داشته باشد مضایقه ندارم در هر صورت بسته  
بمنصب سرکار عالی است در حتم عریضه باز ادعیه خالصانه  
خود را بر مزید غرت و اقبال عالی و احترامات فائده را تقدیم می کنم  
فتخر زیارت اخبار سلامت عالی و جواب هستم مستدیم  
چند کلام از اوضاع حاضره سیکنه ایران مرقوم فرمائید که اینجا  
خبر خیلی کم است

غلیص صمیمی

م. ح. تقی زاده

## وساطت

## پروفسور براون

پس از اخراج تقی‌زاده از ایران و اقامت اجباری او در اسلامبول، پروفسور براون انگلیسی نامه‌ای به آخوند ملا کاظم خراسانی نوشته و از او شفاعت میکند، تا شاید از اینراه حکم نسخ و بظلال تکفیر صادر شود. این نامه که بخط پروفسور براون است و در جزو مجموعه خطوط مشاهیر مرحوم دکتر قاسم غنی بوده، بوسیله عباس اقبال در مجله یادگار منتشر شده است<sup>۱</sup>. پروفسور براون در باره تقی‌زاده به مرحوم آخوند خراسانی چنین مینویسد:

«... عرض دیگری که اگر جسارت نباشد میخواستم عرض بکنم اینست که درین اواخر دو کاغذ داشتم از آقای سید حسن تقی‌زاده که حالا در اسلامبول منزوی بلکه منفی است و چون در مدتی که اینجا بود خیلی آشنا بودیم و کمال صبق و درست کاری او را بیراهین قاطعه و دلائل ساطعه ثابت کردم و بعد مسموع شد که قدری تند روی می‌کند حتی در افواه افتاد که تکفیر شده است اگرچه بعد معلوم شد که این خبر اصلی ندارد باری محض آن دوستی که در میان ما بود بایشان نوشتم که تند روی نکنند و خصوصاً بقدر متدور حضرات آیات الله را تقویت بنمایند که امید ایران بل امید اسلام در ایشان مذکورست و این همه فداکاریها در راه حب الوطن کرده‌اند چنانچه همه چه در ایران و چه در خارج از ایران می‌دانند، در جواب نوشتند که: در اطاعت و اجابت هر نوع نصایح خالصانه عالی با جان و دل حاضریم و مستدعیم که مثل يك معلم شفیق آنچه بخاطر شریف‌میرسد بدون هیچ ملاحظه بمخلص بنویسید که خدا شاهد است که با کمال خلوص از آنها استفاده می‌کنم و باز خدا شاهد است که هیچ گناهی عملاً نکرده‌ام و اگر خطائی از من سرزده که خودم با همه نوع دقت ملتفت نشده و نمی‌شوم خلوص نیت خود را که فقط دارائی من در عالم است کفاره آن قرار میدهم و از خداوند

۱ - عباس اقبال در مقدمه نامه براون و آخوند مینویسد «دو مکتوب ذیل که سواد

آنها در اینجا نقل میشود در سال ۱۳۲۹ قمری بین مرحوم ادوارد براون مستشرق نامی انگلیسی و مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی که مساعی هر دو در استقرار مشروطیت ایران حاجت بیاد آوری ندارد مبادله گردید...» (مجله یادگار شماره ۲ سال اول).

میخواهم که مصائب ایران را کم کرده بر بلاهای شخصی من بیفزاید و با بدبختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید .

حالا شخصی که اینقدر جویای بهبودی وطن خود باشد ولو خودش در میان هلاک و مضمحل شود آیا جای افسوس نیست که چنین در گوشه عزالت افتاده باشد .  
امشب چون خیلی دیر شده است بیش ازین زحمت نمی‌دهم ، همیشه منتظر فرمایشات و دعاگوی دوام بقای شریف آن وجود مسعود بوده و هستم .  
کمترین خیرخواهان ایران ادوارد براون انگلیسی .

مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی در جواب براون چنین مینویسد :

۳ رجب ۱۳۲۹ نجف

کامبريج حضرت العالم الفاضل دکتر ادوارد براون دامت افاضاته و فضائله - مقام ریاست روحانی مسلمین جعفری خاطر آنجناب را مسبوق مینماید . رقیقه کریمه آن جناب فخامت نصاب را با يك خوشوقتی کاملی مطالعه کرده بر تمام مطالبش مطلع شدم نصایح مشفقانه و ارشادات خالصانه را با يك توجه مخصوص استقبال کرده ملاحظه آنها را باعث عواطف مفرحه و ارتیاح حیات باطنیه خودم تصور نمودم سفارش و تشویق بعشایر ایالات و سایر طبقات در حفظ امنیت و سدره بهانه متجاوزین دائماً به تلگراف و مکتوبات شده و میشود و با عاملهای استبداد و ارتجاع با تحریکات خارجی بدون تقویت وقت دقیقه در جهالت عنصر غالب کار میکنند اوضاع فعلی اطمینان بخش هستند نا بعد چه ظاهر شود .

از بابت وزیر خارجه سابق آقای حسینقلیخان نواب و آقای تقی‌زاده و سایر دوستان ایران ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است اما بدبختانه این تغییرات لازمه قهری زمان ثوره و انقلاب است بواسطه آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبّه میشود مقام روحانیت هم که مداخله در این جزئیات

---

۱ - این نامه بخط میرزا عبدالرسول یزدی است که پای آنرا آخوند مهر و امضاء کرده ولی نامه براون بخط خود اوست که هر دو در مجموعه اسناد دکتر غنی موجود است .

را عهده ندارد مع ذلك امید است که بزودی تمام امورات تدارك شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند .

حالا حسیات صمیمانه خودم را تکرار کرده و بهمین قدر اکتفا مینمایم .

محمد کاظم الخراسانی

چون نامه مرحوم ملا کاظم خراسانی ، تکفیر نامه سابق الذکر را نفی نکرده تقی زاده نتوانست بایران مراجعه کند. اما ب.ب اینکه در خاتمه نامه گفته شده بود دامید است که بزودی تمام امورات تدارك شده کارها باشخاص لایق سپرده شوند، بعدها در تعویض مقامات مختلف مملکتی به تقی زاده مخالفتی از طرف جامعه روحانیت نشد و سید حسن تقی زاده چندین بار وزیر ، سفیر و سناتور شده و علاوه بر مقامات علمی که داشت در جوامع مختلف نیز صاحب مقام و عناوین بوده و هست .

## انتقاد بر انتقاد حقوق بگيران

دانشمند محترم محيط طباطبائی ، نخستين نويسنده‌ای بودند که در باره اسناد حقوق بگيران تفسيری نوشتند. ايشان در روزنامه پارس<sup>۱</sup> تحت عنوان «درمیان حق و باطل» چنين مینويسند:

در هر قضيه‌ای از قضایا، از همه صورتهائی که عرضه میشود يك صورت آن حق است و ناگزير صورتهای ديگر بايد ناحق و باطل محسوب شود.

اين يك مصادره تاريخی است که همه پژوهشها و کنجکاويها و بررسيهای اهل اطلاع در پيرامون آن دور ميزند و همه برای کشف آن صورت حقیقی تلاش میکنند. پدرم از کسانی بود که تاريخ ايران را در مکتب زواره از روی تاريخ معجم آموخته و بعدها از روی روضة الصفا و ناسخ التواريخ بر کم و کیف آن افزوده بود.

در سال ۱۳۲۷ پس از غلبه مشروطه خواهان که از طهران به زواره برگشت تعدادی کتاب فارسی متداول روز برای من که تازه شاگرد مکتبی شده بودم از نظم و نرسوبات آورد.

یکی از آنها کتاب تاريخ ايران فروغی بود که مطالب آن بروش نويسندگان مغرب زمين تحرير یافته بود.

بعدها که قادر بخواندن آن شده بودم و بر او صفحانی از آنرا میآموختم میگفت مگر عقل میتواند باور کند که يك مرتبه جزء مهمی از زمان را از وجود دهها مرد معروف و نامدار که نام ایشان زبانزد مردم شده است بپیرایند و نامهای افراد ناشناخته را که از حیث لفظ و معنی هیچ مناسبتی با زبان فارسی ندارد بجای آنها بگذارند و بگویند آنچه هزار سال می گفتید غلط بود و صحیحش این است! این تعجب آن مرحوم وارد بود ولی بالاخره از میان آن دو صورت تنهایی می توانست حق باشد و آنهم صورت غربی بود که فراین و دلایل دیگر آنرا نباید میکرد.

در باره امانت و خیانت رجال دوره قاجار به نسخهای متفاوت گفته و نوشته اند چیزی که در آن میان محقق است عدم قابلیت ذاتی و خود خواهی و بی اعتنائی آنان بمصالح و منافع عمومی بوده است ولی آیا این افراد بی لیاقت و فاقد شخصیت، همه نوکر در خانه اجنبی و غلام سفارت انگلیس یا درشکهچی سفارت روس بوده اند؟ این امری است که با ماهیت و معنویت يك ملت ارتباط پیدا میکند و باید در تحقیق و بررسی آن قدری حزم و احتیاط بیشتر بخرج داد.

نفاق و دو دستگی در میان رجال هر عصری طبیعتاً بد گوئی و عیبجوئی را رونق میدهد و هر دسته ای دسته دیگر را بد و بیراه میخوانند و گناه همه اتفاقات را برگردن آنها میکنند.

چیزی که برای ما روشن است هر دو دسته نوکر در خانه حکومت وقت بوده اند از خدمت در خانه جز آکندن جیبها و ساختن بستانسراها و خریدن مستغلات و مزارع هدف عالیهتری نداشته اند و هر دو دسته از خود پارك و کاروانسرا و ده و ائاثیه گرانها بمیراث باقی می گذاشتند و از شندرقاز حقوق ناقابل دیوانی که وصول آن غالباً از استخراج کوه نقره آسانتر نبود ثروتهای کلانی اندوخته بودند.

ولی این ثروت را از راه کار چاق کنی و کمک بخرابکاران داخلی می اندوختند، یا از محل اعتبارات دولت هند یا حکومت ماوراء قفقاز میگرفتند؟

اینها مطالبی است که عجله در صدور حکم قطعی راجع بدانها کار منصفانه نمی تواند



باشد بلکه نیازمند دقت و سنجش هر چه بیشتر است .

در این کشور نهضت مشروطه بوجود آمد و عده‌ای بدان پیوستند و گروهی نیز در صف مخالف بمبارزه با آن پرداختند و در میان هر دو دسته باز موافق و مخالف و دوست و دشمن وجود داشت. چنانکه دیدیم و شنیدیم که در دوره مشروطه اول واستبداد صغیر و مشروطه دوم رجال عصر یکدیگر را بسختی ناسزائی مستوندند که حکایت از اختلافات درونی میان آنها میکرد. بیچاره ملک المتکلمین و سید جمال اصفهانی و جهانگیر خان شیرازی جان خود را در این راه دادند ولی این جان نثاری و فداکاری زبان بدگو را کوتاه نکرد و هنوز پس از سالیان دراز درباره آنها سخن نامطلوب گفته میشود. زیرا گروهی در روز چهار شنبه چیزی از دست داده‌اند و عده‌ای هم در همان روز چیزی یافتند بدیهی است روز چهار شنبه برای طبقه اول روزی شوم و برای دسته دوم روز سعدی است و هر دو حق دارند از چهارشنبه ستایش یا نکوهش کنند .

مبارزه سیاسی روس و انگلیس در ایران از عهد شاه سلطان حسین بصورت ضعیفی آغاز و در عهد ناصرالدین شاه بکمال خود رسید.

این مبارزه که تاکتیک هدفها و کیفیت اجرای آن برای صدر اعظم و وزیر امور خارجه آن عهد مجهول بود، متدرجا شامل حال همه چیز و همه کس شد و وقتی مثلاً کسی از شیراز بر میخواست و ادعائی میکرد که روی موافقی بسمت جنوب داشت طبیعتاً در مازندران هم باید قرینه‌ای بوجود آید که رو بسوی بحر خزر داشته باشد . منتهی وقتی یکی از خاندانی بود که سابقه همکاری در ترجمه انجیل بزبان فارسی یا مارتن کشیش داشت دیگری هم باید بامنشی سفارت روس خویشاوندی داشته باشد تا هنگام ضرورت آن سفارت بتواند از تعقیب و محاکمه یا مجازات جلوگیری کند .

در کشمکش میان علما و دولت وقت که بصدر فتوای تحریم تنباکو منجر شد ، این مبارزه خارجی در وضع داخلی انعکاس می‌افکند که حتی ملک التجار که باروسها در منطقه ارتباط و داد و ستد بود قهرمان تبلیغ و ترویج حکم حرمت معرفی میشد.

یا آنکه پس از بمباردمان مجلس عده‌ای از مشروطه طلبان بسفارت انگلیس

پناه بردند و از حبس و قتل نجات یافتند همانطور که محمد علی شاه هم توانست بعد از سقوط استبداد صغیر بسفارت روس برود و از شر تعقیب مصون بماند.

این يك شور بختی سیاسی برای مملکت ما بود که در برابر منافع و مطامع آنها هیچ قدرت مقاومت داخلی باقی نباشد و نفس پرستی و سودجوئی و ییلاقکسی رجال مملکت نسبت بمصالح مشترك در میان حاکم و محکوم و تابع و متبوع چنان سنگ تفرقه افکنده باشد که به بیگانه مجال دخالت و اعمال نفوذ در کارهای داخلی بدهد.

ما نمیتوانیم به صرف اینکه در یادداشتهای مامورین روسیه تزاری از فردی یا مقامی انتقاد شده باشد و یا در نامه ها و گزارشهای مامورین انگلیسی از فردی انتقاد یا تمجید شده باشد، بصحت آن مطلب اعتقاد پیدا کنیم بلکه باید هر تهمتی را در معرض تحقیق و تفتیش قرار داد و دید که قرائن در این باره چه میگوید.

وقتی مشروطه در ایران اعلام شد فراماسونهای مکتب ملکمی باعتبار اینکه میرزا ملکم خان ناشر کلمه قانون بود، در پیرامون این دستگاه گرد آمدند و جمعیتی بنام انجمن آدمیت تشکیل دادند که مکتب جوانهای جاه طلب و روشن فکر روز را بسوی خود جلب کرد. جاذبه این انجمن به جایی رسید که محمدعلیشاه هم در آن اسم ثبت کرد و بجای پنج تومان حق عضویت هزار اشرفی بصندوق جمعیت التقات نمود. هنوز او قصد بد خود را در حمله بمجلس نکرده بود که معلوم شد در میان استبداد و جمعیت، حسن ارتباطی برقرار شد و بدین مناسب تجزیه در پیش آمد ولی بمباردمان مجلس به این قضیه پایان داد و معلوم نشد که این آدمیت در خدمت مشروطه بوده یا استبداد. تا اینکه حکومت استبداد صغیر پیش آمد و محمد علی شاه بعد از مدتی کروفر در نتیجه مقاومت آذربایجان و قیام اصفهان در مقابل تسلیم و آشتی برآمده بود. هواخواهان استبداد بر اینکه او را منصرف سازند زمینه می چیدند. اینك بگزارش مأمور مخفی آزاد بخوانان بنگرید که جریان يك اجتماع مستبدین را برای توطئه بر ضد مشروطه بخط خود نوشته و اینك در جزو اسناد دولتی موجود است.

«نمره اول - سوم جمادی الاولی - مجلس منافقین

سه روز پیش در رستم آباد در منزل مفاخر الملك مجلسی تشکیل یافت که من بنده همه اعضای آن را نمی شناختم. بعضی را از نوکرها پرسیدم که اسامی آنها از اینقرار است: مفاخر الملك - میرزا عباسقلی مدیر آدمیت - امین الملك - آصف الملك کرمانی - میرزا عبدالمطلب یزدی - حاجی محمد اسمعیل مفاز (معین الضرب) ارشد السلطنه (برادر ارشد الدوله) - مختار السلطنه کاشی - میرزا احمد خان حیدری - امام جمعه خلخالی میرهاشم - حاجی علی اکبر بروجرودی - شیخ حسن سنگلجی - سید شرفه - سید واعظ اصفهانی. پس از مذاکرات طولانی نتیجه این شد که بهر قسم باشد از اجزاء و طالبان حقوق بد بگویند خود اظهار مشروطه خواهی کنند - میرزا عباسقلی خان گفت باید پولی ما به آدمها بدهیم که در مجالس بد بگویند و خودمان اعلانات منتشر دهیم. حاجی اسمعیل گفت «آدمها» بمجالس راه ندارند.

میرزای یزدی گفت مراد از «آدمها» اشخاصی میباشد که در انجمن آدمیت بودند نه اینکه مراد نوکرها باشند. مختار السلطنه گفت مردم شماها را میشناسند و حرف شما اثر نمیکند.

میرزا عباسقلی آدمیت گفت ما اعلانات ژلاتینی نشر میکنیم آدمها در مجامع میخوانند مثلاً مینویسم صنیع الدوله هواخواه روس حاجی سید نصراله پول گرفته است مستنار الدوله هواخواه شاه است و کذا سایر مشروطه خواهان را همین که دماغ آنها سوخت دیگر بمقصود رسیده و نفاق میان آنها افتاده. میرزا عبدالمطلب گفت مردم بیدار شده اند و این بد گفتن يك روز و دو روز است ملاحظه کنید آصف الدوله در فارس شهرت داده سیدلاری را کشته اند، مردم ختم گرفتند عزادار شده اند بعد در يك هفته معلوم شد دروغ بوده است حال ما بسبب شنیده ها بعضی اشتها را با بدیم بعد که معلوم میشود خلاف آن، پس اولی آنست که روزنامه آدمیت طبع و نشر بدیم و مقاصد خود را در ضمن بنویسم.

باری حاجی محمد اسمعیل متقبل شد عجاله ده هزار تومان خرج این کار کنند . البته از مشروطه خواهان متوقعیم که در کار باشند ، دماغشان بسوزد این مزخرفات را استماع فرمایند . »

اینجاست که به انسان حیرت دست میدهد که آیا این همان آدمیتی است که برخی آنرا بنیان‌گذار فکر آزادی در ایران می‌پندارند و يك کتاب در شئون مشروطه‌خواهی او مینویسند یا دیگر است که نام عباسقلی آدمیت را بر خود بسته و عامل تخریب مشروطه بسود استبداد شده است . بهر صورت باید در تحقیق اینگونه مسائل دقیق و عمیق و منصف بود»



پس از انتشار ایرادات دانشمند محترم، چون ایشان در مقاله خود اظهار عقیده کرده بودند که انتشار این اسناد (باماهیت و معنویت يك ملت ارتباط پیدا میکند)، برای اینکه بایشان ثابت شود که رجال خائن دربار قاجاریه منتخبین ملت ایران نبودند تا اسناد خیانت آنها با ماهیت و معنویت ملت ایران ارتباط داشته باشد ، شرح زیر در گرامی روزنامه پارس چاپ شد :

«آقای اسمعیل راثین که از نویسندگان قدیمی مطبوعات کشورند و سالیان دراز است با نوشتن مقالات مستند تاریخی با بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات همکاری دارند، مقاله‌ای تحت عنوان : « واقع‌بینی و حقیقت‌جوئی در تاریخ » نگاشته و برای انتشار به روزنامه پارس فرستاده‌اند . این مقاله در پاسخ مقاله «درمیان حق و باطل» است که بقلم استاد فاضل آقای محیط طباطبائی در پارس منتشر گردید .

آقای راثین اخیراً دست به نوشتن يك سلسله مقالات زده‌اند که درمیان خوانندگان ایجاد سروصدای موافق و مخالف کرده است . حسن این مقالات همین است که در معرض داوری صاحب‌نظران قرار می‌گیرد و نظرات و عقایدی که بر اساس مستندات تاریخی است درباره آنها اظهار می‌گردد . درج مقاله آقای راثین نیز مولود همین نکته است و ما

امیدواریم هم آقای محیط طباطبائی که حقاً از نویسندگان محقق و مورد احترام جامعه هستند و هم صاحب‌نظران دیگر در این قبیل موارد که پای راز تاریخ در میان است، اطلاعات و معتقدات خود را بنویسند که نکته مبهمی در نقل حقایق تاریخی باقی نماند. درج مقالات موافق و مخالف در پارس فقط برای روشن شدن این حقیقت است :

در روزنامه گرامی پارس مورخ ۲۷ بهمن ۴۵ مقاله‌ای تحت عنوان : « در میان

حق و باطل » بقلم آقای محیط طباطبائی انتشار یافته بود که موضوع اصلی آن قضاوت در خدمت یا خیانت و ارزش کار و سوابق زمامداران ایران در دوره قاجار بود. مطلب اصلی که در آن مقاله عنوان گردیده این است که : « ... آنچه محقق است عدم قابلیت ذاتی و خودخواهی و بی‌اعتنائی آنان به مصالح و منافع عمومی بوده است . ولی آیا این افراد بی‌لیاقت و فاقد شخصیت، همدنوکر در خانه اجنبی و غلام سفارت انگلیس ، یا در شبکه‌چی سفارت روس بوده‌اند ؟ این امری است که با ماهیت و معنویت يك ملت ارتباط



استاد سید محمد محیط طباطبائی

پیدا میکند ... »

چون اینجانب در احوال رجال و درباریان و بزرگان مملکت ایران در آن عصر مطالعاتی نموده و يك سلسله مقاله در مجله تهران مصور تحت عنوان : « حقوق بگیران انگلیس در ایران » انتشار داده‌ام ، اجازه می‌خواهم نظر خود را درباره این مطلب مهم تقدیم دارم .

اساس تاریخ نویسی بر واقع بینی و حقیقت جوئی است و اگر نتیجه تحقیقات تلخ و

ناگوار باشد بهیچوجه آن حقایق را نمیتواند تغییر بدهد و کار اصلی مورخ و پژوهنده همین است که واقعیات را عرضه بدارد. چنانکه در سلسله مقالات خود بنا بر اسناد معتبر رسمی روشن کرده ام، در میان رجال عصر قاجار خائن و خادم دلسوز و یا بی اعتنا بمصالح ملت وجود داشته اند و این مطلب هیچ ارتباطی با «ماهیت و معنویت» ملت ایران پیدا نمیکند، زیرا آن کسان منتخبین ملت ایران نبودند که نماینده اخلاق ملت بشمار آیند. چنانکه سرهارفورد جوتز وزیر مختار انگلیس در ایران که در زمان فتحعلیشاه بایران سفر کرده و جزو اولین نفرانی بوده که به رجال عصر قاجار رشوه و حقوق و مقرری داده در اول کتابش راجع به مأموریت سیاسی خود در ایران میگوید: «فساد زمامداران ایران را نباید بحساب ملت ایران گذاشت و همه بدبختی ایران از دست آن رجال بوده است». از این جهت نباید خلط مبحث بکنیم و موضوع معنویت ملت ایران را بادقتر احوال رجال آن مخلوط نمائیم.

مطلب دوم راجع به ارزش کارهای زمامداران آن عصر است. این کسان همه از يك قماش نبوده اند. زیرا از يك طرف باحوال میرزا ابوالحسن خان شیرازی بر میخوریم که اسناد رسمی مستمری گرفتن او را از کمپانی هند شرقی در تهران مصور نقل کردم. و در جهت عکس آن، ستاره درخشانی مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام رامیبینیم که در راه دفاع از منافع ایران و مبارزه با بسط نفوذ روس و انگلیس جان خود را از دست داد. در مقالات خود در تهران مصور، گزارش وزیر مختار وقت انگلیس را در باره سرنوشت قائم مقام نقل کردم و نشان دادم چه کسانی با سفارتخانه های اجنبی ارتباط داشتند و بمناسبت قتل قائم مقام بوزیر مختار انگلیس تبریک میگفتند.

سلسله مقالات مذکور نه تنها با استفاده از اسناد موجود در بایگانی عمومی انگلستان public record office تنظیم شده، بلکه از یادداشتها و کتب خارجی نیز برای تایید آنها استفاده گردیده است.

از جمله پس از نقل گزارش سرجان کمبل به وزیر خارجه انگلیس درباره رشوه

خواری «میرزا ابوالحسن خان» و «میرزا مسعودخان انصاری» یعنی دو وزیر خارجه‌ای که از انگلیسها و روسها رشوه و مقرری میگرفتند؛ بلافاصله یادداشت‌های میرزا حسین خان آجودانباشی را که توسط منشی او «گرمرودی» نوشته شده نقل نمودم. این یادداشتها عموماً در تأیید گزارش (که بل) است موضوع برسر آنست که باید دید اگر سرجان کمبل با (خان ایلچی) و (میرزا مسعودخان) دشمنی داشته، آیا میرزا حسینخان آجودانباشی نیز با هر دو نوکر اجنبی دشمن بوده است؟

اگر گزارشهای وزرای مختار انگلیس که ۱۶۰ سال از تاریخ آنها میگذرد و از ۱۱۰ سال قبل تاکنون در معرض افکار عمومی محققان قرار گرفته است، صحیح نباشد و همچنین راپورت‌ها و گزارشهای امثال آجودانباشی نیز مطابق با واقع تلقی نشود، پس هیچ منبع و مأخذ قابل اعتباری وجود ندارد مگر اینکه بسراغ (تاریخ معجم - روضه الصفا و ناسخ التواریخ) برویم.

حقیقت جوئی در تاریخ، قواعد و اصولی دارد و در نگارش سلسله مقالاتی که مینویسم هدفی جز کشف حقیقت و واقعیات نداشته‌ام و همه جا تذکر داده‌ام که قول واحدی را نمیتوان مأخذ حقیقت قرار داد زیرا دربارهٔ مردان سیاسی اقوال موافق و مخالف فراوان است. نویسنده اگر غرض و مرضی نداشته باشد همه اسناد و گفته‌ها را مطالعه میکند و آنچه حقیقت است، بدست می‌آورد و اگر غیر از این شیوه‌ای پیش بگیرد قضاوتش بی-مغز و نامعتبر خواهد بود.

نتیجه کلی که از مجموع مطالعات خود بر اساس معتبرترین اسناد و مدارك تاریخی و تطبیق آنها گرفته‌ام، اینست که در میان هر طبقه و صنفی از طبقات و اصناف اجتماعی ایران همه گونه مردم بوده‌اند. در میان رجال و وزیران کسانی مانند میرزا بزرگ قائم مقام و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر بوده‌اند که مایه افتخار ملت ایران بوده‌اند و دوست و دشمن در نامه‌های رسمی و کتابها آنان را ستوده‌اند و نیز کسانی بوده‌اند که نه فقط خدمتی نکرده‌اند بلکه غلام حلقه بگوش سفارتخانه‌های

اجنبی بشمار میرفتند. همچنین در میان طبقه روحانیون به افرادی مانند شیخ عبدالحسین وحاجی میرزا هادی نجم آبادی و شیخ انصاری بر میخوریم که مظهر پرهیزکاری و آزادگی و عزت نفسانی بوده اند و نیز کسان دیگری را میبینیم که از موقوفات «اود» هند مستمری دریافت می داشتند. در میان مشروطه خواهان نیز کسانی بودند که خدمت ارزنده کرده اند و کسانی آلت فعل سیاست اجنبی شده اند و این اعمال بطبقه اهل سیاست و یا روحانیت منحصر نبوده نیست، بلکه در هر صنفی از طبقات اجتماعی از ارباب و معلم و تاجر و غیره مردم نیک و بد، و پرهیزکار و طرار و درست و نابکار پیدا میشود.



دو هفته پس از انتشار آنچه که در جواب دانشمند محترم محیط طباطبائی نوشته شده بود، ایشان جوابی تحت عنوان (از مذموم تا محمود) در گرامی روزنامه پارس باین شرح نوشتند<sup>۱</sup>:

ما نگوئیم بدو میل به نا حق نکنیم ورق کس سیه و دلخ خود ارزق نکنیم متأسفانه وقتی صاحب اختیار مملکت (فتحعلیشاه) در طی قرار دادی معتبر از دولت هند انگلیس قبول پول نقد برای جلوگیری اتباع ایران از حمله به مرزهای هندوستان و دفاع از استقلال کشور خویش در برابر رقیب سیاسی انگلستان میکرد و در ازای دریافت این وجه رابطه سیاسی خود را با دیگران برهم میزد و وابستگی سیاسی صاحب لیره و روپیه را گردن می نهاد، قبح دریافت پول از بیگانه تا درجه مهمی ریخته شد و پس از آنکه فرزند والاتباز و نایب السلطنه او (عباس میرزا) در طی قرارداد دیگری درخواست حمایت تزارهای روس را برای جانشینی پدر خویش میکرد، ابهت نوسل به بیگانه در این کشور شکسته شد و زمینه ای فراهم آمد که امروز یک خبرنگار و پژوهنده از هر دری که در آید بر روی زمین جای سم سمداران را مینگرد و تنها تاریخ گذشته کشور را میتواند از زوایه خدمت به بیگانگان در مقابل دریافت مزد و مقام از زیر نظر بگذراند.



اکنون که انگلیسها با نشر قسمتی از اسناد وزارت امور خارجه خود به معرفی کسانی پرداخته‌اند که روزگاری طوق ذلت همکاری با ایشان را برگردن داشته‌اند این فرصت به دست نویسندگان افتاده است که در معرفی عده‌ای از رجال عهد قاجاریه که بر طبق این اسناد مزدور سیاسی بوده‌اند، این گل سیاه را به سینه خانواده‌های با اسم و رسمی بزنند که اگر امروز سربه‌خاک تیره فرو برده‌اند شاخه‌های جوان و جوانه‌های تازه‌ای از بن و تبار ایشان در پیش روی ملت ایران مانند سرو میخرامند و از هم‌مزایای حکومت مشروطه برخوردارند.

اگر فردا روسها هم اسنادی را که از عهد کاترین بیعد راجع به ایران در گنجینه اسناد خارجی خود گرد آورده‌اند منتشر کنند آنوقت معلوم خواهد شد که چه فردهای تازه‌ای در این سیاهه سپهری ثبت خواهد شد.

ممکن است بگوئیم رقابت روس و انگلیس در مدت دوست سال اخیر زمینه برای این کار فراهم آورده و کسانی را که با مصالح خاص طرفی موافقت نداشته‌اند، به طرفی دیگر منتسب میکرده است.

در صورتی که مدارك سیاسی وزارت امور خارجه فرانسه و عثمانی و اطیش که در گنجینه‌های اسناد سیاسی پاریس و اسلامبول و وینه ضبط است انتشار یابد دنبال این سپهری و تبه‌کاری شاید تاجائی امتداد یابد که شامل حال روستائیان شمال و شرق و صحرائشینان غرب و ملاحان جنوب ایران هم گردد و آنوقت این شعر فارسی که حکم مثل سایر را پیدا کرده مصداق و سیعتری خواهد یافت:

گر حکم شود که مست گیرند      در شهر هر آنکه هست گیرند

در صورتیکه حقیقت از این قرار است فقدان حس مسئولیت شخصی و روحیه اطاعت کور کورانه؛ قشر سطحی ملت ایران را در برابر جریان باد و آب و نور آفتاب‌زنکه زده و سیه رو کرده و به چنین ورطه تبه‌اهی در افکنده بود در صورتیکه هسته مرکزی که شامل مردم زحمت کش مسلوب‌الاراده و بی‌خبر از جهان خارج و وضع داخل زندگانی میشد از این زنکه ورنکه و تنکه برکنار افتاده بودند. مگر اینکه فردی یا افرادی

از این هسته درونی به قشر سطحی جامعه نقل مکان و مقام کرده و در سر نوشت با آنها شرکت جسته باشند.

من منکر این معنی نبوده‌ام و هرگز در مقاله مورد نظر آقای راین با معرفی نسلهای متوالی فاسدی که برای سود خود کشوری را به روزگار سیاه افکنده بودند مخالف نیستم ولی به اعتبار این که مسابقه امدادی ممکن است پنهان از نظر من و آقای راین و حتی مسئولین امور هم هنوز امتداد داشته باشد و بیش از انتشار اسناد جاری آرشیوهای ممالک اروپا و آمریکا و آسیا برای ما، وقوف بر آن میسر نباشد، پیش خود می‌اندیشم که باید برای این درد بیدرمان چاره‌ای جست.

آقای راین چاره را در معرفی آنها می‌شناسند و تا حدی هم حق دارند. من چاره را در اصلاح روحیات نسل جدید میدانم که برای خود وظیفه و مسئولیت مستقیم احساس کند و سر بلندی خویش را در سر بلندی ملت و مملکت بجوید. اگر از ذکر این اسامی و معرفی آنها به نسل جدید درس عبرتی به دیگران داده میشد به تأمین این هدف کمکی میکرد ولی با کمال تأسف جربانی را که برای دانشجویان ایرانی بخصوص در آمریکا در این سنوات اخیر فراهم آمده و پشت با به مملکت و ملت و زبان و فرهنگ و دین و پدر و مادر خود زده‌اند و فرورفتن در باتلاقهای مکونک برای تأمین مصالح يك دولت یگانه را بر خدمت در سپاه ترویج و بهداشت کشور خود ترجیح میدهند، این جریان اسفانگیز نشان میدهد که در اثر نمایش این مناظر تنگ آمیز روز بروز چشم آنها انس بیشتر میگردد و اگر نسل کهن در ازای رانبی از سفارت روس و انگلیس و فرانسه خدمتی در زیر پرده به مصالح نیاسی یگانه در ایران میکرد؛ نسل جدید دست از ماهیت ایرانی بودن و پارسیگوئی و مهر وطن و پدر و مادر می‌شوید و نه تنها برای فرد یگانه طوق عبودیت او را برگردن می‌گیرد بلکه در محبت و خدمت و چاکری او خود را مستحیل و مستهلك می‌سازد. اینست که اظهار نظر کرده‌ام که بهتر است در تصدیق آنچه از نوشته‌های یگانگان در مورد رجال ایران انتشار یافته است قدری دقت و تأمل و حتی تردید روا داشت و حتی الامکان کوشید پرده حجب و حیائی که هنوز کاملاً بر طرف نشده پاره نگردد و

وسيله بلکه وسايلي برای تربيت نسل جديد فراهم آورد که دیگر يك فرد موجود باد و سه تذکره و چند تابعیت بسر نبرد و هر وقت لقمه در آمریکا یا اروپا چرب باشد ، بر سر خوان بیکانه بنشینند و هرگاه در ایران تصور سودی برود به یاد یار و دیار بیفتند .

با وجود این هرگز میل ندارم حقیقت مستور بماند و بر زبان و قلم نرود و ابداً در نوشته خود مانع و مخالف این که آقای راثین حقوق بگیران سفارت انگلیس و روس و فرانسه و عثمانی و آمریکا و ژاپون و ایتالیا و سوئد و هلند و دانمارک را به ملت چشم و گوش بسته ایران معرفی میکند نیستم و امیدوارم با انتشار آن دسته اسناد سیاسی که تاکنون درون گنجینه های دیگر از دسترس من و ایشان خارج مانده ، کسانی را که هنوز نسبت بدیشان اندك حسن ظنی هم باقی است چنانکه بوده اند ؛ بشناسیم و توفیق ایشان را در ادامه این عمل که آنرا برای ارشاد نسل جدید بنظر خود سودمند دانسته اند ، از خدا مسئلت دارم<sup>۱</sup> .



## فهرست نامها

ت

۱۶۶

اندوه خیاط ، ۱۱۴

### الف

- آلودنگ ، ۱۷۶  
آدمیت - عباسقلخان ، ۴۵۳  
آدمیت - فریدون ، ۱۳۵.۶۸.۵۷.۵۶  
۳۹۹.۳۴۵.۳۳۰.۲۵۴.۱۳۸  
آریستوف - زرنال ، ۱۳۴  
آخوندکاشی ، ۹۰  
آصفالدوله - اللهیارخان ، ۱۳۰.۹۵.۷  
۱۳۸. ۱۳۷. ۱۳۶. ۱۳۵. ۱۳۲. ۱۳۱  
۱۷۲. ۱۷۱. ۱۶۸. ۱۴۵. ۱۴۱. ۱۳۹  
۲۳۹. ۱۷۷. ۱۷۶. ۱۷۵. ۱۷۳. ۱۷۲  
۴۵۳. ۲۵۲  
آصف‌الملک کرمانی ، ۴۵۳  
آقا خان بیک ، ۳۸۱  
آقا خان محلاتی ، ۳۳۲ تا ۳۵۰  
آقازاده رشتی - شیخ اسمعیل ، ۳۷۵ ، ۳۷۶  
آقاسی - حاجی میرزا ، ۵۵.۳۶.۷ ، ۶۵.۶۳  
۱۴۲. ۱۳۷. ۱۳۵. ۱۱۶. ۱۱۵. ۷۵. ۶۶  
۲۴۹. ۲۳۱. ۲۳۰. ۱۹۶. ۱۹۵. ۱۹۱. ۱۸۷  
۳۴۱. ۳۳۵. ۳۱۱. ۲۶۴. ۲۵۲. ۲۵۱  
۳۹۷. ۳۵۴. ۳۵۳. ۳۴۶. ۳۴۵. ۳۴۳  
۴۱۰. ۴۰۷. ۴۰۲. ۴۰۰  
آقا محمد خان قاجار ، ۱۳۰. ۹۴. ۸۸. ۸۴. ۸۱
- ابراهیم خان شاه بندر - میرزا ، ۱۲۸. ۱۲۷  
ابراهیم سلطان ، ۱۴۶  
ابردین - لرد ، ۷  
ابوالحسن شیرازی - میرزا ( ایلچی - خان  
ایلچی - ایلچی کبیر ) ۱۷.۷ ، ۱۸. ۱۹.  
۴۱.۳۹ تا ۲۶.۲۵.۲۳.۲۲.۲۱.۲۰  
۸۶.۷۱.۷۰.۶۹.۶۴. ۶۳.۵۰.۴۶.۴۴  
۱۸۸. ۱۷۷. ۱۷۵. ۱۶۹. ۱۶۵. ۹۸. ۸۷  
۳۰۷. ۳۰۵. ۲۸۴. ۲۸۳. ۲۶۶. ۱۹۶  
۴۵۷. ۴۵۶. ۳۴۲  
ابوکلل - حاج عطیه ، ۳۷۳. ۳۷۱  
احمد اصفهانی - حاجی میرزا ، ۳۳۶  
احمد خان ، ۲۰۷. ۲۰۶  
احمد علی میرزا - شاهزاده ، ۲۸۲ ، ۲۸۱  
۲۸۹. ۲۸۷  
ادیب السلطنه - حاجی میرزا ابراهیم آقا ، ۳۱۵  
ادیب‌الملک - عبدالملیخان ، ۲۷۵. ۲۶۹

|                                            |                                           |
|--------------------------------------------|-------------------------------------------|
| افندی - حیدر ، ۳۹۲.۳۹۱.۳۰۵.۳۰۰             | ارشد السلطنه ، ۴۵۳                        |
| اقبال - عباس ، ۱۹۵.۱۸۸-۴۴۶                 | ارغون میرزا ، ۲۶۱                         |
| الار - زان فرانسوا ، ۲۲۰                   | اسپرینگ رایس - سرسویل ، ۳۱۴               |
| اليس - سرهنری ، ۱۸۶.۱۲۷ ، ۱۸۹. ۲۱۹.        | استالین ، ۴۳۳                             |
| ۴۰۴. ۳۹۵                                   | استراچی ، ۸۳                              |
| امام جمعه - میرزا ابوالقاسم ، ۲۳۵.۲۳۰.۸    | استیل - ویلیام ، ۸۷.۴۱.۲۶.۲۵              |
| ۲۳۸ ، ۲۳۶                                  | استیونس ، ۲۶۴ ، ۲۹۶.۲۹۲ ، ۳۰۷. ۳۸۹.       |
| امام جمعه میرمحمد مهدی ، ۵۱.۵۶.۵۲.۵۶       | ۴۱۷.۴۰۴.۳۸۷.۳۸۶.۳۸۲                       |
| ۱۹۱ ،                                      | استورز- سررونالد ، ۳۷۳.۳۷۴.۳۷۵            |
| امام وردی میرزا ، ۵۱. ۱۵۴.۱۵۵. ۱۷۵.        | استویک ، ۳۹۴                              |
| امبورکر ، ۱۷۰                              | اسداله ، ۲۵۰                              |
| امیرخان سردار ، ۲۸۴                        | اسداله خان ، ۱۱۵                          |
| امیر خیزی ، ۳۲۰. ۳۲۱                       | اسداله - شیخ ، ۱۰۶                        |
| امیر دیوان - نبی‌خان ، ۳۵۳                 | اسکاروایلد ، ۴۲۵                          |
| امیر اصلان خان ، ۱۴۰. ۱۴۱                  | اسمارت ، ۳۱۴                              |
| امورکیر - میرزا تقیخان ، ۵. ۶. ۸. ۶۵. ۷۳.  | اشرف زاده ، ۳۲۰. ۳۲۱                      |
| ۱۱۶.۷۶. ۱۳۹. تا ۱۴۱. ۱۸۹. ۱۹۴.             | اصلان خان ، ۲۰۳. ۲۰۶. ۲۰۷.                |
| ۱۹۷. ۱۹۹. ۲۲۸. ۲۲۹. ۲۳۰. ۲۳۱.              | اصفهانیان - کریم ، ۲۶۱                    |
| ۲۳۲. ۲۳۶. ۲۳۷. ۲۳۸. ۲۴۰. ۲۵۱.              | اعتمادالدوله - میرزا ابراهیم شیرازی ، ۱۸. |
| ۲۵۲. ۲۵۳. ۲۵۴. ۲۵۵. ۲۵۶. ۲۵۷.              | ۱۵۵.۷۰                                    |
| ۲۵۸. ۲۷۶. ۲۸۰. ۲۸۱. ۳۴۸. ۳۴۹.              | اعتماد الدوله - میرزا نصرالله خان ( میرزا |
| ۳۴۹. ۳۹۸. ۳۹۹. ۴۰۴. ۴۰۴.                   | آقا خان نوری ) ۱۱۳.۶۴. ۱۱۹. ۱۲۰.          |
| ۴۱۱. ۴۱۳. ۴۱۴. ۴۱۵. ۴۵۷.                   | تا ۱۲۸. ۱۹۸. ۲۳۹. ۲۴۸. ۲۶۳. ۲۶۶.          |
| امیر نظام - محمد خان زنکنه ، ۱۸۸. ۱۹۴.     | ۲۶۷. ۲۶۹. ۲۷۵. ۲۷۸. ۲۸۰. ۲۸۲.             |
| ۱۹۵. ۳۲۶. ۳۲۷                              | ۲۸۳. ۲۸۹. ۲۹۰. ۳۰۴. ۳۵۰. ۳۵۴.             |
| امین الدوله - عبدالله ، ۷. ۸۴. ۸۵. ۹۳. ۹۵. | ۳۵۵. ۳۵۶. ۳۵۷. ۳۶۱. ۳۶۲. ۳۶۵.             |
| ۱۳۲. ۲۰۳. ۲۰۴. ۲۰۵. ۲۰۶. ۲۰۷.              | ۳۸۰. ۳۸۱. ۳۸۲. ۳۸۳. ۳۸۵. ۳۸۸.             |
| ۲۰۸                                        | ۳۹۲. ۳۹۳. ۳۹۴. ۴۰۰. ۴۰۲. ۴۰۳.             |
| امین الدوله - فرخ خان کاشی ( امین‌الملک )  | ۴۰۴. ۴۰۵. ۴۱۱. ۴۱۴. ۴۱۷.                  |
| ۲۵۸. ۲۵۹. ۲۶۰. ۲۶۱. ۲۶۶. ۲۶۷.              | اعتماد السلطنه - محمد باقرخان ، ۲۷۵       |
| ۲۶۸. ۲۷۵. ۳۰۴. ۳۰۸. ۳۶۵. ۳۸۷.              | اعتماد السلطنه - محمد حسنخان ، ۳۴. ۶۲.    |
| ۳۸۸. ۳۹۲. ۳۹۳. ۴۰۳. ۴۰۴. ۴۰۵.              | ۸۴. ۸۸. ۹۵. ۱۱۷. ۲۵۹. ۲۷۵. ۳۱۲.           |
| ۴۱۴. ۴۱۷. ۴۱۸. ۴۵۳.                        | ۳۲۵. ۳۲۸. ۳۳۵. ۳۸۹.                       |
| امین الدوله - حاج محمد حسینخان ( رجوع      | اعتماد مقدم - مهدیخان ، ۲۶۹               |
| شود به صدراعظمی )                          | افزار- میرزا رضاخان ، ۳۲۰. ۳۲۱.           |

- امین الدوله - میرزا نبی خان : ۷  
 امین السلطان - میرزا علی خان انا بك : ۲۴۰  
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۷۶، ۳۱۷  
 انتظام - عبدالله : ۱۹۰  
 انتظام - نصراله : ۱۹۰  
 آندره موروا : ۴۲۵  
 انصاری رشید مرتضی : ۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۴۲۵، ۴۵۸  
 اوزلی بارت - سرگرو : ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۸۶، ۹۸  
 اوزن فلاندن : ۱۵۳، ۱۵۴  
 اورست - لرد : ۳۶۹  
 اهانس خان : ۴۲۱، ۴۲۲  
 ایزید وروبروسکی : ۲۲۴  
 ایسلانتی : ۲۲۲  
 ایوانف : ۱۴۰
- بلاردی - ویرزینی مارینا : ۲۱۹  
 بوره : ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۲  
 بونزانکت - زاکوب : ۸۷، ۲۵  
 بوهارنه - اوژن : ۲۲۱  
 بهالله - میرزا حسینعلی : ۳۳۲  
 بهاء الدوله - بهمن میرزا : ۳۲۵  
 بهبهانی - سید عبدالله : ۳۱۷، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۹  
 بهبهانی - سید محمد باقر : ۱۰۶، ۳۳۸  
 بهمن میرزا : ۲۶۵، ۳۸۰  
 بیانی - خانبابا : ۲۱۲  
 بیکلربیک - فضلعلی قرا باغی : ۳۳۵ - ۳۳۷  
 بیکلربیک - محمد علیخان : ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷  
 بینا - دکتر علی اکبر : ۱۷۶

## پ

- پاسکویچ - ژنرال : ۱۶۳، ۱۶۴  
 پاسور - کلنل : ۵۴  
 پالیزی - هدایتاله : ۳۲۸  
 پانسیر - سرچارلز : ۳۳۸  
 پالمرستون : ۳۸، ۵۹، ۱۵۲، ۲۵۷، ۲۷۷، ۴۲۷  
 پتتی - ژنرال : ۲۲۴  
 پرزوف : ۲۰۲، ۲۹۰  
 پروین خانم ( زن میرزا هاشم ) : ۲۸۱، ۲۹۰، ۳۰۲  
 پلاک - دکتر : ۶، ۲۲۴  
 پنکو : ۴۲۱  
 پورداد : ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۲  
 پیرون : ۲۰۴

## ب

- باب سید محمد علی : ۳۳۲، ۳۵۵  
 بامداد - مهدی : ۳۲۴  
 بحر العلوم سید محمد : ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸  
 براون - ادوارد : ۱۱۰، ۳۱۷، ۴۲۴، ۴۴۶، ۴۴۷  
 بروجرودی - حاج علی اکبر : ۴۵۳  
 بروسکی : ۲۲۴  
 بفرولی یزدی - نیخ علی : ۱۰۶  
 بل - میس : ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱  
 بلاردی - پیر : ۲۲۰

جلیل اردبیلی - سید : ۳۱۵  
 جمال الدین اصفهانی - سید : ۴۵۳.۴۵۱.۳۱۵  
 جمالزاده - سید محمد علی : ۴۳۶.۴۳۲.۳۲۱  
 جواهر کلام - علی : ۳۲۸.۳۲۴.۳۵  
 جونز - سر هاردفورد : ۲۸. ۳۰. ۹۹. ۱۰۰.  
 ۴۵۶.۲۱۴.۲۱۱  
 جهانگیر خان : ۱۷۴.۹۰  
 جهانگیر - نصراله : ۴۳۲

## ت

تاج بخش : ۱۳۰  
 تالبت - میجر - ۲۴۶  
 تنابلی : ۲۴۳  
 تبریزی - صدرالدین محمد : ۱۸۴  
 تره زل - زرنال : ۲۱۵  
 تقی اشپز : ۳۸۱  
 تقوی - حاج سید نصراله : ۴۵۳.۴۷۲  
 نقی زاده - سید حسن : ۳۱۹.۳۱۸.۳۱۷.۳۱۵  
 . ۴۳۲.۴۲۸. ۴۲۷. ۴۲۲. ۳۲۱.۳۲۰  
 . ۴۴۰. ۴۳۹. ۴۳۸. ۴۳۷. ۴۳۶.۴۳۴  
 ۴۴۸. ۴۴۷. ۴۴۶. ۴۴۴. ۴۴۱  
 تیبو سلطان : ۸۳  
 تیمور میرزا فرما نفرما : ۱۵۵. ۱۵۳. ۱۵۰  
 ۴۱۶.۳۳۷. ۱۷۷  
 نوکلی - دکتر احمد : ۲۱۹

## ح

حاجی عبدالله : ۲۶  
 حاجیه مریم خانم : ۱۳۱  
 حبیب الله - میرزا : ۳۳۶  
 حجت - سید محمد باقر : ۱۰۶. ۱۰۴  
 حسام السلطنه - محمد تقی میرزا : ۱۸  
 حسام السلطنه - سلطان مراد میرزا : ۱۲۹.  
 . ۲۷۴.۲۶۰. ۲۵۹. ۲۵۸. ۱۴۰. ۱۳۹  
 ۲۸۰.۲۷۶

حسن - شیخ : ۱۰۶  
 حسن بن سمیه - حاج : ۳۳۰  
 حسن الحسینی - سید محمد : ۳۳۳  
 حسنعلی خان : ۱۲۵  
 حسنعلی طبیب شیرازی - میرزا : ۳۱۱  
 حسین : ۲۶  
 حسین - شیخ : ۱۰۶  
 حسین خان - میرزا : ۳۴۹  
 حسین میرزا - سلطان : ۲۸۹  
 حسین میرزا - متولی باشی قم : ۱۱۷  
 حسینعلی میرزا فرما نفرما : ۱۴۹. ۱۴۸. ۱۲۵  
 ۳۸۳. ۱۵۳. ۱۵۰

## ج

جانستون - دکتر : ۳۳۱.۳۳۰  
 جزایری - حسین (عون الملك) : ۴۱۹.۴۱۸  
 جعفر - سید : ۱۰۶  
 جعفر خان کاشی - حاج سید : ۳۷۵. ۱۵۰. ۸۴  
 جعفر علیخان : ۳۱۱.۳۱۰  
 جعفر قلیخان : ۳۱۲  
 جعفر میرزا : ۱۰۴



- خوانساری - سید ابوتراب : ۱۰۶  
 خمیری - علی مرادخان : ۳۳۸  
 حسینقلی خان (منشی محلی سفارت انگلیس) :  
 ۲۸۶، ۲۳۹  
 حسینقلی خان قانی : ۲۸۰  
 حکیم الملك - ابراهیم حکومی : ۳۱۵، ۶۶  
 ۴۲۷  
 حیدرعلیخان : ۳۲۲، ۳۱۲، ۹۳  
 حیدری - میرزا احمدخان : ۴۵۲

## د

- دالگورکی - یرنس : ۲۴۰، ۱۳۹  
 دراموندولف - سر هانری : ۳۰۰  
 دریاییکی - محمود : ۳۳۱  
 درویش - سیداللهخان : ۴۳۲، ۳۲۰  
 دروویل - سر هنگ : ۲۲۷، ۲۲۵  
 دکون : ۳۵۵، ۱۱۵  
 دل شاد خانم : ۳۱۲  
 دنبلی - کوچکخان : ۳۸۱  
 دنداس - ربرت هانری : ۸۶، ۸۱، ۲۵  
 دولشاهی - دکتر اسمعیل : ۳۲۸، ۳۰۰  
 دهبان - عنایت الله : ۳۲۸  
 دهخدا - میرزا علی اکبرخان : ۳۱۵  
 دهکردی - سید ابوالقاسم : ۹۰

## خ

- خاجیک : ۱۲۷  
 خان باباخان خوانساری : ۳۸۱، ۲۸۶، ۱۱۴  
 خان باباخان سردار : ۲۶۵  
 خان بهادر ایرانی - میرزا محمد : ۳۷۴  
 خانلر میرزا : ۳۱۵، ۴۱۳  
 خان ملک ساسانی - سید احمد : ۱۰۲، ۱۰۱  
 ۴۲۱، ۳۲۱، ۳۱۸، ۳۰۰، ۲۶۰، ۱۳۲  
 خدایار - ناصر : ۱۸۹  
 خدیجه خانم چهریقی : ۱۲۷  
 خسروخان گرجی : ۱۱۵  
 خسرو میرزا : ۲۱۹، ۱۹۵  
 خلخال میرهاشم امام جمعه : ۴۵۳  
 خلیلخان حاج میرزا : ۸۱  
 خلیل عرب - حاج آقا : ۳۲۳-۳۳۳  
 خلیلی - جعفر : ۳۷۱، ۳۶۷  
 خلیلی عباس : ۳۶۷  
 خواجه اسعد : ۱۵۵، ۱۵۲  
 خواجه عیسی : ۳۴۵

## ر

- راضی - شیخ ابوالحسن : ۱۰۶  
 راضی مشراق - حاج سید : ۳۷۱  
 راولیتون : ۳۳۷، ۳۲۴، ۳۲۳، ۱۰  
 راوندی : ۳۲  
 رحیم علاف : ۸۰

|                                                   |                                      |
|---------------------------------------------------|--------------------------------------|
| سردار اسد ، ۴۴۰.۴۴۲.۴۴۳                           | رستم خان پسر میرزا محمد خان ، ۱۳۱    |
| سردار علیخان شیبانی ، ۳۰۱                         | رشتی - حاج میرزا حبیب الله ، ۳۷۵     |
| سردار ملك ، ۲۷۶                                   | رشید پاشا ، ۷۳                       |
| سمادت نوری - حسین : ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۵۴ ، ۳۸۲.۳۲۵.۱۹۵ | رشید پاکوزلك لی ، ۱۲۷                |
| سعیدخان - میرزا : ۲۹۳.۲۹۶.۲۹۹.۳۰۰                 | رضابگ - باش کاتب ، ۷۳                |
| سعیدخان بلوچ ، ۳۳۷                                | رضاشاه کبیر - اعلیحضرت ، ۹۵          |
| سلطان حسین شاه ، ۴۵۱.۳۰۰                          | رضاقلی میرزا ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ |
| سلطان خان افغانی ، ۲۸۶                            | ۴۱۶.۲۴۰.۱۶۱.۱۵۶                      |
| سلطان محمد میرزا ، ۲۸۶                            | رفیق افندی ، ۱۲۷                     |
| سلماسی - حاج ملا باقر ، ۱۸۴.۱۸۳                   | رکن الدوله ، ۱۴۹ ، ۱۵۰               |
| سلیمان خان ، ۴۱۲.۴۱۱.۱۱۵                          | رکن الملك صدری - عبدالحسین ، ۹۳.۹۴   |
| سلیمان میرزا ، ۴۲۸.۴۲۴.۱۵۵.۱۵۴.۸۹                 | روزولت ، ۴۲۳                         |
| سمینو - آمبروزیو ، ۲۱۹                            | روشنی زعفرانلو - قدرت الله ، ۲۶۱     |
| سمینو - سرهنگ بارتلی ، ۲۱۹.۲۱۸.۱۳۷                | رویتر - بارون ، ۱۰                   |
| ۲۲۴.۲۲۳.۲۲۲.۲۲۱.۲۲۰                               | رویس - پرنس ، ۴۳۳                    |
| سنگلی - شیخ حسن ، ۴۵۳                             |                                      |
| سیف الدوله - حاجی ، ۳۸۳.۳۸۴                       |                                      |
| ۳۸۸.۳۸۷.۳۸۶.۳۸۵                                   |                                      |
| سیف الدوله (عبداللہ بیدی) ، ۳۸۳                   |                                      |
| سیف الدوله - سلطان محمد میرزا : ۱۳۲ ، ۳۸۰         |                                      |
| سیف الملوك میرزا : ۳۸۳.۳۸۴                        |                                      |

## س

|                                        |
|----------------------------------------|
| سادات ، ۴۲۴                            |
| سارقیو - کنت دو ، ۱۹۷                  |
| سازانوف ، ۴۳۶                          |
| ساکس - دوکاف ، ۱۵۶                     |
| سالار - محمد حسن خان ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ |
| ۱۴۶.۱۴۷                                |
| سایکس - زرنال ، ۲۴۱.۲۴۳                |
| سبزعلی سراپی ، ۲۶۵                     |
| سبط - سید حسین ، ۱۰۶                   |
| سپهر - مورخ الدوله ، ۳۱۹.۴۲۱.۴۲۲.۴۲۳   |
| ۴۲۴.۴۳۰.۴۳۱                            |
| سپهسالار - میرزا حسین خان ، ۱۲.۱۳.۱۲۹  |
| سرجی آی ، ۲۲۶                          |
| سردار ابوالحسن خان ، ۳۴۰               |

## ش

|                                       |
|---------------------------------------|
| شاه خلیل الله ، ۳۳۵                   |
| شاه عباس کبیر ، ۹۱.۹۲                 |
| شجاع السلطنه - حسنعلی میرزا : ۱۴۹.۲۶۱ |
| ۳۸۳                                   |
| شجاع الملك ، ۲۷۲                      |
| شریدیانی - آیت الله : ۱۰۸             |

- شرفه - سید : ۴۵۳  
 شریک اصفهانی : ۱۰۶  
 شماع السلطنه : ۲۶۶، ۲۴۳، ۲۴۲، ۱۹۲  
 شعبانملى خان : ۱۹۰  
 شفیع - میرزا (مصلحت گذار ایران در لندن)  
 ۴۱۱، ۴۰۷، ۲۱۱، ۱۹۹، ۸۳، ۶۵  
 شوشتری - حاج شیخ جعفر : ۱۰۶  
 شوشتری - عبدالحسین : ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷  
 شوشتری - سید عبدالله : ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۰۳، ۹۱  
 ۳۸۹، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳  
 ۳۹۵، ۳۹۴، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۴  
 ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵  
 شوشتری - سید محمد : ۳۸۱، ۴۰۷، ۴۰۹  
 ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۱، ۴۱۰  
 شیخ الاسلامی - دکتر محمد جواد : ۳۹  
 شیخ الطایفه : ۱۰۲  
 شیخ طه : ۱۱۵  
 شیخ علی - ملا : ۲۳۰  
 شیرازی - حسنقلی خان : ۳۸۱  
 شیرازی - جهانگیر خان : ۴۵۱  
 شیرازی - میرزا آقا : ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۸۱  
 ۴۱۶
- الدوله - بیکلربیکى مستوفى الممالك :  
 ۱۹۰، ۱۸۰، ۶۵ تا ۸۰، ۹۵، ۲۰۳  
 ۲۰۸، ۲۰۷  
 صدرالممالك - نصرالله : ۱۹۱  
 صدرهاشمی : ۸۰  
 صفائی - ابراهیم : ۴۳۷، ۴۳۲، ۲۴۱  
 صمدخان رزاز : ۴۰۵، ۴۰۴، ۳۸۲، ۳۸۱  
 ضیاءالدوله : ۴۵۳، ۳۱۷  
 صور اسرافیل - میرزا جهانگیرخان : ۳۱۵

## ض

- ضیاءالدین - سید (طباطبائی) : ۴۳۰  
 ضیاءالدین - لانا (رجوع شود به لانا) : ۳۲۰  
 ضیاءالسلطنه : ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ضیاءالملک : ۳۲۱، ۴۲۲

## ط

## ص

- طامسن - سرویلیام : ۳۵۸، ۲۹۱، ۲۸۵، ۲۸۳  
 ۴۰۲، ۳۸۱، ۳۵۹  
 طباطبائی - ابوالقاسم : ۱۰۴  
 طباطبائی - میرعلینقی : ۱۰۶، ۱۰۳  
 طباطبائی - سید محمدباقر : ۱۰۶  
 طبیب اصفهانی - اسمعیل : ۲۱۰  
 طهماسب صفوی - شاه : ۳۱۰
- صادق : ۲۸۵، ۲۶  
 صادق نوری - میرزا : ۲۶۹  
 صالح - الهیار : ۴۲۴  
 صالح - علی پاشاخان : ۴۲۴  
 صالح شیرازی - میرزا : ۱۹۵، ۱۹۴  
 صدر اصفهانی - حاجی محمد حسین خان (امین)

عبدالرحیم عرب ، ۳۲۹.۳۲۸.۳۲۵  
عبدالرسول یزدی - میرزا ، ۳۱۷.۱۱۱.۱۱۰  
۳۴۷

عبدالرشید دزفولی ، ۱۱۹

عبدالرضا خان یزدی ، ۳۸۳

عبدالمظیم - حاجی ، ۳۸۶

عبدالفار خان - میرزا ، ۳۴۱

عبدالکریم قندهاری - حاجی ، ۲۸۳.۲۶۵

عبدالمطلب یزدی - میرزا ، ۴۵۳

عبدالمحمد محلاتی ، ۳۳۵

عبدالوهاب میرزا ، ۷۱

عبیدالله - شیخ ، ۱۱۵

عزت الدوله ، ۴۱۴

عسکر خان ارومی ، ۲۰.۱۷.۱۶

عضدالدوله - احمد میرزا ، ۱۹۲.۱۹۰

علاء السلطنه ، ۳۴۱.۳۱۵

علاء الملك ، ۲۴۶.۲۴۳

علی آبادی - میرزا داود خان ، ۳۱۵

علی اکبر خان ، ۳۲۷

علی بابابیک ، ۱۲۶

علیخان دولو (ایلخانی قاجار) ، ۱۶۵

علی محمد خان پسر عبدالله خان امین الدوله ،

۱۳۲

علیقلی میرزا - شلغزاده ، ۲۵۱.۶۶.۶۵

ملینقی فراہانی - میرزا ، ۶۴.۵۱

علی یزدی - آقانیخ ، ۹۰

عماد الدوله - امام قلی میرزا ، ۱۲۶

عمرخان سردار - محمد ، ۳۳۷

عمواوغلی - حیدر ، ۴۳۹-۴۳۸.۳۱۵

عیسی - میرزا ، ۵۷

عین الدوله ، ۳۸۳

ظ

ظل السلطان - علیشاه - مسمود میرزا ، ۶۱.۳۶

۱۶۵.۱۵۴.۱۵۳.۱۵۰.۱۴۹.۹۱

۳۸۷.۳۸۶.۳۸۳.۱۷۶.۱۷۵.۱۷۲

ع

عامری - محمد خان ، ۴۳۰

عباس کلیددار - سید ، ۳۷۵

عباس میرزا نایب السلطنه ، ۵.۴۸.۴۵.۳۴

۱۳۳.۱۳۲.۱۳۱.۱۲۹.۲۶۵.۵۸.۵۳

۱۸۶.۱۷۲.۱۷۱.۱۶۴.۱۶۳.۱۴۹

۱۹۳.۱۹۲.۱۸۹.۱۹۷.۱۸۸.۱۸۷

۳۰۰.۲۲۷.۲۲۴.۲۲۳.۲۱۵.۱۹۴

۴۵۸.۴۱۸.۳۸۴.۳۸۳.۳۵۲

عباسقلی خان جوانشیر ، ۲۶۴

عباسقلیخان سردار لاریجانی : ۱۱۴ ، ۲۸۷

۳۸۱

عبدالله خان ، ۱۱۷

عبدالله - حاجی میرزا ، ۱۴۶

عبدالله خان بن عبدالله ، ۲۵۷

عبدالحسین خان ، ۹۳

عبدالرحیم خلخالی : ۳۱۵

## غ

فرند ، ۱۱۵  
 فرهاد معتمد - محمود : ۳۵۲  
 فریزر - جیمز ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۱۵۲ ، ۱۶۰ ،  
 ۱۶۱

فریدون میرزا فرمانفرما ، ۳۳۵  
 فرید : ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸  
 فضل الله ، ۲۸۶  
 فضل الله - میرزا : ۲۸۶  
 فضل الله مازندرانی : ۱۶۵  
 فضل الله نواب - میرزا ، ۱۱۴  
 فن کلردرف ، ۳۲۰  
 فیروز میرزا ، ۳۳۵

غازالدین حیدر هندی : ۳۶۸ ، ۱۰۰  
 غلامحسین ، ۲۶  
 غنی - دکتر قاسم ، ۴۴۱ ، ۱۱۲

## ف

قابویه ، ۲۰۰ تا ۲۱۷

فاتح ، ۱۶۱

فاگر گرین ، ۲۲۴

فتح الله خان - مافی : ۳۵۳

فتحعلیخان ، ۱۳۱

## ق

فتحعلیشاه ، ۱۱ ، ۲۳ ، ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۵ ، ۴۱ ، ۴۶

۴۲ ، ۵۵ ، ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۲ ، ۹۴

۹۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۸ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۴

۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۱ ، ۱۸۹

۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۷

۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷

۲۵۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۴ ، ۳۰۷ ، ۳۳۴ ، ۳۲۸

۲۸۳ ، ۳۸۹ ، ۴۵۶ ، ۴۵۸

فراهرزی - احمد ، ۴۴۴

فرانت - کلنل ، ۱۱۵ ، ۳۸۷

فراهانی : محمد رضاخان ، ۲۸۴

فرمانفرما - حسینعلی میرزا ، ۱۵۰ ، ۱۴۸ ،

۳۸۳

قائم مقام - ابوالقاسم (فراهانی) : ۱۱۰ ، ۳۶ ،

۴۴ تا ۶۸ ، ۱۳۴ ، ۱۵۰ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ،

۲۳۰ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷

قائم مقام - میرزا (معروف به میرزا بزرگ) : ۵ ،

۵۴ ، ۵۷ ، ۱۳۲ ، ۲۱۵

قائم مقامی : مهندس جهانگیر ، ۳۵۲

قاسم میرزا - ملک ، ۲۱۹

قراچای - غراف ، ۳۸۱

قزوینی - میرزا محمد خان ، ۳۲۰ ، ۴۳۲

قندهاری - حاج عبدالکریم ، ۳۹۷ تا ۴۰۲

قوام الدوله - محمد علیخان ، ۲۴۳

قهرمان میرزا یزدی ، ۳۸۴

کومل - زرنال ، ۲۲۱  
 کهنل خان ، ۳۳۶،۳۰۱  
 کیقباد میرزا ، ۱۱۶

ک

ک

کابلی - محمد حسن خان ، ۱۰۴

کانرین ، ۴۵۹

کاظم ، ۳۹۲،۳۹۱

کاظم جی ، ۳۷۱

کاظم زاده ، ۴۳۲،۳۲۱،۳۲۰

کاظم یزدی - سید ، ۳۶۷،۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰

۴۳۹،۳۷۶،۳۷۴

کاستلری - لرد ، ۴۱۰،۲۰

کاسمی - دکتر نصره الله : ۲۷۸

کاکس - سرپرستی ، ۳۶۹

کانینگ - لرد ، ۴۲۸،۳۶۹،۵۵

کپه ، حاجی محمد ، ۱۰۲

کرزن - لرد ، ۴۴۲،۳۳۲،۳۲۸،۳۲۴،۳۴

کریمخان رشتی - میرزا ، ۴۲۳

کریمخان زند ، ۳۰۰،۱۶۶،۹۴

کریمی - نادعلی : ۳۲۷،۳۲۶

کسروی ، ۳۷۴

کشیکچی باشی - نصرالله خان ، ۳۵۳

کشیکچی باشی - محمد مهدی ، ۱۰۶

کلارندن - لرد ، ۳۶۲،۳۶۱،۳۰۴،۳۰۲

کلب باقرهندی - سید ، ۱۰۶

کلیف - رد ، ۳۰۴

کمبل - سرجان ، ۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۷،۴۶

۷۲،۷۱،۶۴،۶۳،۶۲،۵۹،۵۸،۵۷،۵۶

۱۵۰ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷،۱۸۶،۱۸۰ ، ۲۱۹

۴۵۷،۴۵۶

کوتلورفسکی ، ۲۲۵

کوچکخان ، ۲۸۷،۱۱۴

لاناهندی (ضیاءالدین) ، ۳۲۰

لایارد ، ۱۵۳،۱۲۹

ل

۳۵۴.۳۵۲.۳۴۶.۳۳۵.۳۱۷.۲۵۷  
 ۴۰۷.۴۰۶.۴۰۴.۳۸۶.۳۸۴.۳۸۳  
 ۴۱۱.۴۱۰.۴۰۹.۴۰۸  
 محمد علی بیگ : ۲۶  
 محمد علی خان (پیرامندالدوله) : ۱۴۳  
 محمد علیخان بلوچ : ۳۴۰  
 محمد علیخان کلثانی - میرزا : ۱۶۵  
 محمد علیشاه (محمد علی میرزا) : ۳۱۳.۱۸  
 ۴۳۸.۳۸۶.۳۲۴.۳۱۸.۳۱۷.۳۱۴  
 ۴۵۲  
 محمد علی شیرازی - میرزا : ۶۳.۷. ۷۰ تا  
 ۱۹۸.۱۹۶.۱۲۸.۷۹  
 محمد قلیخان : ۱۴۵  
 محمد کشتی - سید : ۱۰۶  
 محمد کاظم خراسانی - آخوند : ۳۷۵. ۳۳۹  
 ۴۴۸.۴۴۷.۴۴۶.۴۴۰  
 محمد نبیخان : ۳۲  
 محمد ولیخان : ۱۳۸  
 محمد ولیخان قاسملوی افشار : ۱۶۵  
 محمد ولی میرزا : ۲۵۱  
 محمد یزدی - سید : ۳۷۱  
 محمد یوسفخان هراتی : ۳۰۱.۲۶۰  
 محمود محمود : ۳۵.۳۴. ۱۰۰. ۱۰۳.۱۰۲  
 ۴۴۴.۳۳۳.۲۴۳.۱۰۶  
 محتشم السلطنه : ۳۱۸  
 محیوط طباطبائی - سید محمد : ۴۵۰. ۴۵  
 ۴۵۸.۴۵۵  
 مدرس - سید حسن : ۴۳۳  
 مدرسی چهاردهی - مرتضی : ۳۷۶  
 مرتضی هندی - سید : ۱۰۶  
 مریم خانم : ۱۸۹  
 مستوفی الممالک - حسن (مستوفی) : ۳۱۸  
 ۴۲۸.۴۲۲.۳۲۱  
 مسعود انصاری - عبدالحسین : ۱۸۹. ۱۹۰

لنینج - ۴۴۳.۴۴۲.۴۴۱.۴۴۰.۴۳۶.۴۳۴  
 لیون - پرنس : ۵۵

## م

مار - (ناجرانگلیسی) : ۲۲۲  
 مازندرانی - شیخ زین العابدین : ۱۰۶  
 مازندرانی - شیخ عبدالله : ۴۴۰.۴۳۹.۱۰۶  
 مازندرانی - وحید : ۱۷۷  
 ماکتر (هکتر) : ۳۸۲  
 مالنسوف : ۱۷۶  
 محمد اسمعیل : ۲۸۵  
 محمد اکبر : ۳۳۷  
 محمد باقرخان : ۳۴۲.۳۴۰  
 محمد حسن - شیخ : ۱۰۶  
 محمد حسین فشارکی - ۱۲. ۹۰  
 محمد خان : ۱۶۵  
 محمدخان - میرزا : ۱۴۳  
 محمدخان بیگلربیگی : ۱۳۱.۱۳۰  
 محمدخان سید : ۳۰۱  
 محمد خراسانی - آفایشیخ : ۹۰  
 محمد رحیم خان : ۲۸۵.۲۶  
 محمد رضاخان : ۳۸۴.۳۱۰  
 محمد رضا خان کرامی - سید : ۳۷۵  
 محمد رضا خان مازندرانی : ۳۱۰  
 محمد رضا م.اوات : ۳۱۵  
 محمد شاه : ۵۸. ۵۶.۵۴. ۵۱.۴۹.۴۶. ۳۶. ۶۱. ۶۲. ۶۵.۶۳. ۷۵.۶۶. ۷۶. ۷۹  
 ۱۱۶.۱۱۴. ۱۱۸. ۱۲۲. ۱۳۱. ۱۳۶  
 ۱۵۴. ۱۵۳. ۱۵۲. ۱۵۱. ۱۵۰. ۱۳۸  
 ۱۹۷. ۱۹۴. ۱۹۳. ۱۹۱. ۱۸۱. ۱۵۵  
 ۲۵۲. ۲۴۹. ۲۴۸. ۲۳۱. ۲۳۰. ۲۲۴

|                                        |                                             |
|----------------------------------------|---------------------------------------------|
| ملک زاده ، ۳۱۵                         | مستشار الدوله ، ۴۵۳                         |
| ملک الشعراء - فتحعلیخان صبا : ۸۰       | مسیح - حاجی میرزا ، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰           |
| ملک المتکلمین ، ۴۵۱، ۳۱۵               | ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱                               |
| ملکم خان - میرزا (ناظم الدوله) : ۸۱، ۹ | مشیر الدوله (حسن) : ۴۲۸                     |
| ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۱۰۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۶۲    | مشیر الدوله - جعفر : ۷۷، ۷۶                 |
| ۳۰۰، ۴۲۷، ۴۵۲                          | مشیر الملک - مهدیخان ، ۴۴۱، ۴۳۴             |
| ملویل - لرد : ۸۷، ۲۳                   | مشیری - علی : ۲۲                            |
| مهد علیا - (جهان خانم) : ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳ | مشیری - محمد : ۱۸۸                          |
| ۱۹۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴           | مصطفی - میرزا : ۱۹۳                         |
| ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۴۹                | مصطفی افشار : ۱۹۵                           |
| مهدی - سید : ۳۷۱                       | مصطفی خان - سرتیپ : ۲۸۴                     |
| مهدی - شیخ : ۱۰۶                       | مظفر بک - دکتر : ۳۷۴                        |
| مهدیقلی - میرزا : ۲۶۴                  | مظفر الدینشاه ، ۱۰۶، ۲۴۳                    |
| میتفورد : ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵                | مناضد السلطنه : ۳۱۵                         |
| میر علینقی خان : ۱۱۴، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵    | متمم الدوله - فرهاد میرزا ، ۱۱۴، ۱۱۵        |
| ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵           | ۱۹۶، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۵۱                |
| میر نصیرخان : ۳۳۸                      | ۳۵۳ تا ۳۸۲، ۳۶۶                             |
| میر هاشم : ۳۹۳                         | متمم الدوله نشاط اصفهانی : ۸۱               |
| میرزای شیرازی : ۳۲۵                    | منازه - حاجی محمد اسمعیل (معین الضرب) : ۴۵۳ |
| میلرد - چارلز - و : ۳۹                 | مفاخر الملک : ۴۵۳                           |
| میلیسیو - دکتر : ۴۲۴                   | مقتدر الملک : ۴۱۸، ۴۱۹                      |
| میکنده - میرزا سلیمان خان ، ۳۱۵        | ممتاز السلطنه - صمدخان ، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱      |
| مؤتمن الملک : ۴۲۸                      | ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۳                               |
| مود - ژنرال : ۳۷۳                      | مکدونالد کیز ، سرجان : ۵۵، ۶۹، ۷۰، ۷۲       |
| موره - (مورای) ، (موری) : ۲۶۸، ۲۸۲     | ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵                |
| ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳           | ۲۲۳                                         |
| ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴           | مکناتن - لرد : ۳۳۷                          |
| ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱           | مککیل - سرجان : ۸۰، ۱۹۶، ۴۰۸، ۴۰۹           |
| ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۱۷           | ملک آرا - عباس میرزا ، ۱۱۳ تا ۱۲۸، ۱۲۹      |
| مویرا - لرد : ۲۹، ۲۲                   | ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶                               |
| موریه - جیمز ، ۱۹، ۲۰، ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۵۱  | ملک آراء - محمد قلی مورزا ، ۱۴۹             |
|                                        | ملک التجار (امین الضرب) : ۴۵۱               |
|                                        | ملک التجار بوشهری - محمد مهدی : ۳۳۰         |



## ن

- نصرت السلطان ، ۳۱۵  
 نصیر خان ، ۳۳۸  
 نظام الدوله - حسینخان ، ۴۳۳، ۲۸۷، ۱۱۴  
 نظام الملك ، ۳۵۷، ۲۷۸  
 نظر علیخان افشار ارومی ، ۱۷۰، ۱۶۴  
 نفیسی - سعید ، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۷۹  
 نواب ، ۴۳۷، ۴۳۲، ۴۳۶، ۳۰۹، ۲۸۹  
 نواب - حسنعلی خان ، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۷  
 ، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۲، ۲۴۱، ۱۸۴، ۱۸۳  
 ۳۱۲، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۷  
 نواب - حنیفعلیخان ، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۴۶  
 ، ۴۲۱، ۴۲۱، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۵  
 ۴۴۷، ۴۳۴، ۴۲۲  
 نواب - عباسقلیخان ، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۶۳  
 ۳۲۲، ۳۱۴  
 نواب - میرزا محمد علیخان ، ۳۱۲، ۳۱۱  
 نوایی - رضاقلیخان ، ۸۳  
 نوبری - میرزا اسمعیل ، ۳۲۱، ۳۲۰  
 فوت - ژنرال ، ۳۳۸  
 نورزاده بوشهری - اسمعیل ، ۳۲۹  
 نوری - میرزا اسداللهخان ، ۲۴۸  
 نوری - شیخ فضل الله ، ۴۳۹  
 نوریان ، ۴۱۹  
 نهرالدوله - پرویزمیرزا ، ۱۹۲  
 نیکلای اول - تزار ، ۱۶۳  
 نیکلای دوم ، ۱۲۹  
 نیکولا ، ۱۹۸  
 نیکومنش - اسمعیل ، ۳۲۷  
 نیومارچ - کلنل ، ۱۰۵، ۱۰۴  
 ناپیر - سر ، ۳۳۸  
 ناپلئون ، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۷، ۱۹۳، ۸۶، ۳۶  
 ۲۱۷  
 نادر شاه ، ۲۲، ۱۸  
 نادر میرزا : ۳۵۱  
 ناصرالدینشاه ، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳، ۷۳، ۱۱، ۹  
 ، ۱۳۸، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۲۰  
 ، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۲۹، ۱۹۸، ۱۳۹  
 ، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۶۳، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴  
 ، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۵  
 ، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۱  
 ، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۱، ۳۴۶، ۳۳۰  
 ، ۴۰۲، ۳۹۴، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۰، ۳۶۰  
 ، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۷  
 ۴۵۱، ۴۳۴  
 ناصرالملک - نایب السلطنه ، ۴۲۴، ۴۲۳  
 ناظرالدوله - محمد ابراهیم ، ۹۳  
 ناله ملت - میرزا آقا ، ۳۲۰  
 نامق پاشا ، ۱۲۷  
 نبیل الدوله - علیقلیخان ، ۳۱۹  
 نجفقلی میرزا فرمانفرما ، ۱۵۶، ۱۵۰  
 نجم آبادی - حاجی میرزا ، ۴۵۸  
 نجم آبادی - آقا حسین ، ۱۰۲  
 نجم آبادی - شیخ عبدالحسین ، ۴۵۸  
 نصرت اللهخان جهانگیر ، ۳۲۰

## ه

## و

هادی اصفهانی - شوخ ، ۱۰۶  
 هاردینسک - سرارتور ، ۱۰۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۶.  
 ۳۱۹، ۱۰۸  
 هاشم ، ۲۶  
 هاشم خان - حاج ، ۱۳۱، ۱۳۲  
 هاشم خان نوری اسفندیاری - میرزا ، ۱۱۳ .  
 ۲۶۴، ۲۸۱ تا ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸  
 ۳۰۸  
 هایک ، ۴۲۰  
 هدایت - رضاقلیخان ، ۱۱۵  
 هدایت - مخبرالطنه ، ۲۶۹  
 هلاکو میرزا ، ۱۵۰، ۱۵۵  
 همایون شاه - گورکانی ، ۳۱۰  
 همایون شهریار ، ۲۸۷  
 هنری یول ، ۳۳۸  
 هولیسته - جون ، ۳۶۷، ۳۶۸  
 هیتلر ، ۴۲۵

## ی

یرمولف ، الکسی یترویچ ، ۱۶۳  
 یزدانبخش ، ۱۴۱  
 یعقوب خواجه ، آغامیرزا ، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۶۹.  
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶  
 یکانی - اسمعیل ، ۳۲۰  
 یونس خان - میرزا ، ۷۱

واتسن - گرنٹ ، ۱۷۷، ۲۵۲، ۲۵۳  
 والوسکی : ۲۸۹  
 والی میرزا ، ۱۵۳  
 ونوق الدوله ، ۴۱۴، ۴۳۰  
 وحید مازندرانی ، ۱۳۹  
 وحیدالملک ، ۴۱۴  
 وزیرلشکر - هدایت الله ، ۸۴  
 وریر نظام - فضل الله ، ۲۵۳، ۲۵۴  
 وکیل التجار خراسانی - ملامهدی ، ۱۳۷ .  
 ۱۳۸، ۳۰۹  
 وکیل الدوله - حاج آقا حسن عرب : ۳۲۴ تا  
 ۳۳۰  
 وکیل الملک کرمانی - محمد اسمعیل خان ،  
 ۲۸۱  
 ونس - میرزا ، ۲۴۶  
 وحیدالملک : ۴۲۴  
 ونکهوس - رابرت ، ۳۳۰  
 ویکتوریا - ملکه ، ۳۲۸، ۴۲۸  
 ویلسن - داوید ، ۲۰۷  
 ویلی - گاردن - ۳۳۹  
 ویلیام استیل ، ۲۰۶  
 ویلیام چهارم ، ۱۹۶  
 ویلک - هنری ، ۲۲۲  
 ویلیمس - کلنل ، ۷۶

## منتشر کرده ایم:

برادران کارامازوف

نوشته: داستایوسکی

ترجمه: مشفق همدانی

فرزندان سانچز

نوشته: اسکار لوئیس

ترجمه: حشمت الله کامرانی

خرمگس

نوشته: اتل لیلیان وینیچ

ترجمه: داریوش شاهین

خاک خوب

نوشته: پیرل. س. پاک

ترجمه: داریوش شاهین

پیچک

نوشته: گراتزیا دلدا

ترجمه: بهمن فرزانه

طلوع آزادی

نوشته: لاری کالینز

ترجمه: محمد عباد زاده کرمانی

میشل عزیز

نوشته: ناتالیا گینزبورگ

ترجمه: بهمن فرزانه

ظهور و سقوط رایش سوم

نوشته: ویلیام شایرر

ترجمه: رضا عقیلی

دوقرن سکوت

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب

شعری دروغ شعری نقاب

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب

یادداشت‌های وانلیشه‌ها

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب

از چیزهای دیگر

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب

ریشه‌ها

نوشته: آکس هایل

ترجمه: محمد تقی کرباسی

حسن مروی

داستان دوشهر

نوشته: چارلز دیکنز

ترجمه: ابراهیم یونسی

معصومه شیرازی

نوشته: سید محمد علی جمالزاده

قنبر علی

نوشته: سید محمد علی جمالزاده

جنگ ترکمن

نوشته: سید محمد علی جمالزاده

کهنه ونو

نوشته: سید محمد علی جمالزاده

هفت کشور

نوشته: سید محمد علی جمالزاده

قصه های کوتاه برای بچه های ریشدار

نوشته: سید محمد علی جمالزاده

تنگسیر

نوشته: صادق چوبک

سنگ صبور

نوشته: صادق چوبک

روز اول قبر

نوشته: صادق چوبک

خیمه شب بازی

نوشته: صادق چوبک

چراغ آخر

نوشته: صادق چوبک

انتری که لوطیش مرده بود

نوشته: صادق چوبک

استعمار جدید

نوشته: حسن صدر

سردار جنگل

نوشته: ابراهیم فخرائی

مردی از جنگل

نوشته: اسماعیل رائین

حقوق بگیران انگلیس در ایران

نوشته: اسماعیل رائین

حیدرخان عمو اوغلی

نوشته: اسماعیل رائین

دریانوردی ایرانیان

نوشته: اسماعیل رائین

پیرم خان سردار

نوشته: اسماعیل رائین

فرزندان سانچز

نوشته: اسکارلو یس

ترجمه: حشمت الله کامرانی

مرده کشان جوزان

نوشته: ابوالقاسم پاینده

بازیگران عصر طلایی — سید حسن مدرس

نوشته: ا. خواجه نوری

بازیگران عصر طلایی — علی دشتی و...

نوشته: ا. خواجه نوری

بازیگران عصر طلایی — سپید امیر احمدی

نوشته: ا. خواجه نوری

بازیگران عصر طلایی — علی شهبلی

نوشته: ا. خواجه نوری

تاریخ سیاسی اسلام

نوشته: دکتر حسن ابراهیم حسن

ترجمه: ابوالقاسم پاینده

خداوند الموت

نوشته: پل آمیر

ترجمه: ذبیح الله منصوری

ملا صدرا

نوشته: هانری کوربن

ترجمه: ذبیح الله منصوری

مفکر متفکر جهان شیعه

مرکز اسلامی استراسبورگ

ترجمه: ذبیح الله منصوری

سه نامه از پیامبر

مترجم و گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده

نهج الفصاحه

مترجم و گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده

امام حسین (ع) و ایران

نوشته: کورت فرشبلر

ترجمه: ذبیح الله منصوری

احکام قرآن

نوشته: دکتر محمد خزائلی

زندگانی امام حسین (ع)

نوشته: زین العابدین رهنما

محمد (ص) پیامبر جاویدان

نوشته: داریوش شاهین

فلسفه یا پژوهش حقیقت

نوشته: پرفسور لوین

ترجمه: دکتر جلال الدین مجتبی

فلسفه و علوم انسانی

نوشته: لوسین گلدمن

ترجمه: حسین اسدپور پیرانفر

خرد و انقلاب

نوشته: هربرت مارکوزه

ترجمه: محسن ثلاثی

انتقال علوم یونانی به عالم اسلام

نوشته: دلیسی اولیری

ترجمه: احمد آرام

سلمان فارسی

نوشته: محمد عبدالحلیم عبد الله

ترجمه: حسن فرامرزی

ابوذر غفاری

نوشته: جمعی از دانشمندان عرب

ترجمه: حسن فرامرزی

دو هزار دانشمند در جستجوی خدای بزرگ

نوشته: رایموند رویه

ترجمه: فرامرز بزرگر

حقوق زن در اسلام و اروپا

نوشته: حسن صدر

الجزایر و مردان مجاهد

نوشته: حسن صدر

